هذا كتاب لوسياني بورمه [illegible] الكتاب الباقي [illegible]

فهرست رسالات هذا الكتاب المستطاب المسمى مجموعة المقدمات

كتاب الأمثلة	كتاب شرح الأمثلة
كتاب صرف مير	كتاب التصريف
كتاب عوامل جرجاني	كتاب شرح العوامل
كتاب شرح التصريف	كتاب عوامل ملا محمد بركوي
كتاب عوامل منظومه	كتاب الهداية
كتاب اذكار [illegible]	كتاب صيغ مشكلة
[كتا]ب الكبرى	كتاب شرح الأنموذج

كتاب العمانية

هذا
كتاب شرح الأمثلة

بسم الله الرحمن الرحيم

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم أول العلم معرفة الجبار وآخر العلم تفويض الأمر إليه بدان أيدك
هر وزنى كه بوده باشد از عربى چون بخوانند هر چه از آن هر بسيار زايد و معتمد بر مخرج
بوجه باشد آن را لفظ خوانند و لفظ بر دو قسم است مهمل و مستعمل مهمل آنست كه آن را معنى نباشد
چون لفظ ديز مقلوب زيد و مستعمل آنست كه آن را معنى باشد چون زيد و ضرب و لفظ مستعمل
كلمه گويند و كلمه بر سه قسم است اسم است و فعل است و حرف و اسم بر دو قسم است مصدر و غير
مصدر و مصدر آنست كه در آخر وى بفارسى تا و نون يا دال و نون باشد چون القتل كشتن
الضرب زدن و بدانكه مصدر اصل كلام است از وى نه وجه باز مى گردد ماضى و مستقبل و اسم
فاعل و اسم مفعول و امر و نهى و جحد و نفى و استفهام **مصدر** در لغت بازگشتن گاه و اول و مقام را گويند
و در اصطلاح المَصْدَرُ ما يَصْدُرُ عنه الفِعْلُ أو شِبْهُهُ يعنى مصدر چيزيست كه صادر گرديده شود
از او فعل چون ضَرَبَ يَضْرِبُ و نحوهما يا شبه فعل چون ضارِبٌ و مَضْرُوبٌ و نحوهما **أصل**
در لغت بيخ چيزى را گويند و در اصطلاح الأَصْلُ ما يُبْنَى عليه شيءٌ يعنى اصل چيزى است كه بنا
نهاده مى شود بر او چيزى غير از آن چون اساس ديوار كه بنا ميشود بر او ديوار **كلام**
در لغت سخن گفتن را گويند و در اصطلاح الكَلامُ ما أفادَ المُسْتَمِعَ فائِدَةً تامَّةً يَصِحُّ السُّكُوتُ
عليها يعنى كلام چيزيست كه فائده بدهد شنونده را فائده تامى كه صحيح باشد سكوت بر او
نحو زَيْدٌ قائِمٌ يعنى زيد ايستاده است **ماضى** در لغت گذشته را گويند و در اصطلاح
الماضى ما مَضَى وَقْتُهُ ... يعنى ماضى چيزيست كه گذشته باشد وقت او ...

۳

ومثل ضرب یعنی بزد یک مرد **مستقبل** در لغت آینده را گویند و در اصطلاح المستقبل ما ینتظر وقوعه ولم یقع یعنی مستقبل در اصطلاح چیزیست که انتظار کشیده شود وقوع آن و هنوز واقع نشده باشد مثل یضرب یعنی میزند یک مرد **اسم فاعل** در لغت کننده گویند و در اصطلاح الفاعل ما صدر عنه الفعل یعنی فاعل چیزیست که صادر شود از او فعل چون ضارب یعنی اوست یک مرد زننده **اسم مفعول** در لغت کرده شده را گویند و در اصطلاح المفعول ما وقع علیه الفعل یعنی مفعول چیزیست که واقع شود بر او فعل چون مضروب یعنی زده شده یک مرد **امر** در لغت فرمودن را گویند و در اصطلاح الامر طلب الفعل من غیره نحو افعل کذا علی سبیل الاستعلاء یعنی امر طلب نمودن فعل است از کسی که پست تر است از او مثل بکن تو چنین بر سبیل طلب باشد چون اضرب یعنی بزن تو یک مرد حاضر **نهی** در لغت باز داشتن را گویند و در اصطلاح النهی طلب ترک الفعل من غیره نحو لا تفعل کذا علی سبیل الاستعلاء یعنی نهی طلب نمودن ترک فعل است از کسی که پست تر است از تو بر سبیل طلب باشد چون لا یضرب یعنی باید نزند آن یک مرد غایب **جحد** در لغت انکار کردن را گویند و در اصطلاح الجحد هو الاخبار بعدم وقوع الفعل فی الزمان الماضی بلفظ المستقبل یعنی جحد خبر دادن بواقع نشدن فعل است در زمان ماضی بلفظ مستقبل چون لم یضرب یعنی نزده است یک مرد غایب **نفی** در لغت برطرف کردن و نیست کردن را گویند و در اصطلاح النفی هو الاخبار بعدم وقوع الفعل فی الزمان المستقبل بلفظ المستقبل یعنی نفی خبر دادن بواقع نشدن فعل است در زمان مستقبل بلفظ مستقبل چون لا یضرب یعنی نمیزند او **استفهام** در لغت طلب فهم کردن را و در اصطلاح الاستفهام [illegible] الفعل یعنی [illegible] طلب کردن [illegible] از مخاطب فهمیدن [illegible] را چون هل یضرب یعنی آیا میزند او **اوزان** چهارده وجه باز می گردد شش غایب [illegible] و شش مخاطب و دو حکایت نفس متکلم آن شش که غایب [illegible] سه مذکر [illegible]

ضَرَبَ یعنی زد او یک مرد غایب در زمان گذشته صیغهٔ مفرد مذکر غایب است
از فعل ماضی صحیح ثلاثی مجرد و معلوم ضَرَبَ در اصل الضَّرْبُ بود مصدر بود خواستیم که
فعل بنا کنیم الف و لام مصدر را از اولش انداختیم و راء را فتحه دادیم ضَرَبَ شد بر وزن فَعَلَ
ضاد فاء الفعل راء عین الفعل با لام الفعل ضمیر هو در او مستتر است باستثنا رجا یجوز محلا
مرفوع است فاعلش بوده باشد ضَرَبَا یعنی زدند ایشان دو مرد غایب در زمان
گذشته صیغهٔ تثنیه مذکر غایب است از فعل ماضی صحیح ثلاثی مجرد و معلوم ضَرَبَا در اصل
ضَرَبَ بود مفرد بود خواستیم تثنیه بنا کنیم چون بر تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت
ضَرَبَ ضَرَبَ زائد بر یکی را حذف کردیم عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش
در آوردیم ضَرَبَا باشد بر وزن فَعَلَا ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت
تثنیه و هم ضمیر فاعل ضمیر منفصلش هما است ضَرَبُوا یعنی زدند ایشان گروه مردان غایب
در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر غایب است از فعل ماضی صحیح و مجرد و معلوم ضَرَبُوا در اصل
ضَرَبَ بود واحد بود خواستیم جمع بنا کنیم چون بجمع رسیدیم سه بار می بایست گفت ضَرَبَ
ضَرَبَ ضَرَبَ زائد بر یکی را حذف نمودیم عوض از محذوف واو که علامت جمع بود در آخرش
در آوردیم ضَرَبَوا شد فتحهٔ لام الفعل را بمناسبت واو بدل بضمه نمودیم ضَرَبُوا شد بر وزن
فَعَلُوا ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو علامت جمع مذکر و هم ضمیر فاعل است
و ضمیر منفصلش هم است و آن سه که مؤنث را بود ضَرَبَتْ ضَرَبَتَا ضَرَبْنَ ضَرَبَتْ یعنی
زد او یک زن غائبه در زمان گذشته صیغهٔ واحدهٔ غائبهٔ مؤنث است از فعل ماضی
صحیح ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبَتْ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم
مفرد مغائبهٔ مؤنث بنا کنیم تاء ساکنه که علامت مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضَرَبَتْ شد
بر وزن فَعَلَتْ ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل تاء ساکنه علامت واحدهٔ غائبهٔ
مؤنث و ضمیر هی در او مستتر است باستثنا رجا یجوز محلا مرفوع است فاعلش بوده باشد
ضَرَبَتَا یعنی زدند ایشان دو زنان غائبه در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غائبه

ضَرَبَ
ضَرَبَا
ضَرَبُوا
ضَرَبَتْ
ضَرَبَتَا

صیغهای فعل ماضی

است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضربا در اصل ضرب بود مفرد بود خواستیم
تثنیه بنا کنیم چون به تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت ضرب ضرب زاید بر یکی را حذف کردیم
عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش در آوردیم ضربا شد بر وزن فعلا صاد را
فاء الفعل را عین الفعل با لام الفعل الف علامت تثنیه و هم ضمیر فاعلست و ضمیر منفصلش
هما است ضربن یعنی بزدند ایشان گروه زنان غایبه در زمان گذشته صیغه جمع مؤنث
غایبه است از فعل ماضی صحیح ثلاثی و مجرد و معلوم ضربن در اصل ضرب بود مفرد بود خواستیم
جمع بنا کنیم چون به جمع رسیدیم دیدیم شمار می بایست گفت ضرب ضرب ضرب ضرب زاید بر یکی را
حذف کردیم و عوض از محذوف نون که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضربتن شد
تاء دلالت می کرد بر تانیث و نون دلالت می کرد هم بر جمع و هم بر تانیث با وجود نون از تاء مستغنی
شدیم فتاء را حذف کردیم ضربن شد توالی اربع حرکات شد و در کلام عرب مستکره بود لهذا
باء را ساکن کردیم ضربن شد بر وزن فعلن صاد را فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل نون علامت
جمع مؤنث و هم ضمیر فاعلست و ضمیر منفصلش هن است و انت که مخاطب را بود ستر مذکر را
بود و ستر مؤنث را انتن که مذکر را بود ضربت ضربتما ضربتم ضربت یعنی بزدی تو یک
مرد حاضر در زمان گذشته صیغه مفرد مذکر حاضر است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم
ضربت در اصل ضرب بود مفرد مذکر غایب بود خواستیم مفرد مخاطب مذکر بنا کنیم تاء
مفتوحه که علامت مفرد مخاطب بود با وی ملحق ساختیم و لام الفعل را ساکن کردیم ضربت شد
بر وزن فعلت صاد فاء الفعل را عین الفعل با لام الفعل تاء علامت مفرد مذکر مخاطب و هم
ضمیر فاعل و ضمیر منفصلش انت است ضربتما یعنی بزدید شما دو مردان حاضر در زمان
گذشته صیغه تثنیه مذکر حاضر است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضربتما در
اصل ضربت بود واحد بود خواستیم که تثنیه بنا کنیم چون به تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت
ضربت ضربت زاید بر یکی را حذف کردیم عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش
در آوردیم ضربتا شد الف تثنیه مشتبه شد با الف اشباع در اینجا که شاعر شعر را اشباع خوانند

ضربن

ضربت

ضربتما

صیغ فعل ماضی

مثل تحکّمَا یا الٰهی کیف شئتما فانّی قد رضیتُ بما رضیتما یعنی حکم کنید ای پروردگار من بهر قسمی که اراده و خواهش تست بسبب یکه تحقیق راضیم آنچه که رضای تست از برای رفع اشتباه

میمی فیما بین لف و تاء در آوردیم و ماقبل میم را بجهت مناسبت میم ضمه دادیم ضربتما شد بر وزن فعلتما

نشان فاء الفعل را عین الفعل باء لام الفعل و تما علامت تثنیه مخاطب مذکر و هم ضمیر فاعل

و ضمیر منفصلش انتما است ضربتم یعنی بزدید شما گروه مردان حاضر در زمان گذشته صیغهٔ

جمع مخاطب مذکر است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد ضربتم در اصل ضربتُ بود مفرد بود

خواستیم جمع بناکنیم چون بجمع رسیدیم شد یا ربا یا بشر می باشید گفت ضربتُ ضربتُ ضربتُ

زائد بر یکبار حذف کردیم عوض از محذوف واو که علامت جمع بود با ملحق کردیم ضربتو شد

ماقبل واو را بجهت مناسبت واو ضمه دادیم ضربتوا شد واو جمع مشتبه شد بواو اشباع در اینجا

که شاعر در شعر خود دنوت را دنوتوا خوانده مثل یا قوم قد حوقلت او دنوتوا وبعد حیقال الرجال الموتوا یعنی ای قوم بتحقیق که پیر شدم من یا نزدیک است که پیر شوم و بعد از پیر شدن

مردمان مرنا است لهذا از برای رفع اشتباه میمی را باو ملحق کردیم ضربتوم شد التقاء ساکنین

شد میان واو و میم خواستیم که واو را حذف کنیم علامت جمع بود خواستیم که میم را حذف کنیم خلاف

مقصود حاصل می شد چون مایدل علیه واو که ضمه باشد در کلام بود لهذا واو را حذف کردیم ضربتم

شد بر وزن فعلتم ضاد فاء الفعل را عین الفعل باء لام الفعل و تا و میم علامت جمع مذکر مخاطب

و هم ضمیر فاعلست و ضمیر منفصلش انتم است و انتم که مؤنث را بود ضربتِ ضربتما ضربتنّ

ضربتِ یعنی زدی تو یک زن حاضره در زمان گذشته صیغهٔ مفرد مؤنث حاضره است

از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضربتِ در اصل ضربَ بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم

مفرد مؤنث حاضره بنا کنیم تاء مکسوره که علامت مفرده حاضره مؤنث بود در آخرش در آوردیم

و ماقبل تاء را بجهت تثقیل ضمیر متحرک ساکن کردیم ضربتِ شد بر وزن فعلتِ ضاد فاء الفعل راء

عین الفعل باء لام الفعل تاء مکسوره علامت مفرده مخاطبه مؤنث و هم ضمیر فاعلست و ضمیر منفصلش

انتِ است ضربتما یعنی بزدید شما دو زنان حاضره در زمان گذشته صیغهٔ تثنیه مؤنث حاضره

انشاء فعل ماضی

سنا از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْتُمَا در اصل ضَرَبْتَ بود مفرد بود خواستیم
تثنیه بنا کنیم چون به تثنیه رسیدیم دو بار می بایست گفت ضَرَبْتَ ضَرَبْتَ زائد بر یکی را حذف کردیم
بعوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود در آخرش در آوردیم و ما قبل الف را فتحه دادیم ضَرَبْتَا
شد الف تثنیه مشتبه شد بالف اشباع در آنجا که شاعر در شعر خود شِئْتَ را شِئْتَا خوانده مثل تحکم
بالهی کیف شِئْتَا فانی قد رضیت بما رضیتا از برای رفع اشتباه میمی فیما بین تا و الف در آوردیم

ضَرَبْتُمَا

و ما قبل میم را ضمه دادیم ضَرَبْتُمَا شد بر وزن فَعَلْتُمَا ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل و تُمَا
نشانه تثنیه مخاطبه مؤنث است و هم ضمیر فاعل و ضمیر منفصلش اَنْتُمَا است ضَرَبْتُنَّ یعنی زدید
شما گروه زنان حاضره در زمان گذشته صیغه جمع مخاطبه مؤنث است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و
مجرد و معلوم ضَرَبْتُنَّ در اصل ضَرَبْتِ بود مفرد بود خواستیم جمع بنا کنیم چون بجمع رسیدیم سه بار
یا زیاده بر می بایست گفت ضَرَبْتِ ضَرَبْتِ ضَرَبْتِ زائد بر یکی را حذف کردیم عوض از محذوف نون
که علامت جمع مخاطبه مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضَرَبْتِنَ شد چون در جمع مخاطب مذکر که اصل
بود میم در آوردیم در این جمع مؤنث که فرع است نیز میم در آوردیم تا فرع مطابق اصل گردد ضَرَبْتِمْنَ شد
ما قبل میم را از برای مناسبت میم ضمه دادیم ضَرَبْتُمْنَ شد میم و نون قریب المخرج بودند میم را قلب
بنون و نون را در نون ادغام کردیم ضَرَبْتُنَّ شد بر وزن فَعَلْتُنَّ ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء

ضَرَبْتُ

لام الفعل و تُنَّ علامت جمع مخاطبه مؤنث و هم ضمیر فاعل است و ضمیر منفصلش اَنْتُنَّ است و اینها
که حکایت نفس متکلم بود ضَرَبْتُ ضَرَبْنَا ضَرَبْتُ یعنی زدم من یک مرد یا یک زن در
زمان گذشته صیغه متکلم وحده است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْتُ در اصل ضَرَبَ
بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم که متکلم وحده بنا کنیم تاء مضمومه که علامت متکلم وحده بود در
آخرش در آوردیم و لام الفعل را از برای شدت اتصال ضمیر بفعل ساکن کردیم ضَرَبْتُ شد بر وزن فَعَلْتُ

ضَرَبْنَا

ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل و تاء مضمومه علامت متکلم وحده و هم ضمیر فاعل است و
ضمیر منفصلش اَنَا است ضَرَبْنَا یعنی زدیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان
در زمان گذشته صیغه متکلم مع الغیر است از فعل ماضی صحیح و ثلاثی و مجرد و معلوم ضَرَبْنَا در اصل

صیغ فعل مضارع

تضربُ بود مفرد بود خواستیم تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه بود و هم ضمیر فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش درآوردیم تضربان شد بر وزن تفعلان ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل و الف علامت تثنیه و هم ضمیر فاعل و نون عوض رفعیست که در واحد بوده و ضمیر منفصلش انتما است

تَضرِبُونَ یعنی میزنید شما گروه مردان حاضر در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر مخاطب است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد معلوم تضربون در اصل تضرب بود واحد بود خواستیم جمع بنا کنیم واو که علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل بود با نون عوض رفع در آخرش درآوردیم تضربون شد بر وزن تفعلون ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو علامت جمع مذکر و هم ضمیر فاعل و نون عوض رفعیست که در واحد بوده و ضمیر منفصلش انتم است و الف که مؤنث را [illegible]

تَضرِبِینَ یعنی میزنی تو یک زن حاضره در زمان آینده صیغهٔ واحدهٔ مخاطبهٔ مؤنث است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد معلوم تضربین در اصل تضرب بود [illegible] خواستیم مفرده مخاطبه مؤنث بنا کنیم [illegible] ساکنه که علامت واحده مؤنث بود [illegible] در آخرش درآوردیم و ما قبل یاء را بجهت مناسبت کسره [illegible] تضربین شد بر وزن تفعلین ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل یاء ساکنه [illegible] مخاطبهٔ مؤنث و هم ضمیر فاعل و نون عوض رفع واحد و ضمیر منفصلش انتِ است

تَضرِبانِ یعنی میزنید شما دو زنان حاضره در زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مخاطبهٔ مؤنث است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد معلوم تضربان در اصل تضربین بود مفرده بود خواستیم تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه و ضمیر فاعل [illegible] درآوردیم التقاء ساکنین شد میان یاء و الف [illegible] نون بدل بکسره کردیم تضربان شد بر وزن تفعلان ضاد فاء الفعل [illegible] و ضمیر منفصلش انتما است

تَضرِبنَ یعنی میزنید شما گروه زنان حاضره [illegible] صیغهٔ جمع مؤنث حاضره است از فعل مضارع صحیح ثلاثی مجرد معلوم [illegible] واحد [illegible] خواستیم جمع بنا کنیم نون که علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل بود در آخر [illegible] ساکن شد [illegible] نون [illegible] و نون ثانی [illegible] و اجتماع [illegible]

تضربون

تضربین

تضربان

تضربن

امثلهٔ مضارع

تَفْعِلْنَ ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل نون علامت جمع مؤنث وهم ضمیر فاعل است وضمیر
منفصلش اَنْتُنَّ است وآن دو که حکایت نفس متکلم را بود اَضْرِبُ نَضْرِبُ اَضْرِبُ یعنی میزنم من یک
مرد یا یک زن در زمان آینده صیغهٔ متکلم وحده است از فعل مضارع صحیح و ثلاثی و مجرد ومعلوم اَضْرِبُ
در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل مستقبل همزهٔ مفتوحه که حرف
استقبال وعلامت متکلم وحده بود در اولش در آوردیم وفاء الفعل را ساکن وعین الفعل را مکسور ولام الفعل را
مضموم کردیم اَضْرِبُ شد بر وزن اَفْعِلُ ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل وضمیر منفصلش اَنَا است
که در وی مستتر است باستتار واجب محلا مرفوع است تا فاعلش بوده باشد نَضْرِبُ یعنی میزنیم ما
دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان در زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل
مضارع صحیح و ثلاثی و مجرد ومعلوم نَضْرِبُ در اصل ضَرَبَ بود مفرد مذکر غائب بود از فعل ماضی
خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل مضارع نون که علامت استقبال و متکلم مع الغیر بود در اولش
در آوردیم وفاء الفعل را ساکن وعین الفعل را کسره ولام الفعل را ضمه دادیم نَضْرِبُ شد بر وزن نَفْعِلُ
نون حرف استقبال وعلامت متکلم مع الغیر وضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل ونَحْنُ
در او مستتر است باستتار وجوب محلا مرفوع است تا فاعلش بوده باشد واز اسم فاعل شش وجه باز
می گردد سه مذکر را بود وسه مؤنث را است که مذکر را بود ضَارِبٌ ضَارِبَانِ ضَارِبُونَ ضَارِبٌ
یعنی یک زننده صیغهٔ مفرد مفرد مذکر است از اسم فاعل ضَارِبٌ در اصل یَضْرِبُ بود مفرد مذکر
غائب بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر بنا کنیم از اسم فاعل یاء که حرف استقبال بود از اولش
والف که علامت اسم فاعل بود در میانهٔ فاء الفعل وعین الفعل در آوردیم وتنوین که از خواص اسم بود
ملحق نمودیم ضَارِبٌ شد وآن یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گویی هُوَ ضَارِبٌ یعنی او است یک
زننده واَنَا ضَارِبٌ یعنی منم یک مرد زننده واَنْتَ ضَارِبٌ یعنی تو یک مرد زننده وضَارِبٌ بر وزن
فَاعِلٌ ضاد فاء الفعل الف علامت اسم فاعل راء عین الفعل باء لام الفعل وتنوین علامت اسم وهُوَ
یا اَنَا یا اَنْتَ در او مستتر است باستتار جایز محلا مرفوع است تا فاعلش بوده باشد ضَارِبَانِ
یعنی دو مردان زننده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر است از اسم فاعل در اصل ضَارِبٌ بود مفرد بود خواستیم

اَضْرِبُ
از فعل ماضی

نَضْرِبُ

ضَارِبٌ

ضَارِبَانِ

صیغ اسم فاعل

+ تثنیه بنا کنیم چون بتثنیه رسیدیم دیدار می بایست گفت ضارب ضارب زاید بر یکی را حذف
+ کردیم و عوض از محذوف الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش درآوردیم ضاربان
شد بر وزن فاعلان ضاد فاء الفعل و عین الفعل با لام الفعل الف اول علامت اسم فاعل الف
دویم علامت تثنیه نون عوض تنوین ضمیر هما یا انتما یا نحن در او مستتر است باستناد جایز پس محلا مرفوع
فاعلش بوده باشد و این لفظ است بجای سه معنی چنانکه گویی هما ضاربان یعنی ایشان دو مردان
زنند و انتما ضاربان یعنی شما اید دو مردان زنند و نحن ضاربان یعنی ما ایم دو مردان زنند ✱
ضاربون یعنی گروه مردان زنند صیغه جمع مذکر است از اسم فاعل صحیح و مجرد و معلوم ضاربون در
اصل ضارب بود مفرد بود خواستیم که جمع بنا کنیم چون بجمع رسیدیم سه بار ضارب بایست گفت
ضارب ضارب ضارب زاید بر یکی را حذف کردیم و عوض از محذوف واو که علامت جمع بود با
نون عوض تنوین در آخرش درآوردیم ضاربون شد بر وزن فاعلون ضاد فاء الفعل الف علامت
اسم فاعل را عین الفعل با لام الفعل واو علامت جمع نون عوض تنوین و ضاربون این لفظ است از برای
سه معنی چنانکه گویی هم ضاربون یعنی ایشان اند گروه مردان زنند و انتم ضاربون یعنی شما اید گروه
مردان زنند و نحن ضاربون یعنی گروه مردان زنند و اکثر که مؤنث را بود ضاربة ضاربتان ضاربات
ضاربة یعنی یک زن زنند صیغه مفرد مؤنث است از اسم فاعل صحیح و مجرد و معلوم ضاربة در اصل
ضارب بود واحد مذکر بود خواستیم واحد مؤنث بنا کنیم تاء مدوره که علامت واحد مؤنث بود در آخرش
درآوردیم و ما قبل تاء را مفتوح دادیم ضاربة شد بر وزن فاعلة ضاد فاء الفعل الف علامت اسم فاعل
عین الفعل با لام الفعل تاء مدوره از جمله خواص اسم و ضاربة نیز این لفظ است بجای سه معنی چنانکه
گویی هی ضاربة یعنی او است یک زن زنند و انت ضاربة یعنی تویی یک زن زنند و انا ضاربة یعنی منم
یک زن زنند ضاربتان یعنی دو زنان زنند صیغه تثنیه مؤنث است از اسم فاعل صحیح و مجرد و معلوم
ضاربتان در اصل ضاربة بود مفرد بود خواستیم تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین
در آخرش درآوردیم ضاربتان شد بر وزن فاعلتان ضاد فاء الفعل الف علامت اسم فاعل را عین
الفعل با لام الفعل [illegible] تثنیه نون عوض تنوین [illegible] و ضاربتان این لفظ است

ضاربون

ضاربة

ضاربتان

صیغ اسم مفعول

۱۳

بجای سه معنی چنانکه گوئی هما ضاربتان یعنی ایشانند دو زنان زنند و انتما ضاربتان یعنی شمائید
دو زنان زننده **ضارباتٌ** یعنی گروه زنان زنند صیغه جمع مؤنث است از فعل اسم فاعل صحیح
مجرد و معلوم ضاربات در اصل ضاربة بود مفرد بود خواستیم جمع بنا کنیم الف و تا که علامت جمع
مؤنث بود در آخرش در آوردیم ضاربتات شد تاء اول دلالت می کرد بر تانیث و الف و تاء دوم
دلالت می کرد هم بر جمع و هم بر تانیث با وجود الف و تاء ثانی از تاء اول مستغنی شد تاء اول را حذف
کردیم ضاربات شد بر وزن فاعلات ضاد فاء الفعل الف علامت اسم فاعل و راء عین الفعل
باء لام الفعل الف ثانی و تاء علامت جمع مؤنث و این نیز یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی
هن ضاربات و انتن ضاربات و نحن ضاربات یعنی ایشانند گروه زنان زنند و شمائید گروه زنان
زنند و مائیم گروه زنان زنند و از اسم مفعول نیز شش صیغه باز می گردد سه مذکر و سه مؤنث
اما سه که مذکر بود مضروبٌ مضروبانِ مضروبونَ **مضروبٌ** یعنی زده شده صیغه مفرد
مذکر است از اسم فاعل مفعول مضروب در اصل یضرب یا تضرب یا اضرب بود علی لغة نفید
حرف استقبال را از اولش انداختیم و بجای او میم مضموم در آوردیم و تنوین که از جمله خواص اسم
بود باو ملحق نمودیم مُضرَبٌ شد مشتبه شد باسم مفعول باب افعال بر وزن مُکرَم از برای دفع
اشتباه ضمه میم را بدل کردیم بفتحه مَضرَبٌ شد اشتباه شد بر وزن مَقتَل جهت دفع اشتباه فتحه
عین الفعل را بدل کردیم بضمه مَضرُبٌ شد بر وزن مَفعُل و از در کلام عرب یافت نمی شد بدون و
و تاء بنا بر این ضمه را اشباع کردیم واو از اشباع ضمه تولید یافت مضروب شد بر وزن مفعول و این نیز
لفظیست بجای سه معنی چنانکه گوئی هو مضروب یعنی وی است یک مرد زده شده و انت مضروب یعنی توئی
یک مرد زده شده و انا مضروب یعنی منم یک مرد زده شده **مضروبانِ** یعنی دو مرد زده شده اصلش مضروب
واحد بود خواستیم که تثنیه بنا کنیم الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم
مضروبان شد و این یک لفظ است بجای سه معنی چنانکه گوئی هما مضروبان و انتما مضروبان و نحن
مضروبان یعنی ایشانند دو مردان زده شده و شمائید دو مرد زده شده و مائیم دو مرد زده شده
مضروبونَ یعنی گروه مردان زده شده اصلش مضروب بود خواستیم جمع بنا کنیم واو که علامت

ضارباتٌ — ونحن ضاربات یعنی مائیم دو زنان زنند

مضروبٌ

باسم زمان و مکان

مضروبان — مضروب

صیغ اسم مفعول

جمع مذکر بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم مضروبون شد این یک لفظ است
به معنی چنانکه گوئیم هم مضروبون و انتم مضروبون و نحن مضروبون یعنی ایشان
گروه مردان زده شده و شما گروه مردان زده شده و ما گروه مردان زده شده و اینکه مؤنث بود مضروب بر مضروبة
مضروبة یعنی یک زن زده شده صیغه مفرد مؤنث است اصلش مضروب بود مفرد مذکر را خواستیم مفرد مؤنث
بنا کنیم تاء متحرکه که علامت تأنیث است در آخرش در آوردیم ما قبل را فتحه دادیم مضروبة شد
این یک لفظ است به جای سه معنی چنانکه گوئیم هی مضروبة و انت مضروبة و انا مضروبة یعنی او
یک زن زده شده و تو یک زن زده شده و من یک زن زده شده مضروبتان یعنی دو زن
زده شده صیغه تثنیه مؤنث است اسم مفعول اصلش مضروبة بود خواستیم تثنیه بنا کنیم
الف که علامت تثنیه بود با نون عوض تنوین در آخرش در آوردیم مضروبتان شد
این لفظ است به جای سه معنی چنانکه گوئیم هما مضروبتان و انتما مضروبتان و نحن مضروبتان یعنی
ایشان دو زن زده شده و شما دو زن زده شده و ما هم دو زن زده شده
مضروبات یعنی گروه زنان زده شده در اصل مضروبة بود مفرد بود خواستیم که جمع بنا کنیم
الف و تاء که علامت جمع مؤنث بود در آخرش در آوردیم مضروبتات شد تاء اول که علامت
تأنیث و تاء ثانی که علامت جمع بود جمع دو علامت تأنیث روا نبود تاء اول را حذف
کردیم مضروبات شد این یک لفظ است به جای سه معنی چنانکه گوئیم هن مضروبات یعنی ایشان گروه
زنان زده شده و انتن مضروبات یعنی شما گروه زنان زده شده و نحن مضروبات یعنی ما گروه زنان زده شده
و از امر چهارده وجه باز میگردد شش غایب را و شش حاضر را و دو حکایت نفس متکلم را
بود آن شش که غایب است مذکر را و مؤنث را ... لیضرب بالضرب
یعنی باید که بزند او یک مرد غایب در زمان حال یا آینده صیغه مفرد مذکر غایب است از فعل امر صحیح مجرد
معلوم لیضرب ... اصل یضرب بود لام امر در اولش در آوردیم و ... لیضرب شد
لیفعل لام امر حرف ... فاء الفعل ... عین الفعل ... لام الفعل و لام امر در
... اولش ... حرکت آخر را بجزم ساقط کردیم ...

مضروبون
مضروبتان
مضروبات
لیضرب

صیغهای امر غایب

لِیَضْرِبَا یعنی باید بزنند ایشان دو مردان غایب در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غایب است از فعل امر صحیح و مجرد و معلوم لِیَضْرِبَا بر وزن لِیَفْعَلَا لام لام امر غایب یاء حرف استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه و هم ضمیر فاعل لِیَضْرِبَا در اصل یَضْرِبَانِ بود تثنیه مذکر غایب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر غایب بنا کنیم از فعل امر غایب لام امر غایب را در سر در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی را بجزمی ساقط کرد و معنی خبر را بدل کرد با انشاء لِیَضْرِبَا باشد لِیَضْرِبُوا یعنی باید بزنند ایشان گروه مردان غایب در زمان حال یا زمان آینده جمع مذکر غایب است از فعل امر صحیح و مجرد و معلوم لِیَضْرِبُوا بر وزن لِیَفْعَلُوا لام لام امر غایب یاء حرف استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو علامت جمع مذکر و ضمیر فاعل در اصل یَضْرِبُونَ بود بود خواستیم امر غایب بنا کنیم لام امر بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی را ساقط کرد و معنی خبر را بدل با انشا نمود لِیَضْرِبُوا باشد و اگر مؤنث را بود لِتَضْرِبْ لِتَضْرِبَا لِیَضْرِبْنَ لِتَضْرِبْ یعنی باید بزند او یک زن غایبه در زمان حال یا آینده صیغهٔ مفرد مؤنث غایبه است از فعل امر غایب صحیح و مجرد و معلوم بر وزن لِتَفْعَلْ لام لام امر غایب تاء علامت استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل لِتَضْرِبْ در اصل تَضْرِبُ بود واحده مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مؤنث بنا کنیم از فعل امر غایب لام امر بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی خبر را بدل با انشا کرد لِتَضْرِبْ شد لِتَضْرِبَا یعنی باید بزنند ایشان دو زنان غایبه در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث غایبه است از فعل امر غایبه صحیح و مجرد و معلوم بر وزن لِتَفْعَلَا لام لام امر غایب تاء علامت استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه در اصل تَضْرِبَانِ بود تثنیه مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه بنا کنیم از فعل امر غایبه لام امر بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد نون عوض رفع را بجزمی ساقط کرد و معنی کرد خبر را بدل با انشا کرد لِتَضْرِبَا باشد لِیَضْرِبْنَ یعنی باید بزنند ایشان گروه زنان غایبه در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث غایبه است از فعل امر غایب صحیح و مجرد و معلوم لِیَضْرِبْنَ بر وزن لِیَفْعِلْنَ لام لام امر غایب یاء حرف استقبال ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل نون علامت جمع مؤنث و ضمیر

عمل کرد

لیضربا
لیضربوا
لتضرب
لتضربا
لیضربن

صیغهای امر حاضر

فاعل در وصل یضربن بود جمع مؤنث غائب بود از فعل مضارع خواستیم جمع مخاطبه مؤنث بنا کنیم از فعل
امر غائب لام امر غائب را از سرش دور کردیم لفظ اعمل نکردیم زیرا که نون علامت جمعست نه عوض رفع و معنی عمل
نموده و حذر را تبدیل باشا کرده لیضربن شد و از امر غائب نیز شش وجه بنا می کردید سه مذکر را بود و
سه مؤنث را باشد که مذکر را بود لیضرب لیضربا لیضربوا **اِضرِب** یعنی بزن تو یک مرد حاضر در زمان حال یا
در زمان آینده صیغه مفرد مذکر حاضر است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اِضرِب بر وزن اِفعِل همزه
علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل اضرب امر است از تضرب تاء که حرف مضارع
بود از اولش برداشتیم ما بعد تاء ساکن و ابتدا بساکن محال بود محتاج بهمزه وصل شدیم نظر کردیم بعین الفعلش
مکسور بود همزه وصل مکسور بر سرش در آوردیم و آخرش را وقف کردیم حرکت آخر بوقفی بیفتاد اِضرِب شد
اِضرِبا یعنی بزنید شما دو مردان حاضر در زمان حال یا زمان آینده صیغه تثنیه مذکر است از فعل اضربا
امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضربا بر وزن افعلا همزه علامت امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضربا بر وزن افعلا
همزه علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه و ضمیر فاعلست اضربا
امر است از تضربان تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم ما بعد حرف مضارع ساکن و ابتدا بساکن محال
بود محتاج شدیم بهمزه وصل بعین الفعلش نظر کردیم مکسور بود همزه وصل مکسور در اولش در آوردیم
آخرش را وقف کردیم نون اعرابی بوقفی بیفتاد اضربا باشد **اِضرِبوا** یعنی بزنید شما گروه مردان حاضر در
زمان حال یا زمان آینده صیغه جمع مذکر است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اضربوا بر وزن افعلوا
همزه علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل واو که علامت جمع مذکر و هم ضمیر فاعل
اضربوا امر است از تضربون تاء که حرف مضارع بود از اولش برداشتیم ما بعد تاء ساکن ابتدا بساکن محال
محتاج شدیم بهمزه وصل و نظر بعین الفعل او کردیم مکسور همزه وصل مکسور در سرش در آوردیم و آخرش را
وقف کردیم نون اعرابی بوقفی بیفتاد اضربوا باشد و اینکه مؤنث را بود اضربی اضربا اضربن **اِضرِبی** اضربی
یعنی بزن تو یک زن حاضره در زمان حال یا آینده صیغه مفرده مؤنثه است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم
اضربی بر وزن افعلی همزه علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل یاء علامت مخاطبه مؤنث
و هم ضمیر فاعل اضربی امر است از تضربین تاء که حرف استقبال است از اولش برداشتیم ما بعد تاء ساکن ابتدا

صیغه‌های امر حاضر و امر متکلم

ساکن محال است بود محتاج شدیم بهمزهٔ وصل نظر بعین الفعل او کردیم مکسور بود همزهٔ وصل مکسوره در اولش
در آوردیم و آخر را وقف نمودیم نون اعراب بعوض الف داخل شد اِضرِبا شد اِضرِبا یعنی بزنید شما دو زنان
حاضره در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ تثنیه مخاطب مونث است از فعل امر حاضر صحیح و مجرد و معلوم اِضرِبا
بر وزن اِفعِلا همزه علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل الف علامت تثنیه و ضمیر فاعل
اِضرِبا امر است از تَضرِبانِ تا که حرف استقبال بود از اولش برداشتیم ما بعد حرف مضارع ساکن ابتدا بساکن
محال بود محتاج شدیم بهمزهٔ وصل نظر بعین الفعل او کردیم مکسور بود همزهٔ وصل مکسوره در اولش در آوردیم
و آخرش را وقف کردیم نون اعرابی بوقفی نیفتاد اِضرِبْنَ شد اِضرِبْنَ یعنی بزنید شما اگرچه زنان حاضره
در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ جمع مونث حاضر است از فعل امر صحیح و مجرد و معلوم اِضرِبْنَ بر
وزن اِفعِلْنَ همزه علامت امر حاضر ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل نون علامت جمع مونث
بنا کنیم از فعل امر حاضر تا که حرف استقبال بود از اولش برداشتیم ما بعد آن ساکن بود ابتدا بساکن
محال همزهٔ وصل مکسوره در اولش در آوردیم و آخرش را وقف کردیم و نون را بحال خود گذاشتیم زیرا که نون
علامت جمع است نه عوض رفع وَالعَلامَةُ لا تُغَيَّرُ وَلا تُحذَفُ یعنی علامت تغییر داده و حذف کرده نمی‌شود
اِضرِبْنَ شد و اما که حکایت نفس متکلم بود لأضرب لِیَضرِبْ لِأَضرِبْ یعنی باید بزنم من یک مرد یا
یک زن در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ متکلم وحده است از فعل امر صحیح و مجرد و معلوم لِأَضرِبْ بر وزن
لِأَفعِلْ لام لام امر غائب همزه علامت متکلم وحده ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل لِأَضرِبْ در
در اصل أَضرِبُ بود متکلم وحده بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل امر لام امر غائب
بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد
خبر را بدل با انشا کرد لِأَضرِبْ شد لِنَضرِبْ یعنی باید بزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان
در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل امر صحیح و مجرد و معلوم لِنَضرِبْ بر وزن لِنَفعِلْ
لام لام امر غائب و نون علامت متکلم مع الغیر است ضاد فاء الفعل راء عین الفعل باء لام الفعل لِنَضرِبْ در
اصل نَضرِبُ بود متکلم مع الغیر بود از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل امر لام امر غائب بر
سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد خبر

اِضرِبا

اِضرِبْنَ

هم ضمیر فاعل است نون
در اصل تضربن جمع
مونث بود از فعل مضارع
خواستیم که جمع
مونث

لِأَضرِبْ

لِنَضرِبْ

صیغه‌های نهی است

بدل با انشا کرد لا یضرب بسته و از نهی نیز چهارده وجه باز میگردد شش مغایب را بود و شش مخاطب را
و دو حکایت نفس متکلم را بود از آن شش که مغایب بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را بود از آن سه
مذکر را بود لا یضرب لا یضربا لا یضربوا **لا یضرب** یعنی باید نزند او یکمرد غایب در حال یا آینده
صیغه واحد مذکر غایب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا یضرب در اصل یضرب بود واحد
مغایب بود از فعل مضارع خواستیم واحد مذکر غایب بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم
کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزم نهی ساکن کرد و معنی عمل کرد خبر را بدل با انشا کرد لا
یضرب شد **لا یضربا** یعنی باید نزنند ایشان دو مرد غایب در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر
غایب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا یضربا در اصل یضربان بود تثنیه مذکر مغایب بود از فعل
مضارع خواستیم تثنیه مذکر مغایب بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم دو
کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد نون عوض رفع را بجزم نهی ساقط کرد معنی عمل کرد خبر را بدل با انشا
کرد لا یضربا شد **لا یضربوا** یعنی باید نزنند ایشان که همه مردان غایب در حال یا زمان آینده صیغه
جمع مذکر غایب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا یضربوا در اصل یضربون بود جمع مذکر غایب
از فعل مضارع خواستیم جمع مذکر غایب بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم دو
عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد نون عوض رفع را بجزم نهی ساقط کرد و معنی خبر را بدل با انشا
کرد لا یضربوا شد و از سه که مؤنث را بود لا تضرب لا تضربا لا یضربن **لا تضرب** یعنی باید
نزند او یکزن غایبه در حال یا آینده صیغه واحده مؤنث غایبه است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم
لا تضرب در اصل تضرب بود مفرده مؤنث غایبه از فعل مضارع خواستیم مفرده مغایبه مؤنث
بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت
آخر را بجزم ساقط کرد و معنی عمل کرد خبر را بدل با انشا کرد لا تضرب شد **لا تضربا** یعنی باید نزنند
ایشان دو زن غایبه در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غایبه است از فعل نهی صحیح مجرد
معلوم لا تضربا در اصل تضربان بود تثنیه مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم مؤنث
غایبه بنا کنیم از فعل نهی لای ناهیه بر سرش در آوردیم و عمل کرد لفظا و معنی عمل کرد نون اعرابی را

لا یضرب

لا یضربا

لا یضربوا

لا تضرب

لا تضربا

لا یضربن

ساقط کرد ومعنی عمل کرد خبر را بدل بانشا کرد لا یضربن شد لا یضربن یعنی باید نزنند آن
گروه زنان غایبه در زمان حال یا آینده صیغه جمع مؤنث غایبه است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم
لا یضربن در اصل یضربن بود جمع مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مؤنث غایبه بنا کنیم
فعل نهی لا ناهیه بر سرش در آوردیم وعمل کرد لفظا ومعنی لفظا عمل نکرد زیرا که نون ملاصق جمع
متصل شد ولکن معنی عمل کرد خبر را بدل بانشا کرد لا یضربن شد انتهی کہ مخاطب مذکر بود وجمع مؤنث
مذکر لا تضرب لا تضربا لا تضربوا لا تضربی لا تضربا لا تضربن لا تضرب یعنی باید نزنی تو یک مرد حاضر در زمان حال یا آینده

لا تضرب، لا تضربا

صیغه مفرد مذکر مخاطب است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضرب در اصل تضرب بود مفرد
مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل نهی لا ناهیه بر سرش در
آوردیم وعمل کرد لفظا ومعنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزم ساقط کرد ومعنی عمل کرد خبر را
بدل بانشا کرد لا تضرب شد لا تضربا یعنی باید نزنید شما دو مرد در زمان حال یا آینده صیغه
تثنیه مذکر حاضر است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضربا در اصل تضربان بود تثنیه مذکر

لا تضربوا

مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر بنا کنیم از فعل نهی لا ناهیه بر سرش در آوردیم
عمل کرد لفظا ومعنی لفظا عملکرد نون اعرابی را بجزم ساقط کرد ومعنی عمل کرد خبر را بدل بانشا کرد لا
تضربا شد لا تضربوا یعنی باید نزنید شما گروه مردان حاضر در زمان حال یا آینده وصیغه جمع مذکر

لا تضربی

حاضر است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضربوا در اصل تضربون بود از فعل مضارع خواستیم
جمع مذکر حاضر بنا کنیم از فعل نهی لا ناهیه بر سرش در آوردیم وعمل کرد لفظا ومعنی لفظا
عملکرد نون اعرابی را بجزم ساقط کرد ومعنی عمل کرد خبر را بدل بانشا کرد لا تضربوا شد

لا تضربن

کہ مؤنث را بود لا تضربی لا تضربا لا تضربن لا تضربی یعنی باید نزنی تو یک زن حاضر در زمان حال یا
آینده صیغه مفرده مؤنثه مخاطبه است از فعل نهی صحیح مجرد معلوم لا تضربی در اصل تضربین
بود مفرده مخاطبه مؤنثه بود از فعل مستقبل خواستیم مفرده مخاطبه مؤنثه بنا کنیم لا ناهیه
بر سرش در آوردیم وعمل کرد لفظا ومعنی لفظا عملکرد نون اعرابی را بجزم ساقط کرد ومعنی
بدل بانشا کرد لا تضربی شد لا تضربا یعنی باید نزنید شما دو زن حاضر در زمان حال یا آینده

صیغهٔ تثنیهٔ مؤنث حاضره است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربا بود در اصل تضربان بود تثنیهٔ حاضرهٔ مؤنث بود از فعل مضارع خواستیم تثنیهٔ حاضرهٔ مؤنث بنا کنیم از فعل نهی لا ناهیه بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً عمل کرد نون اعرابی را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد خبر را بدل با انشا کرد لا تضربا شد **لا تضربن** یعنی باید نزنید شما گروه زنان حاضره در زمان حال یا زمان آینده صیغهٔ جمع مؤنث حاضره است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربن در اصل تضربن بود جمع مخاطبهٔ مؤنث بود از فعل مضارع خواستیم که جمع مخاطبهٔ مؤنث بنا کنیم از فعل نهی لا ناهیه بر سرش در آوردیم لفظاً عمل نکرد زیرا که نون علامت جمع است نه عوض رفع و معنیً عمل کرد خبر را بدل با انشا نمود لا تضربن شد و آنکه حکایت نفس متکلم را بود در اضرب لا اضرب **لا اضرب** یعنی باید نزنم من که مرد یا که زن در این زمان یا زمان آینده صیغهٔ متکلم وحده است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لا اضرب در اصل اضرب بود متکلم وحده بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل نهی لا ناهیه بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد خبر را بدل با انشا کرد لا اضرب شد **لا نضرب** یعنی باید نزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان در این زمان یا زمان آینده صیغهٔ متکلم مع الغیر است از فعل نهی صحیح و مجرد و معلوم لا نضرب در اصل نضرب بود متکلم مع الغیر بود از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل نهی لا ناهیه بر سرش داخل کردیم دو عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً عمل کرد خبر را بدل با انشا کرد لا نضرب شد

از جحد نیز چهارده وجه با نهی کرده شش مغایر را بود شش مخاطب را و دو حکایت نفس متکلم را و شش که مغایر بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را اما سه که مذکر را بود لم یضرب لم یضربا لم یضربوا **لم یضرب** در اصل یعنی نزده است آن یک مرد غایب در زمان گذشته صیغهٔ مفرد مذکر غائب است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم یضرب در اصل یضرب بود مفرد مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر غائب بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظاً و معنیً لفظاً حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنیً نقل نمود معنی مضارع را بسوی ماضی منفی در ماضی کرد لم یضرب شد **لم یضربا** یعنی نزدند ایشان دو مردان غایب در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر غائب است از فعل

لا تضربن

لا اضرب

لا نضرب

لم یضرب

قول معنی جحد نفی بود به مجرد ... الآن ما در زمان آینده و معنی جحد نیست که ... در زمان گذشته

لم یضربا

صیغه‌های جحد لم

۲۱

جحد صحیح و مجرد و معلوم لَمْ یَضْرِبَا در اصل یَضْرِبَانِ بود تثنیه مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه
مذکر غائب بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه در سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظاً نون عوض رفع بجزم حذف
ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لَمْ یَضْرِبَا شد لَمْ یَضْرِبُوا یعنی
نزدند ایشان گروه مردان غائب در زمان گذشته صیغه جمع مذکر غائب است از فعل جحد صحیح و مجرد
و معلوم لَمْ یَضْرِبُوا در اصل یَضْرِبُونَ بود جمع مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم که جمع مذکر غائب
بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش درآوردیم دو عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً نون عوض رفع را بجزم حذف ساقط
کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی نمود لَمْ یَضْرِبُوا شد و اگر که مؤنث
بود لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبَا لَمْ یَضْرِبْنَ لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبُوا یعنی نزده است او یک زن غائبه در زمان گذشته صیغه
مفرد مؤنث غائبه است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لَمْ تَضْرِبْ در اصل تَضْرِبُ بود مفرد مؤنث غائبه
بود از فعل مضارع خواستیم واحده مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش درآوردیم دو عمل
کرد لفظاً و معنی لفظاً حرکت آخر را بجزم ساقط گردانید و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی
و نفی در ماضی کرد لَمْ تَضْرِبْ شد لَمْ تَضْرِبَا یعنی نزدند ایشان دو زنان غائبه در زمان
گذشته صیغه تثنیه مؤنث غائبه است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لَمْ تَضْرِبَا در اصل تَضْرِبَانِ بود تثنیه
مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش درآوردیم
دو عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً نون اعرابی را بجزم ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و در
ماضی نفی کرد لَمْ تَضْرِبَا شد لَمْ یَضْرِبْنَ یعنی نزدند ایشان گروه زنان غائبه در زمان گذشته صیغه
جمع مؤنث غائبه است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لَمْ یَضْرِبْنَ در اصل یَضْرِبْنَ بود جمع مؤنث غائبه بود
از فعل مستقبل خواستیم جمع مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش درآوردیم لفظاً عمل نکرد زیرا
که نون علامت جمع مؤنث است نه عوض رفع زیرا که الاسماء الآخر والافعال ... ولکن معنی عمل کرد معنی مضارع
نقل کرد بسوی ماضی و نفی در ماضی نمود مرتبه بیست شد و اگر که مخاطب بود پس مذکر را بود و یا
مؤنث را الا که مذکر را بود لَمْ تَضْرِبْ لَمْ تَضْرِبَا لَمْ تَضْرِبُوا یعنی نزدی تو یک مرد حاضر در
زمان گذشته صیغه مفرد مذکر حاضر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لَمْ تَضْرِبْ در اصل تَضْرِبُ

صیغه‌های جحد

بود مفرد مذکر مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل جحد لم جحد به
بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا عمل کرد حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد
معنای مضارع را بسوی ماضی و در ماضی نفی کرد لم تضرب باشد لَمْ تَضْرِبَا یعنی نزده اید شما دو مرد
حاضر در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مذکر حاضر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربا در اصل
تضربان بود تثنیهٔ مذکر مخاطب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیهٔ مذکر حاضر بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه
بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط کرد و معنی نقل نمود معنای
مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی نمود لم تضربا باشد لَمْ تَضْرِبُوا یعنی نزده اید شما گروه مردان
حاضر در زمان گذشته صیغهٔ جمع مذکر حاضر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربوا در اصل
تضربون بود جمع مذکر حاضر بود از فعل مستقبل خواستیم جمع مذکر حاضر بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه
در سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی
مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضربوا باشد و الفش که مونث ابو د لم تضربی لم تضربا لم تضربن
لَمْ تَضْرِبِي یعنی نزده تو یک زن حاضره در زمان گذشته صیغهٔ مفردهٔ مونث حاضره است در زمان
از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم تضربی در اصل تضربین بود مفردهٔ مونث حاضره بود از فعل مضارع
خواستیم مفردهٔ مونث حاضره بنا نمائیم از فعل جحد لم جازمه در سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا
نون اعرابی بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضربی باشد
لَمْ تَضْرِبَا یعنی نزده اید شما دو زنان حاضره در زمان گذشته صیغهٔ تثنیهٔ مونث حاضره است از فعل جحد
صحیح و مجرد و معلوم لم تضربا در اصل تضربان بود تثنیهٔ مونث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم تثنیهٔ مونث
حاضره بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سرش در آوردیم دو عمل کرد لفظا و معنی لفظا نون اعرابی بجزمی ساقط
نمود و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضربا باشد لَمْ تَضْرِبْنَ یعنی نزده اید
شما گروه زنان حاضره در زمان گذشته صیغهٔ جمع مونث حاضره است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم
تضربن در اصل تضربن بود جمع مونث مخاطبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مونث حاضره بنا کنیم از فعل
جحد لم جازمه در سرش در آوردیم لفظا عمل نکرد زیرا که نون علامت جمع مونث است نه عوض رفع و معنی

لم تضربا
لم تضربوا
لم تضربی
لم تضربا
لم تضربن

صیغه‌های نفی

عمل کرد نقل نمود معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم تضرب شد و اندر وی حکایت
نفس متکلم بود لم اضرب لم نضرب لم اضرب یعنی نزده ام من این مرد را یا یک زن در زمان گذ[شته]
صیغهٔ متکلم وحده است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم اضرب در اصل اضرب بود متکلم وحده
بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه بر سر وی در آوردیم و عمل کرد لفظاً
و معنی لفظاً حرکت آخر را بجزمی ساقط کرد و معنی نقل کرد معنی مضارع را بسوی ماضی و در ماضی نفی کرد
لم اضرب شد لم نضرب یعنی نزده ایم ما گروه مردان یا گروه زنان در زمان گذشته صیغهٔ متکلم
مع الغیر است از فعل جحد صحیح و مجرد و معلوم لم نضرب در اصل نضرب بود متکلم مع الغیر بود از فعل مضارع
خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل جحد لم جازمه در سر وی در آوردیم و عمل کرد لفظاً و معنی لفظاً حرکت
آخر را بجزمی ساقط نمود و معنی نقل نمود معنی مضارع را بسوی ماضی و نفی در ماضی کرد لم نضرب شد
از نفی نیز چهارده وجه بنا کرده شش مغایر بود و شش مخاطب بود و دو حکایت نفس متکلم بود
که مغایر بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را آنکه مذکر را بود لا یضرب لا یضربان لا یضربون لا یضرب
یعنی نمیزند او یک مرد غائب در زمان آینده صیغهٔ واحد مذکر غائب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم
لا یضرب در اصل یضرب بود مفرد مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر غائب بنا کنیم از
فعل نفی لای نافیه در سر وی در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا یضرب شد لا یضربان یعنی نمیزنند
ایشان دو مردان غائب در زمان آینده صیغهٔ تثنیه مذکر غائب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا یضربان
در اصل یضربان بود تثنیه مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر غائب بنا کنیم از فعل نفی لای
نافیه در سر وی در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا یضربان شد لا یضربون یعنی نمیزنند ایشان گروه
مردان در زمان آینده صیغهٔ جمع مذکر غائب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا یضربون در اصل یضربون
بود جمع مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم که جمع مذکر غائب بنا کنیم از فعل نفی لای نافیه بر سر وی در آوردیم
مضارع مثبت را منفی کرد لا یضربون شد و آنکه مؤنث را بود لا تضرب لا یضربان لا یضربن لا تضرب
یعنی نمیزند او یک زن غائبه در زمان آینده صیغهٔ مفرد مؤنث غائبه است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم
تضرب در اصل تضرب بود مفرد مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مؤنث غائبه بنا کنیم

لم تضرب

لم نضرب

دو مردان یا دو زنان

لا یضرب

لا یضربان

لا یضربون

لا تضرب

[illegible]

صیغه‌های نفی

از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا تضرب شد لا تضربان یعنی
نمی‌زنند ایشان دو زنان غایبه در زمان آینده صیغه تثنیه مؤنث غائبه است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم
لا تضربان در اصل تضربان بود تثنیه مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مؤنث غائبه بنا کنیم از
فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا تضربان شد لا یضربن یعنی نمی‌زنند
ایشان گروه زنان غایبه در زمان آینده صیغه جمع مؤنث غائبه است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم یضربن
در اصل یضربن بود جمع مؤنث غایبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مؤنث غائبه بنا نماییم از فعل نفی لاء
نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا یضربن شد و دانستی که مخاطب را بود دسته مذکر را بود و دسته
مؤنث را دسته که مذکر را بود لا تضرب لا تضربا لا تضربوا لا تضرب یعنی نمی‌زنی تو یک مرد حاضر در زمان
آینده صیغه مفرد مذکر مخاطب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضرب در اصل تضرب بود مفرد
مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع
مثبت را منفی کرد لا تضرب شد لا تضربان یعنی نمی‌زنید شما دو مردان حاضر در زمان آینده صیغه تثنیه
مذکر مخاطب است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربان اصلش تضربان بود تثنیه مذکر حاضر بود از
فعل مضارع خواستیم که تثنیه مذکر مخاطب بنا نماییم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را
منفی کرد لا تضربان شد لا تضربون یعنی نمی‌زنید شما گروه مردان حاضر در زمان آینده صیغه جمع مذکر
حاضر است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربون اصلش تضربون بود جمع مذکر مخاطب بود از فعل مضارع
خواستیم جمع مذکر مخاطب بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کرد لا تضربون شد
و دانستی که مؤنث را بود لا تضربی لا تضربا لا تضربن لا تضربی یعنی نمی‌زنی تو یک زن حاضره در زمان
آینده صیغه واحده مؤنث حاضره است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربی در اصل تضربین بود واحده
مؤنث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم که واحده مؤنث بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم
مضارع مثبت را منفی کرد لا تضربی شد لا تضربا یعنی نمی‌زنید شما دو زنان حاضره در زمان آینده
صیغه تثنیه مؤنث حاضره است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا تضربا در اصلش تضربان بود تثنیه مؤنث
مخاطبه بود از فعل مستقبل خواستیم تثنیه مؤنث بنا کنیم از فعل نفی لاء نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی

صیغه‌های نفی و استفهام

۲۵ لا تَضْرِبْنَ

کرد لا تضربانّ شد لا تَضْرِبْنَ یعنی مزنید شما گروه زنان حاضر در زمان آینده صیغه جمع مؤنث حاضر
است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم تضربن اصلش تضربن بود جمع مؤنث حاضر بود از فعل مضارع خواستیم
جمع مؤنث حاضر بنا نمائیم از فعل نفی لا نافیه بر سرش در آوردیم مضارع مثبت را منفی کردیم لا تضربن شد
و آن دو کلمه حکایت نفس متکلم وحده بود لا اضرب لا نضرب از آن لا اَضْرِبُ یعنی نمیزنم من یکمرد یا یکزن در
زمان آینده صیغه متکلم وحده است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا اضرب در اصل اضرب بود متکلم
وحده بود از فعل مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل نفی لا نافیه بر سرش در آوردیم مضارع
مثبت را منفی کردیم لا اضرب شد لا نَضْرِبُ یعنی نمیزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه زنان
در زمان آینده صیغه متکلم مع الغیر است از فعل نفی صحیح و مجرد و معلوم لا نضرب اصلش نضرب بود متکلم
مع الغیر بود از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا نمائیم از فعل نفی لا نافیه بر سرش در آوردیم مضارع
مثبت را منفی کردیم لا نضرب شد و از استفهام نیز چهارده وجه بانجم کرده شش غایبرا بود و شش
مخاطبرا بود و حکایت نفس متکلم بود شش که غایبرا بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را آنسه که مذکر را بود
هَلْ یَضْرِبُ هَلْ یَضْرِبَانِ هَلْ یَضْرِبُونَ هَلْ یَضْرِبُ یعنی آیا میزند یکمرد غائب در زمان آینده صیغه
واحد مذکر غائب است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل یضرب هل یضرب در اصل یضرب
بود مفرد مذکر غائب بود از فعل مستقبل خواستیم مفرد مذکر غائب بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه
در سرش در آوردیم خبر را بدل با انشا کردیم هل یضرب شد هَلْ یَضْرِبَانِ یعنی آیا میزنند ایشان
دو مردان غائب در زمان آینده صیغه تثنیه مذکر غائب است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل یضربان
در اصل یضربان بود تثنیه مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر غائب بنا کنیم از فعل استفهام
هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل با انشا کردیم هل یضربان شد هَلْ یَضْرِبُونَ یعنی آیا
میزنند ایشان گروه مردان غائب در زمان آینده صیغه جمع مذکر غائب است از فعل استفهام صحیح و مجرد
و معلوم هل یضربون در اصل یضربون بود جمع مذکر غائب بود از فعل مضارع خواستیم جمع مذکر غائب
بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سرش در آوردیم خبر را بدل نمودیم با انشا هل یضربون شد و
آنسه که مؤنث را بود هل تضرب هل تضربان هل یضربن هَلْ تَضْرِبُ یعنی آیا میزند یکزن غائب

لا اضرب — لا نضرب

هل یضرب — هل یضربان

هل یضربون — هل تضرب

مثال استفهام

در نفس ایشان یک زنان غائبه است ... صیغه جمع مؤنث غائبه است از فعل استفهام صحیح مجرد معلوم هل یضربن در اصل

تضربن بود ... مؤنث غائبه بود از فعل مضارع خواستیم که جمع مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل استفهام

هل استفهامیه در سر وی درآوردیم و خبر را بدل با انشا کردیم هل تضربان یعنی یا

میزنند ایشان دو زنان ... دو زنان این صیغه تثنیه مؤنث غائبه است از فعل استفهام صحیح مجرد

و معلوم هل تضربان در اصل تضربان بود تثنیه مؤنث غائبه بود از فعل مستقبل خواستیم تثنیه مؤنث

غائبه بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه در سر وی درآوردیم و خبر را بدل با انشا کردیم هل تضربان

... هل یضربن یعنی ... میزنند ایشان ... زنان ... این صیغه جمع مؤنث غائبه

است از فعل استفهام صحیح مجرد و معلوم هل یضربن در اصل یضربن بود جمع مؤنث غائبه بود از فعل

مضارع خواستیم جمع مؤنث غائبه بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سر وی درآوردیم و خبر را

بدل با انشا کردیم هل یضربن شد ... مذکر را بود و مؤنث را است که مذکر بود

... هل تضرب ... هل تضرب یعنی یا میزنی تو یک مرد حاضر در زمان حال این صیغه

مفرد مذکر حاضر ... صحیح و مجرد و معلوم هل تضرب در اصل تضرب بود مفرد مذکر

حاضر بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مذکر حاضر بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سر وی

درآوردیم و خبر را بدل با انشا کردیم هل تضرب شد هل تضربان یعنی یا میزنید شما دو مردان حاضر

... این صیغه تثنیه مذکر مخاطب است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هل تضربان در اصل

تضربان بود تثنیه مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم تثنیه مذکر مخاطب بنا کنیم از فعل استفهام

هل استفهامیه بر سر وی درآوردیم و خبر را بدل با انشا کردیم هل تضربان شد هل تضربون یعنی یا

میزنید شما گروه مردان حاضر ... این صیغه جمع مذکر مخاطب است از فعل استفهام صحیح

مجرد و معلوم هل تضربون در اصل تضربون بود جمع مذکر حاضر بود از فعل مضارع خواستیم جمع

مذکر حاضر بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سر وی درآوردیم و خبر را بدل با انشا کردیم هل

تضربون شد ... هل تضربین یعنی یا

میزنی تو یک زن ... این صیغه مفرد مؤنث حاضر ... از فعل استفهام صحیح و مجرد

هل تضربان

هل تضربن

هل تضرب

هل تضربان

هل تضربون

هل تضربین

صیغهای استفهام

۲۷ هل تضربان

وَمعلوم هَل تَضرِبانِ دَر اصل تَضرِبانِ بود مفرد مؤنث حاضره بود از فعل مضارع خواستیم مفرد مؤنث
حاضره بنا نمائیم از فعل استفهام هل استفهامیه در سرش درآوردیم خبر را بدل کردیم با انشا هَل تَضرِبانِ
شد هَل تَضرِبانِ یعنی آیا میزنید شما دو زنان حاضره در زمان آینده صیغه تثنیه مخاطبه مؤنث است
از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هَل تَضرِبانِ در اصل تَضرِبانِ بود تثنیه مؤنث مخاطبه بود از فعل
مضارع خواستیم تثنیه مخاطبه مؤنث بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه بر سرش درآوردیم خبر را
بدل کردیم با انشا هَل تَضرِبانِ شد هَل تَضرِبنَ یعنی آیا میزنید شما گروه زنان حاضره در زمان

هل تضربن

آینده صیغه جمع مؤنث مخاطبه است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هَل تَضرِبنَ در اصل تَضرِبنَ
بود جمع مؤنث مخاطبه بود از فعل مضارع خواستیم جمع مؤنث حاضره بنا کنیم از فعل استفهام هَل
استفهامیه بر سرش درآوردیم خبر را بدل با انشا نمود هَل تَضرِبنَ شد و اند و حکایت نفس متکلم

هل اضرب

بود هل اَضرِبُ هَل تَضرِبُ هَل اَضرِبُ یعنی آیا میزنم من یکمرد یا یکزن در زمان آینده صیغه متکلم
وحده است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هَل اَضرِبُ در اصل اَضرِبُ بود متکلم وحده بود از فعل
مضارع خواستیم متکلم وحده بنا کنیم از فعل استفهام هل استفهامیه در سرش درآوردیم خبر را بدل
کرد با انشا هَل اَضرِبُ شد هَل نَضرِبُ یعنی آیا میزنیم ما دو مردان یا دو زنان یا گروه مردان یا گروه

هل نضرب

زنان در زمان آینده صیغه متکلم مع الغیر است از فعل استفهام صحیح و مجرد و معلوم هَل نَضرِبُ در اصل
نَضرِبُ بود متکلم مع الغیر بود از فعل مضارع خواستیم متکلم مع الغیر بنا کنیم از فعل استفهام هَل استفهامیه
بر سرش درآوردیم خبر را بدل با انشا کرد هَل نَضرِبُ شد هَل حرف استفهام و نون علامت متکلم مع
الغیر ضاد فاء الفعل و راء عین الفعل و باء لام الفعل تمّ کتاب الامثلة و شرحها علی ید الاقل
العبد الجانی علی ربه حبیب الله الاصفهانی غفر الله لهما و لوالدیهما
و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بحق نبیه و ولیه و آلهما الطاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین فی شهر
ذیحجة الحرام سنه ۱

هذا کتاب صرف میر

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان ایدک الله تعالی فی الدارین که کلمات لغت عرب سه گونه است اسم است و فعل است و حرف اسم چون رجل و علم و فعل چون ضرب و دحرج و حرف چون مِن و اِلی و تصریف در لغت گردانیدن چیزی است از جانبی بجانبی و از حالی بحالی و در اصطلاح علما عبارت است از گردانیدن یک لفظ سوی صیغهای مختلفه تا حاصل شود از آن معنیهای متفاوته و تصریف در اسم کمتر باشد چون رجل رجلان رجال و رجیل و تصریف در فعل بیشتر باشد چون ضرب ضربا ضربوا ضربت ضربتا ضربن ضربتَ ضربتما ضربتم ضربتِ ضربتما ضربتن ضربتُ ضربنا و چون یضرب یضربان یضربون تضرب تضربان یضربن تضرب تضربان تضربون تضربین تضربان تضربن اضرب نضرب و تصریف در حرف نباشد زیرا که در حرف تصرف نیست **فصل** اسم را سه بنا است ثلاثی و رباعی و خماسی و هر یکی از این سه بنا بر دو وجه است یکی مجرد یعنی که همه حروف وی اصلی باشد و دیگری مزید فیه یعنی در او حرف زائد باشد و فعل را دو بنا است ثلاثی و رباعی و هر یک از این دو بنا بر دو وجه است مجرد و مزید فیه چنانکه در اسم گفته شد **فصل** میزان در شناختن حروف اصلی از حروف زائد فاء و عین و لام است پس هر حرفی که در مقابل یکی از این حروف ثلثه باشد اصلی بود چون رجل که بر وزن فعل است و نصر که بر وزن فعل است و هر حرفی که در مقابل این حروف نباشد زائد بود چون ضارب و ناصر که بر وزن فاعل است و یضرب و یطلب که بر وزن یفعل است و در بنای رباعی اسم و فعل لام یکبار مکرر می شود و در بنای خماسی اسم لام دو بار

مکرر نمی شود چنانچه معلوم کرده دانسته شد **فصل** ثلاثی مجرد را ده صیغه است چون
فَلْس و فَرَس و کَتِف و عَضُد و حِبْر و عِنَب و قُفْل و صُرَد و اِبِل و عُنُق و مزید فیه اسم ثلاثی بسیار است و اسم
رباعی مجرد را پنج صیغه است چون جَعْفَر و دِرْهَم و زِبْرِج و بُرْثُن و قِمَطْر و مزید فیه وی اندک است و اسم
خماسی مجرد را چهار صیغه است چون سَفَرْجَل و قِرْطَعْب و جَحْمَرِش و قُذَعْمِل و مزید فیه وی بغایت
اندک است و فعل ثلاثی مجرد را سه صیغه است چون نَصَرَ و عَلِمَ و شَرُفَ و مزید فیه وی بسیار
است چنانکه می آید و فعل رباعی مجرد را یک بنا است چون دَحْرَجَ که بر وزن فَعْلَلَ است و مزید
فیه وی اندک است چنانکه مذکور خواهد شد **فصل** هر اسمی و فعلی که در حروف اصول
وی همزه باشد و تضعیف و حرف علة نباشد از او صحیح و سالم خوانند چون رَجُل و نَصَرَ و هر چه
در وی همزه باشد از او مهموز خوانند چون اَمْر و اَمَرَ و هر چه در وی تضعیف باشد یعنی دو حرف
اصلی وی از یک جنس بوده باشد از او مضاعف خوانند چون مَدّ و مَدَّ و هر چه در وی حرف علة
باشد که آن واو و یاء و الف است که منقلب باشد از واو و یاء از او معتل خوانند پس اگر حرف علة
بجای فاء بود از او معتل الفاء و مثال خوانند چون وَعْد و وَعَدَ و اگر بجای عین بود از او
معتل العین و اجوف خوانند چون قَوْل و قَالَ و اگر بجای لام بود از او معتل اللام و ناقص خوانند
چون رَمْی و رَمَی و هر گاه در معتل دو حرف علة باشد از او لفیف خوانند پس اگر حرف
علة بجای فاء و لام باشد از او لفیف مفروق خوانند چون وَقْی و وَقَی و اگر بجای عین و لام
باشد از او لفیف مقرون خوانند چون طَیّ و طَوَی پس مجموع اسماء و افعال بر هفت نوع بود
صحیح است و مثال است و مضاعف است و لفیف و ناقص و مهموز و اجوف و احوال هر یک از
اینها در کتاب روشن کرده شد **فصل** دانسته شد که فعل ثلاثی مجرد را سه صیغه
است فَعَلَ چون نَصَرَ و فَعِلَ چون عَلِمَ و فَعُلَ چون شَرُفَ و این هر سه فعل ماضی است که دلالت
می کند بر زمان گذشته و هر یکی را مستقبلی هست که دلالت می کند بر زمان آینده و مستقبل
فعل ... است فَعَلَ یَفْعُلُ چون نَصَرَ یَنْصُرُ و فَعَلَ یَفْعِلُ چون ضَرَبَ یَضْرِبُ و فَعَلَ یَفْعَلُ چو

منع یمنع و مستقبل فعَل دو است فعِل یفعَل چون علِم یعلَم و فعِل یفعِل چون حسب یحسِب
و مستقبل فعُل یک است فعُل یفعُل چون شرُف یشرُف پس مجموع ابواب ثلاثی که ماضی
وی مجرد است از حروف زوائد شش است فعَل یفعُل چون نصر ینصُر و فعَل یفعِل چون ضرَب
یضرِب و فعَل یفعَل چون فتح یفتَح و این سه باب را اصول خوانند زیرا که حرکت عین ماضی مخالف
حرکت عین مستقبل است و فعِل یفعَل چون منع یمنع و فعِل یفعِل چون حسب یحسِب و فعُل یفعُل
چون شرف یشرف و این سه باب را فروع خوانند زیرا که حرکت عین ماضی موافق حرکت عین مستقبل
فصل [illegible] باب افعال اَفعَلَ یُفعِلُ [illegible]
چون اکرم یکرم [illegible] باب تفعیل [illegible] تصریفا [illegible]
[illegible]
[illegible] باب افتعال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باب استفعال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و دیگر مقدم داشتن [illegible] ابواب [illegible] ۳
[illegible] ابواب که در آنها سه حرف زاید است [illegible]
برای رعایت ترتیب طبیعی [illegible] حسب یحسب [illegible]
[illegible]
زیاده است [illegible]
[illegible] یک حرف [illegible]
حرکت [illegible] شود [illegible]
[illegible]

باب دو حرف زائد است **فصل** بدانکه اسم بر دو قسم است مصدر و غیر مصدر مصدر
آنست که در آخر معنی وی فارسی تا و نون یا دال و نون باشد مثل القتل بمعنی کشتن و الضرب بمعنی
زدن و فعل ماضی و مضارع و امر و نهی و اسم فاعل و اسم مفعول و اسم آلة و اسم زمان و مکان همه از
مصدر مشتقند **فصل** باب فَعَلَ یَفْعُلُ النَّصْر یاری کردن ماضی وی چهارده مثال بود شش
مغایب و مغایبه را بود و شش مخاطب و مخاطبه را و دو حکایت نفس متکلم را النَّصْرُ که مغایب را بود سه
مذکر را بود و سه مؤنث را النَّصْرُ که مذکر را بود چون نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا و النَّصْرُ که مؤنث را بود چون
نَصَرَتْ نَصَرَتَا نَصَرْنَ و النَّصْرُ که مخاطب را بود سه مذکر را بود و سه مؤنث را النَّصْرُ که مذکر را بود
چون نَصَرْتَ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُمْ و النَّصْرُ که مؤنث را بود چون نَصَرْتِ نَصَرْتُمَا نَصَرْتُنَّ و آن دو که حکایت
نفس متکلم را بود چون نَصَرْتُ نَصَرْنَا و مستقبل این چهارده مثال است بر این قیاس کرد دانسته شد
بر ماضی چون یَنْصُرُ یَنْصُرَانِ یَنْصُرُونَ تَنْصُرُ تَنْصُرَانِ یَنْصُرْنَ تَنْصُرُ تَنْصُرَانِ تَنْصُرُونَ تَنْصُرِینَ
تَنْصُرَانِ تَنْصُرْنَ أَنْصُرُ نَنْصُرُ و دیگر ابواب پنج گانه نیز بر این قیاس بود چون ضَرَبَ ضَرَبَا ضَرَبُوا
الی آخره و عَلِمَ عَلِمَا عَلِمُوا الخ و مَنَعَ مَنَعَا مَنَعُوا الخ و حَسِبَ حَسِبَا حَسِبُوا الخ و شَرُفَ شَرُفَا شَرُفُوا
الخ و مستقبل چون یَنْصُرُ یَنْصُرَانِ یَنْصُرُونَ الخ و یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ الخ و یَعْلَمُ یَعْلَمَانِ
یَعْلَمُونَ الخ و یَمْنَعُ یَمْنَعَانِ یَمْنَعُونَ الخ و یَحْسِبُ یَحْسِبَانِ یَحْسِبُونَ الخ و یَشْرُفُ یَشْرُفَانِ یَشْرُفُونَ
الخ **فصل** فعل مستقبل از فعل ماضی گیرند بزیادت یکی از این چهار حرف أَتَیْنَ که در اول وی در
آورند و آخرش را مضموم نمایند و اگر حرف زاید در رباعی نباشد این حروف مفتوح باشند الا در
چهار باب أَفْعَلَ و فَعَّلَ و فَاعَلَ و فَعْلَلَ که در این چهار باب مضموم باشند و فعل مستقبل هم
حال و استقبال را بود چنانکه گویی أَنْصُرُ یعنی یاری کنم و یاری می کنم و هرگاه در وی سین و سوف در
آید حال را نباشد چون سَیَنْصُرُ و اگر سین و سوف در وی در نیاید استقبال را باشد چون سَیَنْصُرُ و سَوْفَ
یَنْصُرُ **فصل** الف در نَصَرَا علامت تثنیه مذکر و ضمیر فاعل است و واو در نَصَرُوا علامت جمع
مذکر و ضمیر فاعل است و ضمیر از جهت ... و تای ساکن که در نَصَرَتْ ...

است وضمیر فاعل نیست والف در نَصَرَتا علامت تثنیهٔ مؤنث وضمیر فاعل است وتاء علامت
تأنیث فاعل است ونون در نَصَرْنَ علامت جمع مؤنث وضمیر فاعل است وتاء مفتوحه در نَصَرْتَ
علامت واحد مخاطب وضمیر فاعل است وتاء مکسوره در نَصَرْتِ علامت واحدهٔ مخاطبه وفاعل
فعل است وتا در نَصَرْتُما کاف ضمیر تثنیهٔ مذکر مخاطب وگاه ضمیر تثنیهٔ مؤنث مخاطبه است وفاعل
فعل است وتم در نَصَرْتُم ضمیر جمع مذکر مخاطب وفاعل فعل است وتن در نَصَرْتُنَّ ضمیر جمع مؤنث
مخاطبه وفاعل فعل است وتاء مضمومه در نَصَرْتُ ضمیر واحد متکلم است خواه مذکر باشد وخواه
مؤنث وفاعل فعل است ونا در نَصَرْنا ضمیر متکلم با غیر است وفاعل فعل است خواه تثنیه باشد
خواه جمع وخواه مذکر باشد وخواه مؤنث وفاعل نَصَرَ ونَصَرَتْ شاید که ظاهر باشد چون نَصَرَ
زیدٌ ونَصَرَتْ هندٌ وشاید که ضمیر مستتر باشد چون زیدٌ نَصَرَ ای هو وهندٌ نَصَرَتْ ای هی
فصل یاء در یَنْصُرُ ویَضْرِبُ علامت غیبت وحرف استقبال است والف در یَنْصُرانِ ویَضْرِبانِ
علامت تثنیهٔ مذکر وضمیر فاعل است ونون عوض رفع است که در واحد بوده ویاء در یَنْصُرُونَ و
یَضْرِبُونَ همچنان علامت غیبت وحرف استقبال است وواو علامت جمع مذکر وفاعل فعل است و
نون عوض رفع است که در واحد بوده وایضا برای مناسبت واو است وتاء در تَنْصُرُ وتَضْرِبُ و
تَنْصُرانِ وتَضْرِبانِ علامت غائبهٔ مؤنث است والف علامت تثنیه وهم ضمیر فاعل ونون عوض رفع
است که در واحد بوده ویاء در یَنْصُرْنَ ویَضْرِبْنَ علامت غیبت وحرف استقبال است ونون علامت
جمع مؤنث وضمیر فاعل است وتاء در تَنْصُرُ وتَضْرِبُ علامت خطاب وحرف استقبال است وانت در وی
مستتر است که فاعل فعل است وتاء در تَنْصُرانِ وتَضْرِبانِ علامت خطاب وحرف استقبال است و
الف علامت تثنیهٔ مذکر وضمیر فاعل است ونون عوض رفع است که در واحد بوده وتاء در تَنْصُرُونَ
وتَضْرِبُونَ علامت خطاب وحرف استقبال است وواو ضمیر جمع مذکر است ونون عوض رفع است که
در واحد بوده وتاء در تَنْصُرِینَ وتَضْرِبِینَ علامت خطاب وحرف استقبال است ویاء ضمیر واحد مؤنث
وفاعل فعل است ونون عوض رفع است که در واحد مذکر بوده است وتاء در تَنْصُرانِ وتَضْرِبانِ

علامت مثنا ... فعل مستقبل است و الف علامت تثنیه و هم ضمیر فاعلست و نون عوض
رفعست که در واحد بوده و تاء در تَضْرِبْنَ و تَضْرِبِیْنَ علامت خطاب و حرف استقبال
و نون ضمیر جمع مؤنث و فاعل فعل است و همزه در اَضْرِبُ علامت متکلم وحدانست
و انا در وی مستتر است دائما که فاعلش باشد و نون در نَضْرِبُ علامت متکلم مع الغیر
است و نحن در وی مستتر است دائما که فاعل فعلست و فاعل یَضْرِبُ و تَضْرِبُ شاید که ظاهر باشد
چون یَضْرِبُ زَیْدٌ و تَضْرِبُ هِنْدٌ و شاید که ضمیر مستتر باشد چون زَیْدٌ یَضْرِبُ و هِنْدٌ تَضْرِبُ

فصل چون بر فعل مستقبل حروف ناصبه در آید یعنی اَنْ و لَنْ و کَیْ و اِذَنْ منصوب گردد
چون اَنْ اَطْلُبَ و لَنْ اَطْلُبَ و کَیْ اَطْلُبَ و اِذَنْ اَطْلُبَ و نونهائی که عوض رفع بودند ساقط
شوند چون لَنْ یَطْلُبَا و لَنْ یَطْلُبُوا و لَنْ تَطْلُبَا و لَنْ تَطْلُبُوا و نون یَطْلُبْنَ و تَطْلُبْنَ بحال خود باشد
و چون در فعل مستقبل حروف جازمه در آید حرکت آخر در پنج لفظ که یَطْلُبْ غائب مذکر
است و تَطْلُبْ غائبه مؤنث و هم مخاطب مذکر است و اَطْلُبْ و نَطْلُبْ که دو حکایت نفس متکلم
است بجزم بیفتد و حروف جازمه پنج است لَمْ و لَمَّا و لام امر و لاء نهی و اِنْ شرطیه چنانکه
گوئی لَمْ یَنْصُرْ لَمْ یَنْصُرَا لَمْ یَنْصُرُوا تا آخر و لَمَّا یَنْصُرْ لَمَّا یَنْصُرَا لَمَّا یَنْصُرُوا تا آخر و لا یَنْصُرْ لا یَنْصُرَا
لا یَنْصُرُوا تا آخر و لِیَنْصُرْ لِیَنْصُرَا لِیَنْصُرُوا تا آخر و اِنْ یَنْصُرْ اِنْ یَنْصُرَا اِنْ یَنْصُرُوا تا آخر و نونهائی
که عوض رفع بودند ساقط شوند بجزم و لام امر در شش غائب داخل شود چنانکه گوئی لِیَنْصُرْ
لِیَنْصُرَا لِیَنْصُرُوا لِتَنْصُرْ لِتَنْصُرَا لِیَنْصُرْنَ و اینرا امر غائب خوانند و در دو صیغه متکلم نیز در آید
شود چون لِاَنْصُرْ لِنَنْصُرْ **فصل** امر مخاطب را از فعل مستقبل مخاطب گیرند و طریقه آن
انست که حرف مستقبل اگر تا است تا را بیندازند اگر ما بعد حرف مضارع متحرک باشد
احتیاج بهمزه نباشد و بهمان حرکت امر بنا کنند و حرکت آخر و نون عوض رفع را بیندازند بوقف
پس در باب تفعیل امر مخاطب برین وجه باشد ضَرِّبْ ضَرِّبَا ضَرِّبُوا ضَرِّبِیْ ضَرِّبَا ضَرِّبْنَ و در
باب مفاعله گوئی ضَارِبْ ضَارِبَا ضَارِبُوا ضَارِبِیْ ضَارِبَا ضَارِبْنَ و در باب تَفَعُّل گوئی تَحَرَّجْ

دَحْرَجَا دَحْرَجُوا دَحْرَجِي دَحْرَجَا دَحْرَجْنَ واگر ما بعد حرف استقبال ساکن باشد احتیاج
بهمزهٔ وصل افتد نظر واگر ما بعد آن ساکن مضموم باشد همزه را مضموم کرداند وحرکت آخر بوقف
عوض بضم ابو قفی ببینند چون اُنْصُرْ اُنْصُرَا اُنْصُرُوا اُنْصُرِي اُنْصُرَا اُنْصُرْنَ واگر ما بعد حرف
ساکن فتحه باشد یا کسره همزه را مکسور کرداند وآخر را موقوف سازند چون اِعْلَمْ اِعْلَمَا اِعْلَمُوا
اِعْلَمِي اِعْلَمَا اِعْلَمْنَ واِضْرِبْ اِضْرِبَا اِضْرِبُوا اِضْرِبِي اِضْرِبَا اِضْرِبْنَ وچون همزهٔ وصل متصل شود
بما قبل خود ساقط گردد در لفظ وثابت باشد در عبارت چون فَاطْلُبْ ثُمَّ اطْلُبْ **فصل**
مجموع افعال بر دو نوع بود لازم ومتعدی لازم آنست که فعل از فاعل تجاوز نکند وبمفعول به
نرسد چون ذَهَبَ زَيْدٌ وقَعَدَ عَمْرٌو ومتعدی آنست که فعل از فاعل تجاوز کند وبمفعول به
برسد چون ضَرَبَ زَيْدٌ عَمْرًا ولازم را بهمزهٔ باب افعال وتضعیف عین باب تفعیل وبا حرف جر
متعدی سازند چون اَذْهَبْتُ زَيْدًا وفَرَّحْتُهُ وذَهَبْتُ بِهِ **فصل** بدانکه فعل بر دو نوع بود
معلوم ومجهول معلوم آنست که از برای فاعل بنا کنند چون ضَرَبَ زَيْدٌ ومجهول آنست که از
مفعول بنا کنند چون ضُرِبَ زَيْدٌ وچون فعل را از برای فاعل بنا کنند ماضی ثلاثی مجرد فا
الفعل ولام الفعل را بلا بفتح کنند چون نَصَرَ نَصَرَا نَصَرُوا تا آخر ضَرَبَ ضَرَبَا ضَرَبُوا تا آخر
وعَلِمَ عَلِمَا عَلِمُوا تا آخر وحَسِبَ حَسِبَا حَسِبُوا تا آخر ومَنَعَ مَنَعَا مَنَعُوا تا آخر وشَرُفَ شَرُفَا شَرُفُوا
تا آخر وچون فعل را از برای مفعول بنا کنند در ماضی ثلاثی مجرد فتحه فاء الفعل را بدل بضمه کنند
وعین الفعل را کسره دهند چون نُصِرَ نُصِرَا نُصِرُوا تا آخر وبر این قیاس بود دیگر ابواب پنجگانه
چون ضُرِبَ ضُرِبَا ضُرِبُوا تا آخر وعُلِمَ عُلِمَا عُلِمُوا تا آخر ومُنِعَ مُنِعَا مُنِعُوا وحُسِبَ حُسِبَا حُسِبُوا تا آخر
وشُرِفَ شُرِفَا شُرِفُوا الخ ودر باب افعال همزه را مضموم کنند وعین الفعل را مکسور چون اُكْرِمَ اُكْرِمَا
اُكْرِمُوا تا آخر ودر باب تفعیل فاء الفعل را مضموم کنند وعین الفعل را مکسور چون ضُرِّبَ ضُرِّبَا
ضُرِّبُوا تا آخر ودر باب مفاعله فاء الفعل را مضموم کنند وعین الفعل را مکسور لکن چون فاء مضموم
شود الف منقلب گردد بواو چون ضُورِبَ ضُورِبَا ضُورِبُوا تا آخر ودر باب تفعّل وتفاعل تا

دفا

وفاء مضموم شوند وعین مکسور چون تعهد تعهدا تعهدوا تا آخر و در باب تفاعل الف
منقلب گردد بواو چون تعوهد تعوهدا تعوهدوا و در باب افتعال همزه وتاء مضموم شوند
وعین الفعل مکسور چون اکتسب اکتسبا اکتسبوا تا آخر و در باب انفعال همزه وفاء مضموم
شوند وعین مکسور چون انصرف انصرفا انصرفوا تا آخر و در باب افعلال همزه وعین مضموم شوند
ولام اول مکسور چون احمرر احمررا احمرروا تا آخر و در باب استفعال همزه وتاء مضموم شوند وعین
مکسور چون استخرج استخرجا استخرجوا تا آخر و در باب افعیلال همزه وعین مضموم ولام اول
مکسور والف منقلب گردد بواو چون احمورر احموررا احموررو تا آخر و در باب فعلل فاء مضموم شود
لام الفعل اولی مکسور چون دحرج دحرجا دحرجوا تا آخر و در باب تفعلل تاء وفاء مضموم شوند
ولام اول مکسور چون تدحرج تدحرجا تدحرجوا الخ و در باب افعنلال همزه وعین مضموم شوند
ولام اول مکسور چون احرنجم احرنجما احرنجموا تا آخر و در باب افعلال نیز همزه وعین مضموم شوند
ولام اول مکسور چون اقشعر اقشعرا اقشعروا تا آخر فصل چون فعل مستقبل از برای معلوم
بنا کنند حرف استقبال را مضموم کنند اگر مضموم نباشد وعین را مفتوح کنند اگر مفتوح نباشد
چون ینصر ویضرب ویعلم ویمنع ویشرف ویحسب ویکرم ویصرف ویضارب ویکتسب ویتضارب
ویتصرف ویحمر ویحمار ویستخرج و در رباعی لام اول را مفتوح کنند بجای عین چون
یدحرج ویتدحرج ویحرنجم ویقشعر فصل امر حاضر در فعل مجهول بطریق امر غائب
باشد چون لتضرب لتضربا لتضربوا لتضربی لتضربا لتضربن و بر این قیاس بود امر مجهول جمیع
ثلاثی مجرد ومزید فیه ورباعی مجرد ورباعی مزید فیه فصل بدانکه چون نون تأکید ثقیله
درآید در امر حاضر معلوم گوئی اطلبن اطلبان اطلبن اطلبن اطلبان اطلبنان و در امر حاضر
مجهول گوئی لتطلبن لتطلبان لتطلبن لتطلبن لتطلبان لتطلبنان و در امر غائب معلوم
گوئی لیضربن لیضربان لیضربن لتضربن لتضربان لیضربنان و در امر غائب مجهول گوئی
لیضربن لیضربان لیضربن لتضربن لتضربان لیضربنان و بر این قیاس بود در معلوم و مجهول غائب

چون لا یضربنّ لا یضربانّ لا یضربنّ لا تضربنّ لا تضربانّ لا یضربنانّ و چون لا یضربنّ لا یضربانّ لا یضربنّ لا تضربنّ لا تضربانّ لا یضربنانّ تا آخر بدانکه بعد از دخول نون ثقیله واو در جمع مذکر بیفتد زیرا که التقاء ساکنین علی غیر حدّه لازم می آید و ضمه دلالت کند بر حذف واو و یاء در مخاطبهٔ مؤنث بیفتد زیرا که التقاء ساکنین لازم می آید و کسره دلالت می کند بر حذف یاء و در جمع مؤنث الف در آورند تا فاصله شود میان نون ضمیر و نون تاکید ثقیله **بدانکه** بدانکه هر جا که نون ثقیله در آید نون خفیفه نیز در آید الا در تثنیه مذکر و مؤنث و جمع مؤنث چون اطلبن اطلبن اطلبن و لا تطلبن لا تطلبن لا تطلبن **فصل** اسم فاعل از ثلاثی مجرد بر وزن فاعل آید چون طالب طالبان طالبون طلبة و طلّاب و طُلّب طالبة طالبتان طالبات و طوالب و گاه باشد که بر وزن فعیل آید چون شرف یشرف فهو شریف و بر وزن فَعَل آید چون حَسُن یحسن فهو حَسَن و بر وزن فعال و فعل و فعل و فعول و فعال نیز آید چون جبان و خشن و صعب و ذلول و شجاع و هر چه بر این اوزان آید آن را صفت مشبهه خوانند **فصل** بدان که صیغهٔ فعّال بهر مبالغه را بود در فعل چون رجل ضرّاب و امرأة ضرّابة مذکر و مؤنث یکسان بود و فعول نیز مبالغه را بود چون رجل طلوب و امرأة طلوب و گاه باشد که تاء را زیاد کنند برای زیادتی مبالغه چون رجل علّامة و امرأة علّامة و رجل فروقة و امرأة فروقة و مفعال و مفعیل و فعّیل نیز مبالغه را بود مذکر و مؤنث در آنها یکسان است چون رجل مفضال و امرأة مفضال و رجل مصدیق و امرأة منطیق و رجل شرّیر و امرأة شرّیر و فعّال نیز مبالغه را بود مذکر و مؤنث در آن یکسان بود چون رجل طوّال و امرأة طوّال **فصل** اسم مفعول از فعل ثلاثی مجرد بر وزن مفعول آید چون مضروب مضروبان مضروبون مضروبة مضروبتان مضروبات و مضاریب **فصل** اسم فاعل از فعل ثلاثی مزید فیه و فعل رباعی مجرد و مزید فیه چون فعل مستقبل معلوم آن باب باشد چنانکه میم مضموم بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل حرف آخر مکسور گردد اگر مکسور نباشد چون مُکرِم و مُنطلِق و مُستخرِج

ومُدحرجٌ ومُندحرجٌ ومجموع اینها دانسته می شود انشاء الله تعالی **فصل** اسم مفعول از ثلاثی

مزید فیه و رباعی مجرد و رباعی مزید فیه چون فعل مستقبل مجهول آن باب باشد چنانکه

میم مضموم بجای حرف استقبال نهاده شود و ما قبل حرف آخر مفتوح کرده اگر مفتوح نباشد

چون مُکرَمٌ ومُنطلَقٌ ومُدحرَجٌ ومُندحرَجٌ ومجموع اینها دانسته شود انشاء الله تعالی **فصل**

بدانکه مثل الفاء از باب فَعَلَ یَفعِلُ بیامده است در لغت فصیح **مثال واوی** از باب

فَعَلَ یَفعِلُ الوَعد وعده کردن ماضی معلوم وَعَدَ وَعَدا وَعَدوا تا آخر همچنانکه در صحیح

دانسته شد پس از اینجهت او را مثال گویند که مثل صحیح است در احتمال حرکات ثلثه و مستقبل

معلوم یَعِدُ یَعِدانِ یَعِدُونَ تا آخر اصل یَعِدُ یَوعِدُ بود واو واقع شد بود میانه یاء مفتوحه

و کسرهٔ لازمه ثقیل بود واو را انداختند یَعِدُ شد و با تاء و نون و همزه نیز انداختند برای موافقت

باب امر حاضر عِدْ عِدا عِدُوا عِدِی عِدا عِدْنَ چون نون تاکید ثقیله در آید گوئی عِدَنَّ

عِدانِّ عِدُنَّ عِدِنَّ عِدانِّ عِدنانِّ و با نون تاکید خفیفه گوئی عِدَنْ عِدُنْ عِدِنْ امر

غائب لِیَعِدْ لِیَعِدا لِیَعِدُوا لِتَعِدْ لِتَعِدا لِیَعِدنَ و نون تاکید ثقیله و خفیفه بر قیاس کن

نهی لا یَعِدْ لا یَعِدا لا یَعِدُوا تا آخر و نون تاکید ثقیله و خفیفه بر این وجه است که دانسته

شد و ححد بلم و لمّا همچنانست که در صحیح دانسته شد و با حروف ناصب گوئی أن یَعِدَ

أن یَعِدا أن یَعِدُوا الخ ماضی مجهول وُعِدَ وُعِدا وُعِدُوا تا آخر مستقبل مجهول یُوعَدُ

یُوعَدانِ یُوعَدُونَ تا آخر واو محذوفه بجای خود آمد زیرا که کسرهٔ عارض زائل شد اسم فاعل

واعِدٌ واعِدانِ واعِدُونَ تا آخر اسم مفعول مَوعُودٌ مَوعُودانِ مَوعُودُونَ تا آخر **مثال**

یائی از باب فَعَلَ یَفعَلُ الیَسر قمار باختن ماضی معلوم یَسَرَ یَسَرا یَسَرُوا تا آخر مستقبل معلوم

یَیسِرُ یَیسِرانِ یَیسِرُونَ تا آخر امر حاضر ایسِرْ ایسِرا ایسِرُوا ایسِرِی ایسِرا ایسِرنَ نون تاکید

ثقیله ایسِرَنَّ ایسِرانِّ ایسِرُنَّ ایسِرِنَّ ایسِرانِّ ایسِرنانِّ نون تاکید خفیفه ایسِرَنْ ایسِرُنْ ایسِرِنْ

امر غایب لِیَیسِرْ لِیَیسِرا لِیَیسِرُوا تا آخر و نون تاکید خفیفه و ثقیله بر این قیاس صحیح بود و میمون

قاعدة بدانكه وقتى كه حرف علة در طرف اضعف واقع شده نزده وجه تصور ميشود زيرا كه خود حرف علة از چهار قسم بيرون نيست يا ساكن است يا متحرك و متحرك هم يا مفتوح است يا مضموم است يا مكسور [illegible] اين چهار صورت [illegible] حرف علة نيز [illegible] چهار قسم [illegible] شمرده [illegible] [illegible] نزده وجه [illegible] ... ۳ [illegible]

ماضی مجهول ساکنے کونی یسر یهند یسر یهدن یسر یهولا یسر یها تا یسر یها تین یسر
ن ولا یسر لك یسر یکما یسر یکم یسر لب یسر یکما یسر کن یسر لی یسر نا وچون مضارع
مجهول بنا ایده کوی یوسر یهند ویوسر یهدن یوسر یهولا تا اخر در فعل مضارع مجهول یا
منقلب کردید بواو مناسبت ضمه ما قبل اسم فاعل یاسر یاسران یاسرون یاسرة یاسرتان
یاسرات ویواسر واسم مفعول میسور میسوران میسورون میسورة میسورتان میسورات [illegible]
مثال واوی از باب فعل یفعل الوجل ترسیدن ماضی معلوم وجل یوجل امر ایجل ایجلا
ایجلوا تا اخر نهی ولا توجل لا توجلا تا اخر نهی غائب لا یوجل لا یوجلا لا یوجلوا تا اخر مثال
واوی از باب فعل یفعل الوضع نهادن ماضی معلوم وضع مستقبل معلوم یضع فهو
واضع وذاك موضوع لا امر یضع امر حاضر ضع نهی لا یضع مستقبل مجهول یوضع اصل
یضع یوضع بود و واو انداختند چنانکه در یعد پس کسره عین الفعل را بفتحه بدل کردند
بجهت حرف حلقی مثال واوی از باب فعل یفعل الورم اماس کردن ماضی معلوم
ورم ورما ورموا تا اخر مستقبل معلوم یرم مجهول یورم تا اخر نهی [illegible] مثال موقوف
امر حاضر رم رما رموا چون [illegible] چنانکه [illegible] یعد مثال واوی از باب فعل
یفعل الولی [illegible] ماضی معلوم [illegible] مستقبل معلوم [illegible] مجهول [illegible] امر
حاضر [illegible] از باب فعل یفعل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مستقبل معلوم [illegible] تا اخر [illegible]
[illegible]

بیغناد چنانکه در ماضی داشته شد امر حاضر قُل قولا قولوا قولی قولا قُلن اصل قُل

اُقوُل بود ماخوذ است از تَقُول چون تا را انداختند ما بعدش ساکن بود همزه مضموم بجهت بنا

عین در تلفظ در آوردند و لیکن بشرط وقف کرده اند اُقول شد ضمه بر واو ثقیل بود نقل کردند

بما قبلش پس واو بالتقاء ساکنین افتاد اُقُل شد با وجود حرکت قاف از همزه مستغنی شدند

همزه را نیز انداختند قُل شد و نیز رسد که گوئی قل ماخوذ است از تقول چون تا را انداختند

لام الفعل بوقف ساکن گشت و واو بالتقاء ساکنین بیفتاد قُل شد امر غائب لیقل لیقولا

لیقولوا تا آخر نهی لا تقل لا تقولا لا تقولوا تا آخر نون تاکید ثقیله در امر حاضر قولَنَّ

قولانِّ قولُنَّ قولِنَّ قولانِّ قُلنانِّ و نون تاکید خفیفه قولَنْ قولُنْ قولِنْ و در امر غائب لیقولَنَّ

لیقولانِّ لیقولُنَّ تا آخر نهی لا یقولَنَّ الخ در قولَنَّ و لیقولَنَّ و لا یقولَنَّ واو باز پس آمد زیرا

که التقاء ساکنین نماند شد مجهول ماضی قِیل قیلا قیلوا قیلت قیلتا قُلن قیل در اصل قُوِل

بود کسره بر واو ثقیل بود به ما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل واو منقلب بیا شد قیل

شد و هم چنین است تا قُلن و در قُلن تا آخر واو بالتقاء ساکنین بیفتاد و ضمه اصلی فاء باز

پس آمد تا دلالت کند بر آنکه عین الفعل که افتاده است واو بوده است نه یاء و صورت معلوم

مجهول و امر در جمع مؤنث یکسان باشد و در تقدیر مختلف اصل قلن معلوم در اصل قَوَلْنَ

و اصل قُلن مجهول قُوِلْنَ و اصل قُلن امر اُقْوُلْنَ است مستقبل مجهول یُقال یُقالان یُقالون

تا آخر اصل یُقال یُقْوَل بود واو حرف علت متحرک ما قبلش حرف صحیح ساکن فتحه واو را نقل

کردند بما قبل دادند واو در موضع حرکت بود ما قبلش مفتوح قلب بالف کردند یُقال شد و هم چنین است حال

دیگر الفاظ و در یُقَلن و تُقَلن الف بالتقاء ساکنین افتاد امر غائب مجهول لِیُقَل لِیُقالا لِیُقالوا

تا آخر نهی مجهول لا یُقَل لا یُقالا لا یُقالوا تا آخر اسم فاعل قائل قائلان قائلون تا آخر قائل

اصلش قاوِل بود واو واقع شد بعد از الف زائده منقلب شد بهمزه قائل شد اسم مفعول

مقول مقولان مقولون مقولة مقولتان مقولات و مقاول اصل مقول مقوول بود ضمه بر واو

ثقیل بود ضمه ما قبل باد ندیک واو بالتقاء ساکنین بیفتاد نزد بعضی واو اصلی بیفتاد مقول شد بر وزن مفول و نزد بعضی واو زاید افتاد مقول بر وزن مفعل **اجوف یائی** از باب فَعَلَ یَفعِلُ البیع خریدن و فروختن ماضی معلوم باعَ باعا باعوا باعت باعتا بِعنَ تا آخر اصل باع بَیَعَ بود یاء حرف علة متحرک ما قبل مفتوح قلب بالف کردند باع شد و همچنین حال تا بِعنَ و در بِعنَ تا آخر الف بالتقاء ساکنین بیفتاد فتحهٔ باء را بدل کسره کردند تا دلالت کند که عین فعل که افتاده است یاء بوده است نه واو مستقبل معلوم یبیع یبیعان یبیعون تا آخر اصل یبیع یَبیِعُ بود کسره بر یاء ثقیل بود بما قبل دادند یبیع شد و در یبعن و تبعن تا آخر بالتقاء ساکنین بیفتاد و در امر حاضر گوئی بِع بیعا بیعوا تا آخر این قیاس است که در قول گفته شد نون تاکید ثقیله بیعَنّ بیعانّ بیعُنّ بیعِنّ بیعا بیعنانّ نون تاکید خفیفه بیعَن بیعُن بیعِن امر غائب لیبع لیبیعا لیبیعوا لتبع لتبیعا لیبعن لابع لنبع نون تاکید ثقیله لیبیعنّ لیبیعانّ لیبیعُنّ تا آخر نون تاکید خفیفه لیبیعن لیبیعُن لتبیعن نهی لا تبع لا تبیعا لا تبیعوا تا آخر نون تاکید ثقیله لا تبیعنّ تا آخر ماضی مجهول بیع بیعا بیعوا بیعت بیعتا بِعنَ تا آخر اصل بیع بُیِعَ بود کسره بر یاء ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل بیع شد و در بِعنَ تا آخر بالتقاء ساکنین بیفتاد و صورت معلوم و مجهول و امر یکسان بود و در اصل مختلف اصل بِعنَ معلوم بَیَعنَ و اصل بِعنَ مجهول بُیِعنَ و اصل بِعنَ امر ابیِعنَ بوده است مستقبل مجهول یُباعُ یُباعان یُباعون تا آخر و در یُبَعنَ و تُبَعنَ الف بالتقاء ساکنین بیفتاد بر قیاس یقال

اجوف واوی از باب فَعِلَ یَفعَلُ الخوف ترسیدن ماضی معلوم خافَ خافا خافوا خافت خافتا خِفنَ تا آخر اصل خاف خَوِفَ بود واو حرف علة متحرک ما قبلش مفتوح قلب بالف کردند خاف شد و همچنین است حال تا خِفنَ و اصل خِفنَ خَوِفنَ بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل واو بالتقاء ساکنین بیفتاد خِفنَ شد و در این موضع بناء باب را رعایت کردند که اصلش فَعِلَ است تا دلالت بر محذوف کند چنانکه

قلب کردند مستقبل معلوم یَخافُ یَخافانِ یَخافُونَ تا آخر اصل یَخافُ یَخْوَفُ بود واو حرف
علّه متحرّک ما قبلش حرف صحیح و ساکن فتحهٔ واو را بما قبل دادند واو در موضع حرکت ما قبل مفتوح
قلب بالف کردند یَخافُ شد ماضی مجهول خِیفَ مِنهُ خِیفَ مِنهُما خِیفَ مِنهُم خِیفَ مِنها
خِیفَ مِنهُما خِیفَ مِنهُنَّ خِیفَ مِنکَ خِیفَ مِنکُما خِیفَ مِنکُم خِیفَ مِنکِ خِیفَ مِنکُما
خِیفَ مِنکُنَّ خِیفَ مِنّی خِیفَ مِنّا اصل خِیفَ خُوِفَ بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند
بعد از سلب حرکت ما قبل واو را بمناسبت کسرهٔ ما قبل قلب بیا کردند خِیفَ شد مستقبل
مجهول یُخافُ مِنهُ تا آخر امر حاضر خَفْ خافا خافُوا خافی خافا خَفْنَ امر غائب لِیَخَفْ نهی
لا یَخَفْ نون تاکید ثقیله و خفیفه بر این قیاس بود که گذشت **بدانکه** اجوف از این
باب صول امدا است و اسم فاعل از باعَ یَبیعُ بائعٌ بائعانِ بائعُونَ تا آخر بطریق قائلٌ اسم
مفعول مَبیعٌ مَبیعانِ مَبیعُونَ تا آخر اصل مَبیعٌ مَبیُوعٌ بود ضمه بر یاء ثقیل بود بما قبل دادند
پیش بعضی یاء افتاد مَبُوعٌ شد واو را قلب بیا کردند و ما قبل یاء را مکسور کردند تا مشتبه
نشود با اجوف واوی پس مَبیعٌ شد بر وزن مَفِیلٌ و پیش بعضی واو زائد افتاد ضمه بر یاء ثقیل
یاء را بدل بکسره کردند مَبیعٌ شد بر وزن مَفْعِلٌ اسم فاعل از خافَ یَخافُ خائِفٌ خائِفانِ
خائِفُونَ خائِفَةٌ خائِفَتانِ خائِفاتٌ و خَوائِفُ اعلالش بطریق اعلال قائلٌ است اسم مفعول
مَخُوفٌ تا آخر بر قیاس مَقُولٌ **ناقص واوی** از باب فَعَلَ یَفْعُلُ الدُّعاءُ والدَّعْوَةُ خواندن
ماضی معلوم دَعا دَعَوا دَعَتْ دَعَتا دَعَوْنَ تا آخر اصل دَعا دَعَوَ بود واو حرف علّه
متحرّک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند دَعا شد اصل دَعَوا دَعَوُوا بود واو حرف علّه متحرّک
ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند و الف بالتقاء ساکنین بیفتاد دَعَوا شد بر وزن فَعَوا اصل
دَعَتْ دَعَوَتْ بود چون واو منقلب بالف شد و الف بالتقاء ساکنین بیفتاد دَعَتْ شد بر وزن فَعَتْ
و اصل دَعَتا دَعَوَتا بود واو منقلب بالف شد و الف بالتقاء ساکنین بیفتاد دَعَتا شد زیرا که حرکت
تاء اصلی نیست که در واحد ساکن بوده و دَعَوْنَ بر اصل خود است بر وزن فَعَلْنَ و همچنین تا نفی

الف ظاهر تا آخر بر اصل خود اند مستقبل معلوم یدعو یدعوان یدعون تا آخر اصل یدعو یدعوُ
بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند یدعو شد و همچنین است حال تدعو و ادعو و ندعو اصل
یدعون جمع مذکر یدعوون بود ضمه بر واو ثقیل بود انداختند واو که لام الفعل بود به التقاء
ساکنین بیفتاد یدعون شد بر وزن یفعون و یدعون جمع مؤنث بر حال خود است بر وزن یفعلن
و تدعین واحد مخاطبه مؤنث در اصل تدعوین بود کسره بر واو ثقیل بود بما قبل دادند بعد
از سلب حرکت ما قبل واو یا شد [illegible] ساکنین بیفتاد تدعین شد بر وزن تفعین و چون حرف ناصب
در آید گوئی لن یدعو لن یدعوا لن یدعوا تا آخر و نونها بیفتد عوض رفع مگر در پنج لفظ
و نون ضمیر بر حال خود بماند و چون حرف جازم در آید گوئی لم یدع لم یدعوا لم یدعوا تا آخر
واو در پنج لفظ بیفتد [illegible] نون ضمیر بر حال خود باقی باشد و نونها عوض رفع بجزم بیفتد
امر حاضر ادع ادعوا ادعوا تا آخر نون تاکید ثقیله ادعون ادعوان ادعن ادعن ادعنان ادعوان
ادعوان [illegible] ادعن ادعن ماضی مجهول دعی دعیا دعوا تا آخر اصل
دعی [illegible] قلب به یا شد دعی شد و همچنین است اصل دعیا
[illegible] در اصل دعووا بود واو را بکسره ما قبل قلب به یا
[illegible] بما قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل یا به التقاء
ساکنین [illegible] مستقبل مجهول یدعی [illegible] یدعوان [illegible]
[illegible] در اصل یدعو بود واو در مرتبه چهارم بود ما قبل مفتوح
قلب به یا شد [illegible] قلب به الف کردند یدعی شد و همچنین است حال تدعی
و ادعی و ندعی و یدعیان و تدعیان در اصل یدعوان و تدعوان بود واو در مرتبه چهارم
بود ما قبل مضموم [illegible] یدعیان و تدعیان شد و یدعون و تدعون در اصل
یدعوون [illegible] یدعوون بود واو در مرتبه چهارم بود ما قبل ضمه نبود قلب به یا شد یدعیون
و [illegible] یدعیون [illegible] الف به التقاء ساکنین بیفتاد یدعون شد

شد بر وزن یفعونَ و تفعونَ و یدعینَ و تدعینَ جمع مؤنث در اصل یدعوْنَ و تدعوْنَ بودند
واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش ضمه نبود قلب بیا شد یدعیْنَ و تدعیْنَ شد بر وزن یفعلنَ و
تفعلنَ و تدعینَ واحدهٔ مخاطبهٔ مؤنث در اصل تدعوِینَ بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش
ضمه نبود قلب بیاء شد یاء متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند تدعاینَ شد الف بالتقاء ساکنین
بیفتاد تدعینَ شد بر وزن تفعینَ اسم فاعل داعٍ داعیانِ داعونَ دعاةٌ و دعاءٌ و دعیٌّ داعیةٌ
داعیتانِ داعیاتٌ و دواعٍ اصل داعٍ داعوٌ بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش ضمه نبود قلب
بیا شد داعیٌ شد ضمه بر یاء ثقیل بود بیفتاد پس التقاء ساکنین شد میان یاء و تنوین یاء بالتقاء
ساکنین بیفتاد داعٍ شد بر وزن فاعٍ چون الف و لام در آورند یاء باقی ماند و تنوین بیفتد مانند
الداعی و داعیانِ در اصل داعوانِ بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبل وی ضمه نبود قلب بیا
شد داعیانِ شد ... داعونَ ... داعیونَ بود ... داعیُونَ شد ضمه بر یا
ثقیل بود ... بدادند ... حرکت ما قبل ... بالتقاء ساکنین بیفتاد داعونَ شد
بر وزن ... داعیةٌ در اصل داعوةٌ بود واو در مرتبهٔ چهارم بود ما قبلش ضمه نبود قلب
بیاء شد ... و ... تا آخر اسم مفعول مدعوٌّ و مدعوانِ مدعوونَ
مدعوةٌ ... امر ... ارمِ تا آخر ... ارمیا ارمیا ارمیانَ ارمِ و ...
... تا آخر ارمِ در اصل ارمیْ بود حرف علّه
... شد بر قیاس ... مجهول رُمِیَ رُمِیا رُمُوا
تا آخر ... یرمِی یرمیانِ یرمونَ ترمی ترمیانِ یرمینَ ترمِی ترمیانِ ترمینَ واحدهٔ
مؤنث ... ترمینَ ... بر وزن تفعلینَ واحدهٔ
مؤنث در اصل ترمِیِینَ بود کسره بر یا ثقیل بود حذف کردند پس یائی که لام الفعل بود بالتقاء
ساکنین بیفتاد ترمینَ شد بر وزن تفعینَ و چون ناصب در آید گوئی لن یرمِیَ لن یرمیا ... یرموا
و چون جازم در آید گوئی لم یرمِ ... یا ... بیفتد مثل لم یدع کرواو بیفتد

درقیۀ
در اصل دواقیۀ
بود واو در مرتبۀ چهارم
واقع شده بود و ما قبلش ضمه
نبود قلب بیا شد و حینئذ
که علامت جمع مؤنث بود با آخرش لاحق شده
شده ...
...
... لاحق شد اقتضای ...
منشی ...

... مجذوف ... خود ... ذکر ... شد
... اما ... است ...

امر حاضر ارمِ ارمیا ارموا ارمی ارمیا ارمین نون تاکید ثقیله ارمینّ ارمیانّ ارمنّ ارمِنّ

ارمیا ارمیانّ نون تاکید خفیفه ارمینْ ارمنْ ارمِنْ مستقبل مجهول یُرمی یُرمیان یُرمَون

تا آخر بر قیاس یُدعی اسم فاعل رامٍ رامیان رامون رُماة و رُماء و رُمّی رامیة رامیتان

رامیات و رَوامٍ اسم مفعول مَرمیّ مَرمیّان مَرمیّون تا آخر مَرمیّ در اصل مَرمُویٌ بود چون در

مفعول واو و یاء در یک کلمه جمع شدند سابق ساکن بود واو را قلب بیاء کردند و یاء را

در یاء ادغام نمودند مَرمُیّ شد ضمه میم را از برای مناسبت یاء بدل بکسره کردند مَرمِیّ شد

وهمچنین در باقی الفاظ **ناقص واوی** از باب فَعِلَ یَفعَلُ الرِضا والرِضوان خشنود

شدن ماضی معلوم رَضِیَ رَضِیا رَضُوا تا آخر اصل رَضِیَ در اصل رَضِوَ بود واو در طرف

بود ما قبل مکسور قلب بیاء شد رَضِیَ شد رَضُوا در اصل رَضِیُوا بود ضمه بر یاء ثقیل بود با

قبل دادند بعد از سلب حرکت ما قبل یاء بالتقاء ساکنین بیفتاد رَضُوا شد بر وزن فَعُوا امّا

مجهول رُضِیَ رُضِیا رُضُوا بر قیاس رُمِیَ رُمِیا رُمُوا مستقبل معلوم یَرضی یَرضیان یَرضَون

تا آخر واحده مؤنث مخاطبه با جمع مؤنث مخاطبه اینجا نیز در صورت موافقند و در تقدیر مخالف

زیرا که تَرضَینَ جمع بر وزن تَفعَلنَ است و تَرضَینَ واحده در اصل تَرضَیِینَ بوده است بر وزن

تَفعَلِینَ یاء متحرک ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند التقاء ساکنین شد میانه الف و یاء

بالتقاء ساکنین بیفتاد تَرضَینَ شد بر وزن تَفعَینَ مستقبل مجهول یُرضی یُرضیان یُرضَون

تا آخر **ناقص یائی** از باب فَعِلَ یَفعَلُ الخَشیة والخَشی ترسیدن ماضی معلوم خَشِیَ خَشِیا

خَشُوا تا آخر مستقبل معلوم یَخشی یَخشیان تا آخر همچون رَضِیَ یَرضی **ناقص واوی** از باب

فَعُلَ یَفعُلُ الرَخوة سست شدن ماضی معلوم رَخُوَ رَخُوا رَخُوا تا آخر مستقبل معلوم یَرخُو

یَرخُوان یَرخُون تا آخر ماضی مجهول رُخِیَ رُخِیا رُخُوا تا آخر مستقبل مجهول یُرخی یُرخیان یُرخَون

تا آخر **ناقص یائی** از باب فَعَلَ یَفعَلُ الرَعی چریدن و چرانیدن ماضی معلوم رَعی رَعَیا رَعَوا

تا آخر مستقبل معلوم یَرعی یَرعیان یَرعَون تا آخر امر حاضر ارعَ ارعَی ارعَیا ارعَوا

تا آخر و بر همین قیاس است اخش و ادع و امر حاضر از تخو یرخو ارخ ارخوا ارخوا تا آخر اسم
فاعل راخ و خاش و داع و واخ اسم مفعول مرخی و مرخو و مخشی و مدعو فصل از باب فعل
یفعِل بنا مدا است بدانکه لفیف مفروق از سه باب آمده اول از باب فَعَلَ یَفعِلُ الوقی
نگاه داشتن ماضی معلوم وَقَی وَقَیا وَقَوا تا آخر بر قیاس دعی ماضی مجهول وُقِیَ بر قیاس دُعِیَ
مستقبل معلوم یَقی یقیان یقون تا آخر اصل یقی یوقی بود واو افتاد چنانکه در یعد گفته شد پس
حکم واو وی حکم مثال است و حکم یای وی حکم یای ناقص است چون حروف ناصبه در آید گوئی
لن یقی لن یقیا لن یقوا تا آخر و چون جازمه در آید گوئی لم یق لم یقیا لم یقوا تا آخر اسم فاعل واق
واقیان واقون تا آخر اسم مفعول موقی موقیان موقیون تا آخر امر حاضر قِ قیا قوا قی قیا قین نون
تاکید ثقیله قِیَنَّ قیانّ قُنّ قِنّ قیانّ قینانّ نون تاکید خفیفه قِیَن قُن قِن دوم از باب فعِل
یفعَل الوجی سوده شدن سم ستور ماضی معلوم وَجِیَ وجیا وجوا تا آخر بر قیاس رضی ماضی مجهول
وُجِیَ تا آخر مستقبل معلوم یَوجی یوجیان یوجون تا آخر مستقبل مجهول یوجی بر قیاس یرضی
امر حاضر ایجَ چون ارض نون تاکید ثقیله ایجَیَنّ چون ارضینّ نون خفیفه ایجَیَن ایجوُن ایجِن
اسم فاعل واج چون راض اسم مفعول موجی چون مرضی سیم از باب فعِل یفعِل الولی دوستی
و نزدیک شدن ماضی معلوم وَلِیَ ولیا ولوا تا آخر چون رضی مستقبل معلوم یلی چون یعی مجهول
وُلِیَ یولی امر حاضر لِ لیا لوا تا آخر نون ثقیله لِیَنّ لیانّ لُنّ تا آخر خفیفه لِیَن لُن لِن اسم فاعل وال
اسم مفعول مولی چون موقی لفیف مقرون از دو باب آمده است اول از باب فَعَلَ یفعِل
الطَّیّ در نوردیدن ماضی معلوم طَوی طَویا طَوَوا تا آخر چون رمی یرمی مستقبل معلوم یطوی
چون یرمی مجهول آن طُوِیَ یُطوی امر حاضر اِطوِ اِطویا اِطووا اِطوی اِطویا اِطوین نون تاکید
ثقیله و خفیفه در اینجا بر قیاس است که در ارم گذشت اسم فاعل طاو طاویان طاوون تا آخر
اسم مفعول مطوی چون مرمی دوم از باب فعِل یفعَل الشَّیّ بریان کردن ماضی معلوم شَوِیَ
یشوی چون رضی مستقبل معلوم یَشوی چون یرضی ماضی مجهول شُوِیَ مستقبل مجهول یُشوی

فصل مهموز الفاء صحیح از باب فَعَلَ یَفْعُلُ الأَمْر فرمودن ماضی معلوم أَمَرَ أَمَرَا أَمَرُوا تا آخر مستقبل معلوم یَأْمُرُ تا آخر چنانکه در صحیح دانسته شد ماضی

مجهول أُمِرَ أُمِرَا أُمِرُوا تا آخر مستقبل مجهول یُؤْمَرُ یُؤْمَرَانِ یُؤْمَرُونَ تا آخر امر حاضر أُومُرْ أُومُرَا أُومُرُوا تا آخر

اصل اومر أُؤْمُرْ بود دو همزه جمع شده بودند اول مضموم و ثانی ساکن همزه ثانی منقلب بواو شد از جنس حرکت ما قبل

و اگر همزه اول مکسور باشد ثانی منقلب بیاء می شود چنانکه ایذن امر حاضر از یَأْذَنُ که اصلش

اِئْذَنْ بود و اگر همزه اول مفتوح باشد دوم منقلب بالف می شود چنانکه در آمَنَ که اصلش أَأْمَنَ بود

مهموز العین صحیح الزَّأْر آواز کردن شیر در بیشه زَأَرَ یَزْأَرُ زَأْرًا چون مَنَعَ یَمْنَعُ مَنْعًا و زَئِیرًا زَأَرَ زَأَرَا

چون عَلِمَ یَعْلَمُ عِلْمًا مهموز اللام صحیح از باب فَعَلَ یَفْعَلُ الهَنْأ گوارا شدن طعام هَنَأَ یَهْنَأُ هَنْأً چون

مَنَعَ یَمْنَعُ مَنْعًا و هَنِئَ یَهْنَأُ چون ضَرَبَ یَضْرِبُ مهموز العین مثال از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الوَأْد زنده گور کردن

وَأَدَ یَئِدُ چون وَعَدَ یَعِدُ مهموز اللام اجوف از باب فَعَلَ یَفْعِلُ المَجِیء آمدن ماضی معلوم جاءَ مستقبل

معلوم یَجِیءُ امر حاضر جِئْ نهی لا تَجِئْ اسم فاعل جاءٍ اسم مفعول مَجِیءٌ مهموز الفاء ناقص از باب فَعَلَ

یَفْعِلُ الإِتْیَان آمدن أَتَی یَأْتِی و در امر حاضر گوئی ایتِ اصلش اِئْتِ بود همزه بواسطه کسره ما قبل

قلب بیاء شد ایت شد مهموز العین لفیف مفروق از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الوَأْی وعده کردن وَأَی یَئِی

چون وَقَی یَقِی امر حاضر إِ إِیَا إُوا إِی إِیَا إِینَ چون قِ اسم فاعل واءٍ اسم مفعول مَوْئِیٌّ مهموز الفاء لفیف

مقرون از باب فَعَلَ یَفْعِلُ الأَوِیّ جا گرفتن أَوَی یَأْوِی چون طَوَی یَطْوِی امر حاضر إِیوِ تا آخر اسم فاعل آوٍ

اسم مفعول مَأْوِیٌّ مهموز الفاء مضاعف هم از باب فَعَلَ یَفْعِلُ حکم مضاعف دارد چون الأَلّ

سخت رفتن و جای بر جای در رفتن أَلَّ یَئِلُّ چون ضَرَبَ یَضْرِبُ پس حکم مهموز هم باید حکم صحیح از باب

فصل مضاعف از باب فَعَلَ یَفْعُلُ المَدّ کشیدن ماضی معلوم مَدَّ مَدَّا مَدُّوا تا آخر اصل مَدَّ مَدَدَ بود

دو حرف اصلی در یک کلمه از یک جنس ثقیل بود دال اول را ساکن کردند و در ثانی ادغام نمودند مدّ شد

و در مَدَدْنَ و ما بعد او چون دال دوم ساکن بود بسبب سکون لازم ادغام ممکن نبود از این جهت بر حال خود

ماند مستقبل معلوم یَمُدُّ یَمُدَّانِ یَمُدُّونَ تا آخر اصل یَمُدُّ یَمْدُدُ بود حرکت دال اول را بمیم دادند

دال ثانی ادغام نمودند یَمُدُّ شد ودر یَمُدْنَ وتَمُدْنَ ادغام ممکن نبود چنانکه در یَمْدُدْنَ معلوم شد مجهول ماضی مُدَّ مُدَّا مُدُّوا تا آخر مستقبل مجهول یُمَدُّ یُمَدَّانِ یُمْدَدْنَ تا آخر امر حاضر را در مفرد مذکر چهار وجه جایز است مُدَّ مُدُّ مُدِّ اُمْدُدْ بفک ادغام ودر باقی یک وجه چون مُدَّا مُدُّوا مُدِّی مُدَّا اُمْدُدْنَ ودر مفرد امر غایب نیز خواه مذکر وخواه مونث باشد همین چهار وجه جایز است چون لِیَمُدَّ لِیَمُدُّ لِیَمُدِّ لِیَمْدُدْ بفک ادغام وبر این قیاس حال نهی چون لَا یَمُدَّ لَا یَمُدُّ لَا یَمُدِّ لَا یَمْدُدْ وحال جحد چون لَمْ یَمُدَّ لَمْ یَمُدُّ لَمْ یَمُدِّ لَمْ یَمْدُدْ

و مضاعف از سه باب اصول آید از فَعَلَ یَفْعُلُ چون مَدَّ یَمُدُّ واز فَعَلَ یَفْعِلُ الفَرُّ قرار کردن ماضی فَرَّ مستقبل یَفِرُّ واز باب فَعِلَ یَفْعَلُ البِرُّ نیکوئی کردن ماضی بَرَّ مستقبل یَبَرُّ واز باب فَعَلَ یَفْعُلُ چنانکه گذشت در مَدَّ یَمُدُّ ودر امر حاضر واخوات وی اعنی نهی وغایب سه وجه جایز است زیرا که ضمه از برای عین الفعل مستقبل بود ساقط شد ونون تاکید ثقیله مُدَّنَّ مُدَّانِّ مُدُّنَّ مُدِّنَّ مُدَّانِّ مُدْدَنَانِّ خفیفه مُدَّنْ مُدُّنْ مُدِّنْ اسم فاعل مَادٌّ مَادَّانِ مَادُّونَ مَادَّةٌ مَادَّتَانِ مَادَّاتٌ ومَوَادُّ اسم مفعول مَمْدُودٌ مَمْدُودَانِ مَمْدُودُونَ

فصل مصدر میمی واسم زمان واسم مکان از فعل ثلاثی مجرد از یَفْعَلُ بر وزن مَفْعَلٌ آید چون مَشْرَبٌ بمعنی آشامیدن وزمان آشامیدن ومکان آشامیدن واز یَفْعُلُ نیز همچنین آید چون مَقْتَلٌ بمعنی کشتن وزمان کشتن ومکان کشتن است ودر چند کلمه اسم زمان ومکان بر وزن مَفْعِلٌ آید بکسر عین بخلاف قاعده وقیاس چون مَطْلِعٌ ومَشْرِقٌ ومَغْرِبٌ ومَسْجِدٌ ومَسْقِطٌ ومَنْبِتٌ ومَفْرِقٌ ومَنْسِكٌ ومَجْزِرٌ ودر این فتح هم جایز است واز یَفْعِلُ مصدر میمی مَفْعَلٌ آید بفتح ومکان وزمان بر وزن مَفْعِلٌ آید بکسر چون مَجْلِسٌ واز مثال مطلقا خواه مضموم العین وخواه مکسور العین وخواه مفتوح العین همه بر وزن مَفْعِلٌ آید بکسر عین چون مَوْعِدٌ ومَوْضِعٌ ومَوْجِلٌ ومَوْسِمٌ ومَیْسِرٌ واز ناقص مطلقا بر وزن مَفْعَلٌ بفتح عین چون مَرْمًى ومَرْضًى ومَرْمًى واز لفیف مفروق ومقرون واجوف ومضاعف اسم زمان ومکان ومصدر میمی بر قیاس صحیح است **وبدانکه** مَفْعَلَةٌ ومَفْعُلَةٌ ومَفْعِلَةٌ از برای اسم بود

مخیط و مفتاح و مغرفة و فَعلة بفتح فا از ثلاثی مجرد برای مرّه بود چون ضَرَبَ ضَربةً یعنی یکبار
زدن است و فِعلة بکسر فا برای هیئت و چگونگی فعل بود چون جَلَسَ جِلسةً که بمعنی گونه
نشستن است و فُعلة بضم فا برای مقدار بود چون اکلتُ لُقمةً و فُعالة برای چیزی بود که از فعل
ساقط شود چنانکه کُناسة و قُلامة و بدانکه از فعل ثلاثی مزید فیه و رباعی مجرد و رباعی مزید فیه
مصدر میمی و اسم زمان و اسم مکان بر وزن اسم مفعول آن باب باشد **فصل** بدانکه فَعَلَ یَفعَلُ مشروط
است بآنکه عین الفعل یا لام الفعل او حرفی باشد از حروف حلقی و آن شش است همزه و هاء و عین
و غین و حاء و خاء و واو در مثال یائی چون وَضَعَ یَضَعُ بفتح ضاد در مستقبل زیرا که در اصل
یَوضِعُ بود واو افتاد چنانکه در یَعِدُ بعد از آن کسره را بفتح بدل کردند از جهت ثقل حرف حلقی
بخلاف وَجِلَ یَوجَلُ که واو باقیست بحال خود **فصل باب افعال** از صحیح اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً
اصل یُکرِمُ یُاَکرِمُ بود همزه را انداختند زیرا که در اُکرِمُ متکلم وحده دو همزه جمع شده بود که را
بسبب ثقل انداختند و در باقی الفاظ نیز انداختند برای طرد باب امر حاضر این باب از اصل
مستقبل بگیرند که آن تُاَکرِمُ است و گویند که اَکرِم اَکرِما اَکرِموا تا آخر و این همزه همزهٔ قطعیست چون
متصل گردد با ما قبل خود ساقط نگردد چون ثُمَّ اَکرِم ثُمَّ اَکرِم و حکم نون تاکید ثقیله و خفیفه بطریقی
است که دانسته شد اسم فاعل مُکرِم و اسم مفعول مُکرَم و فائده همزهٔ باب افعال از برای تعدیهٔ ثلاثی
مجرد لازم باشد چون ذَهَبَ زیدٌ اَذهَبتُ زیداً جَلَسَ اَجلَسَ و شاید که بمعنی دخول در وقت باشد
چون صَبَحَ زیدٌ و اَصبَحَ زیدٌ یعنی داخل شد زید بصبح و می‌شاید که برای رسیدن چیزی با
هنگام باشد چون اَحصَدَ الزرعُ و اَصرَمَ النخلُ یعنی وقت درو کردن غله و بریدن خرما رسید و شاید
که بمعنی کثرت باشد چون اَثمَرَ [illegible] کثیر التجدید و اَخضَرَ و شاید که بمعنی یافتن چیزی بر صفتی
باشد چون [illegible] وجدته محموداً یعنی [illegible] پسندیده **بتمثال واوی** از باب افعال
الایعاد بیم کردن [illegible] اصلش اِوعاد بود واو ساکن [illegible] کسرهٔ ما قبل قلب بیا کردند
ایعاد شد ماضی معلوم اَوعَدَ اَوعَدا اَوعَدوا تا آخر مستقبل معلوم یُوعِدُ ماضی مجهول اُوعِدَ مستقبل

مجهول یوعَدُ امر حاضر اَوْعِدْ مثل اَکْرِمْ اسم فاعل مُوعِلٌ اسم مفعول مُوعَدٌ **مثال یائی**
الأَیْسَارُ توانگر شدن ماضی معلوم اَیْسَرَ مستقبل معلوم یُوسِرُ اسم فاعل مُوسِرٌ اسم مفعول مُوسَرٌ
اصل ایشان مُیْسِرٌ و مُیْسَرٌ بود یاء ساکن برای مناسبت ضمۀ ما قبل منقلب بواو شد **اجوف**
واوی الإِقامة بپا داشتن ماضی معلوم اَقَامَ اَقَامَا اَقَامُوا تا آخر اصل اَقَامَ اَقْوَمَ بود واو مفتوح
ما قبل وی حرف صحیح ساکن بود فتحۀ واو را بما قبل دادند واو در موضع حرکت بود ما قبل مفتوح
قلب بالف کردند اَقَامَ شد و در اَقَمْنَ تا آخر الف بالتقاء ساکنین بیفتاد ماضی مجهول اُقِیمَ اُقِیمَا اُقِیمُوا
تا آخر اصل اُقِیمَ اُقْوِمَ بود کسرۀ واو را بما قبل دادند واو را قلب بیا کردند اُقِیمَ شد و در اُقِمْنَ تا آخر
یاء بالتقاء ساکنین بیفتاد مستقبل معلوم یُقِیمُ یُقِیمَانِ یُقِیمُونَ تا آخر اصل یُقِیمُ یُقْوِمُ بود کسرۀ
واو را بما قبل دادند واو برای کسرۀ ما قبل منقلب بیاء شد یُقِیمُ شد و در یُقِمْنَ و تُقِمْنَ یاء بالتقاء
ساکنین بیفتاد مستقبل مجهول یُقَامُ یُقَامَانِ یُقَامُونَ تا آخر اصل یُقَامُ یُقْوَمُ بود فتحۀ واو را بما
قبل دادند واو را قلب بالف کردند یُقَامُ شد و در یُقَمْنَ و تُقَمْنَ الف بالتقاء ساکنین بیفتاد
امر حاضر اَقِمْ اَقِیمَا اَقِیمُوا اَقِیمِی اَقِیمَا اَقِمْنَ نون تاکید ثقیله اَقِیمَنَّ اَقِیمَانِّ اَقِیمُنَّ اَقِیمِنَّ اَقِیمَانِّ
اَقِمْنَانِّ نون خفیفه اَقِیمَنْ اَقِیمُنْ اَقِیمِنْ اسم فاعل مُقِیمٌ تا آخر اصل مُقِیمٌ مُقْوِمٌ بود اعلال بر
قیاس یُقِیمُ اسم مفعول مُقَامٌ اصل مُقَامٌ مُقْوَمٌ بود اعلال بر قیاس یُقْوَمُ نهی لَا یُقِمْ لَا یُقِیمَا لَا
یُقِیمُوا تا آخر جحد لَمْ یُقِمْ لَمْ یُقِیمَا لَمْ ... نفی لَا یُقِیمُ استفهام هَلْ یُقِیمُ تا آخر و اِقَامَة در اصل اِقْوَامًا
بود فتحۀ واو را نقل کردند بما قبل واو متحرک الاصل ما قبل مفتوح را قلب بالف کردند التقاء
ساکنین شد الف بالتقاء ساکنین بیفتاد اِقَامًا شد عوض محذوف تاء مصدریه در آخرش در
آوردند اِقَامَة شد **اجوف یائی** الإِطَارَة پرانیدن و پریدن ماضی معلوم اَطَارَ مستقبل
یُطِیرُ امر حاضر اَطِرْ نهی لَا یُطِرْ اسم فاعل مُطِیرٌ اسم مفعول مُطَارٌ **ناقص واوی** الإِرْضَاء
خوشنود گردانیدن اَرْضَی یُرْضِی اِرْضَاءً الْمُرْضِی الْمُرْضَی اَرْضِ لَا تُرْضِ نون ثقیله اَرْضِیَنَّ نون
خفیفه اَرْضِیَنْ اِرْضَاءً در اصل اِرْضَاوًا بود واو واقع شد بود در آخر بعد از الف زائده

اصل مقام مقوم بود واو حرف علّه متحرک بعد
حرف صحیح ساکن فتحۀ واو را بما قبل دادند واو در موضع
حرکت بود ما قبلش مفتوح قلب بالف کردیم مقام

منقلب گشت بهمزه وهمچنین خانه هر واو و یا که در آخر بعد از الف زائده باشد چون
کساء و رداء که اصل کساو و ردای بوده است لفیف مفروق الإیجاء سوده کردن
ستوران وَجَی یَوْجی ایجاءً المُوجی المُوجَی اَوْجِ لاتُوجِ لفیف مقرون الإهواء فضد
کردن هَوَی یَهْوِی هُوَاءً المَهْوِیّ المَهْوَی اَهْوِ لاتَهْوِ مضاعف الإحباب دوست داشتن
حَبَّ یُحِبُّ حُبّاً المُحِبّ المُحَبّ اَحِبّ اَحْبِبْ لاتُحِبّ لاتُحْبِبْ مهموز الفاء
ایمان بگرویدن آمَنَ یُؤْمِنُ ایماناً اصل ایماناً اِئْماناً بود دو همزه جمع شدند در یک کلمه
دوم ساکن و اوّل مکسور بود قلب بیاء کردند ایماناً شد و در آمن قلب بالف کردند و در یؤمن قلب
بواو کردند چنانچه در ما تقدم گذشت و در یُؤمن و مُؤمن قلب همزه بواو جایز است امر حاضر
آمِن آمِنا آمِنوا نون ثقیله آمِنَنَّ آمِنانِّ آمِنُنَّ تا آخر نون خفیفه آمِنَنْ آمِنُنْ آمِنِنْ اسم فاعل مُؤمِن
اسم مفعول مُؤمَن باب تفعیل این باب برای تکثیر بود چون فتّح الباب و فتّحت الابواب
و موّتت الإبل و [illegible] و از برای مبالغه نیز آید چون صرّح هویدا شد صرّح بیّن
شد و از برای تعدیه آید چون فرّح زید و فرّحته و از برای نسبت آید چون فسّقته و کفّرته
یعنی او را نسبت دادم بفسق و نسبت دادم بکفر و مصدر این باب بر وزن تفعیل آید و بر وزن
فِعّال نیز آید چون کذّبوا بآیاتنا کِذّاباً و بر وزن تفعلة و فعال هم آید چون تبصرة و سلاماً
و کلاماً و [illegible] صحیح و مثال و اجوف و مضاعف این باب بر یک قیاس است ناقص یائی
از باب تفعیل ثنّی یُثنّی تثنیةً المثنّی ثنّ لا تثنّ و مصدر وی دائماً بر وزن تفعلة آید
گاه باشد که بر وزن تفعیل آید بجهة ضرورة چون شعر فهی تنزّی دلوها تنزیاً کما تنزّی
شهلة صبیّاً و حکم مهموز این باب حکم صحیح این باب باشد چنانکه دانسته شد و لفیف مفروق و
مقرون حکم ناقص دارد چون وصّی یوصّی توصیةً و طوّی یطوّی تطویةً باب مفاعلة
اصل این باب آنست که در میان دو کس باشد یعنی هر یک بدیگری آن کند که دیگری باوی
چنین کند لکن یکی در لفظ فاعل و دیگری مفعول باشد چون ضارب زید عمراً و شاید که

بین

بین اثنین نباشد چون سافرت دهرًا و عاقبت اللص و مصدر این باب بر وزن مفاعلة و فعالا
و فیعالا آید چون قاتل یقاتل مقاتلة و قتالا و قیتالا و صحیح و مثال و اجوف این باب بر وزن فعال
آید چون ضارب و واعد و قاول **ناقص یائی** المراماة بایکدیگر انداختن رامی یرامی مراماة
المرامی المرامی رام لا ترام و لفیف همچون ناقص و مهموز هر باب همچون صحیح آن باب است **مضاعف**
المحابة و المحاب بایکدیگر دوستی کردن حاب یحاب مجهول لان حوب یحاب اصل معلوم یحاب
و اصل مجهول یحابب بود بعد از ادغام هر دو یکسان شد مگر در جمع مؤنث غایب و خطاب چون
یحابین و یحابین و هم چنین اسم فاعل و مفعول بر یکصورت شد در لفظ چون محاب لکن در تقدیر
مختلف شد اصل فاعل محابب و اصل مفعول محابب بود امر حاضر حاب حاب حابب نهی لا تحاب
لا تحاب لا تحابب **انفعال** این باب برای مطاوعه فعل است چون جمعته فاجتمع و
کسرته فانکسر و معنی مطاوعه آنست که چیزی اثر فعل را قبول کند و منع نشود چون کسرت الکوز
فانکسر یعنی شکستم کوزه را پس او قبول شکستن کرد و شاید که بین اثنین باشد چون ما نحن
تفاعل چون اختصم زید و عمرو و بمعنی فعل باشد چون جذب فاجتذب **مثال واوی**
الایتهاب قبول هبه کردن اتهب یتهب اتهابا المتهب اتهب لا تتهب اصل اتهب
اوتهب یوتهب بود و او قلب بتا کردند و تا را در تا ادغام کردند و گاه باشد که گویند
ایتهب یاتهب ایتهابا **مثال یائی** الیسر ایتسر ایتسارا و اتسر یتسر اتسارا اتسر لا یتسر
اجوف واوی الاجتیاب قطع کردن بیابان اجتاب یجتاب اجتیابا اسم فاعل و اسم مفعول
مجتاب لکن اسم فاعل در اصل مجتوب و اسم مفعول مجتوب بود امر حاضر اجتب اجتبا اجتابوا
نفی ماضی و امر هم مشتبه شدند در تثنیه و جمع لکن اصل ماضی اجتوبا اجتوبوا بود و اصل
امر اجتوبا اجتوبوا مجهول ماضی اجتیب اصل اجتوب بود کسره واو را بما قبل دادند بعد از سلب
حرکت ما قبل واو قلب بیا شد **ورزن اجوف یائی** کو[؟] الاختیار برگزیدن ماضی معلوم اختار
الخ مستقبل معلوم یختار ... مجهول ماضی اختیر اصلش اختیر بود کسره یا را بما قبل دادند

بعد از سلب حرکت ما قبل الخیر شد امر حاضر اختر اختیارا اختار و انا اختر نهی لا تختر اسم فاعل
و مفعول مختار بر قیاس مختاب ناقص یائی الاجتباء بر گزیدن اجتبی یجتبی اجتباءً المجتبی
المجتبی اجتب لا تجتب مضاعف الامتداد کشیده شدن امتد یمتد امتدادا اسم فاعل و مفعول ممتد که
اصل فاعل ممتدِد و اصل مفعول ممتدَد است امر حاضر امتد امتدِ امتدد نهی لا تمتد لا تمتدِ
لا تمتدد و لفظ ماضی و امر درین باب بیک طریقه است اگر چه به تقدیر مختلف چنانکه گذشت باب
انفعال این باب متعدی نمی باشد از برای مطاوعه فعل باشد چون کسرته الکوز فانکسر و شرط
که مطاوعه فعل باشد چنین [illegible] جایز نیست و بنا نمی شود این باب مگر از چیزی که در او علاج و
تاثیری باشد یعنی که فهمیده شود مثلا انکسر و انفتح و غیر اینها [illegible] چون [illegible]
مطاوعه [illegible] بودند که بنا نهاده شود این باب از چیزهایی که اثر ظاهر بود باشد [illegible]
تقویت یعنی که ذکر کرده شد [illegible] مطاوعه و ظاهر بودن حصول اثر است [illegible] اوی
الانقیاد دوام شدن [illegible] معلوم انقاد [illegible] مجهول انقید که اصل انقود بود به کسره [illegible]
بود ما قبل [illegible] بعد از سلب حرکت ما قبل و او ساکن ما قبل مکسور را قلب بیاء کردند انقید شد
مستقبل معلوم ینقاد [illegible] مجهول ینقاد اسم فاعل و مفعول منقاد امر حاضر انقد [illegible] لا
تنقد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

استوجب لا یستوجب بر قیاس صحیح اجوف واوی الاستقامة راست شدن استقام
یستقیم استقامة المستقیم المستقام استقم لا یستقم بر قیاس اقام یقیم اقامة ناقص یائی
الاستحباء خیمه زدن استحبی یستحبی استحباء لفیف مقرون الاستحیاء شرم داشتن
استحیی یستحیی استحیاء فهو مستحیی وذاک مستحیی استحی لا یستحی وشاید که گویند استحی
یستحی استحاء فهو مستح وذاک مستحی امر استح نهی لا یستح ودر حیی جائز است که ادغام
کنند وگویند حی حیا حیوا تا آخر مضاعف الاستتباب تمام شدن استتب یستتب استتبابا
اسم فاعل مستتب مفعول مستتب امر حاضر استتب استتب استتبب بر این قیاس است
امر غائب ونهی وجحد باب تفعل این باب مطاوعه فعل باشد چون قطعته فتقطع وبمعنی تکلف
وتشبه نیز آید چون تحلم وتزهد وبمعنی مهلت آید چون تجرع وچون در مستقبل باب تفعل
وتفاعل وتفعلل دو تا جمع شود جائز باشد که یکی را بیندازند چون تنزل الملائکة وتزاور عن
کهفهم وتصدی ناقص یائی تمنی یتمنی تمنیا اصل مصدر تمنیا بود ضمه را بجهت یا بدل
بکسره کردند تمنیا شد اسم فاعل متمن اسم مفعول متمنی امر حاضر تمن نهی لا یتمن جحد لم
یتمن مضاعف التحبب دوستی نمودن تحبب یتحبب المتحبب المتحبب تحبب لا تتحبب
بر قیاس صحیح باب تفاعل اصل این باب آنست که میان دو کس باشد همچنانکه در باب
مفاعله لیکن اینجا مجموع بحسب صورت فاعل باشند چون تضارب زید وعمرو ودر مفاعله
بحسب صورت یکی فاعل باشد ودیگری مفعول وشاید که بمعنی اظهار چیزی باشد که آن چیز
حاصل نباشد چون تجاهل زید وتمارض عمرو یعنی جهل وبیماری اظهار کرد وحال آنکه
جاهل وبیمار نبود وشاید که بمعنی افعل آید چون تساقط ای اسقط کقوله تساقط علیک
رطبا جنیا ای تسقط ناقص واوی التصابی عشق بازی کردن تصابی یتصابی
تصابیا ضمه در مصدر بدل بکسره شد چنانکه در باب تفعل گذشت المتصابی المتصابی
تصاب لا تتصاب ناقص یائی التراءی بایکدیگر نظر انداختن تراءی یتراءی تراءیا بر قیاس

قسم تاسع در **تفاعل** التحابب یکدیگر را دوست داشتن تحابّ یتحابّ تحابباً فهو متحابٌّ و
ذاک متحابٌّ امر حاضر تحابَّ تحابِّ تحابَبْ نهی لا تتحابّ لا تتحابِّ لا تتحابَبْ و بر این قیاس بود
جحد و امر غائب و در اینجا ماضی و امر یک صورت شوند لکن فرق قرائن است **فصل** بدانکه فاء
الفعل در باب تفعّل و تفاعل هر گاه یکی از یازده حرف باشد که تاء و ثاء و دال و ذال و زاء و سین
و شین و صاد و ضاد و طاء و ظاء است روا باشد که تاء را از جنس فاء کنند و ساکن نمایند و در فاء
ادغام کنند و هر جا که اول ساکن باشد همزهٔ وصل در آورند پس در تطهّر یتطهّر تطهّراً فهو
متطهّر و ذاک متطهّر گویی اِطّهّر یطّهّر اِطّهّراً فهو مطّهّر و ذاک مطّهّر و در تدارک یتدارک
تدارکاً فهو متدارِک و ذاک متدارَک گویی اِدّارک یدّارک اِدّارکاً فهو مدّارِک و ذاک مدّارَک
در قرآن مجید آمده است المزّمّل و المدّثّر و ادّارکوا فادّارأتم فیها و بر این قیاس بود اِتّرّب یتّرّب
اِتّرّباً فهو متّرّب و ذاک متّرّب و اِثّابع یثّابع اِثّابعاً و اِثّبّت یثّبّت اِثّبّتاً و اِثّاقل یثّاقل اِثّاقلاً
و اِدّثّر یدّثّر اِدّثّراً و اِدّارک چنانکه گذشت و اِذّکّر یذّکّر اِذّکّراً و اِذّابح یذّابح اِذّابحاً و اِزّمّل
یزّمّل اِزّمّلاً و اِزّاور یزّاور اِزّاوراً و اِسّرّع یسّرّع اِسّرّعاً و اِسّارع یسّارع اِسّارعاً و اِشّجّع یشّجّع
اِشّجّعاً و اِشّاعر یشّاعر اِشّاعراً و اِصّعّد یصّعّد اِصّعّداً و اِصّاعد یصّاعد اِصّاعداً و اِضّرّع
یضّرّع اِضّرّعاً و اِضّارع یضّارع اِضّارعاً و اِطّهّر چنانکه گذشت و اِطّابق یطّابق اِطّابقاً و اِظّرّق
یظّرّق اِظّرّقاً و اِظّهّر یظّهّر اِظّهّراً و اِظّاهر یظّاهر اِظّاهراً **فصل** بدانکه عین الفعل در باب
افتعال چون یکی از این یازده حروف باشد روا بود که تاء افتعال را ساکن سازند و در عین ادغام
کنند پس دو ساکن جمع شوند فاء و تاء بعضی حرکت تاء را بر فاء دهند و در اختصم یختصم اختصاماً
چنین گویند خَصَّمَ یَخَصِّمُ خِصّاماً فهو مُخَصِّمٌ و ذاک مُخَصَّمٌ امر حاضر خَصِّمْ و بعضی فاء را حرکت کسره
می دهند گویند خِصِّمَ یَخِصِّمُ خِصّاماً **باب افعلال** الاحمرار سرخ شدن احمرّ یحمرّ احمراراً
فهو و ذاک محمرّ جحد مجهول ماضی احمُرّ مستقبل مجهول یُحمَرّ امر حاضر احمرّ احمرِّ احمرِرْ و نفی و
جحد بر این قیاس است **باب افعیلال** الاحمیرار احمارّ یحمارّ احمیراراً اسم فاعل و اسم مفعول

احمر در اصل احمرر بود در دو فا را الف ساکن بود بر باب تفاعل تاء ... [illegible]
میان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

تحمارًّا امر حاضر احمارَّ احمارِّ احمارِرْ براین قیاس است نهی وجحد **باب فَعْلَلَ** دَحْرَجَ یُدَحْرِجُ

دَحْرَجَةً ودِحْراجًا فهو مُدَحْرِجٌ وذاك مُدَحْرَجٌ امر دَحْرِجْ نهی لا تُدَحْرِجْ **باب تَفَعْلُلْ**

تَدَحْرَجَ یَتَدَحْرَجُ تَدَحْرُجًا فهو مُتَدَحْرِجٌ وذاك مُتَدَحْرَجٌ امر تَدَحْرَجْ نهی لا تَتَدَحْرَجْ **باب**

افعنلال احْرَنْجَمَ یَحْرَنْجِمُ احْرِنْجامًا فهو مُحْرَنْجِمٌ وذاك مُحْرَنْجَمٌ امر حاضر احْرَنْجِمْ نهی لا تَحْرَنْجِمْ

باب افعلّال اقْشَعَرَّ یَقْشَعِرُّ اقْشِعْرارًا فهو مُقْشَعِرٌّ وذاك مُقْشَعَرٌّ امر حاضر اقْشَعِرَّ اقْشَعِرِّ

اقْشَعْرِرْ **بدانکه** باب افعنلال در ثلاثی مزید فیه آمده است چون اقْعَنْسَسَ یَقْعَنْسِسُ اقْعِنْساسًا

که حروف اصولش فعل است وافعوّل نیز آمده است چون اجْلَوَّذَ یَجْلَوِّذُ اجْلِواذًا وافیعال نیز

آمده است چون اعْشَوْشَبَ یَعْشَوْشِبُ اعْشِیشابًا وافعنلی نیز آمده است چون اسْلَنْقَی یَسْلَنْقِی اسْلِنْقاءً

بدانکه مجموع همزها که در اول ماضی ثلاثی مزید فیه ورباعی مزید فیه است همزهٔ وصل است

که در درج کلام بیفتند وهمچنین همزها که در اول مصدرها وامرهای این ابواب است الا

همزهٔ باب افعال که همزهٔ قطع است وساقط نمیشود در درج کلام نزد ماضی ونزد امر ونزد

مصدر **فصل** بدانکه ذَهَبَ را چون بباء متعدی کنی چنان گوئی ذَهَبَ بِهِ ذَهَبَ بِهِمَا ذَهَبَ

بِهِمْ ذَهَبَ بِهَا ذَهَبَ بِهِمَا ذَهَبَ بِهِنَّ ذَهَبَ بِكَ ذَهَبَ بِكُمَا ذَهَبَ بِكُمْ ذَهَبَ بِكِ ذَهَبَ بِكُمَا

ذَهَبَ بِكُنَّ ذَهَبَ بِي ذَهَبَ بِنَا ودر اسم مفعول گوئی مَذْهُوبٌ بِهِ مَذْهُوبٌ بِهِمَا مَذْهُوبٌ بِهِمْ

تا آخر **بدانکه** الف فاعل وسین استفعال گاه باشد که لازم را متعدی کنند چون سارَ زیدٌ

وسایَرْتُهُ وخَرَجَ زیدٌ واستخرجتُهُ   قد تمت التبصیر فی یوم الثلثاء الثالث

من شهر صفر المظفر سنة الف وثلثمائة وثمان عشر سنة

علی ید العبد الجانی حاجی حبیب الله الاصفهانی

اللهم اغفر لنا واستر عیوبنا فی

الدنیا والآخرة بحق النبی الکریم

صلی الله علیه وآله وسلم

هذا كتاب التصريف

بسم الله الرحمن الرحيم

اعلم ان التصريف في اللغة التغيير وفي الصناعة تحويل الاصل الواحد الى امثلة مختلفة لمعان مقصودة لا تحصل الا بها ثم الفعل اما ثلاثي واما رباعي وكل واحد منهما اما مجرد او مزيد فيه وكل واحد منهما اما سالم او غير سالم ونعني بالسالم ما سلمت حروفه الاصلية التي تقابل بالفاء والعين واللام من حروف العلة والهمزة والتضعيف اما الثلاثي المجرد فان كان ماضيه على فعل مفتوح العين فمضارعه يفعل بضم العين او يفعل بكسرها نحو نصر ينصر وضرب يضرب وقد يجيء على يفعل بفتح العين اذا كان عين فعله او لامه حرفا من حروف الحلق وهي ستة احرف الهمزة والهاء والعين والحاء والغين والخاء نحو سأل يسأل ومنع يمنع وابى يابى شاذ وان كان ماضيه على فعل مكسور العين فمضارعه على يفعل بفتح العين نحو علم يعلم الا ما شذ من نحو حسب يحسب واخواته وان كان ماضيه على فعل مضموم العين فمضارعه على يفعل بضم العين نحو حسن يحسن واما الرباعي المجرد فهو فعلل كدحرج دحرجة ودحراجا واما الثلاثي المزيد فيه فهو على ثلاثة اقسام الاول ما كان ماضيه على اربعة احرف كافعل نحو اكرم يكرم اكراما وفعّل نحو فرّح يفرّح تفريحا

وفاعل نحو قاتل يقاتل مقاتلة وقتالا وقيتالا والثاني ما كان ماضيه على خمسة احرف
اما اوله التاء مثل تفعّل نحو تكسّر يتكسّر تكسّرا وتفاعل نحو تباعد يتباعد تباعدا واما
اوله الهمزة مثل انفعل نحو انقطع ينقطع انقطاعا وافتعل نحو اجتمع يجتمع اجتماعا وافعلّ
نحو احمرّ يحمرّ احمرارا والثالث ما كان ماضيه على ستة احرف مثل استفعل نحو استخرج
يستخرج استخراجا وافعالّ نحو احمارّ يحمارّ احميرارا وافعوعل نحو اعشوشب يعشوشب
اعشيشابا وافعوّل نحو اجلوّذ يجلوّذ اجلوّاذا وافعنلل نحو اقعنسس يقعنسس اقعنساسا
وافعنلى نحو اسلنقى يسلنقي اسلنقاء واما الرباعي المزيد فيه فمثله تفعلل كتدحرج
يتدحرج تدحرجا وافعلّل نحو اقشعرّ يقشعرّ اقشعرارا تنبيه الفعل اما متعدّ وهو الفعل
الذي يتعدى من الفاعل الى المفعول به كقولك ضربت زيدا ويسمى ايضا واقعا ومجاوزا واما لازم
وهو الفعل الذي لم يتجاوز الفاعل نحو حسن زيد ويسمى غير متعدّ وغير واقع ويتعدى
في الثلاثي المجرد بتضعيف العين وبالهمزة كقولك فرّحت زيدا واجلسته وبحرف الجر
نحو ذهبت بزيد وانطلقت به فصل في امثلة تصريف هذه الافعال اما الماضي فهو
الفعل الذي دل على معنى وجد في الزمان الماضي فالمبني للفاعل منه ما كان اوله مفتوحا او كان
اول متحرك منه مفتوحا نحو نصر ضرب نصر الى آخره وقس بزيادة الكل نحو افعل وفاعل
وفعّل وتفعّل وتفاعل وانفعل وافتعل واستفعل نحو احمرّ والبواقي ما لا حرف
الا المضارع ... ويسمى المعلوم منه هو الفعل
الذي لم يسمّ فاعله ما كان اوله مضموما نحو ضُرب ونُصر ... وفُعِل وتُفُعِّل وتُفوعِل
... استُخرج واستُفعل ... الوصل ...
المضارع هو الذي يكون في اوله احدى الزوائد الاربع ... الماضي ...

احدى الزوائد الاربع وهي الهمزة والنون والتاء والياء يجمعها انيت او اتين او نأتي
فالهمزة للمتكلم وحده والنون له اذا كان معه غيره والتاء للمخاطب مفردا او مثنى او مجموعا
مذكرا كان او مؤنثا وللغائبة المفردة ولمثناها والياء للغائب المذكر مفردا او مثنى او مجموعا
ولجمع المؤنث الغائبة وهذا يصلح للحال والاستقبال تقول يفعل الان ويسمى حالا وحاضرا
ويفعل غدا ويسمى مستقبلا فاذا ادخلت عليه السين او سوف فقلت سيفعل او سوف يفعل
تخصص بزمان الاستقبال واذا ادخلت عليه اللام المفتوحة اختص بزمان الحال كقولك ليفعل وفي
التنزيل اني ليحزنني ان تذهبوا به والمبني للفاعل منه ما كان حرف المضارعة منه مفتوحا الا
ما كان ماضيه على اربعة احرف فان حرف المضارعة منه يكون مضموما ابدا نحو يدحرج ويكرم
ويفرح ويقاتل وعلامة بناء هذه الاربعة للفاعل كون الحرف الذي قبل اخره مكسورا ابدا امثلته
يفعل يضرب ينصر يفتح وقس على هذا يضرب ويعلم ويدحرج ويكرم ويقاتل ويفرح
ويتكسر ويتباعد وينقطع ويجتمع ويحمر ويحمار ويستخرج ويعشوشب ويعلوط ويقعنسس ويسلنقي
ويتدحرج ويحرنجم ويقشعر والمبني للمفعول منه ما كان حرف المضارعة منه مضموما وما قبل اخره
مفتوحا نحو يضرب ويدحرج ويكرم ويقاتل ويفرح ويستخرج واعلم انه يدخل على الفعل
المضارع ما ولا النافيتان فلا تغيران صيغته تقول لا يضرب لا يضربان الى
ما يضرب ما يضربان الى اخره ويدخل الجازم فيحذف منه حركة الواحد ونون التثنية
والجمع والمخاطبة سوى نون جماعة المؤنث لانها ضمير كالواو في جمع المذكر فتثبت كما
تقول لم يضرب لم يضربا لم يضربوا الى اخره ويدخل الناصب فيبدل من الضمة فتحة ويسقط النونات سوى
نون جماعة المؤنث فتقول لن يضرب لن يضربا لن يضربوا الى اخره ومن الجوازم لام الامر فتقول في امر الغائب
ليضرب ليضربا ليضربوا لتضرب لتضربا ليضربن وكذا تقيس عليه ليعلم وليدحرج وغيرهما

٥٩

لا الناهية فتقول في نهي الغائب لا يضرب لا يضربا لا يضربوا لا تضرب لا تضربا لا يضربن وفي
الحاضر لا تضرب لا تضربا لا تضربوا الخ وكذا قياس سائر الامثلة واما الامر بالصيغة فهو على
انه جار على لفظ المضارع المجزوم فان كان ما بعد حرف المضارعة متحركا فتسقط حرف المضارعة
وذلك في [illegible] الباب [illegible] وتقول في الامر من تدحرج تدحرج دحرج دحرجا دحرجوا دحرجي دحرجا
دحرجن وهكذا تفرج وقاتل وتكسر وتباعد ونحو تدحرج الخ وان كان ما بعد حرف المضارعة
ساكنا فتحذف منه حرف المضارعة وتلحق [illegible] الباب في نحو [illegible] اذا همزة وصل
الا ان يكون عين المضارع منه مضموما فتضم همزته تقول اضرب اضربا اضربوا اضربي اضربا
اضربن اضرب [illegible] انصر الخ واعلم وانقطع واجتمع واستخرج وفتحها في همزة اكرم بناء على الاصل
المرفوض فان اصله تؤكرم [illegible] اعلم انه اذا اجتمع تاءان في اول مضارع تتفعل وتتفاعل
وتتفعلل فيجوز اثباتهما نحو تتجنب وتتقاتل وتتدحرج ويجوز حذف احديهما كما ورد في التنزيل
نارا تلظى وتنزل الملائكة ومتى كان فاء افتعل صادا او ضادا او طاء او ظاء
قلبت تاؤه طاء تقول في افتعل من الصلح اصطلح ومن الضرب اضطرب ومن الطرد اطرد ومن الظلم
اظطلم وكذلك جميع متصرفاته نحو يصطلح وذاك مصطلح اصطلح لا تصطلح ومتى كان فاء افتعل
دالا او ذالا او زاء قلبت تاؤه دالا تقول في افتعل من الدرء ادرء ومن الذكر ومن الزجر ازدجر وادكر
[illegible] وتلحق الفعل غير الماضي والحال نونان للتأكيد خفيفة ساكنة وثقيلة مفتوحة الا
فيما [illegible] فعل الاثنين وجماعة النساء [illegible] مكسورة [illegible] تقول اضربن اضربان
واذهبنان للمثنى وتدخل الالف بعد نون جمع المؤنث لتفصل بين النونات ولا تدخلهما
الخفيفة لالتقاء الساكنين على غير حده [illegible] كان [illegible]
والثلاثي [illegible]

وتفعلان ويفعلون وتفعلون وتفعلن ويجري في او يفعلون وتفعلون وياء تفعلين

الا اذا انفتح ما قبلها نحو اخشون ولا تخشين ولتبلون واما ترين وتفتح مع هما اخوا تفعل

اذا كان فعل الواحد الواحدة الغائبة وتضم اذا كان فعل جماعة الذكور وتكسر اذا كان فعل

الواحدة المخاطبة ويدخل في امر الغائب وكذا النون الثقيلة ليضربن ليضربان ليضربن

ليضربن ليضربنان وبالخفيفة ليضربن ليضربن وفي امر الحاضر ايضا كما بالثقيلة

اضربن اضربان اضربن اضربن اضربان اضربنان وبالخفيفة اضربن اضربن اضربن وقس على

هذا نظائره فصل اسم الفاعل والمفعول من الثلاثي المجرد غالبا اكثر ان يجيء اسم الفاعل على

فاعل نحو ناصر ناصران ناصرون ناصرة ناصرتان ناصرات ونواصر واسم المفعول

على مفعول نحو منصور منصوران منصورون منصورة منصورتان منصورات ومناصير وتقول

ممرور به ممرور بهما ممرور بهم ممرور بها ممرور بهما ممرور بهن فلا تثني وتجمع وتذكر وتؤنث

يعدى بحرف الجر اسم المفعول وفعيل قد يجيء بمعنى الفاعل كالرحيم بمعنى الراحم

وبمعنى المفعول كالقتيل بمعنى المقتول واما ما زاد على الثلاثة فالضابطة فيه ان تضع في مضارعه

الميم المضمومة موضع حرف المضارعة وتكسر ما قبل آخره في اسم الفاعل وتفتح في اسم المفعول

نحو مكرم ومكرم ومدحرج ومدحرج ومستخرج ومستخرج وقد يستوي لفظ الفاعل والمفعول في

بعض الصيغ كمختار ومختار ومعتد ومعتد ومنصب ومنصب فيه ومحاب

ومتحاب عنه ومتحاب في التقدير فصل المضاعف ويقال له الاصم وهو من الثلاثي المجرد و

المزيد فيه ما كان عينه ولامه من جنس واحد كرد واعد فان اصلهما ردد واعدد وهو من الرباعي

ما كان فاؤه ولامه الاولى من جنس واحد وكذا عينه ولامه الثانية ويقال له المطابق ايضا نحو

زلزل زلزلة وزلزالا وانما الحق المضاعف بالمعتلات لان حرف التضعيف يلحقه الابدال كقولهم

أمليت يعني أملت وبالحجة الحذف كقوله مسست وظلت بفتح الفاء وكسرها وأحسست

مسست وظلت وأحست وفي الصناعة يجعله الإدغام وهو أن تسكن الأول وتدرج في الثاني

ويسمى الأول مدغما والثاني مدغما فيه وذلك واجب في نحو مد يمد وأعد يعد وانقد

واعتد يعتد واسود يسود واستعد يستعد واطمأن يطمئن وعماد يماد وكذا لهذه

الأفعال إذا نسبتها للمفعول نحو مد يمد وأعد يعد وانقد ينقد وكذا نظائرها وفي نحو

مصدا وكذا إذا اتصل بالفعل ألف الضمير أو واو الضمير أو ياؤه نحو مدا ومدوا وامدي وكذا في

نحو لم يمد ومدنا ومددن إلى مدت ثم يمددن ومدن وامددن ولا تمددن وحا

إذا دخل الجازم على فعل الواحد فإن كان مكسور العين كيفر أو مفتوحه كيعض جاز فيه ثلاثة أوجه نحو لم يفر

ولم يعض بكسر اللام وفتحها ولم يفرر ولم يعضض بفك الإدغام هكذا لم يمد بتثليث

ويجوز وإن كان العين منه مضموما فيجوز الحركات الثلاث مع الإدغام وفك فتقول لم يمد

بحركات الدال ولم يمدد بفك الإدغام وهكذا حكم الأمر فتقول فر وعض بكسر اللام وفتحها

وافرر واعضض ومد بحركات الدال وامدد وتقول في اسم الفاعل ماد مادان مادون

مادة مادتان مادات ومواد والمفعول ممدود كمنصور فصل المعتل هو ما كان

أحد أصوله حرف علة وهي الواو والياء والألف وتسمى حروف المد واللين والأصح كون

منقلبة عن واو أو ياء وأنواعه سبعة الأول المعتل الفاء ويقال له المثال لمماثلته

في احتمال الحركات لما الواو فحذف من الفعل المضارع الذي يكون على يفعل بكسر العين

مصدره الذي على فعلة وتسلم في سائر تصاريفه تقول وعد يعد عدة ووعدا فهو واعد

وذاك موعود وعد لا يعد وكذلك تقول يق قه فإذا أردت كسر ياء مدها أصيب

الرطوبة وجد ونحو أيوعد وثبت في يفعل بالفتح كوجل يوجل البجل قلبت الواو ياء

والكتابة مثلها أعني ثبت الواو في قولك يا زيد ايجل بلفظ بالواو وتكتب بالياء وتثبت في يفعل

العين كوجل يوجل أوجل لا توجل وحذف الواو من يطأ ويسع ويضع ويقع ويدع لأنها

في الأصل يفعِل بالكسر ففتح العين لحرف الحلق ومن يذر لكونه بمعنى يدع وأما نحو

ماضي يدع [illegible] فمستحدث إذ لا دليل على الزيادة وأما الياء فتثبت على كل حال نحو يمن

ييمن ويمن ييمن ويسر ييسر ويسر وتقول في افعل من اليسر ايسر يا زيد إذا فهو ميسر

تقلب الياء منهما واوا للسكون أو انضمام ما قبلها أو في أفعل منه نحو أيقن يوقن فهو الموقن

في الثاني اتعد يتعد فهو متعد واتسر يتسر اتسارا فهو متسر ويقال أيضا

فهو موتعد وذا الموتسر [illegible] ياتسر فهو موتسر وهذا كان [illegible] في [illegible]

وقد يدغم [illegible] [illegible] والياء كلاهما من الثلاثي الباب الرابع في الأجوف

الأجوف ويقال له ذو الثلاثة لكون ماضيه على ثلاثة أحرف إذا أخبرت عن نفسك والأجوف

حينئذ في الماضي الثلاثي سواء كان واويا أو يائيا يتحرك وانفتح ما قبلها نحو صان وباع

فإن اتصل بضمير المتكلم أو المخاطب أو جمع المؤنث الغائبة نقل فعل من الواوي إلى فعُل

ومن اليائي إلى فعِل دلالة عليهما ولم يغير فعُل ولا فعِل إذا كانا أصليين ونقلت الضمة

والكسرة إلى الفاء وحذفت العين لالتقاء الساكنين فقولك صان صانا صانوا صانت

صانتا صن صنت صنتما صنتم صنتِ صنتما صنتن صنتُ صنّا وتقول باع باعا باعوا

باعت باعتا بعن بعتَ بعتما بعتم بعتِ بعتما بعتن بعتُ بعنا وإذا بنيت للمفعول

كسرت الفاء من الجميع فقلت صين وأعللته بالنقل والقلب وبيع وأعللته بالنقل

تقول في المضارع يصون ويبيع وأعللتهما بالنقل ويخاف ويهاب أعللتهما بالنقل

والقلب وتدخل الجازم فيسقط العين إذا سكن ما بعده وتثبت إذا تحرك نحو لم

يصن لم يصونا لم يصونوا لم تصن لم تصونا لم يصن الخ وكذا قياس لم يبع لم يبيعا

لم يبيعوا ولم يخف لم يخافا لم يخافوا وقس عليه الامر نحو صن صونا صونوا صوني صونا

صن وبالتاكيد صونن صونان صونن صونان صونن صونان صنان وبع بيعا بيعوا بيعي بيعا بعن

وخف خافا خفن وبالتاكيد بيعن وخافن ومزيد الثلاثي لا يعتل منه الا اربعة ابواب

وهي اجاب يجيب اجابة واستقام يستقيم استقامة وانقاد ينقاد انقيادا واختار

يختار اختيارا واذا بنيتها للمفعول قلت اجيب يجاب واستقيم يستقام وانقيد ينقاد

واختير يختار والامر منها اجب اجيبا اجيبوا واستقم استقيما وانقد انقادا واختر

اختارا وصح نحو قول وقاول وتقول وتقاول وبين وباين وتبين وتباين وساير وتساير واسود

واسواد وابيض وابياض وكذا سائر تصاريفها واسم الفاعل من الثلاثي المجرد يعتل بالهمزة

كصائن وبائع ومن المزيد فيه يعتل بما اعتل به المضارع كمجيب ومستقيم ومنقاد ومختار

واسم المفعول من الثلاثي المجرد يعتل بالنقل والحذف كمصون ومبيع والمحذوف واو مفعول

عند سيبويه وعين الفعل عند ابي الحسن الاخفش وبنو تميم يثبتون الياء فيقولون مبيوع

ومن المزيد فيه يعتل بالنقل والقلب ان اعتل فعله كمجاب ومستقام ومنقاد ومختار

الثالث المعتل اللام

ويقال له الناقص وذو الاربعة لكون ماضيه على اربعة احرف

اذا اخبرت عن نفسك نحو غزوت ورميت فالمجرد تنقلب فيه الواو والياء الفا اذا تحركتا

وانفتح ما قبلهما كغزا ورمى وعصا ورحى وكذا الفعل الزائد على ثلاثة كأعطى

واشترى واستقصى وكذا اسم المفعول كالمعطى والمشترى والمستقصى وكذا اذا لم يسم

فاعله من المضارع كقولك يعطى ويغزى ويرمى واما الماضي فيحذف اللام منه في

مثال فعلوا وفي مثال فعلت وفعلتا اذا انفتح ما قبلها وتثبت في غيرها فتقول

غزا اغزوا اغزت غزتا غزون الى آخره وتدعي ودعيا ودعوا الخ ورضي رضيا رضوا
الخ وكذلك سرو سروا سروا الخ وانما انضمت ما قبل واو الضمير في غزوا ودعوا وضمت
في رضوا وسروا لان واو الضمير اذا اتصلت بالفعل الناقص بعد حذف اللام فان
انفتح ما قبلها ابقي على الفتح وان انضم او انكسر ضم واصل رضوا رضيوا فنقلت ضمة
الياء الى الضاد وحذفت الياء لالتقاء الساكنين واما المضارع فتسكن الواو والياء والالف
في الرفع ويحذف في الجزم وتفتح الواو والياء في النصب وتثبت الالف وتسقط الجازم والناصب
النونات الا نون جماعة المؤنث تقول لم يغز لم يغزوا لم يغزوا ولم يرم لم يرميا لم يرموا ولم يرض
لم يرضيا لم يرضوا ولن يغزو ولن يرمي ولن يرضى وتثبت لام الفعل في فعل الاثنين وجماعة
الاناث ويحذف من فعل جماعة الذكور وفعل الواحدة المخاطبة فتقول يغزو يغزوان يغزون
تغزو تغزوان يغزون تغزو تغزوان تغزون تغزين تغزوان تغزون اغزو نغزو ويستوي لفظ
جماعة الذكور والاناث في الخطاب والغيبة ويختلف في التقدير فوزن المذكر يفعون ووزن
المؤنث يفعلن وتفعلن وتقول يرمي يرميان يرمون ترمي ترميان يرمين ترمي ترميان
ترمون ترمين ترميان ترمين ارمي نرمي واصل يرمون يرميون فعل به ما فعل برضوا
وكذا حكم ما كان قبل لامه مكسورا كيمشي ويناجي وينتجي ويبتري ويستجي ويرتجي
ويرتجي وتقول يرضى يرضيان يرضون ترضى ترضيان يرضين ترضى ترضيان ترضون
ترضين ترضيان ترضين ارضى نرضى وكذا قياس كل ما كان قبل لامه مفتوحا نحو يتلقى
ويتمنى ويستوي لفظ الواحدة المؤنثة المخاطبة ولفظ الجمع في باب يرمي ويرضى والتقدير
مختلف فوزن الواحدة تفعين وتفعي ووزن الجمع تفعلن وتفعلن والامر منها اغز اغزوا
اغزوا اغزي اغزوا اغزون وارم ارميا ارموا ارمي ارميا ارمين وارض ارضيا

ارضوا ارضي ارضيا ارضين واذا ادخلت عليها نون التاكيد اعيدت اللام المحذوفة فتقول

لتغزون لتغزن وارمين وارضين واسم الفاعل منها غاز غازيان غازون غازية غازيتان

غازيات غواز وكذلك رام وراض واصل غاز غازو فقلبت الواو ياء لتطرفها وانكسار ما

قبلها كما قلبت في غزي ثم قالوا غازية لان المؤنث فرع المذكر والتاء طارية وتقول في المفعول

من الواوي مغزو ومن اليائي مرمي فتقلب الواو ياء وتكسر ما قبلها لان الواو والياء اذا اجتمعا

في كلمة واحدة والاولى منهما ساكنة تقلب الواو ياء وتدغم الياء في الياء وتقول في تفعل

من الواو عدى يعدى ومن اليائي يعني وفي تفعل من الواوي صبي ومن اليائي تشري ولم تقلب

واوه ياء لان كل واو وقعت بعد ضمة ولم يكن ما قبلها ضما ما تقلب ياء فتقول اعطى

واعتدى يعتدي واسترشى يسترشي وتقول مع الضمير اعطيت واعتديت واسترشيت

وكذلك تغازيا وتراميا

الرابع المعتل العين واللام ويقال له اللفيف المقرون

فتقول شوى يشوي شيا نحو يعم دميا وقوي يقوى قوة ودوي يدوى دوى يا مثل

رضي يرضى رضا فهو ريان وامرأة ريا مثل عطشان وعطشى وابوى كاعطى وحيي كرضي

وحيي يحيى حيوة فهو حي وحيان وحيا هما احياء وحيو وحيوا فهم حياء ونحو وحيوانا

برضوا لان حي كارض واحي يحيي بسط نعطي [illegible] محاياة واستحيى يستحيي

استحياء [illegible] يستحي [illegible] كاكرمه [illegible]

الخامس المعتل الفاء واللام ويقال له اللفيف المفروق

وتقول في وقى يقي [illegible] احد [illegible]

فهو [illegible] في التاكيد [illegible] وتقول في وحي

[illegible] السادس [illegible]

الباب الرابع

فصل حكم المهموز في تصاريف فعله كحكم الصحيح لان الهمزة حرف صحيح لكنها قد تخفف اذا
غير اول لانها حرف شديد من اقصى الحلق فتقول أمل يأمل كضرب يضرب او مثل تقلب الهمزة
لان الهمزتين اذا التقتا في كلمة واحدة ثانيتهما ساكنة وجب قلبها بحرف حركة ما قبلها كآمن واومن
وايمانا وان كانت الاولى همزة وصل تعود الثانية عند الوصل اذا انفتح ما قبلها وحذفوا
في خذ وكل ومر على غير القياس لكثرة الاستعمال وقد يجيء أومر على الاصل عند الوصل كقوله
تعالى وأمر أهلك بالصلوة وزأر يزأر وهنأ يهنأ كضرب يضرب وأدب يأدب كعلم يعلم ككرم
يكرم وأدب وسأل يسأل كسعى يسعى إيسال ويجوز سال يسال سل وآب يؤوب وساء
يسوء سوءا كصان يصون صونا وجاء يجيء مجيئا ككال يكيل كيلا فهو سائ وجاء واساء
كذا بعد وأتى يأتي كرمى يرمي ومنهم من يقول تشبيها بالمجزوم وأبى يأبى كوعى يعي
وأي يأي كوعى يعي شيئا ... وكذا قياس رأى يرى لكن العرب
قد اجتمعت على حذف الهمزة من مضارعه فقالوا يرى يريان يرون ترى تريان يرين الخ واتفق في
خطاب المؤنث لفظ الواحدة والجمع لكن وزن الواحدة تفين والجمع تفلن فاذا امرت منه قلت
على الاصل ارء كارع وعلى الحذف ر ويلزم الهاء في الوقف نحو ره ريا روا ري ريا رين وتقول
رأى رائيان راؤن رائية فهو راء رائيان راءون كراع راعيان راعون وذلك الحكم
كثير في بناء افعل منه مخالفا لاخواته بمعنى أرى يري اراءة واراءة فهو مر وذاك مرى
مريان مرون مرية مريتان مريات والامر منه أر أريا أروا أري أريا أرين وبالتأكيد أرين
لا ترين لا تريان لا ترين وبالنفي لا ترى لا يريان لا ترين وبالتأكيد لا ترين لا تريان لا ترين
ترين لا ترين لا تريان وتقول في افتعل من مهموز الفاء ايتال كما ... فصل

في بناء اسمي الزمان والمكان من يفعِل بكسر العين على مفعِل بكسر العين كالمجلس والمبيت
ومن يفعَل بفتح العين على مفعَل بفتح العين كالمذهب والمقتل والمشرب واما ما شذ من
والمشرق والمغرب والمطلع والمجزر والمفرق والمسكن والمنسك والمنبت والمسقط حكى الفتح
في بعضها وجوز الفتح فيها كلها هذا اذا كان الفعل صحيح الفاء فان كان معتل الفاء فهو
الفاء مكسور ابدا كالموعد والموضع ومن المعتل اللام مفتوح ابدا كالمرمى والمأوى وقد تدخل
على بعضها تاء التأنيث كالمظنة والمقبرة والمشرقة وشذ المقبُرة والمشرُقة بالضم ويبنى مما زاد
على الثلثة كاسم المفعول كالمدخل والمقام واذا كثر الشيء في المكان قيل فيه مفعلة من الثلاثي
المجرد فيقال ارض مسبعة ومأسدة ومذأبة ومبطخة ومقثأة واما اسم الآلة فهو ما
يعالج به الفاعل المفعول لوصول الاثر اليه فيجيء على مِحلب ومِكسحة ومِفتاح ومِصفاة وقالوا
مرقاة على هذا ومن فتح الميم اراد به المكان وشذ منها مُسعُط ومُدُق ومُنخُل ومُكحُلة ومُحرُضة
مضمومة الميم والعين وجاء مدق ومدقة على القياس ولبناء المرة من مصدر الثلاثي
المجرد على فَعلة بالفتح تقول ضربت ضربة وقمت قومة ومما زاد بزيادة الهاء كالاعطاءة و
الانطلاقة والاسماء التي فيها تاء التأنيث فالوصف بالواحدة كقولك رحمته رحمة واحدة ودحرجته
دحرجة واحدة والفِعلة بالكسر نوع من الفعل تقول هو حسن الطِعمة والجِلسة

قد وقع الفراغ من تحرير التصريف وشرحه في اليوم الاربعاء
سادس عشر من شهر ربيع المولود سنة تسع عشرة و
ثلثمائة بعد الالف من الهجرة النبوية
على هاجرها افضل الصلاة
واتم التحية

هذا كتاب شرح التصريف

بسم الله الرحمن الرحيم

ان ازهى زهر تخرج فى رياض الكلام من الاكمام وابهى درر تحلت بها آذان الالباء واسماع الاذهان حمد الله تعالى على توالى نعمائه الزاهرة الظاهرة وترادف آلائه المتواترة المتكاثرة ثم الصلوة على نبيه محمد المبعوث من اشرف نجائب الانام وعلى آله واصحابه الائمة الاعلام وافضل ذوى الاسلام اما بعد فيقول العبد الفقير الى الله الغنى مسعود بن عمر القاضى التفتازانى بيض الله غرة احواله واورق اغصان آماله ان مختصر التصريف الذى صنفه الامام الفاضل العالم الكامل قدوة المحققين عز الملة والدين عبد الوهاب بن ابراهيم الزنجانى رحمه الله مختصر ينطوى على مباحث شريفة ويحتوى على قواعد لطيفة فاستدعانى بعض الاخوان ان اشرحه شرحا يذلل من اللفظ صعابه ويكشف عن وجوه المعانى نقابه ويستكشف مكنون مضمونه ويستخرج سر حلوه وخاصته مضيفا اليه فوائد شريفة وزوائد لطيفة تعثر عليه فكرى الفاتر ونظرى القاصر بعون الله الملك القادر والمرجو ممن اطلع فيه على عثرة ان يدرءها بالحسنة لستر الدلل وما افرغه فى قالب الترتيب والترصيف مختصرا فى هذا المختصر وسميته شرح التصريف ومن الله الاستعانة والتيسير لاى وهو حسب من توكل عليه وكفى فها انا شرع فى المقصود بعون الله الملك المعبود قال لما كان من الواجب على كل طالب لشىء ان يتصور ذلك الشىء اولا ليكون على بصيرة فى طلبه وان يتصور غايته لانه هو السبب الحامل على الشروع فى طلبه بدأ المصنف بتعريف التصريف على وجه يتضمن فائدته مشعرا بالمعنى اللغوى اشعارا بالمناسبة بين المعنيين فقال مخاطبا للخطاب العام اعلم ان التصريف وهو تفعيل من الصرف للمبالغة والتكثير فى اللغة التغيير يقال صرفت الشىء اى غيرته يعنى ان للتصريف معنيين لغوى وهو ما وضعه له واضع اللغة

واللغة هي الالفاظ الموضوعة من لغى بالكسر يلغي لغى اذا لهج بالكلام واصلها لغي او لغو والهاء
عوض عنهما وجمعها لغى مثل برة وبرى وقد جاء اللغات ايضا [illegible] وهو ما وضعه [illegible] اهل هذا
واليه اشار بقوله وفي الصناعة بكسر الصاد وهي العلم الحاصل من التمرن على العمل والمراد هيهنا اصطلاح
التصريف ان التصريف في الاصطلاح تحويل الاصل الواحد اي تغييره والاصل ما يبنى عليه شيء والمراد
هيهنا المصدر الى امثلة اي ابنية وصيغ وهي الكلم باعتبار هيئات تعرض لها من الحركات والسكنات
وتقديم بعض الحروف على بعض وتأخيره عنه مختلفة باختلاف الهيئة نحو ضرب ويضرب ونحوهما
من المشتقات المعاني جمع معنى وهو في الاصل مصدر ميمي من العناية ثم نقل الى معنى المفعول وهو ما يراد
من اللفظ اي التصريف تحويل المصدر الى امثلة مختلفة لاجل حصول معان مقصودة لا تحصل تلك المعاني
الا بها اي بهذه الامثلة وفي هذا الكلام تنبيه على ان هذا العلم يحتاج اليه مثلا الضرب هو الاصل
الواحد فتحويله الى ضرب ويضرب وغيرهما لتحصيل المعاني المقصودة من الضرب الحادث في الزمان الماضي
او الحال او غيرهما [illegible] التصريف في الاصطلاح والمناسبة بينهما ظاهرة والمراد بالتصريف هيهنا علم
التصريف [illegible] هو معرفة [illegible] الابنية واختار التحويل على التغيير لما في التحويل من معنى النقل [illegible]
الضرب [illegible] الشيء من موضع الى موضع آخر [illegible] في الصحاح التحويل نقل الشيء من موضع الى موضع
آخر يقال حوله فتحول وحول ايضا بنفسه يتعدى ولا يتعدى والاسم منه الحول قال الله تعالى لا يبغون عنها
حولا وهي ابلغ من التغيير [illegible] ان تنقل من وضع الضرب الى ضرب ويضرب وغيرها فيكون تحويلا او
من [illegible] التصريف [illegible] التعريف يشتمل على العلل
[illegible] بالالة على الفاعل وهو المحول والاصل الواحد هي المادة وحصول
المعاني المقصودة [illegible] المحول هو الواضع او غيره قلنا الظاهر انه كل من يصطلح لذلك فهو المحول
[illegible] التعريف [illegible] لكنه في الحقيقة هو الواضع لانه هو الذي حول الاصل الواحد الى الامثلة
[illegible] الاصل الواحد الى الامثلة [illegible] الامثلة [illegible] الامثلة صيغة موضوعة
[illegible] الا ان هذا [illegible] اقرب الى الضبط واختار الاصل الواحد على المصدر ليصح على انه

قوله
لا يحصل تلك المعاني
[illegible] كيف يكون [illegible]
بهذا المعنى [illegible] الاختيار [illegible]
بقوله ولا يحصل [illegible] ان المعاني [illegible]
[illegible]
حسن لانه يتضمن الاشارة [illegible] سعد الدين

اي اسم
المصدر [illegible]
المصدر اسم يشتق منه الفعل
ويعمل عمل الفعل واسم المصدر لا
يشتق منه الفعل ولا يعمل عمل الفعل [illegible]
[illegible] المصدر [illegible] في جوهره واصوله [illegible]
[illegible] المصدر [illegible]
[illegible] اسم المصدر [illegible]
[illegible] سعد الدين

قوله
ولا يحصل تلك [illegible] الضرب [illegible]
[illegible]

فان الكوفيين يجعلون المصدر مشتقا من الفعل فالاصل الواحد عندهم هو الفعل والعمدة في امثلة الاول
ان المصدر يعل باعلال الفعل فهو فرع الفعل واجيب عنه بانه لا يلزم من فرعيته في الاعلال فرعيته في
الاشتقاق كما ان نحو تَعِدُ واَعِدُ ونَعِدُ فرع يَعِدُ في الاعلال مع انه ليس بمشتق منه وتاخر الفعل عن
نفس المصدر في الاشتقاق لا ينافي كون اعلال المصدر متاخرا عن اعلال الفعل فتدبر واعلم ان مرادنا
بالمصدر هو المصدر المجرد لان المزيد فيه مشتق منه لموافقته اياه بحروفه ومعناه فان قلت نحن نجد بعض
الامثلة مشتقا منه لموافقته اياه بحروفه ومعناه من الفعل كالامر واسم الفاعل والمفعول ونحوها قلت
مرجع الجميع الى المصدر فان لكل مشتق منه اما بواسطة او بلا واسطة ويجوز ان يراد بالمصدر الاصل الواحد
على المصدر ليكون اعم من المصدر و غيره فيشتمل على تحويل الاسم الى المثنى والمجموع والمصغر و
المنسوب ونحو ذلك وهذا اقرب الى الضبط فان قلت لما اختار التصريف على الصرف مع اتحادهما معنى قلت
لان في هذا العلم تصرفات كثيرة فاختير لفظ يدل على المبالغة والتكثير فهذا اولى ان ترجع الى المقصود
فنقول معلوم ان الكلمات ثلاث اسم وفعل وحرف فلما كان نبحث عن الفعل وما يشتق منه شرع في بيان
تقسيمه الى ما له من الاقسام فقال ثم الفعل بكسر الفاء لانه اسم لكلمة مخصوصة واما بالفتح فمصدر فعل يفعل
اما ثلاثي واما رباعي لانه لا يخلو من ان يكون حروفه الاصلية ثلاثة او اربعة فالاول الثلاثي والثاني
الرباعي اذ لم يوجد منه الخماسي ولا السداسي بشهادة التتبع والاستقراء وللمحافظة على الاعتدال لئلا
يؤدي الخماسي الى الثقل والسداسي الى الاضعف عن قبول ما يتطرق اليه من التغييرات لكثرة ولم يوجد الخماسي
في الاسم حط لرتبة الفعل عن رتبته لكونه اثقل من الاسم لدلالته على الحدث والزمان والفاعل لا يقال
هذا تقسيم للشيء الى نفسه والى غيره لان مورد القسمة الفعل وكل فعل اما ثلاثي واما رباعي فمورد
القسمة عين احدهما او انه كان يكون تقسيما الى الثلاثي والرباعي تقسيما للشيء الى نفسه والى غيره
لانا نقول الفعل الذي هو مورد القسمة اعم من الثلاثي والرباعي فان المراد به مطلق الفعل من غير نظر
الى كونه على ثلاثة احرف او اربعة وهكذا جميع التقسيمات وتحقيق ذلك ان مورد القسمة هو مفهوم الفعل
لا ما صدق عليه مفهوم الفعل ويحكم عليه في قولنا كل فعل اما ثلاثي [illegible]

مفهومهما الفعل لا النفس فهو متعد فلا يلزم التنجيز وكل واحد منهما اي من الثلاثي والرباعي اما مجرد
او مزيد فيه لانه لا يخلو اما ان يكون باقيا على حروفه الاصلية او لا فالاول المجرد والثاني المزيد فيه
وكل واحد منها اي من هذه الاربعة اما سالم او غير سالم لانه ان خلت اصوله عن حروف العلة والهمزة
والتضعيف فسالم والا فغير سالم فصارت الاقسام ثمانية والامثلة نصر ووعد واكرم واوعد ودحرج
وزلزل وتدحرج وتزلزل ونعني في صناعة التصريف بالسالم ما سلمت حروفه الاصلية التي تقابل
بالفاء والعين واللام من حروف العلة وهي الواو والياء والالف والهمزة والتضعيف وانما قيد الحروف
بالاصلية ليخرج عنه نحو مست وظلت بحذف احد حرفي التضعيف فانه غير سالم لوجود التضعيف
في الاصل وكذا نحو قل وبع وامثال ذلك وليدخل فيه نحو اكرم واعشوشب واحمار فانها من السالم
لخلو اصولها عما ذكرنا وكذا ما ابدل عن احد حروفه الصحيحة حرف العلة مما هو مذكور في المطولات
ويسمى سالما لسلامته عن التغييرات الكثيرة الجارية في غير السالم واشار بقوله التي تقابل الخ الى تفسير
الحروف الاصول لكن ينبغي ان يستثنى الزائد نحو فرّح للتضعيف وللالحاق نحو جلبب والى ان الميزان
هو الفاء والعين واللام اعني فعل لانه اعم الافعال معنى لان الكل فيه معنى الفعل وهو اللائق من جهة
لخفته ولمجيء جعل بمعنى آخر مثل خلق وصير ولما فيه من حروف الشفة والوسط والحلق ثم الثلاثي
المجرد هو الاصل لتجرده عن الزوائد ولكونه على ثلاثة احرف فلهذا قدمه وقال اما الثلاثي المجرد
في بعض النسخ السالم وبناء في التمثيل يسأل فلا يستقيم ان يكون ماضيه على وزن فعَل مفتوح العين
او فعِل مكسورها او فعُل مضمومها لان الفاء لا يكون الا مفتوحا لرفضهم الابتداء بالساكن وكون
الفتحة اخف واللام مفتوح لما سنذكره والعين لا يكون الا متحركا لئلا يلزم التقاء الساكنين في نحو
ضربتَ وضربنَ والحركات منحصرة في الفتح والكسر والضم واما ما جاء من نحو نِعم وشِهد بفتح الفاء و
كسرها مع سكون العين فمنقول عن الاصل لضرب من الخفة والاصل فَعِل بكسر العين وفيه اربع لغات
كسر الفاء مع سكون العين وكسرها وفتح الفاء مع سكون العين وكسرها وهذه القاعدة جارية في كل اسم
وفعل على وزن فعِل مكسور العين وعينه حرف حلق فان كان ماضيه على وزن فعَل مفتوح العين فمضارعه

يفعُل بضم العين او يفعِل بكسرها نحو نصَر ينصُر مثال الضم العين يقال نصره اى اعانه ونصر الغيث
الارض اى اعانها قال ابو عبيدة فى قوله تعالى من كان يظن ان لن ينصره الله اى ان لن يرزقه الله وضرب يضرب
مثال الكسر العين يقال ضربته بالسوط وغيره وضربت فى الارض اى سرت وضرب مثلا كذا اى بيّن وقد يجىء
مضارع فعَل مفتوح العين على يفعَل بفتح العين اذا كان عين فعَل او لامه اى لام فعَل حرفا من حروف الحلق
نحو سأل يسأل وانما اشترط هذا لانه لما ثقل حروف الحلق فتحت العين فان حروف الحلق اثقل الحروف ولا
يشكل ما ذكرناه بمثل دخل يدخل ونحت ينحت وجاء يجىء وما اشبه ذلك مما عينه او لامه حرف من حروف
الحلق ولا يجىء على يفعَل بالفتح لانا نقول انه لا يجىء على يفعَل بالفتح الا اذا وجد هذا الشرط فمتى انتفى
الشرط لا يكون الا على يفعَل بالفتح لا انه اذا وجد هذا الشرط يجب ان يكون على يفعَل بالفتح اذ لا يلزم من وجود
الشرط وجود المشروط وهى اى حروف الحلق ستة الهمزة والهاء والعين والحاء المهملتان والغين والخاء المعجمتان
نحو سأل يسأل ومنع يمنع قدم الهمزة لان مخرجها من اقصى الحلق ثم الهاء لان مخرجها اعلى من مخرج الهمزة
والبواقى على هذا الترتيب ثم استشعر اعتراضا بان ابى يأبى جاء على فعَل يفعَل بالفتح مع انتفاء الشرط فاجاب
عنه بقوله وابى يأبى شاذ اى مخالف للقياس فلا يعتد به فلا يرد نقضا فان قيل كيف يكون شاذا وهو وارد
فى افصح الكلام قال الله تعالى ويأبى الله الا ان يتم نوره قلت كونه شاذا لا ينافى وقوعه فى الكلام الفصيح فانهم
قالوا الشاذ على ثلاثة اقسام قسم مخالف للقياس دون الاستعمال وقسم مخالف للاستعمال دون القياس وكلاهما
مقبولان وقسم مخالف للقياس والاستعمال وهو مردود لا يقال ان ابى يأبى لامه حرف الحلق اذ الالف من حروف
الحلق فلهذا فتح عينه لانا نقول لا نسلم انها من حروف الحلق ولئن سلمنا انها من حروف الحلق لكن لا يجوز ان
يكون الفتح لاجلها للزوم الدور لان وجود الالف موقوف على الفتح لانه فى الاصل ياء قلبت الفا لتحركها
وانفتاح ما قبلها فلو كان الفتح بسببها لزم الدور لتوقف الفتح عليها وتوقفها عليه فهو مفتوح العين فى
الاصل فلهذا لم يذكر المصنف الالف من حروف الحلق اذ هى لا تكون ههنا الا منقلبة من الواو او الياء وغرضه
بيان حروف يفتح العين لاجلها واما قلى يقلى بالفتح فلغة بنى عامر والفصيح الكسر فى المضارع واما بقى يبقى
فلغة طى والاصل كسر العين فى الماضى فقلبوها فتحة واللام الفا تخفيفا وهذا قياس مطرد عندهم واما ركن
يركن فمن تداخل اللغتين اعنى انه جاء من باب نصر ينصر وعلم يعلم فاخذ الماضى من الاول والمضارع من الثانى

وان كان ماضيه على وزن فعِل مكسور العين فمضارعه يفعَل بفتح العين نحو علم يعلم الا ما شذ من نحو حسب

يحسِب ولخواته فانها جاءت بكسر العين فيهما وقل ذلك في الصحيح نحو حَسِبَ يحسِبُ ونَعِمَ يَنعِمُ وكثر في المعتل
نحو ورث يرث وورع يرع وورم يرم وولي يلي ويئس ييئس ويبس ييبس ولخواتها واما فضِل يفضُل و
نعِم ينعُم وميت يموت بكسر العين في الماضي وضمها في المضارع فمن تداخل اللغتين لانها جاءت من باب
علِم يعلَم ونصر ينصر فاخذ الماضي من الاول والمضارع من الثاني وان كان ماضيه على وزن فعُل مضموم
العين فمضارعه على وزن يفعُل بضم العين نحو حسُن يحسُن ولخواته نحو كرُم يكرُم لان هذا الباب موضوع
للصفات اللازمة فاختير للماضي والمضارع حركة لا تحصل الا بانضمام الشفتين رعاية للتناسب بين الالفاظ
ومعانيها ويكون من افعال الطبائع كالحسن والكرم والقبح ونحوها ولا يكون الا لازما نحو رحُبتك الدار
والاصل رحُبت بك الدار فحذف الباء اختصارا لكثرة الاستعمال واما الرباعي المجرد فهو فعلَل بفتح الفاء
واللامين وسكون العين كدحرج فلان الشيء اي دوّره دحرجة ودحراجا الا ان فعل الماضي لا يكون اوله
ولا لامه الاولى مفتوحين ولا يمكن سكون اللام الاولى لالتقاء الساكنين في نحو دحرجت ودحرجن فحركوها بالفتح
لخفتها وسكون العين لانه ليس في الكلام اربع حركات متوالية في كلمة واحدة ويلحق به نحو جورب وجلبب
وبيطر وبيقر وهرول وشريف ودليل الالحاق اتحاد المصدرين واما الثلاثي المزيد فيه فهو على ثلثة
اقسام لان الزائد فيه اما حرف واحد او اثنان او ثلثة لئلا يلزم مزية الفرع على الاصل واعلم ان الحروف
التي تزاد لا يكون الا من حروف سألتمونيها الا لاجل الالحاق والتضعيف فانه تزاد فيهما كل حرف فكان القسم
الاول من اقسام الثلاثة ما كان ماضيه على اربعة احرف وهو ما يكون الزائد فيه حرفا واحدا وهو ثلثة انواع
كافعل بزيادة الهمزة نحو اكرم يكرم اكراما وهو للتعدية غالبا نحو اكرمته ولصيرورة الشيء منسوبا الى ما
منه افعل نحو اغدّ البعير اي صار ذا غدة ومنه اصبحنا اي دخلنا في الصبح لانه بمنزلة صرنا ذوي صباح
ولوجود الشيء على صفة نحو احمدته اي وجدته محمودا وللسلب نحو اعجمت الكتاب اي ازلت عجمته وللزيادة
في المعنى نحو شغلته واشغلته وللتعريض للامر نحو اباع الجارية اي عرضها للبيع واعلم انه قد ينقل الشيء الى
افعل فيصير لازما وذلك نحو اكب واعرض نحو كببته اي القيته على وجهه فاكب وعرضته اي اظهرته فاعرض وقال
الزوزني ولا ثالث لهما فيما سمعنا وفعّل بتكرير العين نحو فرّح يفرّح تفريحا واختلف في ان الزائد هو الاولى
ام الثانية فقيل الاولى لان الحكم بزيادة الساكن اولى من المتحرك وذلك عند الخليل وقيل الثانية لان
الزيادة بالاخر اولى والوجهان جائزان عند سيبويه وهو للتكثير غالبا في الفعل نحو طوّفت وجوّلت او في

الفاعل نحو موتّق الابل او في المفعول نحو غلّقت الابواب والنسبة المفعول الى اصل الفعل نحو فسّقته
اي نسبته الى الفسق وللتعدية نحو فرّحته وللسلب نحو قرّدت البعير اي ازلت قراده وجلّدته ولغير ذلك
نحو قدّم بمعنى تقدّم وفاعل بزيادة الالف نحو قاتل يقاتل قتالاً ومقاتلة وقيتالاً وهو من قال كذّاب
كِذّابا … ماريته مراءً وقاتلته قتالاً وهو لنسبته على ان يكون بين اثنين فصاعدا
يفعل احدهما بصاحبه ما فعل الصاحب به نحو ضارب زيد عمرا وقد يكون بمعنى فعّل اي للتكثير نحو ضاعفته
وضعّفته وبمعنى افعل نحو عافاك الله اي اعفاك الله وبمعنى فعل نحو واقع بمعنى وقع وداقع بمعنى دقع و
سافر بمعنى سفر … واما الاقسام الثلاثة ما كان ماضيه على خمسة احرف وهو ما يكون الزائد فيه
حرفين … وهو خمسة ابواب اما اوله التاء مثل تفعّل بزيادة التاء وتكرار العين نحو تكسّر
يتكسّر تكسّرا وهو لمطاوعة فعّل نحو كسّرته فتكسّر والمطاوعة وهو حصول الاثر عند تعلق الفعل المتعدي بمفعوله
فانه … فحصل له التكسّر وللتكلف نحو تحلّم اي تكلّف الحلم وللاتخاذ الفاعل المفعول
اصل الفعل نحو توسّدته اي اتخذته وسادة وللدلالة على ان الفاعل جانب الفعل نحو تهجّد اي جانب
الهجود وللدلالة على حصول اصل الفعل مرة بعد مرة نحو تجرّعته اي شربته جرعة بعد جرعة وللطلب نحو
تكبّر اي طلب ان يكون كبيرا وتفاعل بزيادة التاء والالف نحو تباعد يتباعد تباعدا وهو لما يصدر
من اثنين فصاعدا فان كان من فاعل المتعدي الى مفعولين يكون متعديا الى مفعول واحد نحو نازعته الحديث
فتنازعناه وعلى هذا القياس وخالف لان وضع فاعل لنسبة الفعل الى الفاعل المتعلق بغيره مع ان الغير
ايضا فعل ذلك وتفاعل وضع لنسبة الفعل الى المشتركين فيه من غير قصد الى ما تعلق به الفعل وللمطاوعة
فاعل نحو باعدته فتباعد وللتكلف نحو تجاهل اي اظهر الجهل من نفسه والحال انه منتف عنه والفرق
بين التكلف في هذا البناء وبينه في باب تفعّل ان المتحلم يريد وجود الحلم من نفسه بخلاف المتجاهل و
اما اوله الهمزة مثل انفعل بزيادة الهمزة والنون نحو انقطع ينقطع انقطاعا وهو لمطاوعة فعل نحو قطعته
فانقطع فلهذا لا يكون الا لازما ويجيء لمطاوعة افعل نحو اسفقت الباب اي رددته فانسفق وازعجته
فانزعج من الشذوذ ولا يبنى الا مما فيه علاج وتأثير فلا يقال انكرم وانعدم ونحوهما لانهم لما خصّوه بالمطاوعة
… ان يكون امرا مما يظهر اثره وهو علاج تقوية للمعنى الذي ذكرنا من ان المطاوعة هي حصول الاثر و
افتعل بزيادة الهمزة والتاء نحو اجتمع اجتماعا وهو لمطاوعة فعل نحو جمعته فاجتمع وللاتخاذ نحو

اخشوشب اي اشتد الخشونة لزيادة المبالغة في المعنى نحو كتّب اي الخ واضطرب في الكسب ويكون بمعنى
فعل نحو جذب وجبذ وبمعنى تفاعل نحو اختصموا اي تخاصموا وافعلّ بزيادة الهمزة واللام الاولى في
اوائل ابنيته نحو احمرّ يحمرّ احمرارا اي حمر وهو للمبالغة ولا يكون الا لازما وتخصّ بالالوان والعيوب وقد
تعتبر ثلث من الافعال الثلاثية ما كان ماضيه على ستة احرف وهو ما كان الزائد فيه على ثلاثة احرف
مثل استفعل بزيادة الهمزة والسين والتاء نحو استخرج يستخرج استخراجا وهو لطلب الفعل نحو استخرجته
اي طلبت خروجه وللاصابة الشيء على صفة نحو استعظمته اي وجدته عظيما وللتحول نحو استحجر الطين
اي تحول الى الحجرية ويكون بمعنى فعل نحو قرّ واستقرّ وقيل انه للطلب كانه طلب القرار من نفسه
افعالّ بزيادة الهمزة والالف واللام نحو احمارّ احميرارا وحكمه حكم احمرّ الا ان المبالغة فيه زائدة
افعوعل بزيادة الهمزة والواو واحدى العينين نحو اعشوشبت الارض اعشيشابا اي كثر عشبها وهو
للمبالغة في بعض النسخ وافعوّل نحو اجلوّذ اجلواذا وهو بزيادة التاء الهمزة والواوين وافعنلل بزيادة
الهمزة والنون واحدى اللامين نحو اقعنسس اقعنساسا اي خلف صدره قال ابو عمرو سالت الاصمعي
عنه فقال هو ان يدخل ظهره بطنه ويخرج صدره وافعنلى بزيادة الهمزة والنون نحو اسلنقى اسلنقاء اي نام والالف
على ظهره وقد وقع على القصد الثاني بان الاخيرين من الملحقات باحرنجم فلا وجه لذكرهما في سلك ما تقدم
وكذا تفعلل وتفاعل من الملحقات بتدحرج والمصنف لم يفرق بين ذلك واما الرباعي المزيد فيه فامثلته
اي ابنيته بحكم الاستقراء ثلثة تفعلل بزيادة التاء كتدحرج تدحرجا ويلحق به نحو تجلبب اي لبس
الجلباب ونحو تجورب اي لبس الجورب وتفيهق اي كثر في كلامه وترهوك اي تبختر في المشي وتمسكن اي
اظهر الذل والمسكنة وافعنلل بزيادة الهمزة والنون كاحرنجم اي ازدحم احرنجاما وقد حرجمت الابل
فاحرنجمت اي رددت بعضها الى بعض فترددت ويلحق به نحو اقعنسس واسلنقى ولا يجوز الادغام
والاعلال في الملحق لانه يجب ان يكون مثل الملحق به لفظا والفرق بين بابي اقعنسس واحرنجم انه يجب
في الاول تكرير اللام دون الثاني وافعلّل بزيادة الهمزة واللام وهو بسكون الفاء وفتح العين وفتح اللام الاولى
مخففة والثانية مشددة كاقشعرّ جلده اقشعرارا اي اخذته قشعريرة تنبيه الفعل اما متعد وهو
الفعل الذي يتعدى بنفسه من الفاعل الى المفعول به كقولك ضربت زيدا فان الفعل الذي
هو الضرب يتجاوز من الفاعل الى زيد فالذي يقع عليه الفعل هو المفعول به وتسميته متعديا بمعناه اللغوي واما

لان الفعل الذي هو ضربت قد يتعدى الى المفعول به في نحو ضربت زيدا او ان زيد به لفظ الفاعل الى المفعول
به فهذا المدفوع بلا احتياج ويسمى ايضا المتعدي والمتعدي لوقوعه على المفعول به وتجاوزه المجاوزة الفاعل بخلاف
اللازم واما غير المتعدي وهو الفعل الذي لم يتجاوز الفاعل كقولك حسن زيد فان الفعل الذي هو حسن
لم يتجاوز الفاعل الذي هو زيد بل ثبت فيه ويسمى غير المتعدي لازما للزومه على الفاعل وعدم انفكاكه عنه
وغير واقع لعدم وقوعه على المفعول به وفعل واحد قد يتعدى بنفسه فيسمى متعديا بالحرف فيسمى لازما
وذلك عند تساوي الاستعمالين نحو شكرته وشكرت له ونصحته ونصحت له والحق انه متعد واللام زائدة
مطردة لان معنى اسم اللازم هو المعنى بدونها والمتعدي واللازم بحسب المعنى وتعتبرونه اي تعدى الفعل
اللازم وفي بعض النسخ وتعدى من الثلاثي المجرد بخاصة بشيئين بتضعيف العين اي بنقله الى باب التفعيل
او بالهمزة اي بنقله الى باب الافعال كقولك فرحت زيدا فان قولك فرح زيد لازم فلما قلت فرحته صار
متعديا واجلسته فان قولك جلس زيد لازم فلما قلت اجلسته صار متعديا وتعديته بحرف الجر في
الكل اي من الثلاثي والرباعي المجرد والمزيد فيه لان حروف الجر وضعت لتجر معاني الافعال الى الاسماء نحو
ذهبت بزيد وانطلقت به فان قولك ذهب وانطلق لازمان فلما قلت ذلك صارا متعديين ولا يغير
شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء في بعض المواضع نحو ذهبت به بخلاف مررت به والذي يغير من بينها
معنى يجب فيه عند المبرد مصاحبة الفاعل للمفعول به لان الباء التي للتعدية عنده بمعنى مع وقال سيبويه
الباء مثل الهمزة والتضعيف فمعنى ذهبت به اذهبته ويجوز المصاحبة وعدمها واما في الهمزة والتضعيف
فلا بد فيه من التغيير ولا حصر لتعدية حروف الجر فعلا واحدا بل يجوز ان يجتمع على فعل واحد حروف كثيرة الا
اذا كانت بمعنى واحد نحو مررت بزيد بعمرو فانه لا يجوز بخلاف مررت بزيد بالبرية اي في البرية ولا يتعدى
كل فعل بالهمزة والتضعيف فان النقل من المجرد الى بعض الابواب المنشعبة موكول الى السماع فلا تقول اضربت
زيدا عمرا ولا اذهبت خالدا الدار ونحو ذلك كذا قال بعض المحققين والحق انه لا بد في الفعل المتعدي الذي يبحث
عنه ويجعل مقابلا للازم من تغيير الحروف معنى المامور انه بحسب المعنى فلا بد من معنى التغيير كما في ذهبت
به بخلاف مررت به نعم يصح ان يقال في كل جار ومجرور ان الفعل متعد اليه كما بين في بحث مسائل الظرف وغيره
لكن لا باعتبار هذا التعدي الذي نحن فيه على ان في قوله ولا يغير شيء من حروف الجر معنى الفعل الا الباء نظر
هذا **فصل في امثلة** تصريف هذه الافعال المذكورة من الثلاثي والرباعي المجرد والمزيد فيه يعني

لما اصرفت هذه الافعال حصلت امثلة كالماضي والمضارع والامر وغيرها فهذا الفصل في بيانها
وقدم الماضي لان الزمان الماضي مقدم على زمان الحال والاستقبال ولانه اصل بالنسبة الى المضارع لانه يحصل
بالزيادة على الماضي ولا شك في تقدم ما حصل بالزيادة واصل الشيء ما حصل هو منه واشتق منه ثم
اما الماضي فهو الفعل الذي دل على معنى هذا بمنزلة الجنس لشموله جميع الافعال وخرج بقوله وجد ذلك
المعنى في الزمان الماضي ما سوى الماضي في قوله في الزمان الماضي بمنشوى وبالاول اصطلاحا فلا يلزم تعريف
الشيء بنفسه فان قيل هذا الحد غير مانع اذ يصدق على المضارع المجزوم بلم نحو لم يضرب فانه
قد نقل معناه الى الماضي وغير جامع اذ لا يصدق على نعم وبئس وعسى وليس وما اشبه ذلك فالجواب عن الاول
ان دلالته على الماضي عارض نشأ من لم والاعتبار للاصل الوضع وعن الثاني انها من الجوامد والمراد ههنا
الماضي الذي هو احد الامثلة الحاصلة من تصريف هذه الافعال وان اريد بالماضي المطلق فالجواب عنه
ان تجردها عن الزمان الماضي عارض فلا اعتداد به وكذا الكلام في صيغ العقود نحو بعت واشتريت ثم
ان الماضي اما مبني للفاعل او مبني للمفعول فالمبني للفاعل منه اي من الماضي ما اي الفعل الماضي الذي
كان اوله مفتوحا نحو نصر او كان اول متحرك منه مفتوحا نحو اجتمع فان اول متحرك من اجتمع هو التاء لان
الالف ساكنة والهمزة غير معتد بها لسقوطها في الدرج فهو مفتوح ولو قال ما كان اول متحرك منه مفتوحا
لاندرج فيه القسمان لان اول متحرك من نصر هو النون كالتاء من اجتمع وعما ذكرنا لك الزيادة للتوضيح و
ليس او في قوله او كان مما يفسد الحد لان المراد بها التقسيم في الحد اي ما كان على احد هذين الوجهين
وانما يفسد اذا كان المراد بها الشك وانما فتح اول متحرك منه لتعذر الابتداء بالساكن في نحو نصر ولئلا
يلزم التقاء الساكنين في مثل انفعل واستفعل وكون الفتح اخف الحركات كما بني آخر الماضي على الفتح سواء كان
مبنيا للفاعل او مبنيا للمفعول اما البناء فلانه الاصل في الافعال واما الحركة فلمشابهته الاسم مشابهة ما في
وقوعه نحو زيد ضرب موقع زيد ضارب واما الفتح فلخفته الا اذا اتصل آخره بنحو غزوا ودعوا واتصل به ضمير
المرفوع المتحرك نحو ضربت ضربنا فعند اتصال الضمير نحو ضربوا امثلة الذي مثال المبني للفاعل ونقتصر بذكر
الكلي لانه قد يراد الايضاح وايصاله الى فهم المبتدي المستفيد فيذكر جزئياته من جزئيته نذكر له امثلة نصر
للغائب المفرد نصر للمثنى نصرا وللجمع نصروا للغائبة المفردة نصرت لمثناها نصرتا لجمعها نصرن
للمخاطب الواحد نصرت لمثناه نصرتما لجمعه نصرتم للواحدة المخاطبة نصرت لمثناها نصرتما لجمعها نصرتن

للمتكلم الوحدة نصرنا للمع غيره وزادوا تاء في نصرت للدلالة على التأنيث كما في الاسم نحو ضاربة واختصوا المتحركة بالاسم والساكنة بالفعل تعادلا بينهما اذ الفعل اثقل كما تقدم وحركوها في التثنية لالتقاء الساكنين وزادوا الفا وواوا علامة للفاعل في الاثنين والجماعة وقد يحذف الواو في الندرة كقوله فلو ان الاطبا كان حولي وكان مع الاطباء الشفاة وزادوا تاء للمخاطب في نصرت للمخاطبة وتاء للمتكلم وحركوها في الجميع خوفا للتبس بتاء التأنيث فضموها للمتكلم لان الضم اقوى والمتكلم متقدم في الرتبة لانه اعرف فاخذه وفتحوها للمخاطب اذ لم يمكن الضم لئلا يلتبس بالمتكلم والفتح راجح لخفته والمذكر مقدم فاخذه فبقي الكسرة للمخاطبة فاعطيها لئلا يلتبس بالمتكلم والمخاطب ولان الياء يقع ضميرها في نحو اضربي والكسرة اخت الياء فتناسب اعطاؤها المخاطبة ولم يفرقوا بينهما في المثنى لكن زادوا ميما فرقا بين المخاطبين وبين الغائبين فضموا ما قبلها لان الميم شفوية كالواو فيناسبها الضم ووضعوا للمتكلم مع غيره ضمير الجمع وهو نا كما في المنفصل نحو نحن نصرنا وفعلنا وفرقوا بين الجمع المذكر الغائب وبين الجمع المؤنث الغائبة لاختصاص المذكر بالواو والمؤنث بالنون دون العكس لان الواو هنا اقوى من النون لانها من حروف المد واللين وهي بالزيادة اولى والمذكر مقدم على المؤنث فاخذه وكذا فرقوا بين الجمع المخاطب والمخاطبة باختصاص المذكر بالميم لمناسبتها الواو التي هي علامة في الغيبة واختص المؤنث بالنون كما في جمع الغائبة وشددوا النون لانهم قالوا نصرتن اصله نصرتمن فادغم الميم في النون ادغاما واجبا وكذا ضموا ما قبل النون اعني التاء لمناسبة لضم الميم وهذه مناسبات ذكروها بعد الوقوع والا فالحاكم بذلك الواضع لا غيره وقس على هذا المذكور من تصريف نصر افعل وفاعل وفعّل وفعلل وتفعلل وافعلل وانفعل واستفعل وافعلّل نحو اقشعر اقشعرا اقشعروا الخ وافعوعل نحو اعشوشب الخ ولكن السالك اولى في تركه لانه لما ذكر واحدا في نوع على نهجه فلا حاجة الى تكثير الامثلة اذ ليس للادوات بكثرة النظائر فانهم المذكي يدرك بالنظر الواحد ما لا يدركه البليد بالف شاهد ولا تعتبر ابنية وفي بعض النسخ ولا تعتبر مبنيا للمفعول حركات الالفات اي الهمزات وانما عبر عنها بها لان الهمزة اذا كانت اولا تكتب على صورة الالف فسميت بها الالف قال في الصحاح الالف على ضربين لينة ومتحركة فاللينة تسمى الفا والمتحركة تسمى همزة في الاوائل اي في اوائل انفعل وافتعل واستفعل وما اشبهها مما في اوله همزة زائدة سوى افعل فان همزته للقطع لانها لا تسقط في الدرج ولهذا فتحت يعني لا تعتبر ان اوائل هذه الافعال ليست مفتوحة بل مكسورة فلا يكون مبنيا للفاعل فانها لا لانه

قوله وقد يحذف الواو في السعة كقوله فلو ان الاطبا كان حولي والشاهد في قوله كان حولي فان الشاعر حذف واو الجمع من كان للضرورة والاصل كانوا لان مرجع ضميره فاعل جمع وهو الاطباء جمع طبيب بمعنى المعالج ولكن هذا الحذف نادر عفي عنه

الالف زائدة لدفع الابتداء بالساكن تثبت في الابتداء للاحتياج اليها وتسقط في الدرج اي في حشو
الكلام لعدم الاحتياج اليها نحو وافتعل واستفعل وانفعل بحذف الهمزة باتصال الواو بالكلمة والمبني
للمفعول منه اي من المصطلح اراد ان يذكر تعريفا له باعتبار اللفظ فذكر على سبيل الاستطراد تعريفا لمطلق
الفعل المبني للمفعول باعتبار المعنى فقال وهو اي المبني للمفعول مطلقا سواء كان من الماضي والمضارع الفعل
الذي لم يسم فاعله كما تقول ضُرِبَ زيدٌ فزيد مرفوع اقيم مقام الفاعل ولا يذكر الفاعل اما للتعظيم فتصونه
عن لسانك او للتحقير فتصون لسانك عنه او لعدم العلم به او لقصد تجرد الفعل عن اي فاعل كان ولا غرض
في الفاعل كقتل الخارجي فان الغرض المهم قتله لا قاتله او لغير ذلك مما تقرر في علم المعاني وينقض بالمبني
للفاعل عند من يجوز حذف الفاعل فما كان خبر المبتدأ اي المبني للمفعول من الفعل الماضي الذي كان اوله
مضموما كفُعِلَ وفُعْلِلَ وفُعِّلَ وأُفعِلَ ونحو قُوتِلَ بقلب الالف واوا لانضمام ما قبلها وتُفُعِّلَ بضم التاء والفاء
ايضا لانك لو قلت تُفَعِّل بضم التاء فقط لالتبس بمضارع فعّل وكذلك قالوا في تفاعل تُفُوعِلَ بضم التاء و
الفاء اذ لو اقتصر على ضم التاء لالتبس بمضارع فاعل وقلب الالف واوا لانضمام ما قبلها او كان اول متحرك
منه مضموما نحو افتُعِلَ بضم التاء لانه اول متحرك منه كما ذكرنا في المبني للفاعل واستُفعِلَ بضم التاء وكذا
قياس كل ما كان في اوله همزة وصل ولم يذكر انفعل وافعلّ وافعوّل وافعالّ وافعوعل وافعلّل ونحو ذلك لانها
من اللوازم وبناء المفعول منها لا يكاد يوجد وهمزة الوصل فيما اول متحرك منه مضموم تتبع هذا المضموم
الذي هو اول متحرك منه في الضم يعني تكون مضمومة عند الابتداء كقولك مبتدئا أُستُخرِجَ المال مثلا بضم
الهمزة لما بعد التاء وما قبل آخره اي آخر المبني للمفعول يكون مكسورا ابدا نحو ضُرِبَ زيدٌ واستُخرِجَ المال وفي نحو
افعلّ وافعوّل يقدّر الاصل وهو افعلل وافعوول وفي نحو افعالّ كما تقدّر الاصل افعالل فنقلت كسرة اللام
الثانية الى الاولى وادغمت الثانية في الثالثة فليتأمل ولو قال ما كان اول متحرك منه مضموما لكان كافيا كما
تقدم والسر في ضم الاول وكسر ما قبل الآخر انه لا بد من تغيير ليفصل من المبني للفاعل والاصل فَعَلَ فغيّر
الى فُعِلَ بضم الاول وكسر الثاني دون سائر الاوزان لبعده من اوزان الاسم ولو كسر الاول وضم الثاني لحصل
هذا الغرض لكن الخروج من الضمة الى الكسرة اولى من العكس لانه طلب الخفة بعد الثقل ثم حمل غير الثلاثي
المجرد عليه في ضم الاول وكسر ما قبل الآخر وما يقال ان ضم الاول عوض عن المرفوع المحذوف فليس بشيء لان المفعول
المرفوع عوض عنه وهو كاف فيجيء فُزْدَ له بسكون الزاي وفي الاصل فُصِدَ له فسكن الصاد وابدل بالزاي وحكي

قطر بضم بعد تبديله بنقل كسرة الراء الى الضاد وجاء عصر بسكون ما قبل الاخر وغيره قوله رُدّت الينا بكسر الراء وكل ذلك مما لا يعتد به نقضا وجاء نحو جُن وسُل وذكر وحم وقيد وضحك فعل مبني للمفعول ابدا للعلم بفاعلها في غالب العادة انتهى والله تعالى وعقب الماضي بالمضارع لان الامر فرع عليه وكذا اسم الفاعل والمفعول لاشتقاقهما منه فقال **واما** الفعل المضارع فهو ما كان اي ما كان الفعل الذي يكون في اوله احدى الزوائد الاربع اي وهي الزوائد الاربع الهمزة والنون والتاء والياء تجمعها اي يجمع الزوائد الاربع قولك انيت او ليتن او نأتي وانما زادوها فرقا بينه وبين الماضي واختصوا الزيادة به لانه مؤخر بالزمان عن الماضي والاصل عدم الزيادة فاخذ المقدم ولقائل ان يقول هذا التعريف شامل لنحو اكرم وتكسر وتباعد فان اوله احدى الزوائد الاربع وليس بمضارع ويمكن ان يجاب عنه بانا لا نسلم ان اوله احدى الزوائد الاربع لانا نعني بها الهمزة التي تكون للمتكلم وحده والنون التي تكون له مع غيره وكذا التاء والياء كما اشار اليه بقوله فالهمزة للمتكلم وحده نحو انا انصر والنون للذي للمتكلم اذا كان معه غيره مذكرا كان او مؤنثا نحو نحن ننصر ويستعمل في المتكلم وحده في موضع التعظيم والتفخيم نحو قوله تعالى نحن نقص والتاء للمخاطب مفردا نحو انت تنصر او مثنى نحو انتما تنصران او مجموعا كانتم تنصرون مذكرا كان المخاطب في هذه الثلثة او مؤنثا وللغائبة المفردة نحو هي تنصر ولمثناها نحو هما تنصران والياء للغائب المذكر مفردا كان نحو هو ينصر او مثنى نحو هما ينصران او مجموعا نحو هم ينصرون ولجمع المؤنث الغائبة نحو هن ينصرن واعترض عليه بانه يستعمل في الله تعالى نحو يفعل الله ما يشاء ويحكم ما يريد وليس بغائب ولا مذكر ولا مؤنث تعالى الله عن ذلك فالاولى ان يقال والياء لما عدا ما ذكرناه واجيب عنه بان المراد بالغائب اللفظ فان قلت الله تعالى صلوا اكبر الحكم بكذا فالله لفظ مذكر غائب لانه ليس بمتكلم ولا مخاطب فهو المراد بالغائب فان قلت لم زادوا هذه الحروف دون غيرها ولم اختصوا كل منها بما اختصوا قلت لان الزيادة مستلزمة للثقل فاحتاجوا الى حروف خفيفة لنصب العلامة فوجدوا اولى الحروف بذلك حروف المد واللين لكثرة دورانها في كلامهم اما بانفسها او بابعاضها اعني الحركات الثلث فزادوها وقلبوا الالف همزة لرفضهم الابتداء بالساكن ومخرج الهمزة قريب من مخرجها واعطوها المتكلم لانه مقدم والهمزة ايضا مخرجها لكونها من اقصى الحلق قلبوا الواو تاء لانه تؤدي زيادتها الى الثقل لا سيما في مثل ووجل بالعطف وقلبها تاء كثير في كلامهم نحو تجاه والاصل وجاه فقلبوها ههنا ايضا تاء واعطوها المخاطب لانه مؤخر عنه بما يحسن ان الكاف

يلتقي اليه بالواو ومنتهى مخرج الهمزة لكونها شفوية واشبعوه الغائبين والغائبين لئلا يلتبسا بالغائب
الغائبين وح وان التبسا بالمخاطبة والمخاطبين لكن هذا اسهل او يوجد الفرق بين جمع المذكر وجمع المؤنث
في الغائب بالواو والنون نحو يضربون ويضربن ولم يجعل الجمع بالتاء كما في الواحد والمثنى بل بالياء
كما هو مناسب للغائب لكون مخرج الياء متوسطا بين مخرج الهمزة والواو وكون ذكر الغائب دائرا بين المتكلم
والمخاطب ولما كان في الماضي فرق بين المتكلم وحده ومع غيره ارادوا ان يفرقوا بينهما في المضارع
فزادوا النون لمشابهتها حروف العلة التي في اللين من جهة الخفاء والغنة فان قلت لم سمي هذا القسم مضارعا
قلت لان المضارعة في اللغة المشابهة من الضرع كان كلا الشبيهين ارتضعا من ضرع واحد فهما اخوا
رضاع او هو مشابه الاسم الفاعل في الحركات والسكنات ووقوع الاسم في موقعه ومشترك بين الاستقبال
والحال وتخصيصه بالسين او سوف او اللام كما ان رجلا يحتمل ان يكون زيدا وعمرا وخالدا وغيرهم فاذا
عرفته باللام تقول الرجل تخصص بواحد فبهذه المشابهة الثلاثة اعرب من بين سائر الافعال وهذا اي
المضارع يصلح للحال والمراد بها اجزاء من طرفي الماضي والمستقبل يعقب بعضها بعضا من غير فرط مهلة
وتراخ والحاكم في ذلك هو العرف لا غير والاستقبال والمراد به ما يترقب وجوده بعد زمانك الذي انت فيه
تقول يفعل الآن ويسمى حالا او حاضرا او يفعل غدا ويسمى مستقبلا والمشهور ان المستقبل بفتح الباء اسم مفعول
والقياس يقتضي كسرها ليكون اسم فاعل لانه يستقبل كما يقال الماضي ولعل وجه الاول ان الزمان يستقبل
مستقبل اسم مفعول لكن الاولى ان يقرا المستقبل بكسر الباء فانه الصحيح وتوجيه الاول لا يخلو من حزازة قيل
ان المضارع موضوع للحال والاستعمال في الاستقبال مجاز وقيل العكس والصحيح انه مشترك بينهما لانه يطلق
عليهما اطلاق كل مشترك على افراده هذا ولكن يتبادر الفهم الى الحال عند الاطلاق من غير قرينة
عن كونه اصلا في الحال وايضا من المناسب ان تكون لها صيغة خاصة كما للماضي والمستقبل واذا
ادخلت عليه السين او سوف فقلت سيفعل او سوف يفعل اختص بزمان الاستقبال لانهما حرفا تنفيس
وضعا وسميا حرفي تنفيس ومعناهما تاخير الفعل في الزمان المستقبل وعدم التضييق في الحال يقال نفسته
اي وسعته وسوف اكثر تنفيسا وقد يحذف بحذف الفاء فيقال سو وقد يقال سي بقلب الواو ياء وقد يحذف
الواو فتسكن الفاء الذي كان متحركا لاجل الساكنين فيقال سف يفعل وقيل ان السين منقوص من سوف
دلالة بتقليل الحروف على تقريب الفعل قبل واذا ادخلت عليه لام الابتداء اختص بزمان الحال نحو قوله

يعني ... ليس لي في البحر ... مثال في قوله تعالى ولسوف يعطيك ربك فترضى ولسوف اخرج حيا فقد
تمحضت لام التوكيد فيهما ... فاذا دخلت على المضارع
تخلص لهما الا المستقبل الصرف في قوله ان ربك ليحكم بينهم يوم القيمة ... الحال اذ لا شك
في وقوعه وامثال ذلك في كلام الله كثيرة وعند البصريين اللام للتاكيد فقط واعلم ان المضارع
اما مبني للفاعل او مبني للمفعول فالمبني للفاعل منه اي من الفعل المضارع ما اي الفعل المضارع
الذي كان حرف الاستئناف منه مفتوحا الا ما كان ماضيه على اربعة احرف نحو خرج واكرم وفرح و
قاتل فان حرف المضارعة منه اي مما كان ماضيه على اربعة احرف يكون مضموما ابدا نحو يدحرج ويكرم
ويفرح ويقاتل اما الفتح فلكونه الاصل لخفته وكسر ... كان ماضيه مكسور العين ... [illegible]
وهمزة يكسر ... اذ كان ... فلا ينطبق التعريف على ذلك فاما الضم فيما كان ماضيه على
اربعة احرف فلانه ... في يكرم مثلا ... ليعلم انه مضارع المجرد او المزيد فيه ثم حمل عليه كل ما
كان ماضيه على اربعة احرف فان قلت فلم لم يفتح حرف المضارعة في يدحرج ويفرح ويقاتل ...
فيها ثم يحمل يكرم عليها ليحمل الاقل على الاكثر اولى قلت لانه لو حمل الاقل على الاكثر لزم الالتباس في
صورة واحدة بخلاف العكس فانه لا التباس فيها فان قلت فلم اختص الضم بهذه الامثلة الاربعة دون
الفتح ... عداها دون العكس قلت لانها اقل مما عداها والضم اثقل من الفتح فاختص الضم بالاقل والفتح
بالاكثر تعادلا بينهما هذا وقد عرفت ... في المقام ولنا ان نقول انه لا يدخل في هذا التعريف
اهراق يهريق واسطاع يسطيع بضم حرف المضارعة لان الاصل اراق واطاع زيدت الهاء والسين فانهما
مبنيان للفاعل وليس حرف المضارعة منهما مفتوحا وليسا ايضا مما كان ماضيه على اربعة احرف
يمكن الجواب عنه بان الهاء والسين زائدتان على خلاف القياس فكانهما على اربعة احرف تقديرا او
انهما من الشواذ ولا يجب ان يدخل في الحد الشواذ ... والاصل ...
... فيكون على ... احرف ...
حرف ... ويقرب ... موضع بحث لان ضم حرف المضارعة من هذه الاربعة كان في
المبني للمفعول ... هذه الاربعة مبنية للفاعل وعلامة بناء هذه الاربعة يعني يكرم
ويدحرج ويفرح ويقاتل للفاعل كون الحرف الذي قبل الآخر منها اي اخر كل واحد من هذه الاربعة

حال كونه مبنيا للفاعل يكون ابدا بخلاف المبني للمفعول فانه فيه مفتوح ابدا كما سنذكره في بحثه مثاله

اي مثال المبني للفاعل من يفعل بضم العين ينصر ينصران ينصرون الخ وقد تستعمل لفظ الاثنين في بعض

المواضع للواحد كقول الشاعر فان تزجراني يا ابن عفان انزجر وان تدعاني احم عرضا ممنعا وكقوله

فقلت لصاحبي لا تحبسانا بنزع اصوله واجتز شيحا وقس على هذا المذكور من ينصر يضرب و

يعلم ويدحرج ويقاتل ويكرم ويفرح ويتكسر وينكسر ويقطع ويجمع ويحمر ويستخرج ويتدحرج

ويحسو [illegible] ويعثنس ويسلنقي ويحرنجم ويقشعر [illegible] لانه لا يخفى على من له ادنى

تامل وتمييز ولو اشكل شيء من نحو يقشعر ويسلنقي يعرف في الصحائف الآتية والمبني للمفعول منه اي من المضارع

ما اي الفعل المضارع الذي كان حرف المضارعة منه مضموما احالا على الماضي وكان ما قبل الآخر منه مفتوحا

فان كان مفتوحا في الاصل يبقى عليه والا يفتح ليعدل الضم بالفتح في المضارع الذي هو اثقل من الماضي نحو

ينصر ويدحرج ويكرم ويقاتل ويفرح ويستخرج وتصريفها على قياس المبني للفاعل وفي نحو يفعل ويفعال

ويفعلل بتقدير الاصل وهو يفعلل ويفعالل ويفعلل بفتح ما قبل الآخر ولم يذكر [illegible] لانه قد علم مما

يوجد منه واعلم ان الضمير [illegible] يدخل على الفعل المضارع ما دام التنوين لفعل المضارع فلا يتغير

صيغته اي صيغة فعل المضارع وقد تتغير الصيغة في صدر الكلام يعني لا يعمل فيه لفظا وقد سمع من العرب

الجزم بلا الناهية اذا صلح ما قبلها كي نحو جئت كي لا يكن له علي حجة وتقول لا ينصر لا ينصران لا ينصرون الخ

كما تقول في ينصر بعينه وكذلك ما ينصر ما ينصران ما ينصرون الخ واعلم ان يدخل على الفعل المضارع الجازم

وهو لم ولما ولام الامر ولا في النهي وان في المجازات وكلم الشرط والجزاء والاسماء التي تضمنت معناها او تعرض في هذا

الفن يسكن آخر الفعل عند دخول الجازم عليه فيحذف حركة الواحد نحو لم ينصر بسكون الراء ويحذف نون التثنية

نحو لم ينصرا ويحذف نون جمع المذكر نحو لم ينصروا ويحذف نون الواحدة المخاطبة نحو لم تنصري [illegible]

في هذه الافعال علامة الرفع كالضمة في الواحد فكما يحذف حركة الواحد كذا يحذف النون [illegible]

النون [illegible] الاعراب كحركة [illegible] وجب ان يكون هذه الافعال معربة والاعراب يكون في آخر الكلمة

وكان آخر هذه الافعال ساكنة وهي الضمائر لانها المتصلة بالافعال [illegible] كجزء منها فتعذر [illegible]

الاعراب عليها فوجب زيادة حرف [illegible] حرف المد [illegible]

انه [illegible] سيبويه ولا يحذف الجازم نون جماعة المؤنث [illegible]

٨٣ جماعة المؤنث ضمير كالواو في جمع المذكر وهو فاعل فلا يحذف فتثبت على كل حال بخلاف النونات
الاخر فانها علامات للاعراب وهذه ضمير الفاعل لا علامة للاعراب لانها اذا اتصلت بالفعل المضارع
صار مبنيا لانه انما اعرب لمشابهة الاسم ولما اتصل به النون التي لا يتصل الا بالفعل ترجح جانب
الفعلية فصارت النون من الفعل بمنزلة الجزء من الكلمة كما في بعلبك وتعذر الاعراب بالحروف
والحركة على الآخر فرد الى ما هو الاصل في الفعل اعني البناء واشار الى الامثلة بقوله تقول لم ينصرن
لن ينصرن الى ينصرن وجاء لم في الضرورة غير جازم كقوله واحفظ وديعتك التي استودعتها يوم
الاعارب ان وصلت وان لم وجاء ايضا مفصولا بينها وبين المجزوم كقول الشاعر فاضحت مغانيها
قفارا رسومها كان لم سوى اهل من الوحش تؤهل وجاء حذف المجزوم بعده كقوله واحفظ وديعتك
التي استودعتها يوم الاعارب ان وصلت وان لم واعلم انه يدخل على الفعل المضارع النواصب وهو ان
ولن وكي واذن والاصل ان والبواقي فرع عليه وانما عمل النصب لكونه مشابها لان المشددة وهو تنصب
الاسماء فهذا ينصب الافعال فيبدل من الضمة فتحة كما هو مقتضى الناصب فان النصب يكون بالفتحة كما
ان الرفع يكون بالضمة والجزم بالسكون فان قيل كان من الواجب ان يقول من الرفع نصبا لانه معرب
والفتح والضم انما يستعملان في المبنيات فالجواب ان الغرض ههنا بيان الحركة دون التعرض للاعراب
والبناء الحركة من حيث هي حركة هي الضم والفتح والكسر لا الرفع والنصب والجر فان هذا امر زائد عليه
ولا تسقط النونات لانه علامة الرفع سوى نون جماعة المؤنث لما ذكرنا من انه ضمير لا علامة الاعراب
وانما تسقط النواصب هذه النونات حملا له على الجازم لان الجزم في الافعال بمنزلة الجر في الاسماء فكما
حمل النصب على الجر في الاسماء في التثنية والجمع فكذا ههنا حمل النصب على الجزم وحذف النونات الحذف
في الجزم فتقول لن ينصر لن ينصرا لن ينصروا الخ ومعنى لن نفي الفعل مع التاكيد ومن الجوازم لام
الامر لانه لما دخل لام الامر شابه امر المخاطب وهو مبني ولم يمكن بناء ذلك لوجود حرف المضارعة
مع عدم الاعراب فاعرب باعراب يشبه البناء وهو السكون لانه الاصل في البناء فاللام لكون الامر
مشتقا منه يعمل عمل الاعراب الجزم ويكون مكسورة تشبيها باللام الجارة لان الجزم بمنزلة الجر وفتحها
لغة بكر اذا دخل عليها الواو والفاء الى جاز سكونها قال الله تعالى فليضحكوا قليلا وليبكوا كثيرا وقال
ثم ليقضوا تفثهم وليوفوا نذورهم وقرئ بسكون اللام وكسرها وقوله فتقول في امر الغائب

الى مثل لا يؤمر بها المخاطب لان المخاطب له صيغة مختصة به وقرئ فلتفرحوا بالتاء خطابا وهو شاذ و

جائز في المجهول نحو لتضرب انت الخ لان هذا الامر ليس للفاعل المخاطب لان الفاعل محذوف فيه

كذا لاضرب انا ولنضرب نحن ونحو ذلك لان الامر بالصيغة يختص بالمخاطب فلا بد من استعمال اللام

في هذا الموضع لانها غير المخاطب فكان الواجب على المصنف ان يقول في امر غير المخاطب ويمثل بالمتكلم

والمخاطب المجهول وفي الحديث قوموا فلاصل لكم وفي التنزيل ولنحمل خطاياكم واذا كان المامور جماعة

وبعضهم حاضر وبعضهم غائب فالقياس تغليب الحاضر على الغائب نحو افعلا وافعلوا ويجوز على

قلة ادخال اللام في المضارع المخاطب ليفيد التاء الخطاب واللام الغيبة مع التنصيص على كون بعضهم

حاضرا وبعضهم غائبا كقوله صلى الله عليه وسلم لتأخذوا مصافكم وقد تحذف اللام في الشعر فيبقى عملها نحو

الفعل كقوله محمد تفد نفسك كل نفس اذا ما خفت من امر تبالا اي لتفد نفسك واجاز الفراء

حذفها في النثر كقولك قل له يفعل وفي التنزيل قل لعبادي الذين امنوا يقيموا الصلوة والنحو انه

جواب الامر والشرط [illegible] وان يكون جملة تامة للجزاء وانما اختص هذا الامر باللام والمخاطب بغيرها لان

امر المخاطب اكثر استعمالا فكان بالتخفيف اولى وامثلته ليضرب ليضربا ليضربوا ولتضرب لتضربا ليضربن

وفي المجهول ليضرب ليضربا ليضربوا الخ وقس عليه هذا ليضرب وليعلم وليدحرج وغيرها من نحو ليكرم

وليقاتل وليكسر [illegible] وليستخرج ويتدحرج وليفرنقع الى اخر الامثلة على قياس المجزوم ومنها اي

من مجزوم [illegible] النهي وهي التي يطلب بها ترك الفعل واسناد النهي اليها مجاز لان الناهي هو المتكلم

بواسطتها وانما عملت الجزم لكونها نظيرة لم [illegible] من جهة الطلب ونقيضها من جهة [illegible] الامر

الامر يطلب به فعل وهي يطلب بها تركه [illegible] لا طلب فيها [illegible]

لا تضرب لا تضربا لا تضربوا الخ وفي النهي المجهول لا يضرب لا يضربا لا يضربوا الخ وهكذا قياس سائر الامثلة

[illegible] الى [illegible] كما مر في المجزوم وقد جاء في [illegible] قوله الامر انما

الامر بالصيغة يسمى بذلك لان حصوله بالصيغة دون اللام وهو امر المخاطب الحاضر

فهو جار على لفظ المضارع المجزوم [illegible] الحركات [illegible] النونات التي تحذف في المضارع المجزوم [illegible]

متحركا [illegible] ساكن [illegible] صيغة الامر صيغة المضارع [illegible]

حرف المضارعة [illegible] حكم المجزوم [illegible] بعض المضارع المجزوم [illegible]

مجزوم ومعرب كما هو مذهب الكوفيين ولا مبني مجزوم بل هو مبني اجري مجرى المضارع المجزوم

اما بناؤه فلان الاصل في الفعل البناء وانما اعرب منه لمشابهة الاسم وهذا لم يشبه الاسم فلم يعرب واما

كونه في معنى المجزوم وفي صورته فلان اصله لتفعل فحذفت اللام لكثرة الاستعمال ثم حذف حرف المضارعة

خوف اللبس بالمضارع [illegible] الوجه لان اضمار الجازم ضعيف كاضمار الجار [illegible] ذكره وخلاف

الاصل [illegible] عليه واما اجراؤه مجرى المجزوم فلان الحركات والنونات علامة الاعراب فيما

بني [illegible] يحذف نون جماعة المؤنث ولذا اجري على المضارع المجزوم فان كان ما بعد حرف المضارعة

متحركا كتدحرج فتسقط [illegible] من المضارع حرف المضارعة ليفرق من المضارع وان كانت

صورة المبني بعد حذف حرف المضارعة [illegible] من المجزوم [illegible] في هذا اللفظ [illegible] لان صورة المبني

ليست مجزوما [illegible] مثل المجزوم [illegible] حرف المضارعة [illegible] المبالغة

[illegible] مثل المجزوم [illegible] كثير في الكلام [illegible] المجزوم بمعنى العامل معاملة المجزوم مجازا

[illegible] مجزوم [illegible] مجزوما يكون صورة المبني فيكون من باب

القلب [illegible] صورة المجزوم [illegible] لانه وصف الفعل

[illegible] المجزوم [illegible]

المجزوم [illegible] في الامر [illegible] دحرج [illegible]

لفظ الجمع للواحد في موضع [illegible] فانه كان [illegible]

[illegible] وهكذا في كل ما يكون ما بعد حرف المضارعة [illegible] تكسير

[illegible] من المضارع [illegible] وان كان ما بعد

حرف المضارعة [illegible] حرف المضارعة [illegible] مجزوما [illegible]

[illegible] همزة وصل مكسورة [illegible] بالساكن واما تخفيفها

[illegible] واما كسرها فلا

[illegible] بكسرة كما هو

[illegible] سيبويه [illegible] الكسرة [illegible] الحركات لانه يحتاج الى

[illegible] ساكنة [illegible] وانما سميت همزة وصل لانها للتوصل بها

الى النطق بالساكن ويسميها الخليل سلم اللسان الدالث اي ادفع الابتداء بالساكن فتكون مكسورة في
جميع الاحوال الا في حال ان يكون عين المضارع مضموما اي من الثلاثي او من المشعب مضموما فضمتها
اي الهمزة لانه تستتبع حركة العين ولانها لو كسرت لثقل الخروج من الكسر الى الضم ولو فتحت لالتبس
بالمضارع اذا كان للمتكلم فتقول انصر انصرا انصروا الخ وكذا اعلم واضرب وانقطع واجتمع واستخرج
ثم استشعر اعتراضا بان اكرم بفتح الهمزة امر من يكرم ومابعد حرف المضارعة ساكن وعينه مكسورة فلزم
في اوله همزة الوصل مكسورة فاجاب بقوله وفتح همزة اكرم بناء على الاصل المرفوض اي الاصل المتروك
فان اصل تكرم تاكرم لان حروف المضارعة هي حروف الماضي مع زيادة حرف المضارعة فحذفوا الهمزة
لاجتماع الهمزتين في نحو ااكرم ثم حملوا باقي الامثلة يكرم ونكرم وتكرم عليه وقد استعمل الاصل المرفوض
قال الشاعر فانه اهل لان يؤكرما فلما رأوا انه يؤدي الى ... حذفوا عند اشتقاق الامر بحذف حرف المضارعة
... دونها الا ان همزة الوصل انما هي عند الاضطرار فقالوا امر اكرم اكرم كما قالوا امر تدحرج دحرج
ويكون القسم الثاني بل من السماعي لا القياسي وقوله بناء نصب على المصدرية لفعل محذوف وفي
موضع الحال او على المفعول له وهذا اولى واعلم انه الضمير للشأن اذا اجتمع تاءان في اول
مضارع تفاعل وتفعل وتفعلل وذلك حال كونه فعل المخاطب والمخاطبة مطلقا او الغائبة
المفردة او المثناة احديهما حرف المضارعة والثانية التاء التي كانت في اول الماضي فيجوز اثباتهما
اي اثبات التاءين لان الاثبات هو الاصل نحو تتجنب وتتدحرج وتتقاتل ويجوز حذف احديهما
اي احدى التاءين تخفيفا لانه لما اجتمع مثلان ولم يمكن الادغام لرفضهم الابتداء بالساكن
حذفوا احدى التاءين ليحصل التخفيف كما تقول انت تجنب وتقاتل وتدحرج وفي التنزيل
فانت له تصدى والاصل تتصدى اي تتعرض ولو كان ماضيا لوجب ان يقال تصديت لانه خطاب
ونارا تلظى اي تتلهب والاصل تتلظى ولو كان فعلا ماضيا لوجب ان يقال تلظت لانه مؤنث وفي
تنزل الملائكة والاصل تتنزل واختلف في المحذوف فذهب البصريون الى انه هو الثانية لان الاولى
حرف المضارعة وحذفها مخل وقيل الاول لان الثانية للمطاوعة وحذفها مخل والوجه هو الاول
لان رعاية كونه مضارعا اولى ولان الثقل انما يحصل عند الثانية وانما قال مضارع تفعل تفعلل
وتفاعل بلفظ المبني للفاعل للتنبيه على ان الحذف لا يجري في المبني للمفعول لانه لا التباس ... الاصل

يكتب لانه الاجوف [illegible] هو المبني للفاعل ولانه من [illegible] اكثر استعمالا من المبني للمفعول

في التخفيف [illegible] وانه وجد [illegible] المبني للمفعول للفاعل [illegible]

[illegible] المبني للمفعول من ضاد

نفر [illegible] افتعل صادا او ضادا او طاء او ظاء قلبت تاؤه طاء

طاء لتعسر النطق بالتاء بعد هذه الحروف [illegible] مخرجا [illegible] الحاصل عنده

في السماع وعنده يعرف التخفيف تقول في افتعل من الصلح اصطلح والاصل اصتلح وفي افتعل من

ضرب اضطرب والاصل اضترب والاضطراب الحركة والموج يقال البحر يضطرب اي يموج بعضها

بعضا وفي افتعل من الطرد اطرد والاصل اطترد وفي افتعل من الظلم اظطلم [illegible] واعلم

انه [illegible] في نحو اصطبر [illegible] الادغام لان حروف الصفير وهي الزاي [illegible] والسين والصاد

[illegible] لا تدغم في غيرها [illegible] الضاد [illegible] الشين المعجمتين [illegible] لا تدغم فيما

يقاربها [illegible] ويقلب الثانية الى الاولى ثم الادغام [illegible]

[illegible] رعاية لصفير الصاد [illegible] استطالة الضاد [illegible] اضطجع [illegible] على الجنب [illegible]

[illegible] ذي العرش سبيلا بالادغام [illegible] في نحو اطرد [illegible]

[illegible] مثلين [illegible] ثلثة اوجه الاول اظطلم بالادغام

[illegible] قياس [illegible] المعجمة [illegible]

[illegible] الذي [illegible] عفوا ويظلم احيانا

فيظلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ثلثة اوجه [illegible] الادغام والذكر [illegible]

[illegible] على [illegible]

فصل نونا التأكيد

والهمزة تدبر اذ دنا ومجحبا وفي التنزيل وادكر بعد امة وازدجر والاصل ازتجر فيه وجهان

البيان وهو ازدجر وفي التنزيل قالوا مجنون وازدجر والاصل ازتجر والادغام بقلب الدال زايا نحو

ازجر دون العكس لفوات صفير الزاي واما قلب التاء فاتصل مع الجيم دالا كما في قوله فقلت لصاحبي لا تحبسانا

بنزع اصوله واجدز شيحا والاصل اجتز اي اقطع شيئا لا يقدر عليه غيره والقلب المتقدم

على سبيل الوجوب **ويلحق الفعل** حال كون ذلك الفعل غير الماضي وغير الحال نونا التأكيد فلا

تلحقان الماضي والحال لاستغنائهما عن طلب التأكيد لان التأكيد انما يليق بما يطلب ولم يكن فيه

مقتضيا للتأكيد لان عرضه في تحصيله والطلب انما يتوجه الى المستقبل الغير الموجود وقيل لان

في زمان الماضي لا يحتمل التأكيد بما يحاصر في زمان الحال فهو وان كان محتملا فتثبيته بان يخبر

بان الحاصل في الحال متصف بما تنسبه تأكيده لكنه بما كان موجودا ومنكرا للمخاطب فلا يغلب

على ضعفه وقوما اغترضوا التأكيد بغير الموجود فهو اولى بالتأكيد اي لا اشتباه ولا يتوهم جواز الحاق

بالمستقبل الصرف من نحو سيضربن وسوف يضربن فانهما لا تلحقان اذ هما بمستقبل الصرف في المعنى

الا بما فيه معنى الطلب وما اشبهه وعليه جميع المحققين حيث قالوا ولا تلحقان الا مستقبلا فيه معنى الطلب

كالامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض والقسم لكونه غالبا على ما هو المطلوب ويشبه بالقسم نحو لما

تفعلن فان ما للتأكيد كلام القسم ولانه لما اكد حرف الشرط بما كان تأكيد الشرط اولى وقد يلحق بالنفي

تشبيها له بالنهي وهو قليل ومنه قول الشاعر يحسبه الجاهل ما لم يعلما شيخا على كرسيه معمما اي ما

لم يعلمن قلبت النون الفا للوقف قال الله تعالى لا ينفع نفسا ايمانها يقتضي ان تختص النون بالمستقبل الصرف

في قوله ربما اوفيت في علم ترفعن ثوبي شمالات قلت لانه مشبه بالنفي من حيث ان ربما للتقليل

القليل يناسب النفي والعدم والنفي مشبه بالنهي ويتوهم ذلك جاز في الاصل ان القيس يحتذي

سيتوهم يجوز في ضمير وقوله انت تفعلن وهما اي النونان احديهما خفيفة ساكنة كقولك اذهبن والاخرى

ثقيلة مفتوحة نحو اذهبن وفي بعض النسخ بالنصب على الحال اي حال كون احديهما خفيفة ساكنة والاخرى ثقيلة

مفتوحة في جميع الافعال الا فيما لحق في الفعل الذي تختص نون الثقيلة به اي بذلك الفعل يعني من

النونين تختص الثقيلة به اي بذلك الفعل الذي يتفرد بجمع ضمير النسوة كي تختص بالنساء اي لا

غيره وبهذا ظهر فساد ما قيل انه كان من حق العبارة ان يقول الا في الفعل الذي يختص بالثقيلة

لا يعم الثقيلة والخفيفة لان الخفيفة لا تدخل فعل الاثنين وجماعة النساء بل يعم الجميع وهو اي ما يختص

بفعل الاثنين وفعل جماعة النساء هي النون الثقيلة مكسورة فيه ابدا اي في فعل الاثنين وجماعة

النساء لانها [illegible] بعد الالف فيكون حالها الى ما تقول اذهبان للاثنين واذهبنان للنسوة

بكسر النون فيهما تشبيها لها بنون التثنية لانها وقعت بعد الالف مثل نون التثنية واما اجازة يونس

[illegible] دخول الخفيفة في فعل الاثنين وجماعة النساء باقية على سكون عند يونس ومتحركة

بالكسر عند بعض وقد حمل عليه قوله تعالى ولا تتبعان سبيل الذين بتخفيف النون فلا يصح التمثيل

به لانه [illegible] استعمال الفصحاء وهي ليست نون التاكيد فاذا دخلت الالف بعد نون جمع

المؤنث كما تقول اذهبنان [illegible] ذهبن فدخلت الالف بعد نون جمع المؤنث وقبل النون الثقيلة

[illegible] [illegible] نونات نون جمع المؤنث والمدغم والمدغم فيها واختصوا الالف

ولا تدخلهما اي فعل الاثنين وجماعة النساء النون الخفيفة اي لا تقول اضربان ولا اضربنان بالسكون

[illegible] من دخولها فيهما التقاء الساكنين على غير حده وهما الالف والنون ولو حركتها لاخرجتها

عن وضعها ولانها لا تقبل الحركة بدليل حذفها في نحو اضرب القوم واصله اضربن دون تحريكها

كقول الشاعر لا تهين الفقير علك ان تركع يوما والدهر قد رفعه اي لا تهين وان الكوفيين [illegible]

[illegible] الخفيفة نون التقاء الساكنين ولم تحرك كما مر وحذفت [illegible] فعل الاثنين [illegible]

[illegible] وحدة [illegible] [illegible] من فعل جماعة [illegible] [illegible] [illegible] هكذا ذكروه ولقائل

[illegible] [illegible] [illegible] وفعل جماعة النساء الالف الساكنين وهو ظاهر لانك تقول اضربن

[illegible] خفيفة [illegible] [illegible] [illegible] في شيء [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] خفيفة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مع خفيفة فان جميع النونات

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فعل الاثنين وجماعة النساء ادخل الالف

[illegible] [illegible] ضربان [illegible] [illegible] [illegible] عند الكوفيين على ما نقل

مع [illegible] [illegible] [illegible] في جميع [illegible] [illegible] من قوانينهم [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] التحقيق انه يعلم من الخفيفة [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] على [illegible] [illegible] يجوز فعال فان التقاء الساكنين [illegible]

يجوز أي لا يجوز إلا إذا كان الأول من الساكنين حرف المد وهو الواو والألف والياء السواكن وكان
الثاني منهما مدغما فيه في حرف واحد نحو دابّة فإن الألف والباء ساكنان والألف حرف مد والباء مدغم
فجاز لأن الساكنين يقع عنهما دفعة واحدة من غير كلفة والمدغم فيه متحرك فيصير الثاني من الساكنين
كلا ساكن فلا يتحقق التقاء الساكنين الخالص السكون وكان الأولى أن يقول حرف لين ليدخل فيه نحو
خويصّة لأن حروف اللين أعم من حروف المد كما سنذكر ولكن لا يمتنع الفرق بينهما في عبارة من نظر إلى لفظ
إنما تفيد الحصر كما بيّناه آنفا وهذا غير مستقيم على ما لا يخفى فإن التقاء الساكنين جائز في الوقف مطلقا
مهل التخفيف نحو زيد وعمرو وبكر سلّمنا أن المراد غير الوقف لكن يجوز في غير الوقف في الاسم المعرف باللام
الداخلة عليه همزة الاستفهام نحو الحسن عندك بسكون الألف واللام وهذا قياس مطرد لئلا يلتبس بالخبر
وفي التنزيل الآن بسكون اللام والألف في بعض القراءة من بعد ذلك في بعض شاذّهم ونحو العرش
سبيلا والذي ومحياي في شاذ ونحو ذلك فلا وجه للحصر ويمكن الجواب عنه بأن كل ذلك من الشواذ
ومراده غير الشاذ فإن قلت فلم لا يجوز في نحو قوله النار وفي الدار قالوا إذا ما علم أن الأول حرف مد
والثاني مدغم فهلّا جاز قلت جوازه مشروط بذلك لا يلزم من وجود الشرط وجود المشروط كما في عمرو في
يدخل ويحذف من الفعل معهما أي مع إلحاق النونين التي في الأمثلة الخمسة وهي يفعلان وتفعلان و
يفعلون وتفعلون وتفعلين لما سبق من أن النون في هذه الأمثلة علامة الإعراب في الفعل مع نون
التأكيد يصير مبنيا كما ذكرنا في نون جماعة النساء واعلم أن قوله معهما هاهنا يوهم منه جواز كل من
النونين في الأمثلة الخمسة واثنان منها وهما يفعلان وتفعلان قد تقرر أن الخفيفة لا يدخلهما فاعترض
بعضهم بأنه تنبيه على أن النون يحذف معهما على مذهب يونس حيث أجاز دخولها في يفعلان وتفعلان
وفساده يظهر بأدنى تأمل إذ لا أثر في الكتاب من مذهب يونس لكن يمكن أن يجاب عنه بأن يقال إن
النون في الأمثلة الخمسة يحذف مع النون الثقيلة والخفيفة وهذا إنما يكون عند ثبوت الخفيفة فيما
ما لا يثبت معه الخفيفة كيفعلان وتفعلان فلا يكون الحذف فيه وقد تقدم أن لا مجيء بين الخفيفة
وفعل الاثنين فلا يكون ذلك فيه فإنه لطيف ويحذف مع شدة النون واو يفعلون وتفعلون
أي فعل جماعة الذكور والغائب والمخاطب وياء تفعلين أي فعل المخاطبة الواحدة لأن التقاء الساكنين
وإن كان على حدّه على ما ذكره المص لكنه ثقلت الكلمة واستطالت وكانت الضمة والكسرة تدلان

على الواو والياء المحذوفتين هذا مع الثقيلة واما مع الخفيفة فلان التقاء الساكنين على غير حده ولم يحذف
الالف من يفعلان وتفعلان لئلا يلتبس بالواحد والقياس يقتضي ان لا تحذف الواو والياء ايضا كما هو
مذهب بعضهم اذ كل منهما في هذه الامثلة ضمير الفاعل والتقاء الساكنين على حده ولكن قد ذكرنا
انه لا يجب ان يحذف بل يجوز وان كان على حده وقيل حد التقاء الساكنين ان يكون الاول حرف
لين والثاني مدغما ويكونان في كلمة واحدة فهيهنا ليس على حده لانه في كلمتين الفعل ونون التأكيد
لكن اغتفر في الالف من نحو يكن على حده لدفع الالتباس ولكونها اخف [illegible]
باكتفائنا بمثله بكلمة واحدة اعني دابة وكذا اضل جاء الله [illegible] موضع [illegible] لامثلة
الثالثة يحذف الواو والياء الا اذا انفتح ما قبلهما فانهما لا يحذفان [illegible] عليهما
الضم والكسر بل يحرك الواو بالضم والياء بالكسر لدفع التقاء الساكنين نحو لا تخشون اصله تخشيون
حذف ضمة الياء [illegible] الياء لالتقاء الساكنين فقيل تخشون واذا دخل لا الناهية فحذفت النون
فقيل لا تخشوا فلما الحق نون التأكيد التقى الساكنان [illegible] ولم يحذف الواو لعدم
ما يدل عليه بل حرك بما يناسبه وهو الضمة لكونها [illegible] فقيل لا تخشونّ وهي نهي المخاطبين
الذكور ولا تخشينّ اصله تخشيين حذف كسرة الياء ثم الياء واذا دخل لا حذف النون فقيل لا تخشي
فلما الحق نون التأكيد التقى الساكنان الياء والنون فلم يحذف الياء لما مر بل حرك الياء بالكسر لكونه
مناسبا له وهو نهي المخاطبة ولتبلونّ اصله تبلوون [illegible] اعلال تخشون فقيل تبلون واذا
[illegible] نون التأكيد حذف نون الاعراب وضمت الواو في تبلونّ وهو فعل جماعة الذكور المخاطبين
مبنيا للمفعول من البلاء وهو التجربة واما ترينّ اصله ترايين على وزن تفعلين حذف همزته كما في
فقيل تريين ثم حذف كسرة الياء ثم الياء لالتقاء الساكنين [illegible] قلبت الواو والياء
الفا لتحركهما وانفتاح ما قبلهما ثم حذفت الالف في هذا اولى واياك ان تظن ان المحذوف [illegible] او الضمير
ياء كما ظن صاحب الكواشي في تفسيره فان بعض الظن اثم بل المحذوف لام الفعل لانه اولى بالحذف
من ضمير الفاعل وهو ظاهر وقيل ترين فاذا دخل عليه اما وهي من حروف الشرط فحذفت النون علامة للجزم
فالحق نون التأكيد وكسر الياء ولم يحذف لما ذكرنا في لا تخشين فصار اما ترينّ وقد خطأ من قال
النون لاجل نون التأكيد لانه لا يلحقه قبل دخول اما لما تقدم في اول البحث وكذا لا تخشون [illegible]

بخلاف لتبلونّ فانه لحقه لكونه جواب القسم وعلى هذا الخفيفة نحو لا تخشونْ ولا تخشِنْ ولم يقلب الواو
والياء من هذه الامثلة الفا لان حركتهما صارت لازمة لاعتدادهم بها وهذا هو السر في عدم اعادة اللام المحذوفة
حيث لم يقل لا تخشاونّ وقال المالكي حذف ياء الضمير بعد الفتحة لغة طائفة نحو ارضَنَّ في ارضينّ وكذا
لا تخشنّ في لا تخشينّ ويفتح مع النونين آخر الفعل الا اذا كان الفعل فعل الواحد والواحدة الغائبة لانه
لخفته فالعدول عنه لما يكون لغرض ويضم آخر الفعل اذا كان الفعل فعل جماعة الذكور ليدل الضم على الواو
المحذوفة ويكسر آخر الفعل اذا كان الفعل فعل الواحدة المخاطبة ليدل الكسرة على الياء المحذوفة وقيل كان
الاولى ان يقول ما قبل النون بدل آخر الفعل ليشمل نحو لا تخشونّ ولا تخشينّ فان الواو والياء فيهما ليسا آخر الفعل
بل كل واحد منهما اسم براسه لان الفعل تخشى وهما ضمير الفاعل فالجواب ان هذا الضمير كجزء من الفعل فكانه
آخر الفعل وقيل الغرض بيان آخر الفعل غير الناقص لان الناقص قد علم حكمه في لا تخشونّ ولا تخشينّ فتقول
في امر الغائب مؤكدا بالنون الثقيلة ليضربَنَّ بالفتح لكونه فعل الواحد ليضربانِّ ليضربُنَّ بالضم لكونه فعل
جماعة الذكور اصله ليضربونَنَّ حذفت الواو لالتقاء الساكنين ليضربَنَّ بالفتح ايضا لانه فعل الواحدة الغائبة
ليضربانِّ ليضربنانِّ وبالخفيفة ليضربَنْ بالفتح ليضربُنْ بالضم ليضربَنْ بالفتح لما علم وترك البواقي لان
الخفيفة لا تدخلها وتقول في امر الحاضر مؤكدا بالنون الثقيلة اضربَنَّ اضربانِّ اضربُنَّ اضربِنَّ بالكسر
لانه فعل الواحدة المخاطبة اضربانِّ اضربنانِّ وبالخفيفة اضربَنْ اضربُنْ اضربِنْ وقس على هذا نظائره
اي نظائر كل واحد من ليضربنّ واضربنّ المذكورين نحو اضربنّ واعلمنّ وليضربنّ وليعلمنّ وغير ذلك الى
سائر الافعال والامثلة واما اسم الفاعل والمفعول من الثلاثي المجرد فالاكثر ان يجيء اسم الفاعل
منه اي من الثلاثي المجرد على وزن فاعل تقول ناصر للواحد ناصران للاثنين حال الرفع ناصرين حال
النصب والجر ناصرون لجماعة الذكور في الرفع وناصرين في النصب والجر وذلك لانهم لما جعلوا الاعراب
بالحروف وكانت الحروف ثلثة اعني الواو والياء والالف جعلوا رفع المثنى بالالف لخفتها والمثنى مقدم
ما تقدمه هنا ورفع الجمع بالواو لمناسبة الضمة ثم جعلوا جر المثنى والمجموع بالياء وفتحوا ما قبل الياء في المثنى
وكسروه في الجمع فرقا بينهما ولما راوا انه تنفتح في بعض الصور في الجمع ايضا نحو مصطفَيْن فتحوا النون في
وكسروه في المثنى ثم جعلوا النصب فيهما تابعا للجر ناصرة للواحدة ناصرتان للمثنى ناصرات لجماعة الاناث
ونواصر ايضا لها والاكثر ان يجيء اسم المفعول منه على مفعول تقول منصور منصوران منصورون الى آخره

[illegible] على [illegible] المذكر [illegible]

وانما قال الاكثر لانهما قد يكونان على غير فاعل ومفعول نحو ضرّاب وضروب ومضراب في عليم وحذر
في اسم الفاعل ونحو قتيل وحلوب في اسم المفعول وكذا الصفة المشبهة باسم فاعل عند اهل هذه الصناعة
وتقول رجل ممرور به ورجلان ممرور بهما ورجال ممرور بهم وامرأة ممرور بها وامرأتان ممرور بهما
ونساء ممرور بهن اي لا يثنى اسم المفعول من اللازم الا بعد ان يتعدى اذ ليس له مفعول فلا يثنى ولا يجمع و
يذكر ويؤنث الضمير فيما اي في اسم المفعول الذي يتعدى بحرف الجر الا اسم المفعول فلا تقول ممروران بهما
ولا ممرورون بهم ولا ممرورة بها ونحو ذلك لان القائم مقام الفاعل لفظا اعني الجار والمجرور من حيث هو
هو ليس بمؤنث ولا مثنى ولا مجموع فلا وجه لتأنيث العامل وتثنيته وجمعه قيل كلام صاحب الكشاف ان مثل
هذا الفاعل يجوز ان يقدم [illegible] ولا [illegible] ذكر في قوله تعالى اولئك كان عنه مسئولا ان عنه
فاعل مسئولا وقدم عليه قيل فعيل قد يجيء بمعنى الفاعل كالرحيم بمعنى الراحم مع المبالغة وبمعنى المفعول كا
بمعنى المقتول ولشمولهما في التثنية والجمع والتذكير والتأنيث كاشمله اسم الفاعل والمفعول الا انه يستوي لفظ
المذكر والمؤنث في الفعيل الذي بمعنى المفعول اذا ذكر الموصوف نحو رجل قتيل وامرأة قتيل بخلاف مررت بقتيلة
فلان وقتيلة فلان فانه لا يستوي لخوف اللبس هذا في الثلاثي المجرد واما ما زاد على الثلاثة ثلاثيا كان
او رباعيا فالضابط فيه اي في بناء اسم الفاعل والمفعول منه والمراد بالضابط الامر الكلي الذي ينطبق على
جميع الجزئيات ان تضع في مضارعه الميم المضمومة موضع حرف المضارعة وتكسر ما قبل الآخر اي آخر المضارع
في الفاعل اي في اسم الفاعل كما فعلت في اكثر يفعل وهو المبني للفاعل وتفتح اي ما قبل الآخر في اسم المفعول
كما فعلت في يفعل اعني المبني للمفعول نحو مكرِم اسم الفاعل بالكسر ومكرَم بالفتح اسم المفعول ومدحرِج ومدحرَج
ومتدحرِج ومتدحرَج ومستخرِج ومستخرَج وكذا قياس بواقي الامثلة الا ما شذ من نحو اسهب اي اطنب
واكثر في الكلام فهو مسهب واحصن فهو محصن والفج اي افلس فهو ملفج بفتح ما قبل الآخر في الثلاثة اسم
فاعل وكذا اعشب المكان فهو عاشب وادرس فهو دارس وايفع الغلام فهو يافع ولا يقال معشب ولا مورس و
لا موفع وقد يستوي لفظ اسم الفاعل واسم المفعول في بعض المواضع كمحاب ومتحاب ومختار ومعتد و
ومنصب فيه في اسم الفاعل ومنصب فيه في اسم المفعول ومحاب اليه ومنقطع ومتكسر في اسم الفاعل ومحاب عنه
في المفعول فان لفظ اسم الفاعل واسم المفعول في هذه الامثلة مستويان لسكون ما قبل الآخر بالادغام في
بعض وبالقلب في بعض والفرق انما كان بحركته فلما زال الحركة استويا ويختلف في التقدير لانه يقدر في كسر

ما قبل

قوله
ولا مجموع
لان المجرور [illegible]
المجرور من حيث هو مجموع [illegible]
والمركب لا يكون مفردا ولا مثنى ولا مجموعا
[illegible] مركب من الجار والمجرور [illegible]
المؤنث [illegible] لا يكون مذكرا ولا مؤنثا [illegible]

قوله [illegible] في مادة الدرس [illegible]

[illegible]

[illegible] ما قبل الآخر [illegible]

ما قبل الآخر في اسم الفاعل وفتحه في اسم المفعول ويفرق في الآخرين بأن تلزم مع اسم المفعول ذكر الجار والمجرور
لكونهما لازمين بخلاف اسم الفاعل لا يلزمه واستواؤهما في الآخرين لانا نقول اسم الفاعل والمفعول فيهما لفظا مشتبه
ويتجاذب الجار والمجرور بشرط الاشتراك وانه قد فرغ من السالم شرع في غيره فنقول تحت ابنية من
تعريف السالم ان غير السالم ثلاثة وهي المضاعف والمعتل والمهموز والمصنف يذكرها في ثلاثة فصول وعقبها المضاعف
وان كان ملحقا بالمعتلات فناسب ان يذكره عقيبها لكن قدمه لشابهه السالم في قلة التغيير وكون حروفه حروف
الصحيح قائلا **فصل المضاعف** هو اسم مفعول من ضاعف قال الخليل التضعيف ان يزاد على الشيء مثله فيجعل اثنين
او اكثر وكذلك الاضعاف والمضاعفة ويقال له المضعف والاصم لتحقق الشدة فيه بواسطة الادغام ومنه حجر اصم اي
صلب وكان اهل الجاهلية يسمون رجبا شهر الله الاصم قال الخليل انما سمي بذلك لانه لا يسمع فيه صوت
لانه من الاشهر الحرم ولا يسمع فيه حركة قتال ولا قعقعة سلاح ولما كان المضاعف في الثلاثي غيره في الرباعي
لم يجمعهما في تعريف واحد بل ذكر اولا مضاعف الثلاثي وقال هو اي المضاعف من الثلاثي المجرد والمزيد فيه ما كان
عينه ولامه من جنس واحد يعني ان كان العين ياء كان اللام ايضا ياء وان كان دالا كان اللام ايضا دالا وهكذا كرد
في الثلاثي المجرد واعدّ الشيء اي هيأه في المزيد فيه فيكون عينهما ولامهما من جنس واحد بقوله فان اصلهما
ردد واعدد فالعين واللام دالان كما ترى فاسكنت الاولى وادغمت في الثانية فقوله المضاعف مبتدأ و
هو مبتدأ ثان خبره ما كان والجملة خبر المبتدأ الاول وقوله من الثلاثي حال ويقال له الاصم جملة معترضة و
يجوز ان يكون فصل المضاعف بالاضافة وهو اي المضاعف من الرباعي مجرده كان او مزيدا فيه ما كان فاؤه
ولامه الاولى من جنس واحد وكذلك عينه ولامه الثانية ايضا من جنس واحد ويقال له اي للمضاعف من الرباعي
المطابق ايضا بالفتح اسم مفعول من المطابقة اي الموافقة تقول طابقت بين الشيئين اذا جعلتهما على حذو
واحد وقد طوبق فيه الفاء واللام الاولى والعين واللام الثانية نحو زلزل الشيء زلزالا وزلزالا اي حركه ويجوز
في مصدره فتح الفاء وكسرها بخلاف غيره من الصحيح فان الكسر لا غير نحو دحرج دحراجا وقوله ايضا اشارة الى
انه يسمى الاصم ايضا لانه وان لم يكن فيه ادغام ليتحقق شدة لكنه حمل على الثلاثي ولان علة الادغام اجتماع المثلين
فاذا كان مرتين كان ادعى الى الادغام لكن لم يدغم لمانع وهو وقوع الفاصل بين المثلين فكان مثل ما امتنع
فيه الادغام من الثلاثي نحو مددن فانه يسمى بذلك حملا على الاصل ولما كان ههنا مظنة السؤال وهو ان الحق
المضاعف بالمعتلات او جعل من غير السالم مثلها مع ان حروفه حروف الصحيح شرع الى الجواب بقوله وانما الحق

قوله مشتبه اي لفظا
الى جانب المفعول
يشتمل في الابواب [illegible]
غير الثلاثي المجرد والرباعي من [illegible]
والاجوف [illegible]
[illegible]
ومراده بقوله ما كان عينه ولامه من جنس واحد
اي مثلين لا المتجانسين اذ الحروف كلها [illegible]
واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

للتخفيف بالمثلين لأن حروف التضعيف يجيء الإبدال وهو أن تجعل حرفا موضع حرف آخر والحروف التي
تجعلها موضع أحد حروف التضعيف يوم ... لكل واحد منها أصل من حروف الصحيح فلا يلتبس ...
وذلك الإبدال كقولهم أمليت بمعنى أمللت فعوض أصل الثالث قبل اللام الآخر بالثقل لاجتماع المثلين
بتعذر الإدغام لسكون الثاني وأمثال ذلك كثيرة في الكلام نحو تقضى أي تقضض وتسريت أي
سررت للعبة ... وكذا الرباعي نحو مهمهت ... ودهديت ... هذه ... يصهصه ...
وأمثال ذلك ولأنه يحذف الحرف كقولهم مست وظلت بفتح الفاء وكسرها وأحست في مسست وظللت و...
يعني أن أصل مست مسست بالكسر فحذف السين الأولى لتعذر الإدغام مع اجتماع المثلين والتخفيف مطلوب
ولخص الأولى بالحذف لأنها المدغم وقيل حذفت الثانية لأن الثقل إنما يحصل عندها وأما فتح الفاء
فلأنه حذف السين مع حركتها فبقي الميم على فتحها وأما الكسر فلأنه نقل حركة السين بعد إلى الميم
إسكانها وحذف السين فقيل مست بكسر الميم وكذلك ظلت بالوجهين وأصل أحست أحسست نقلت فتحة السين
إلى الحاء وحذفت السين فقيل أحست وأنشد الأخفش مسنا السماء فنلناها وطاولنا حتى رأى أحد
يمشي وثهلانا وفي التنزيل فظلتم تفكهون وروى أبو عبيد قول أبي زبيد خلا أن العتاق من المطايا
أحسن به فهن إليه شوس وهذا من شواذ التخفيف قال في الصحاح مسست الشيء بالكسر أمسه والفتح لغة
فهذه اللغة الفصيحة وحكى أبو عبيدة مسست الشيء بالفتح أمسه بالضم وربما قالوا ... كذا ...
فلولا أنا ... بأنها ... الخيل وأحسست الخبر وحسيت ... أي أيقنت به وربما قالوا أحست الخبر يبدلون
من السين ياء وقال أبو زبيد حسين به فهن إليه شوس فلما ألحق الإبدال والحذف ...
كما يجيء ... سنذكره في باب ... المعتل ... ويجعل من ... مثلها وفيه نظر لأن
الإبدال والحذف كما يجيء ... الصحيح ... فيما قبل ... حرج ...
وأما الإبدال فأكثر من أن يحصى ويمكن أن يجاب بأنه ... في الحروف الأصلية كالمعتل بخلاف
بخلاف الصحيح فإنه لا ... حرف الأصلي بل الإبدال ... الحذف ... لقولهم أمليت ...
أو ... دون الأولى أن يقول لأن حروف التضعيف يصير حرف علة ... لما ... أحسست ...
... الإدغام والإدخال ... اللجام ... الدابة ... فيه ...
والوجه ... من أصحاب الكوفيين والإدغام أفضل من أصحاب البصريين وقد قيل إن الإدغام

بالتشديد افتعال غير متعد وهو سهو لما قال في الصحاح ادغمت الحروف وادغمتها على افتعلتها وهو اي
الادغام في الاصطلاح ان تسكن الحرف الاول من المتجانسين وتدرج في الثاني اي في الحرف الثاني نحو مدّ فانّ
اصله مَدَدَ اسكنت الدال الاولى وادرجتها في الثانية وانما اسكن الاول ليتصل بالثاني اذ لو حرك لم يتصل به
لحصول الفاصل وهو الحركة والثاني لا يكون الا متحركا لان الساكن كالميت لا يظهر بنفسه فكيف يظهر غيره و
يسمى الحرف الاول من المتجانسين اذا ادغمت مدغما اسم مفعول لادغامك اياه ويسمى الحرف الثاني مدغما
فيه لادغامك الاول فيه والغرض من الادغام التخفيف فان التلفظ بالمثلين في غاية الثقل حسا الاولى
ان تسكن الاول غير شامل لنحو مدّ مصدرا لان الاول ساكن فلا يمكن ان تقول اسكنه اذ كان المتحرك يسكن وحده فما
علم منه ان بقاء الساكن بحاله بالطريق الاولى وذلك اي الادغام واجب في الماضي والمضارع من الثلاثي المجرد
مطلقا ومن المزيد فيه من الابواب التي يذكرها ما لم يتصل بها الضمائر البارزة المرفوعة المتحركة فان اتصلت
فيه تفصيل يذكره عن قريب كما ذكرنا بقوله نحو مدّ يمدّ وامدّ يمدّ وانقدّ ينقدّ واحتدّ يحتدّ وان كان
هيهنا افعال يجب فيها الادغام مثل المضاعف وان لم تكن مضاعفا ذكرها استطرادا بين ذلك لكثرة
خلطها وكان الاولى ان يمثل بها افعال نحو اسودّ يسودّ من باب الافعلال واسوادّ يسوادّ من باب الافعيلال لا
ليسا من باب المضاعف لان عينهما ولامهما ليسا من جنس واحد وان عينهما الواو ولامهما الدال وما استعدّ
يستعدّ مضاعف من باب الاستفعال واصله [illegible] او يكن [illegible] من المضاعف
لان عينه الميم ولامه النون وهو من باب افعلال كاذمانّ او تمادّ يتمادّ مضاعف من باب التفاعل
فيجب في هذا الضرب الادغام لاجتماع مثلين [illegible] الادغام وكذا اذا لحقهما تاء التانيث نحو
مدّت وامدّت وانقدّت الخ وكذا هذه الامثلة التي يجب فيها الادغام اذا بنيتها للفاعل يجب فيها الا
ايضا اذا بنيتها للمفعول ماضيا كان او مضارعا نحو مُدّ والاصل مُدِدَ ويُمَدّ والاصل يُمْدَد وكذا أُمِدّ
واُمِدّ يُمَدّ وكذا نظائره اي نظائر [illegible] ذكرها نحو يُعَدّ وانقُدّ يُنقَدّ [illegible] واستُعِدّ
يُستعَدّ وتُمُودّ يُتمادّ لالتقاء الساكنين [illegible] وكذا البواقي فهذه الابواب التي يدخل فيها
الادغام وما بقي [illegible] من المضاعف [illegible] لكن ليس للادغام اليه سبيل نحو مدّد
يمدّد في التفعيل وشدّد يشدّد في التفعل وتمدّد يتمدّد لان العين فيه هو الذي [illegible] متحركا بالادغام
حرف اخر فيه فهو لا يدغم في حرف اخر لامتناع السكون في نحو مدّد [illegible] اي وكذا الادغام

واجب في كل مصدر مضاعف لم يقع بين حرفي التضعيف حرف فاصل ويكون الثاني متحركا وعقب
نحو مدّ بقوله مصدر لدفع التوهم انه ملحق او امر وكان الادغام واجبا اذا اتصل بالفعل المضاعف او ما
شاكله مما فيه ضمير او واو او ياء سواء كان ماضيا او مضارعا او امرا مجردا او مزيدا فيه مجهولا
ومعلوما ولذا قال بالفعل ولم يقل بهذه الافعال وذلك لان ما قبل هذه الضماير وهو الثاني من
المتجانسين يجب ان يكون متحركا لئلا يلزم التقاء الساكنين مع الاول ان كان ساكنا كما يدرج ثالثا
ويدرج في الثاني فالالف نحو مدّا بفتح الميم او ضمه فعل الاثنين من الماضي او الامر والواو نحو مدّوا
بفتح الميم او ضمه فعل جماعة المذكور من الماضي او الامر والياء نحو مدّي بضم الميم وهو فعل الامر من المؤنث من
مدّ يمدّ ذات المحققين على ان هذه الياء ياء الضمير كالف يفعلان وواو يفعلون وخالفهم الاخفش
وقس على هذا البواقي المزيد فيه والمضارع وغير ذلك والضابط انه يجب في كل فعل اجتمع فيه مثلان
ولم يقع بينهما فاصل ويكون الثاني متحركا واما نحو قولهم قطط شعره اذا اشتدت جعودته وضببت
البلد اذا كثر ضبابها بفك الادغام فشاذ خارج عن القياس الاصل وضننوا في قوله مهلا اعاذل
قد جربت من خلقي اني اجود لاقوام وان ضننوا محمول على الضرورة والشايع الكثير ضنّوا اي بخلوا
والادغام ممتنع في كل فعل اتصل به الضمير البارز المرفوع المتحرك كتاء الخطاب وتاء المتكلم ونونه في
الماضي ونون جماعة النساء مطلقا ماضيا كان او غيره مجردا او مزيدا فيه مبنيا للفاعل او المفعول لان هذه
الضماير تقتضي ان يكون ما قبلها ساكنا وهو الثاني من المتجانسين فلا يمكن الادغام عبر عن جميع ذلك بقوله
نحو مددت بفتح التاء او مددت الى مددتن يعني مددت مددتما مددتم مددت مددتما مددتن ويمددن و
تمددن وامددن ولا تمددن فهذه امثلة نون جماعة النساء والادغام جائز اذا دخل الجازم على
فعل لو خلا عن جازم كان فيه واجب الادغام نظرا الى ان شرط الادغام تحرك الحرف الثاني وهو ساكن
هنا فلا يدغم ويقال لم يمدد وهو لغة الحجازيين قال الشاعر ومن يك ذا فضل فيبخل بفضله على قومه
يستغن عنه ويذمم فان قوله ويذمم مجزوم لكونه عطفا على قوله يستغن وهو جواب الشرط اعني
من يك ويجوز الادغام نظرا الى ان السكون عارض لاجل الجازم فيحرك الساكن ويدغم فيه الاول فيقال
لم يمدّ بضم الدال او الكسر او الفتح لما سياتي وهو لغة بني تميم والاول هو الاقرب الى القياس وفي التنزيل
ولا تمنن تستكثر وان قلت ان السكون في مددت ونحوه ايضا عارض فلم لا يجوز فيه الادغام قلت لان

هذه الضمائر كجزء من الكلمة ويسكن ما قبلها لدلا التقل فالنا فلو حرك لزال ذلك الغرض ولان الادغام موقوف على تحريك الثاني وهو موقوف على الادغام لما ثبت في المحركات الاربع فيلزم الدور وفي هذا نظر اذ تحريك الثاني لا يتوقف على الادغام بل على اسكان الاول وهو جاء الادغام لا نفسه واما قال في فعل الواحد لان الادغام واجب في فعل الاثنين وفعل جماعة الذكور وفعل الواحدة المخاطبة كامر وممتنع في فعل جماعة النساء فالجائز في فعل الواحد غائبا كان او مخاطبا او متكلما وكذا في الواحدة الغائبة ولفظ المصنف لا يشعر به لانه لا يندرج في فعل الواحد الواحدة ولا يصح ان يقال المراد فعل الشخص الواحد مذكرا كان ام مؤنثا لانه يندرج فيه حينئذ فعل الواحدة المخاطبة والادغام فيه واجب لا جائز اللهم الا ان يقال قد علم حكمه من قبل يعني حكم المثنى ولا يخفى تعسف فيه هذا المضارع المجزوم لا يخلو من ان يكون مكسور العين او مفتوحها او مضمومها فان كان مكسور العين كيفر اي يهرب او مفتوحها كيعض الشيء ويعض عليه اي ياخذه بالسن فتقول لم يفر ولم يعض بكسر اللام وفتحها اما الكسر فلان الساكن اذا احتيج الى تحريكه حرك لما بين الكسر والسكون من التآخي ولان الجزم قد جعل عوضا عن الجر عند تعذر الجر اعني في الافعال فكذا جعل الكسر عوضا عن السكون عند تعذر السكون واما الفتح فلكونه اخف ولك ان تقول الكسر في نحو لم يفر لمتابعة العين وكذا الفتح في لم يعض وتقول لم يفرر ولم يعضض بفك الادغام كما هو لغة الحجازيين وهكذا حكم يقشعر ويحمار ويحمر يعني تقول لم يقشعر ولم يحمر ولم يحمار بكسر اللام وفتحها كما مر ولم يقشعرر ولم يحمرر ولم يحمارر بفك الادغام وكسر ما قبل الآخر انما نقول الا في يحمر ويحمار ويقشعر يحمر ويحمار ويقشعر بكسر ما قبل الآخر في المضارع وفتحه في الماضي حملا على الاخوات نحو اجتمع يجتمع واستخرج يستخرج وقوله ارعوى يرعوي كاحواوى يحواوي يدل عليه وان كان العين منه اي من المضارع مضموما فيجوز عند دخول الجازم عليه الحركات الثلث الضم والفتح والكسر مع الادغام ويجوز فكه اي فك الادغام تقول لم يمد بحركات الدال الفتح للخفة والكسر لانه الاصل في حركة الساكن والضم لاتباع العين وتقول لم يمدد بفك الادغام لما تقدم وهكذا حكم الامر يعني امر المخاطب فان امر الغائب قد دخل تحت المجزوم يعني يجوز في امر المخاطب اذا كان فعل الواحد ما يجوز في المضارع المجزوم فلا تنس ما تقدم من انه يجب الادغام اذا اتصل بالفعل الف او واوه او ياؤه ويمتنع اذا اتصل به نون جماعة النساء فان كان مكسور العين او مفتوحه فتقول فر وعض

قوله
واحواوى وهو
من الحوة وهي سمرة
تضرب الى السواد وعاصله احووى
احواوو فكان اصله ... ارعوو
تطرفت الواو وقبلها غير مضموم ... قلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها ... ادغام ... احواوى ... ولم ... الواو والياء ... بالسكون ... الادغام

... المضارع ... ذهب ... الادغام ... خاصة ... احواوى ... لانكسار ما قبلها في المضارع ... الادغام ...

كر [illegible] ومجئ كما تقدم والجزم والخفض بفك الادغام وان كان مضموم العين فتقول شدّ

بحركات الدال الضم والفتح والكسر وامدد بفك الادغام لما ذكر في المضارع وقد بعث الحركات

الثلث في قول جرير ذم المنازل بعد منزلة اللوى والعيش بعد اولئك الايام والحرف الافصح الكسر

في مثل هذا الضم والفتح عند التقاء الساكنين وقد جاء بفك الادغام قوله يا عيد من الرحمن [illegible]

[illegible] الحياء بالخير [illegible] الادغام [illegible] عند [illegible] الادغام واجب عند بني تميم

ممتنع عند الحجازيين [illegible] واذا اتصل بالمجزوم في حال الادغام هاء الضمير لزم وجه واحد نحو [illegible]

[illegible] الضم [illegible] بالكسر وهو ضعيف واعلم ان حكم الثلاثي المزيد فيه في جميع ما ذكر

حكم المجرد وان لم يذكر لما اكتفينا بالاصل فيعتبره الناظر اذ لا يخفى شيء منه على من اطلع على ما

ذكرنا [illegible] في اسم الفاعل ماد اذا اكتفينا بالاصل [illegible] الادغام وجوبا لاجتماع المثلين مع عدم المانع فالتقاء

الساكنين [illegible] والاصل مادد [illegible] دون [illegible] مادات [illegible] وتقول في اسم المفعول

ممدود [illegible] من غير ادغام لحصول الفاصل بين حرفي التضعيف وهو الواو فهو كالصحيح بعينه وفي

المزيد فيه في اسم الفاعل واسم المفعول منه تابع للمضارع فان كان من الابواب المذكورة يجب والا يمتنع

[illegible] فلا مجال للادغام فيه [illegible] ان يختم القسم بتحقيق العلة [illegible]

[illegible] فصل المعتل

[illegible] فاعل من اعتل اي مرض ويسمى هذا القسم معتلا لما فيه من الاعلال واما في الاصطلاح فهو ما

كان [illegible] اصوله اي احد حروفه الاصلية حرف علة [illegible] احترز بالاصلية عن نحو [illegible]

امثالهما [illegible] فيه [illegible] من هذا التعريف فان [illegible]

[illegible] وهي احرف العلة الواو

[illegible] تسمى بذلك لان من شانها ان ينقلب بعضها الى بعض وحقيقة العلة تغير الشيء عن حاله وعند

[illegible] فلا يجري فيها ما يجري في الواو والالف والياء في

[illegible] حروف العلة في اصطلاحهم حروف المد واللين

[illegible] هذا الكلام الا ان فيه تفصيلا ولا باس [illegible] ان اشير اليه هو ان حروف العلة ان كانت متحركة

[illegible] حروف المد واللين [illegible] هذا في غير الالف [illegible] ساكنة تسمى حروف اللين لما

فيهما من اللين لاتساع مخرجهما وانهما تخرج في لين من غير خشونة على اللسان وح ان كان حركة ما قبلهما
من جنسهما بان يكون ما قبل الواو مضموما والالف مفتوحا والياء مكسورا تسمى حروف المد لزيادة ما فيهما
اللين مع الامتداد نحو قال ويقول وبايع ويبيع والا تسمى حروف اللين لا المد لانفتاح ما قبلهما هذا في الواو
والياء واما الالف فتكون حرف مد ابدا لانه يكون حرف علة ضعيفة فانه حرف لين ابدا بعد ذاته حرف
مد ايضا فحروف العلة اعم منهما وحروف اللين اعم من حروف المد هنا ولكنهم يطلقون على هذه الحروف
حروف المد واللين مطلقا المص جرى على ذلك وبعد عن المص في تسميتها حروف اللين لانها تخرج
في لين من غير كلفة على اللسان وذلك لاتساع مخرجها فان المخرج اذا اتسع انتشر الصوت وامتد ولان
اذا ضاق انضغط فيه الصوت وصلب ذو الالف اي حين اذ كان احد حروف الاصلي من المعتل ان تكون منقلبة
عن واو او ياء نحو قال وبايع لان حروف الاصول هي حروف الماضي من المجرد وهي من الثلاثي تتحرك
ابدا في الاصل والالف ساكنة فلا يكون اصليا واما الرباعي فلان حروف الاصول تكون متحركة الا الثاني وفا
يجوز ان يكون الثاني في الفا الالف اصليا لانه ملحق من الثلاثي المزيد فيه ولا يمتنع كونه اصليا في الثلاثي محمل
عليه الرباعي واحترز بقوله حرف الالف نحو قائل واحمار وتباعد فالمراد من حروف الاصول فانها ليست
منقلبة بل هي زائدة واعلم ان الالف في الافعال كلها وفي الاسماء المتمكنة اما ان تكون منقلبة او مزيدة
بخلاف الاسماء الغير المتمكنة والحروف نحو متى ومهما وبلى وعلى فما اشبه ذلك فانها فيها اصلية واعلم
المعتل جنس تحته انواع مختلفة الحقائق كمعتل الفاء والعين واللام وغير ذلك فاشار الى انحصار انواعه
بقوله وانواعه سبعة لان حروف العلة فيه اما ان تكون متعددة او لا فان لم تكن متعددة فاما ان تكون فاء
او عينا او لاما فهذه ثلثة اقسام وان كانت متعددة فاما ان يكون اثنين او اكثر فالثاني قسم واحد الاول
اما ان يفترقا او يقترنا فان افترقا فهذا قسم اخر وان اقترنا فاما ان يكون فاء وعينا او عينا ولاما فهذه
قسمان اخران فالمجموع سبعة ابواب **الاول** من الانواع السبعة **المعتل الفا** باضافة المعتل الى الفا

المعتل الفا

اضافة لفظية اي الذي اعتل فاؤه وقدم ما يكون حرف العلة فيه غير متعددة لكثرة مباحثه واستعماله
وقدم مثل الفاء لتقدم الفاء على العين واللام وهو ما يكون فاؤه فقط حرف علة ويقال له المثال لانه
اي لمشابهته الصحيح في احتمال الحركات في الماضي تقول وعد وعدا وعدوا كما تقول ضرب ضربا ضربوا
بخلاف الاجوف والناقص فانهما اما يكون واو او ياء اذ الالف ليس باصلي ولا يمكن ان يكون فاء الفا

لسكونها وعدم بحث الواو لان له احكاما ليست للياء فقال اما الواو فتحذف من الفعل المضارع الذى
يكون على وزن يفعل بكسر العين لانها اى الواو وقعت بين الياء والكسرة ثقل كالضمة بين الكسرتين فتحذف ثم حملت
عليه اخواته اعنى التاء والنون والهمزة وتحذف ايضا من مصدره اى مصدر الفعل المذكور الذى يكون على وزن
فعلة بكسر الفاء وتسلم الواو فى سائر تصاريفه اى فى سائر تصاريف الفعل المذكور من الماضى واسم الفاعل
واسم المفعول تقول وعد يعد بسلامة الواو ويعد بحذفها الا انها على وزن فعلة والاصل وعدة فنقلت
كسرة الواو الى العين لثقلها عليها مع اعتلال فعلها ثم حذفت الواو فقيل عدة على وزن علة وقيل الاصل
وعد حذفت الواو كما فى فعله ثم زيدت التاء عوضا عنها واعلم ان مراد المص بقوله ومن مصدره الذى على فعلة
ان يكون مما حذفت الواو من مضارعه لان مصدر المعتل الفاء اذا لم يكن على فعلة الا اذا يكون
المضارع منه على يفعل بكسر العين بحكم الاستقراء لا على توجيه اسم المصدر ويجوز ان يكون الضمير فى مصدره
راجعا الى المضارع المذكور فالمصدر اذا لم يكن مكسور الفاء لم يحذف الواو منه لعدم الثقل كما مثل الرضى
امثلة ولهذا وان كان مكسور الفاء لكن لم يحذف الفاء من فعله لا يحذف من مصدره نحو الوصال
ما هو مصدر واصل فهو ... وذلك موجود فى اسم المفعول بسلامة الواو وعلى
فى امر المخاطب بحذف الواو فان قلت كان عليه ان يذكر حذفها فى الامر ايضا قلت الامر فرع المضارع وقد
علمت الحذف فى الاصل فكذا فى الفرع فلا حاجة الى ذكره او نقول ان الامر ليس غيره اذ فيه حذف لان
المضارع هو تعد بلا واو فحذف حرف المضارعة واسكن آخره فقيل عد واما الجحد والامر باللام والنهى
والنفى فهى مضارع نحو لم يعد ولا يعد ولم يعد وكذلك ... بسلامتها فى الماضى
وحذفها فى المضارع والمصدر وهذا من باب حسب يحسب فى الاصل نحو ومق يمق ومقة واذا كان الحذف
بسبب الياء والكسرة فاذا زالت الكسرة بجعلها بعدها اى ما بعد الواو اعيدت الواو المحذوفة لزوال
علة حذفها نحو لم يوعد فى الماضى المفعول لان ما قبل الآخر وهو ما بعد الواو مفتوح ابدا وفيه نظر لانه
ينتقض بنحو يطأ ويسع ويضع وامثال ذلك كما سيجىء وبنحو قولهم لم يلده بسكون اللام وفتح الدال و
الاصل لم يلده نحو لم يعده الواو محذوف فاسكنت اللام تشبيها لم يكتف فان اصله كتف بكسر التاء
فاسكنت فاجتمع الساكنان وهما اللام والدال ففتحوا الدال لالتقاء الساكنين لانه لو حرك الاول لزال التخفيف
فعند زوال الكسرة ما بعد الواو فى الصورتين ولم يعد قال الشاعر عجبت لمولود وليس له اب وذى ولد

لم يلده ابوان ويمكن ان يدفع بالعناية وتثبت عطف على قوله فتحذف اي الواو وتثبت في يفعل بالفتح لعدم
ما يقتضي حذفها اذ الفتحة خفيفة نحو يوجل اي الكسرة اي خاف يوجل بالفتح وفيه اربع لغات الاولى يوجل
وهو الاصل والثانية ياجل بقلب الواو الفا لانها اخف من الواو والثالثة ييجل بقلب الواو ياء لانها
اخف والرابعة ييجل بكسر حرف المضارعة وقلب الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها لانهم يرون الواو
بعد الياء ثقيلا كالضمة بعد الكسرة فقلبوها لتقع كسرة لينقلب الواو ياء وليست هذه من لغة بني اسد
لانهم وان كانوا يكسرون حرف المضارعة الا انه تختص بغير الياء فلا يكسرون الياء ولا يقولون هو يعلم
لثقل الكسرة على الياء واهل هذه اللغة يكسرون جميع حروف المضارعة يقولون هو ييجل وانت تيجل وانا
ايجل ونحن نيجل كقول الشاعر قعيدك الا تسمعيني ملامة ولا تنكئي قرح الفؤاد فييجعا بكسر الياء
والاصل يوجع ايجل امر من توجل والاصل اوجل بكسر الهمزة قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها
وهذا قياس مطرد لتعسر النطق بالواو المكسور ما قبلها فان انضم ما قبلها اي ما قبل الياء المنقلبة عن الواو
في نحو ايجل عادت الواو لزوال علة القلب اعني كسرة ما قبل الواو وتقول يا زيد ايجل تلفظ بالواو لزوال
علة القلب وهي الكسرة لسقوط الهمزة في الدرج وتكتب بالياء لان الاصل في كل كلمة ان يكتب بصورة
لفظها بتقدير الابتداء بها والوقف عليها وفي الابتداء فيه بالياء نحو ايجل فتكتب بالياء ولو كتب في الكتب
بالواو فلا باس به لتوضيح وتنبيه المستفيد وتثبت الواو في يفعل بالضم ايضا لانتفاء مقتضي الحذف
كوجه اي صار شريفا يوجه وجاهة لانتفاء الحذف نحو حسن يحسن لحسن وكذا يولي في الامثلة استشعر اعتراضا
على قوله وتثبت في يفعل بالفتح بان يطأ ويسع الخ بالفتح وقد حذفت الواو فاجاب بقوله وحذفت الواو
من يطأ ويسع ويضع ويقع ويدع اي يترك لان هذه في الاصل يفعل بكسر العين ففتح العين بعد حذف الواو
لحرف الحلق فيكون الحذف من يفعل بالكسر لكن يرد على المصنف انه قال اذا زيلت كسرة ما بعد الواو عادت
الواو فان قلت كسرة العين مع حروف الحلق كثير في الكلام فلم فتحت قلت حاصل الكلام انه قد وقعت هذه
هذه الافعال محذوفة الواو مفتوحة العين فذكروا ذلك التاويل لئلا يلزم خرق عادتهم والا فمن اين
لهم بهذا وكذا جميع العلل فانها مناسبات تذكر بعد الوقوع والاعلى تقدير تسليم ذلك في يطأ ويضع
يشكل في مثل يسع فان ماضيه وسع بكسر العين كسلم فلم حكم بانه في الاصل يفعل مكسور العين وهو شاذ
وحذفت ايضا من يذر مع انه ليس مكسور العين وليس فتحه لاجل حرف الحلق لكن حذفت لكونه في معنى
يدع حذفت من يدع واما تركوا ماضي يدع ويذر يعني لم يسمع من العرب ودع ولا وذر وسمع يدع ويذر فعلم

[illegible] ما توقيها أي تركوا استعمالهما [illegible] في صحاح قولهم دع أي اتركه وأصله ودع يدع وقد [illegible]

[illegible] لكن [illegible] ذلك وقد جاء في الضرورة في الشعر ودع

[illegible] شعري عن خليلي ما الذي غاله في الحب حتى ودعه وقال ابن [illegible] اذا ما

[illegible] ودع وادع [illegible] وذره أي دعه وهو يذره أي يدعه أصله وذر

[illegible] وهو نادر [illegible] كلامهم وفي [illegible] من ودع

[illegible] سؤال وهو أنه إذا لم يكن ماضيهما

[illegible] ولا مصدرهما [illegible] جاء بقوله وحذف فاء [illegible]

[illegible] على كل حال سواء وقعت في

[illegible] في نصب [illegible] وكسر لأنها أخف من الواو [illegible]

[illegible]

[illegible] ولكن [illegible]

[illegible] مذكور [illegible] أي [illegible] وقد جاء [illegible] بالكسر

[illegible]

[illegible] الماضي [illegible] في الصحاح [illegible]

[illegible] بالكسرة في [illegible]

[illegible] ومع حذف الهمزة إذا [illegible]

[illegible] في الكلمة [illegible]

[illegible] بأن الواو [illegible]

[illegible] والكسرة في [illegible] لا [illegible]

[illegible] أي من [illegible] واسم الفاعل [illegible] إذا [illegible]

[illegible] وذلك قياس مطرد

[illegible] في فعل [illegible]

[illegible] الواو [illegible]

الثاني ان الادغام لدفع الثقل ولو انقلب ياء جاء على ما هو مقتضاها لانها ان قلبت ياء او الثاني ثم
قلبها تاء في هذه اللغة الاولى الاكتفاء بالاول ولهذا كذا ذكره ابن الحاجب وفيه نظر لانه لم يقلب
الواو والياء يجوز قلب الياء تاء والادغام كما في الياء المنقلبة عن الهمزة كما سنذكره في المهموز في بعض
النسخ وفي افتعل منهما انقلب كل الواو والياء تاء وتدغمان اي التاءان المنقلبتان فيها في التاء
في افتعل نحو اتعد والاول اصح رواية ودراية نحو اتعد اصله اوتعد فهو مثال اصله موتعد قلبت
الواو فيهما تاء وادغمت في تاء افتعل حملا لهما على الماضي واتسر يتسر اتسارا فهو متسر هذا
في الياء والاصل ايتسر ييتسر فهو ميتسر قلبت الياء تاء وادغمت لاهتمامهم بالادغام لانه يصير
كحرف واحد ولما جاء في افتعل منهما لغة اخرى من غير ادغام اشار اليها بقوله ويقال ايتعد بقلب الواو
ياء لسكونها وانكسار ما قبلها فان زال الكسرة ما قبلها الى الحركة الا التاء نحو اتسد قلبت الواو ياء نحو اد
ولهذا احمل جار الله العلامة قول الشاعر فاستبيها المشدد كل المنشد وايضا لتمثل صورة
الفرقد على ان الياء بدل من التاء فانقلبت ولو جعله بدلا من الواو ولكن يلزم حمل اهل هذه
ان يقولوا اوتعد وتصل باثبات الواو اذ لا علة للقلب الثقيلة لان بني الكرهاء اجتماع الواو
ويمكن حمل البيت عليه لكن ذلك موقوف على النقل عنهم بانهم يقلبون الواو الفا لانه وجب فلسيه
كما في الماضي ولم يمكن القلب ياء لثقلها انقلبت الفا لخفتها فهو موتعد على الاصل ان كان
من يوتعد وان كان من ياتعد قلبت الالف واوا لانضمام ما قبلها وذلك قياس مطرد نحو ايتسر على الا
ياتسر بقلب الياء الفا لتخفيفا لثقل اجتماع الياءين فهو موتسر بقلب الياء واوا ان كان من ييتسر
على الاصل وقلب الالف واوا ان كان من ياتسر وهذا مكان موتسر فيه اي في اسم المفعول كما في اسم
وعبر عنه بهذه العبارة لان الايتسار لازم فيجب تعديته بحرف الجر ليبنى منه اسم المفعول صفته
بغير وقال ذلك لتنبيه هذا مكان يلعب فيه بالقمار وحكم وذيود كحكم عض بعض يعني ان المعتل الفاء
من المضاعف حكمه كحكم المضاعف من غير المعتل في وجوب الادغام وامتناعه وجوازه وسائر الاحكام
من الاعلال وتقول في الامر ايدد كما عضض والاصل اودد ويجوز ود بالفتح والكسر كعض وذكر في
لما فيه من الاعلال واعلم ان المضاعف المعتل الفاء الواوي لا يكون مضارعه الا مفتوح العين لكون ماضيه
على فعل بكسر العين نحو ود ذا لم يبن من مفتوح لانه لو بني منه فعل لكان عين المضارع اما مضموما

لو مكسورة كلاهما لا يجوز اما الضم فلانه يستثقل من الثقل الواو قطعا لامتناع اجتماع حمله
من وجه يجعلها بالضم وهو ضعيف في الفصيح الكسر واما الكسر فلانه لو بقي مكسور العين يجب حذف الواو في
والادغام اذ لابد من القاعدة ويحصل من تغيران وتغيير الكلمة عن وضعها اجحاف **النوع الثالث**
من الانواع السبعة **المعتل العين** وهو ما يكون عين فعله حرف علة وقد تعتبر لتقدم العين
على اللام ويقال له الاجوف لخلو ما هو كالجوف له من الصحيح ويقال له ذو الثلاثة لصيرورته ثلاثة احرف ماضيه
تلك الحروف اذا اخبرت عن نفسك نحو قلت وبعت لما ذكرنا وان كان جملة الكل
فعل الماضي المتكلم فاعلم ان الواو والياء تقلب حين في الماضي المبني للفاعل الفا سواء كانتا واوا او يا
لتحركهما وانفتاح ما قبلهما تحقيقا او تقديرا لاصل صون تقلب الواو والياء الفا لان كلا منهما
متحركتين لان الحركات اثقل على هذه الحروف فلما كانتا متحركتين وكان ما قبلهما مفتوحا كان ذلك
اربع حركات متوالية وهو ثقيل فقلبتهما باخف الحروف وهو الالف وهذا القلب مطرد لعلة ما اصلها
دفع الثقل وعلمنا بالاستقراء ونحو صيد البعير وعور من الشواذ تنبيها على الاصل وكذا
نحو العور وهو العضاض والصيد ويقال الصيد اذا مال الى جانب خلقة
فلم يقلب الياء الفا فلذلك لانه لم يكن من الافعال المتصرفة التي يجيء لها الماضي والمضارع وغيرهما
ولم يجيء منه الا اربعة عشر الماضي وكان الكسر ثقيلا لا يكون للافعال المتصرفة
وهو اسكان العين ليكون على لفظ الحرف نحو ليس فان اتصل بالماضي المجرد المبني للفاعل ضمير
المتكلم مطلقا او ضمير المخاطب مطلقا او ضمير جمع المؤنث الغائبة نقل فعل مفتوح العين من الواو وفعل الى
فعل مضموم العين وفعل مفتوح العين من الياء الى فعل مكسور العين دلالة عليهما اي ليدل الضم
على الواو والكسر على الياء لانهما كما سيعرف في الامثلة ولم يغير فعل بضم العين اذا كانا
ولا فعل بكسر العين اذا كانا اصليين وفي بعض النسخ اذا كانا اصليين يعني نحو طول بضم العين
وخوف بكسر العين لم ينقل الى باب لانه ينقل مفتوح العين اليهما بطريق
على الواو والياء فعلى هذا في قوله اذا كانا اصليين لان فعل وفعل منقولين هيهنا
كالاصليين فلم يغير عن حالهما الا ان التغيير ههنا النقل الى باب كانت
انهما لم يغير عن حالهما لانه ينقل الصيغة والكسرة العين

الضمة من الواو والكسرة من الياء الى الفاء وحذفت العين اى الياء والواو لالتقاء الساكنين فكيف يحكم
بعدم التغيير فلا احتياج الى التقييد بالاصلى وقيل احترز عن غير الاصليين لانهما يغيران يعنى يرجعان
الى اصلهما عند زوال الضمير المذكور بخلاف الاصليين فانه ليس لهما اصل اخر يرجعان اليه وضعفه
يظهر بادنى تامل فى سياق الكلام وغير بعضهم هذا اللفظ الى اذا كانا ليكون للتعليل وليس بشئ
فقد سنح لى ان هذا اليس بقيد احترز به عن شئ لكنه لما ذكر ان فعل وفعل الاصليين لا يغيران فاتى
به لانه المقصود دون الاحتراز فيتم اذا تقرر ما ذكرنا فنقول صان صانا صانوا صانت صانتا
صُنّ والاصل صوَن نقل فعل الواوى الى فعل مضموم العين لاتصال ضمير جمع المؤنث ونقلت ضمة
الواو الى ما قبله بعد اسكانه تخفيفا فحذفت الواو لالتقاء الساكنين فصار صُن وكذلك بعينه صُنتَ
صُنتما صُنتم صُنتِ صُنتما صُنتنّ صُنتُ صُنّا وتقول فى اليائى باع باعا باعوا الخ والاصل بيع و
بعن بعت بعتما بعتم الخ نقل فعل مفتوح العين اليائى الى فعل مكسور العين ونقلت الكسرة الى الفاء و
حذفت الياء لالتقاء الساكنين ونظم فى هذا السلك امثال ذلك مما هو مفتوح العين بخلاف
نحو خاف وهاب وطال فانه لا نقل فيهما الى باب اخر نحو خفن والاصل خوفن وهبن والاصل
هيبن وطلن والاصل طولن فاعلت بنقل حركة العين ثم حذفت فاعلم ان مذهب حذف النقل
هو مذهب الاكثرين ولبعض المتأخرين ههنا كلام اخر يطلب من كتبهم واذا بنيت الماضى من المجرد
للمفعول كسرت الفاء من الجميع اى من مفتوح العين ومضمومه ومكسوره واويا كان او يائيا فقلت صير
فى الواوى واعتلاله بالنقل والقلب لان اصله صون فنقل حركة الواو الى ما قبله بعد اسكانه ثم قلبت
الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها وانما لم يذكر حذف حركة الفاء لانه لازم لنقل الحركة اليه وبعتم
وبيع هذا فى اليائى واعتلاله بالنقل لان اصله بيع نقلت كسرة الياء الى ما قبله بعد حذف ضمته
فهذه هى اللغة المشهورة وفيه لغتان اخريان احديهما صون وبوع بالواو بحذف حركة العين وقلب
الياء واوا لسكونها وانضمام ما قبلها وهذه عكس اللغة الاولى والاخرى الاشمام لدلالته على ان الاصل
فى هذا الباب الضم وحقيقة الاشمام ان تنحو بكسرة فاء الفعل نحو الضمة فتميل الياء الساكنة بعدها
نحو الواو قليلا اذ هى تابعة لحركة ما قبلها وهذا مراد النحاة والقراء لا ضم الشفتين فقط مع كسرة
الفاء كسرا خالصا كما فى الوقف لا الذين ضمة خالصة بعدها ياء ساكنة كما قيل لان هذه حركة

بعن بعت بعتما بعتم
بعت بعتما بعتن بعت
بعنا

بين حركتين الضمة والكسرة بعدها حرف بين الواو والياء وتقول في المضارع يصون من الواوي ويبيع
من اليائي وعلة الاعلال نقل حركة ضمة الواو وكسرة الياء الى ما قبلهما اذ الاصل يصوُن ويبيِع
كينصر ويضرب ويخاف من الواوي ويهاب من اليائي فاعلالهما بالنقل والقلب اما النقل فهو نقل
حركة الواو والياء الى ما قبلهما اذ الاصل يخوف ويهيب مثلا واما القلب فهو قلب الواو والياء الفا
لتحركهما في الاصل وانفتاح ما قبلهما الآن حملا للمضارع على الماضي وانما مثل باربعة امثلة لانه ما في
ويائي والواوي اما مفتوح العين او مضمومه واليائي اما مفتوح العين او مكسوره واعلال ذي الحرف
من تجمع بالنقل والقلب نحو يصان ويباع ويخاف ويهاب ويدخل ايضا في لفعل المضارع حين تقطع
حتى تعين الضمة وهي الواو والياء ولا تعد سكون ما بعدها اي ما بعد العين لالتقاء الساكنين كما بين
الامثلة وتلتبس ... المخرج ... بحركة ... ومثاليهما ... عند الحذف وتقول عند
دخول ... يصون لم يصن ... بحذف حركة وان حذفت ولالتقاء الساكنين لم يصونا لم يصونوا
فيه نحو ما بعد لم يصن ... لا ... كما تقول ... لان الجازم ...
... عند ... الساكنين ... لم يصونا لم يصونوا لم تصوني لم تصونا
لم تصن ... وكذا ... ما كان عينه ياء ... بالحذف لسكون ما بعدها
بالاثبات لتحركه ... بالحذف ... لاثبات ... الحذف ... ان ... قد ...
والحذف ... على المضارع الداخل عليه ... الامر ... ساكن ما بعده
نحو صن ... ما بعد نحو صونا صونوا صوني صونا صن ... جمع المؤنث نحو
حذف عينه في المضارع والامر بالتأكيد مع نون التأكيد صونن صونانّ ... صونِن ...
باعادة العين المحذوفة لزوال علة الحذف لتحرك ما بعدها لما تقدم من ... حتى ...
بعد لالتقاء الساكنين في جمع المؤنث نحو صنّ ... حذف عينه لازم قطعا ...
... بالحذف ... بحذف لا ... في ...
بالحذف ... وبالتأكيد ... نحو صونن باعادة العين لزوال علة الحذف ...
خفيفة صونن ... خاف ... بلا فرق ... بعد العين في مخوص ... ويبيع المرجع ...
... لا ... نحو صونا وصونوا وصوني ...

وامثالها فانها كالاصلية لاتصالها بما بعدها بالكلمة اتصال الجزء بالكل اما في نحو صونا فلان ضمير
الفاعل المتصل كالجزء واما في نحو صونن فلان نون التاكيد مع ضمير المستتر كالمتصل وتحقيق هذا
الكلام انه لما اشبه ضمير الفاعل المتصل ونون التاكيد مع المستتر بجزء من الكلمة في امتناع وقوع الفصل بينهما
اشبهت الحركة الواقعة قبلها بحركة اصل الكلمة حتى كان المجموع كلمة واحدة ثم اكتسبت حكم الحركة لا
لهذه الحركة العارضة فثبت معها العين مثلها مع الحركة الاصلية وهذا انما يكون اذا لم يكن الحرف التي
قبل ضمير الفاعل موضوعة على السكون كتاء التانيث في الفعل نحو دعت دعتا دون دعاتا فافهم
اصله دعوت قلبت الواو الفا
فان قلت فلم لم يعتد بالحذف في نحو لتخشون وارضون وامثال ذلك ولم يقل لتخشاون وارضاون
مع ان ههنا ايضا نون التاكيد كجزء من الكلمة قلت لان كون نون التاكيد كجزء من الكلمة انما هو مع
الضمير المستتر والضمير في نحو لتخشون وارضون بارز وهو الواو بخلاف نحو يسعين وخافن والسر في ذلك
ان الاصل فيهما ان يكون كالجزء لانه حرف متصل به لفظا ومعنى فاشبه ضمير الفاعل المتصل وهذا انما
يتحقق في غير البارز اذ لا فاصل بينهما بخلاف البارز فانه فاصل بين الفعل والنون فلا يتحقق الاتحاد
ولا يشبه ضمير الفاعل المتصل هذا ما اظن وههنا فائدة لا بد من التنبيه عليها وهي ان المراد بالمتصل في
هذا المقام الالف الذي هو ضمير الاثنين دون واو الضمير ويائه لانه لا يجوز في نحو اغزن ان يعود
اعادة اللام لانها انما تعاد عند المتصل الذي هو الواو وكذا في نحو اغزن بالكسر اغزن بدون اعادة اللام وهو
طرد مزيد الثلاثي لا يجيء منه الا اربعة ابنية اعلم ان زيادة جاءت متعدية وغير متعدية يقال زاد الشيء وزدته
وما وقع في الاصطلاح غير متعد لانهم يقولون الحروف الزائدة دون المزيد فلم يرد عندهم فكان معنى فهو مزيد
ابنية المفعول والا فيحتمل ان يكون اسم المفعول على تقدير حذف حرف الجر اي المزيد فيه ويحتمل ان يكون
مكانا جعل بمعنى موضع الزيادة فمعنى مزيد الثلاثي المزيد فيه من الثلاثي ومحل الزيادة منه ويحتمل ان يكون
مصدرا بمعنى الزيادة فالمراد ان الثلاثي المزيد فيه لمعتل العين لا يعمل منه الا اربعة ابنية وهي نحو اجاب
يجيب والاصل اجوب يجوب نقلت حركة العين الى ما قبلها وقلبت في الماضي الفا لتحركها في الاصل
وانفتاح ما قبلها الان وفي المضارع ياء لسكونها وانكسار ما قبلها اجابة اصلها اجوابا نقلت حركة الواو الى
الفاء كما في الفعل ثم حذفت الالف لالتقاء الساكنين فعوضت عنها التاء في الاخر وقد يحذف نحو قوله تعالى
واقام الصلوة والمحذوف الف افعال لا عين الفعل عند الخليل وسيبويه والوزن افعله وعين الفعل عند الا

قوله فيدل ضمير الفاعل ... ان تحرك في صونا
ان حذف صونا من تصونان وان حذف من تصونن
التصلت
من الضمير وواو
وياء ضمير رضا ما صونو
... كانت الحركة سببها ...

[illegible]

[illegible] تطلع عليها في مصون و مبيع وكلام صاحب المفتاح وصاحب المفصل

[illegible] وانما اعلوا هذا الاعلال حملا له على المجرد ولذا لم يعلوا نحو اعورّ واسودّ عوِر وسوِد

[illegible] نحو عور و سود لانهم يقولون الاصل في الالوان والعيوب افعلّ وانما [illegible]

[illegible] فلا تعل لانها الاصل وهذا عكس سائر الابواب فيهم من [illegible]

[illegible] وهو قليل [illegible] ونحو غيلان والخيلان [illegible]

[illegible] مثل ما [illegible] على الاصل وكذا سائر تصاريفها [illegible]

[illegible] فاصلهما عن [illegible]

[illegible] كان يجب جائز نحو استحوذ

[illegible] لا صل [illegible] سكن

[illegible] الاصل [illegible] الاصل [illegible] قلت

[illegible] والاسل [illegible] وقولهم

[illegible] الواو الى ما قبلها حتى تنقلب الفا كما

[illegible] الاعلال ولا على [illegible] نحو [illegible]

[illegible] الاعلال [illegible] في النصب [illegible]

[illegible] ما بقي [illegible] وادّ [illegible] هذا

[illegible] الاصل [illegible] قبلها [illegible] يجب

[illegible] الاصل [illegible] في [illegible]

[illegible] كما في [illegible]

[illegible] واصله [illegible] فيهما

[illegible] فتعلق الاصل [illegible] ليستقيم

[illegible] بعد [illegible] المفعول [illegible]

[illegible] فجرى عليها حكام [illegible] العين عند انضمام

[illegible] والامر منها اي من هذه الاربعة

تجب من تجوب بالاصل اجوب بنقل الاعلال تجيب يتفرع على ذلك الموافي وان شئت قلت ان تشتق من تجيب

بعد الاعلال وحذف العين لسكون ما بعدها كان تجيب ونحو نبت في اجيبا كان زبيبا واستقام مستقيما او انقه

انقادا وانهض اغاروا لكن الذي في الضابط ما ذكره الشيخ وانا سكن ما بعده ونحو اذا تحرك ما قبله اصليا او

مشابها له اي نحو اجيبا واجيبين بخلاف نحو ابيع القوم واستقيم الامر فهذا لو ما تقدم اذ لا حاجة الى الحاق

من لم يستفصح بمصباح لكي يستضيء باصباح ويصحح كي لا يبطل جميع ما غير هو فهذا الابنية نحو قوله

قال نقول وتقاول وتزين وتساير واسود واسواد وابيض وابياض وكذا يصح ساير

تصاريفها اي جميع تصاريف هذه المذكورات من الماضي والامر واسم الفاعل واسم المفعول والمصدر

وغير ذلك مضارع وجميعها اصر يعني بصحيح يثبت بعدم علة الاعلال وكون العين في هذه الامثلة في عا

الحركة لسكون ما قبلها فان قلت ما قبل العين في افعل واستفعل ايضا ساكن فوقد يعلهما احمل البصرية فلم لم

هذا ايضا حملا عليه قلت لانه لا مانع من الاعلال فيهما لان ما قبل العين يقبل نقل الحركة اليه بخلاف هذه

لانه لا يقبل الا الالف لفظا واما الواو والياء فلا يؤدي الى التصرف فيدبر واعلم ان البناء المفعول من ...

قوله صح تقاول وتقول بلا ادغام لئلا يلتبس بالبناء المفعول من قولك تقول وكذا سوير وتسوير بلا

الواو يا لئلا يلتبس بنحو زين وتزين واسم الفاعل من الثلاثي المجرد يعل عينه بالهمزة سواء كان واوا

او ياء كصائن وبائع والاصل صاون وبايع قلبت الواو والياء همزة لان الهمزة فيهما المقام اخف منها

هكذا قال بعضهم والحق انهما قلبتا الفا كما في الفعل ثم قلبت الالف المنقلبة همزة ولم يحذف لالتقاء الساكنين

اذ الحذف يؤدي الى الالتباس واختص الهمزة لقربها من الالف وانما كان الحق هذا لان الاعلال فيه انما هو

لحمله على الفعل فالمناسب ان يعل مثله ويشهد بذلك تصحيح عاور وصايد بدون القلب وقد صح الاول

الاعلال وقع في المفصل في بحث الابدال ان الهمزة قلبت عن الالف المنقلبة وفي بحث الاعلال

عن الواو والياء فكان قصد الشارح في بحث الاعلال الماء اذ المتن يحتمل الابدال ولفظ المصنف يحتمل على

كل من الوجهين ويكتب الهمزة بصورة الياء لان الهمزة المتحركة الساكن ما قبلها انكسر يجوز جعلها ياء وقد

جاء في الشواذ حذف هذه الالف دون قلبها همزة كقولهم شاك اصله شاوك قلبت الواو الفا وحذفت الالف

وقوله ولابد وليس الحذف على ما في الاخر وقال اكثر ما يحذف في تعليله فان ... الكسر ...

قوله تعالى شفا جرف هار وقد يقال قد ... ونظير ذلك شاك وشوك ... هو

واصله هور وشوك ويقال في الفصل ونحوها بتصرف العين في شاك والصواب هذا ومنهم من يقلب
اي يضع العين موضع اللام واللام موضع العين فيقول شاكي ثم تعل اعلال قاض وجاء كما ذكر
الشاكي ... فعلى هذا القول جاء في شائك ... بالكسر ...
باشباع الياء الخفيفة وعلى الحذف تقول جاءني شاك ورأيت شاكا ومررت بشاك بالكسر واسم الفاعل من
الثلاثي المزيد فيه يعتل بالاعلال المضارع كمخيف فان الاصل مخوف ومستقيم والاصل مستقوم ومنقاد والاصل
منقود ومختار والاصل مختير وان لم يكن من الابنية الاربعة لا يعل كالمقلد واسم المفعول من الثلاثي المجرد
يعتل فيحذف كمصون ومبيع والمحذوف واو مفعول عند سيبويه لانها زائدة والزائد بالحذف اولى والاصل
مصوون ومبيوع نقلت حركة العين الى ما قبلها فحذفت واو المفعول لالتقاء الساكنين ثم كسر ما قبل الياء في مبيع لئلا
تنقلب الياء واوا فيلتبس الواوي بالياوي فصون مفعل ومبيع مفعل والمحذوف عين الفعل عند ابي الحسن الاخفش لان العين
كثيرا ما يعرض له الحذف في غير هذا الموضع فحذفت ولى فاصل مبيع مبيوع نقلت ضمة الياء الى ما قبلها وحذفت
الياء فقلبت الضمة كسرة لتنقلب الواو ياء لئلا يلتبس بالواوي ومذهب سيبويه اولى لان التقاء الساكنين انما
عند الثاني فحذفه اولى ولان قلب الضمة الى الكسرة خلاف قياسهم ولا علة له ولو قيل العلة ذلك الالتباس
لو قيل باد ... سيبويه لدفع الالتباس عند ... فان قيل الواو علامة والعلامة لا تحذف قلنا لا نم انها علامة بل
هي من اشباع الضمة والضمة فيه مفعل في كلامهم الا مكرم ومعون والعلامة انما هي الميم ... ذلك لكونها
للمفعول في المزيد فيه من غير واو فان قيل اذا اجتمع الزائد مع الاصلي فالمحذوف هو الاصلي كالياء من غاز مع
تنوين وهنا الياء لشاكى والاول حرف صحيح ... قلنا ... يكون
الثاني من الساكنين حرفا صحيحا ... فالمحذوف ... قولهم مشيب في الواوي من الشوب
وهو الخلط ومهوب في الياء من الهيبة فمن الشواذ والقياس مشوب ومهيب وبنو تميم يثبتون الياء وفي بعض نسخ
يتمون ... دون الواو لانها اخف من الواو فيقولون مبيوع كما يقولون مضروب وفيه الماء القيطون مطر ...
وقال الشاعر حتى تذكر بيضات وهيجه يوم رذاذ عليه الدجن مغيوم وقال ايضا قد كان قومك يحسبونك سيدا
واخال انك سيد معيون ... في الواوي قال سيبويه لان الواوات اثقل من الياءات ... ثوب مصوون
ومسك مدووف اي مبلول ... وفرس مقوود واسم المفعول من الثلاثي المزيد فيه يعتل
... العين ... في المبني للمفعول من ... ان اعتل فعله اي فعل اسم المفعول وهو المبني للمفعول من

المضاعف بأن يكون الأربعة من الأبنية كجاب ومستقام ومنقاد ومختار والأصل مجوب ومستقوم ومنقود ومختير وإنما قال هيهنا بالقلب في اسم الفاعل وبالفعل في المضاعف لأن القلب هيهنا لا يطرد كليا بخلاف اسم الفاعل فإنه قد يكون فيه وقد لا يكون كبيع وبائع فإنه لا قلب فيه النوع الثالث من الأنواع السبعة المعتل اللام وهو ما يكون لامه حرف علة ويقال له الناقص لنقصان آخره من بعض الحركات ويقال له ذو الأربعة أيضا لكون ماضيه على أربعة أحرف إذا أخبرت عن نفسك نحو غزوت ورميت فإن قلت هذه العلة موجودة في كل ما هو غير الأجوف من الجزئيات فلم هو في غير ذلك على الأصل بخلاف الناقص فإنه يكون على ثلاثة أحرف فيهنا أولى منه في الأجوف لكون حرف العلة هيهنا في الآخر الذي هو محل التغير فلما خالف ذلك بقي على الأربعة وتسمية الشيء بالشيء لا يقتضي اختصاصه به فالحرف تقلب الواو والياء منه ألفا إذا كانتا في الماضي من الناقص ألفا إذا تحركتا وانفتح ما قبلهما كغزى ورمى في الفعل والأصل غزو ورمي وعصا ورحى في الاسم والأصل عصو ورحي قلبتا ألفا وحذفت الألف لالتقاء الساكنين بين الألف والتنوين والألف المنقلبة من الياء تكتب بصورة الياء فرقا بينها وبين المنقلبة من الواو وقوله إذا تحركتا احترازا عن نحو غزوت ورميت ونحو وانفتح ما قبلهما احترازا عن نحو الغزو والرمي ونحو لن يغزو ولن يرمي وكان عليه أن يقول إذا تحركتا وانفتح ما قبلهما ولم يكن ما بعدهما ما يوجب فتح ما قبله احترازا عن نحو غزوا ورميا وعصوان ورحيان ورضيا وارضيا ويغزوان ويرميان مبنيين للمفعول فإن ألف التثنية يقتضي فتح ما قبلها فلا تقلب اللام في هذه الأمثلة ألفا لأنه لو قلبت ألفا وحذفت الألف لالتقاء الساكنين لالتبس بالواحد فقد تبين وأما نحو ارضين ولتخشين من الواحد المؤكد بالنون فلم تقلب الياء فيهما ألفا لأن مثل ارضيا واخشيا لما مر من أن النون مع المستتر كألف التثنية مع الضمير فهذا القيد ليس داخلا على الأمثلة على ما سيجيء وكذلك الفعل الذي زاد على ثلاثة أحرف تقلب لامه ألفا عند وجود العلة المذكورة وكذا اسم المفعول من المزيد فيه فإن ما قبل اللام يكون مفتوحا البتة ثم أشار إلى أمثلة الفعل واسم المفعول على طريق اللف والنشر بقوله كأعطى والأصل أعطو واشترى والأصل اشتري واستقصى والأصل استقصو بالواو من قصوت واستقصيت كما سيجيء ثم قلبت الياء من الجميع ألفا وهذا هو النشر في فصل ذلك فعلى ما قبله بقوله وكذلك في اسم مرضى فإن قالوا وإنما ينقلب ألفا عند بين المعطى والمشترى والمستقصى

ايضا كذلك [illegible] لان الالف في الجمع [illegible] التاء ومثل [illegible]

لان [illegible] واشار [illegible] ذكر اسم المفعول من [illegible] الالف [illegible]

الاسم [illegible] الالف [illegible] الساكنين بينهما [illegible]

الرضي وكذلك [illegible] فقلبت الفا [illegible] اي المبني للمفعول من الماضي

مجردا كان او مزيدا فيه [illegible] مفتوح [illegible] والاصل يخطو ويغزو فقلبت

الواو ياء [illegible] في اصل [illegible]

المبني للمفعول من المضارع [illegible] واما الماضي فيحذف اللام منه في مثال فعلوا اي اذا

سند الى ضمير جماعة الذكور سواء كان ما قبل اللام مفتوحا او مضموما او مكسورا واويا كان اللام او يائيا مجردا

كان الفعل او مزيدا فيه لان اللام وما قبله متحركان في هذا المثال البتة وحركة اللام الضمة لاجل الواو

كضربوا ونصروا فحركة ما قبلها ان كانت فتحة تقلب اللام الفا ويحذف الالف لالتقاء الساكنين

وان كانت ضمة او كسرة فتسقطان او تنقلان كما سنذكره مفصلا لثقلهما على اللام فيسقط اللام لالتقاء

الساكنين ففي الكل وجب حذف اللام ويحذف اللام في مثال فعلت وفعلتا اي اذا اتصلت بالماضي

تاء التأنيث اذا انفتح ما قبلها وذلك ما قبل اللام كغزت وغزتا ورمت ورمتا واعطت واعطتا واشترت واشترتا

واستغضت واستغضتا والاصل غزوت وغزوتا ورميت ورميتا الخ فقلبت الواو والياء الفا لتحركهما وانفتاح

ما قبلهما ثم حذفت الالف لالتقاء الساكنين وهو في فعل الاثنين تقديري لان التاء ساكن تقديرا

لان الحركة من خواص الاسم فعرضت الحركة ههنا لاجل الف التثنية فلا عبرة بحركته ومنهم من لا

يتبع هذا ويقول غزاتا ورماتا وليس بالوجه وتثبت اللام في غير ذلك في غير مثال فعلوا وفي مثال

فعلت وفعلتا مفتوحا ما قبل اللام وهو ما لا يكون على هذه الامثلة او يكون على فعلت وفعلتا لكن

لا يكون مفتوحا ما قبل الاخر نحو رضيت رضيتا وسروت سروتا لعدم موجب الحذف واذا تقرر

هذا تقول في فعل مفتوح العين واويا او يائيا غزا غزوا غزوا الخ غزت غزتا غزون الخ وفيه يائيا رمى رميا رموا

الخ وفي فعل مكسور العين نحو رضي رضيا رضوا الخ وهو سواء كان واويا او يائيا الا ان الواو تقلب

ياء لتطرفها وانكسار ما قبلها كرضي اصله رضو بدليل رضوان وبهذا صرح في الصحاح واليائي كخشي

ولذا لم يذكر المص الامثلة الا لواحد وكذلك تقول سرى [illegible] سرو سروا سروا سرت سرتا

[illegible]

[illegible]

سرُوا الخ وانما قال ذلك لانه لو لم يذكر جميع نظائرها يتفرق شار الى ان يصح بينه كالمذكور وذكر لما
واحد الاشتراك لا يكون يائيا واويا وانما فتحت ما قبل واو الضمير في غزوا ودعوا وهو الزاي والعين وضمت ما
قبلها في رضوا وسروا وهو الضاد والراء لان واو الضمير اذا اتصلت بالفعل الناقص بعد حذف
اللام فان انفتح ما قبلها اي ما قبل واو الضمير يبقى ما قبلها على الفتح اذ لا مانع منها وان انضم ما قبلها او كسر
ضم لمناسبة الواو والضمة ففتح في غزوا ودعوا لان ما قبل الواو بعد حذف اللام مفتوح لانه مفتوح
العين فابقي فتحه وضم في سروا لانه مضموم العين وكذا في رضوا لانه مكسور العين بعد حذف اللام
الكسرة ضمة لتبقى الواو وفي هذا الكلام نظر من وجوه الاول ان قوله وان انضم او كسر ضم لا يخلو عن خزازة
فانه اذا انضم فكيف يضم فالعبارة الصحيحة ان يقال ان انفتح او انضم بقي وان كسر ضم الثاني ان كلامه هذا يدل
على انه لم ينقل ضمة الياء الى الضاد بل حذفت ثم قلبت الكسرة ضمة حيث قال وان كسر ضم وقوله واصل
رضوا رضيوا يقتضي بعد قلب الواو ياء اذ الاصل رضووا انه نقلت حركة الياء الى الضاد وحذفت الياء لا
لتقاء الساكنين وهما الواو والياء وهو صريح في ان الضمة نقلت من الياء الى ما قبلها فبين الكلامين منافاة
الثالث ان قوله بعد حذف اللام الظاهر انه متعلق بقوله اتصل اذ لا يجوز تعلقه بقوله ان انفتح لان معمول
الشرط لا يتقدم عليه وكذا معمول ما بعد فاء الجزاء ولا يصح تعلقه بقوله اتصل لان الاتصال ليس بعد
حذف اللام والا لم يبق لحذفها علة فان علة الحذف اجتماع الساكنين واحدهما الواو فكيف يكون
الاتصال بعد حذفها وهذا ظاهر والتوجيه ان يقال تقديره اذا اتصل لفظا الا باقيا بعد حذف اللام
وهذا التوجيه لو صح لا يدفع الاعتراض الثالث بان يقال المراد بقوله وان انكسر ضم ان ينقل ضم اللام اليه اذ لا
منافاة فانه اذا نقلت الضمة اليه صدق انه ضم وكذا الاعتراض الاول بان يقال انه لم يقل وان ضم ابقي
تنبيها على ان هذا الضم غير الضم الذي كان في الاصل لانه ساكن ثم نقل ضم اللام اليه كما ذكر في
رضوا فنقول اصل سرُوا اسرُوُوا فنقلت ضمة الواو الى ما قبلها فصح انه ضم فاندفع الاعتراضات الثلاث و
هذا موضع تامل واما المضارع فتسكن الواو والياء والالف اعني اللام منه في الرفع نحو يغزو ويرمي ويخشى
ويحذف في الجزم لانها قائمة مقام الاعراب كالحركة وكما يحذف الحركة فكذا هذه الحروف وقد شذ قوله
هجوت زبان ثم جئت معتذرا من هجو زبان لم تهجو ولم تدع حيث اثبت الواو وقوله الم ياتيك والانبا
تنمي بما لاقت لبون بني زياد حيث اثبت الياء وقوله وتضحك مني شيخة عبشمية كان لم ترى قبلي

اسيرايعانيا حيث لم يقلب الالف تبع الواو والياء في النصب لخفة الفتحة وتثبت الالف في الواحد
لمخالفتها الا انها لا تقبل الحركة ولا موجب للحذف وقد جاء اثبات الواو والياء ساكنين في النصب حملا له
في الرفع كقوله فما سودتني عامر عن وراثة ابى الله ان اسمو بام ولا اب والعباس انما ثم وبالفتح
ان يكون ان غير عاملة تشبيها لها بما المصدرية كما في قراءة مجاهد ان يتم الرضاعة بالرفع ومنه قوله
شاهد ان تقرآن على اسماء ويحكما مني السلام وان لا تشعرا احدا حيث اثبت النون في تقرآن وكذا
من النون وقوله فانيئت انك تحسن بكالنا ولا من حمزة الاسى حيث لم يقلب الالف
بالفتح ويسقط الجازم والناصب النونات سوى نون جمع المؤنث هذا اذا ...
فتقول لم يغزو بحذف الواو ولم يغزوا بحذف النون ولم يرم بحذف الياء ولم يرميا بحذف النون ولم يرض
بحذف الالف ولم يرضيا بحذف النون ولن يغزو بفتح الواو ولن يرمي بفتح الياء ولن يرضى باثبات
الالف وتثبت لام الفعل واوا كان او ياء في فعل الاثنين متحركة مع ... نحو يغزوان ويرميان و
يرضيان بقلب الالف ياء اما في يغزوان ويرميان فلسكون ما قبلها ... واما في يرضيان فلان
الالف يقتضي فتح ما قبلها فلم تقلب الياء الفا اذ يلتبس ... النصب
وتثبت لام الفعل في فعل جماعة الاناث ايضا ساكنة نحو يغزون ويرمين ويرضين ...
ويحذف لام الفعل من فعل جماعة الذكور ومخاطبة ... نحو يغزون ويرمون ويرضون والاصل
يغزوون ويرميون ويرضيون ... حركات ... في يغزوون ويرميون ...
حركة ... في يرضيون فقلبت الياء الفا ... من فعل الواحدة ...
نحو تغزين وترمين وترضين والاصل تغزوين وترميين وترضيين ...
نون التاكيد ... فذلك ...
يغزو يغزوان يغزون ... نحو ... جماعة الذكور والاناث والخطاب فانا
جمعنا امثلة الخطاب فلذلك تقول انتم تغزون بالتاء الفوقانية فيهما وامثلة الغيبة فلذلك تقول هم
يغزون وهن يغزون بالياء التحتانية فيهما لكن التقدير مختلف فوزن جمع المذكر يفعون في الغيبة و
تفعون في الخطاب بحذف اللام فيهما لما ذكرنا من ان الاصل تغزوون ويغزوون بحذف اللام ووضع
واو الضمير مقامه ووزن جمع المؤنث يفعلن في الغيبة وتفعلن في الخطاب لما تقدم من ان اللام ثابتة فيه

جماعة الاناث وتقول في يفعِل بالكسر يرمي يرميان يرمون ترمي ترميان يرمين ترمي ترميان ترمون
ترمين ترميان ترمين ارمي نرمي اصل يرمون يرميون فعل بهم ما فعل بهم يدعوا يعني نقلت ضمة الياء الى
الميم وحذفت الياء الا للنساء لتساكنين وخصصه بالذكر لانه خالف ترمين في عدم بقاء
حينه على حركته الاصلية تنبيه على كيفية ضم العين وانتفاء الكسر وهكذا مثل يرمي حرم كان ما
قبل يرم مكسورا في جميع تركيبه كيرتجي وينهي وينجي اي بعض يقسر واجر بها احكاما
يرمي فصرف فيها تصريفه فان كنت ذكيا كما قال هذا والا فالبليد لا يفيد التطويل وتقول في
فعِل يرعوي اي يكف يرعوي يرعويان يرعوون ترعوي ترعويان يرعوين ترعوي ترعويان ترعوون
ترعوين ترعويان ترعوين ارعوي نرعوي هذا من باب الافعلال والاصل ارعوو يرعوو الثقل ولانهم انما
يرعوون بعد اعطاء الكلمة ما استحقه من الاعلال كما يشهد به كثير من اصولهم ولما اعلوا فاجتمع
المثلان ولما يلزم في المضارع من يرعو مضموم الواو وهو مرفوض ولم يقلبوا الواو الاولى الفا بل لو قلبوا
ياء لوقوعها ثالثة مع عدم انضمام ما قبلها ثم قلبت الياء الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها وانما يعل في
جماعة الذكور والواحدة المخاطبة يرعوون وترعوين ولم يحذف هذا الواو كما في يرضون وترضين لانه
قد حذف لام الفعل اذ الاصل يرعووون وترعووين فلو حذف هذا الواو ايضا كان اجحافا بالكلمة
والبناء باللام الثالث في المجرد ولم يقلب هذا الواو ياء مع وقوعها رابعة وعدم انضمام ما قبلها لما سنذكره
في هذا البحث وقيل لئلا يلزم اجتماع الاعلالين اعني اعلال حرفين من كلمة واحدة بنوع واحد وهو
مرفوض وفيه نظر لانه ينتقض بنحو يقون ويقين بتخفيف بنحو ايقا والاصل اوقيا ابدلا مما اشبهت ثانيا
او حذف منه حرف فان فاء فهم فان امتناع اجتماع الاعلالين وان اشتهر فيما بينهم لكنه كلام ليس بخير
اللهم الا ان يخص على ما قيل المراد باجتماع الاعلالين بهما ان لا يكون بينهما فاصل بحرف لا
يلزم الانفصال بما ذكر ويعرورى يعرورى يعروريان يعرورون تعرورى تعروريان يعرورين تعرورى تعروريان
تعرورون تعرورين تعروريان تعرورين اعرورى نعرورى نحو افعوعل مثل اعشوشب يقال اعروريت
الفرس اي ركبته عريانا والاصل اعروروا ويعرورو قلبت الواو ياء لما يعرورون يعرورين وتعرورين
تعرورين اعلال اعلال يرمون وترمين وذلك بعد قلب الواو ياء وتقول في يفعَل بالفتح يرضى يرضيان
يرضون ترضى ترضيان يرضين بالياء دون الالف لان الاصل الياء لا الالف منقلبة عنه وفيه

متحركة فلا انقلاب ترضى ترضيان ترضون ترضين ترضيان ترضين ارضى نرضى وهكذا قياس كل ما كان

قبل لامه مفتوحا نحو يتمطى والاصل يتمطو مصدر التمطي اصله التمطو لانه من المطو وهو المد قلبت الواو ياء

لانكسار او ضمة ثم الواو المتطرفة المضموم ما قبلها ويتضاءل في اصله يتضاو ومصدره التضاؤل في اصله التضاو

لانه من الصيق فاعل الاعلال المذكور ويتقلسى اصله يتقلسو ومصدره التقلسي اصله التقلسو كذا تجرجح ولا

يخفى ... بعده ... والعدل ... ما ان الخط علما برضى فلا تذكر حروف الاملاء ولفظ الواحد

مونث في الخطاب كلفظ جمعه في الفتح ... في الخطاب ... ترضين في كل ما كان قبل

لامه مكسورا ومفتوحا وتتغاير في الوحدة والجمع ترضين وتهدين وترتجين وتنساحين الخ وكذا تصغر

وتخطين وتقصين وتقيسين ... جميعا والقدير مختلف في وزن الواحد من ترضين تفعلين بكسر العين

من ترضى تفعين ... لانه محذوف ... وزن الجمع من ترضين تفعلن بالكسر ومن ترضى تفعلن

... الاولى ... جماعة الاناث وعلى هذا القياس تفاعين وتفاعلن وتتفعين و

الى الاخر ... من هذه الثلاثة المذكورة وهي يغزو ويرمي ويرضى لغز اغزوا

اغزي اغزوا ... ارم ارميا ارموا ارمي ارميا ارمين ارض ارضيا ارضوا ارضي ارضيا ارضين

... تحذف ... لتاكيد اي على نحو اغزوا ارم وارض خفيفة كان النون ...

... عرفت باعادة الواو وارمين باعادة الياء وارضين باعادة الالف ... هذا

الاصل ... متحركة ... لان هذه ... الياء والواو لا الالف في الامثلة الثلاثة

... متحركة ... الحركة ... فكذا مهما ... اللام ولا يعلل في فعل جماعة المذكور و

... من نحو ... التقاء الساكنين ... حقيقة لعروض حركة الواو والياء الضمير ...

... التقاء الساكنين لو عيد ... ولغلط على ما حكى عنهم لغر

... هولاء ... في الواحد المذكر ... والفتح نحو ... من ... ارضين و

... ثلاثة المذكورة ... اصلها ... اصله

... اصله ... اصله ... وعزوا

... راصية

... وذلك ...

وكذا راضٍ اصله راضو جعل ماضي واصل رامٍ رامي فحذفت ضمة اليا من الجميع استثقالا في جميعها كما

في التنوين فحذفت اليا لالتقاء الساكنين دون التنوين لانها حرف علة والتنوين حرف صحيح فحذف

فان قلت التنوين عوض عن اليا نحو الغازي والرامي والراضي وانما لم يذكر المص هذا الاعلال لانه

قد تقدم في كلامه مثله اعني حذف الضمة ثم اليا بخلاف قلب الواو المتطرفة المكسور ما قبلها يا كما قلب

الواو يا في المبني للمفعول من الماضي نحو غزي والاصل غزو ودعي فهم يقلبون الكسرة من بنية المبني

من معتل اللام فتحة والياء الفا ويقولون غزى ودعى في غزي ودعي ونحوه قال في قولهم تسوية تسين

وصطا نفوسا بنت على الكرم والاصل بنيت فقلبت كسرة فتحة والياء الفا وحذفت الالف لالتقاء

الساكنين ثم قالوا غازية بقلب الواو يا مع عدم تطرفها لان المؤنث فرع المذكر لكون المؤنث فاشيا على

لا سيما فيمن يقول رجل ورجلة وغلام وغلامة ونحو ذلك فلما قلبوها في الاصل قلبوها في الفرع

غازية وداعية وفي التنزيل في عيشة راضية والتا طارية على اصل الكلمة وليست منها فكان الواو

حقيقة فان قلت انهم يقلبون الواو المكسور ما قبلها يا طرفا او غير طرف فتقلب في غازية كذلك كما

ذكره العلامة في المفصل قلت قول المص اقرب الى الصواب لان قلب عين المنظر في نسبة جمعها على

كما في الصيام او على المفرد كما في الجموع فمجرد كسر ما قبلها لا يقتضي القلب فان قلت التا معتبرة بدليل

قولهم قلنسوة وقمحدوة فلو لم تعتبر التا لوجب قلب الواو يا والضمة كسرة كما مر في التمطي وحينئذ لا يكون

الواو كالمتطرف قلت الاصل في قلنسوة وقمحدوة هو المفرد على التا والمحذوف طار بخلاف ما نحن فيه فان

الاصل بدون التا نحو غاز والتا طارية ولا يبعد عندي ان يقال في مثل ذلك قلبت الواو يا لكونها

مع عدم انضمام ما قبلها هذا كله ظاهر وانما الاشكال في اعلال نحو غواز وجوار ورواض وليس لنا

الا ان نقول ان الاصل غوازي بالتنوين ... انه منصرف ... وان تنوينه

اي تنوين واعلم ان هذا الاعلال انما هو في حال الرفع والجر واما حال النصب فنقول رأيت غازية

وجواري ودواعي كالصحيح وتقول في المفعول من الواو والياء في اسم المفعول يعني ... نحو دار ...

مغزو اصله مغزوو وادغمت الواو في الواو ومن اليا في مرمي بقلب الواو يا وبكسر ما قبلها ...

يعني ان اصله مرموي فقلبت الواو يا وادغمت اليا في اليا وكسر ما قبلها ...

يا لان الواو والياء اذا اجتمعتا في كلمة واحدة والاولى منهما ساكنة ...

تسوية لنسين تحسين
وصطاد نفوسا بنت على

ولا تدغم الياء في الياء وذلك قياس مطرد عندهم طلبا للخفة وشرطه سكون الاولى [illegible] والخبر [illegible]
وفي كلام المصنف نظر لانه ترك شرطا لا بد منهما وهي انه يجب في الواو اذا كانت الاولى ان لا يكون بدلا [illegible]
نحو سوير وتسوير كما تقدم ومن ان تكونا في الكلمة الواحدة وما هو في حكمها كمسلمي الاصل مسلموي [illegible]
اذ لو كانتا في كلمتين مستقلتين نحو يغزو يوما ويقضي وطرا وفي بعض النسخ فاجتمعتا في كلمة [illegible]
الصورة وان لا يكونا في صيغة افعل نحو [illegible] وان لا يكون [illegible] اذا كانت الاولى [illegible]
من جوهر اخر [illegible] فان الواو لا تقلب [illegible] هذه الصورة [illegible] يجب [illegible]
الى التصغير [illegible] سيبويه [illegible]
[illegible] لا يجب [illegible] الا انه [illegible] يجب ان يكون على [illegible] كلمة [illegible]
هذا الامر [illegible] شاذ القياس [illegible] في الواو [illegible]
[illegible] قول الشاعر [illegible]
[illegible] وان كان مخالفا للقياس تشبيها [illegible]
[illegible]
[illegible] اجتمعت الواو والياء وسبقت احداهما [illegible]
[illegible] في التنزيل [illegible]
[illegible] كذا ذكره صاحب الكشاف
[illegible] لان [illegible]
[illegible] المفعول [illegible]
[illegible] الادغام [illegible]
[illegible]
[illegible] مع الكسرة [illegible]
[illegible]
[illegible]

ومن اللبان في تنبيه أصله شرري ادغمت الياء في الياء او القرين القرينة هو المثنى يشري بقصيره اي بكونه

ثلاثيا في المزيد فيه تقلب واوه ياء لان يكون رابعة وبعدها فصاعدا ولم يكن ما قبلها مضموما قلبت الواو

ياء تخفيفا لثقل الكلمة بالطول والمزيد فيه كذلك لا محالة فقلبت الواو ياء وقوله رابعة احتراز من نحو

غزو وقوله فصاعدا ليدخل فيه نحو استغزى واستدعى وقوله ولم يكن ما قبلها مضموما احتراز من نحو يغزو وتدعو

اعطى يعطي واعتدى يعتدي والاصل اعتدو ويعتدو في استرشى يسترشي والاصل استرشو ويسترشو ومثل ثلاثة

امثلة لانها اما رابعة او خامسة او سادسة فتقول مع الضمير اعطيت واعتديت واسترشيت وكذا تغازيت

وترجينا بقلب الواو ياء من الجميع كما ذكرنا فاحفظ هذه الضابطة ولكن اعلم ان المص وغيره اطلقوا الحكم

في هذا القلب على سبيل الكلية وقالوا كل واو [illegible] ولي فيه نظر لان هذا القلب انما هو في لام الفعل فقط لا

[illegible] رابعا اكثر فهو الياء بالتخفيف بدليل انهم لا يقلبون من نحو استقوم وفي التنزيل استحوذ وكذا العشو

والجنو [illegible] واما الشبهة للمص [illegible] نحو افعل وافعال لا انقلب اللام الاولى لان الاخيرة منقلبة لاما فلو

انقلبت الاولى ايضا لوقع الثقل [illegible] بدليل [illegible] يرعوي والحواوي [illegible]

ما اشتبه للمص فلا [illegible] نحو [illegible] على ايراد هذا البحث في المعتل اللام وعلى انه لا

[illegible] هذا آخر الكلام فيما يكون حرف العلة فيه واحدا فلنشرع فيما

تعدد فيه حرف العلة فقوله النوع الرابع من الانواع السبعة المعتل العين واللام فهو ما يكون

عينه ولامه حرفي علة وقدمه لكثرة ابحاثه بالنسبة الى ما يليه ويقال له اللفيف المقرون اما اللفيف فلاجتماع

حرفي العلة فيه [illegible] للجمعين من قبائل شتى لفيف واما المقرون فلمقارنة الحرفين وعدم الفاصل بينهما

[illegible] القسمة يقتضي ان يكون هذا النوع اربعة اقسام لكن لم يجئ ما يكون عينه ياء ولامه واوا فبقي

[illegible] يكون الحرفان فيه واوين بكسر العين في الماضي نحو قوي

يقوى فقلبت الواو الاخيرة ياء [illegible] هذا النوع [illegible] الكسر حال كون العين واوا لا

[illegible] شوي يشوي مثل رمى يرمي رميا [illegible] ما عرفته في

يرمي [illegible] الاصل شوي يشوي [illegible] واصل شيا شويا اجتمعت الواو والياء

وسبقت احداهما بالسكون فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء ولا يجوز قلب الواو [illegible]

[illegible] اذا كان الاصل [illegible] موجودة فيهما

اصله اعطو يعطو

[illegible]

المعتل العين واللام

[illegible]

مثل لان حرف الكلمة اولى بالتغيير والتصرف فيه ولم يعل العين في صيغة من الصيغ لانه لم يعل في الاصل
الذي هو شوي فلا يعل في اسم الفاعل شاوٍ بالهمزة بل شاوٍ بالواو وكذا في اسم المفعول مشوي كما مر فالحاصل
انه يجري مثل شاء مجرى نحو ضرب لاستثقال الاحرف وتقول قوي يقوى قوة فالاصل قوو يقوو فاعل اعلال رضي
يرضى ولم يدغم لان الاعلال في مثل هذه الصورة واجب قبل الادغام ... مثل ... الادغام فانه لا
يجب لانه يجوز ان يقع قبل الادغام فيه الواجب قبل الادغام ولان قوي اخف من قوّ بالادغام
ويغتفر ... في القوة للادغام فانه موجب للخفة ... ولم يعل العين لئلا يلزم في
... مضموم ... لئلا يلزم اجتماع الاعلالين ... يقوى ... واصله ... فقلب
... لئلا يلزم في المضارع ... مضموم ...
... مكسور العين ... مفتوح العين ولم يقلب في المفتوح ... في المكسور ...
... مثل ... في جميع احكامه ... ان لا تعل العين ...
... اسم الفاعل ... مثل اسم الفاعل من رضي يرضى ومن شوي يشوي ... فهو ... دارع
... مثل عصي ... لان المعنى لا يستقيم الا عليها
... على ... واصله ...
... وتقول في التثنية المؤنث ... الضاد ...
... مذكر ... الاول ... عن الواو ... الفعل والثاني لا الفعل الثاني
... للخاص ... المزيد فيه من هذا النوع
مثل ... عليه ... ولا تعل العين ... لو اشتغل
... وتقول في ... مكسور العين ... حيي كرضي ... اعلال
... الادغام نظرا الى ... في الماضي ان يدغم في المضارع وههنا
... في المضارع لئلا يلزم ... مضموم الياء وهو مرفوض ويجوز حيّ بالادغام
... هو اكثر الشايع ... ويجوز في الحال الفتح على الاصل
... الياء ... وتقول في مضارع حيي يحيى بلا ادغام لئلا يلزم الياء المضمومة ونقلت اللام
... وتقول حيوة في المصدر ... الفا ويكتب بصورة الواو على لغة من

يميل الالف الى الواو وكذلك الصلوة والزكوة والربوا كذا ذكر صاحب الكشاف فيه والحق ان امثال
ذلك تكتب في المصحف بالواو فقط . نقل عثمان وفي غيره بالالف لكن الالف انها وان كانت منقلبة عن الياء
لكن لا تكتب بالياء [illegible] اذا كان ما قبلها ياء تكتب بصورة الالف الا في يحيى ونحيي اذا كانا اسمين [illegible]
[illegible] لم [illegible] ما ذكر في [illegible] من ان [illegible] على الثبوت دون الحدوث [illegible]
هذا الفصل لان اسم الفاعل فرع على الفعل في الاعلال دون الادغام [illegible]
في الاكثر [illegible] الادغام [illegible] في هذا الاشياء من جوّز الادغام [illegible] فيه الادغام [illegible]
[illegible] الاكثر من جوّز الادغام فان [illegible]
[illegible]
الاصل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

لم يستحي يستحي بن يستحون على وزن يستعون وتستحي تستحيان تستحين على وزن يستفين الخ استح
استحيا استحوا استحي استحيا استحين وبالتأكيد استحين باعادة اللام استحيان استحن استحين
استحيان استحين ولم نذكر الى هذا الانواع الاخر حسبما [illegible] حذفنا استطالة الجواب بقوله
وذا ما [illegible] فيكثرة الاستعمال [illegible] لا اذن في [illegible] غير [illegible] الاعلال بل على
الاعتباط [illegible] لا دون [illegible] الذي [illegible] سمعنا انهم هذه الكلمة كما حكاه الخليل
سيبويه ونظيره حذف نون يكن [illegible] الجزم نحو لم يك [illegible] وذلك [illegible] كثير في كلام
[illegible] سيبويه في استحي حذفت [illegible] الساكنين لان الياء الاولى تقلب الفا لتحركها وانفتاح ما قبلها
بعد قلبها [illegible] وانما [illegible] الى [illegible] كثير في كلامهم [illegible] الالتقاء الساكنين
ولا [illegible] قالوا هو يستحي [illegible] يستحي [illegible] نقلت حركة الياء من استحي الى ما قبلها
[illegible] فكانت [illegible] نقلت حركة [illegible] من يستحي الى ما قبلها وحذفت [illegible] لالتقاء الساكنين
فيما كثر [illegible] الاستعمال [illegible] كلام سيبويه [illegible] لا [illegible] المحذوف اللام والحق انه العين [illegible]
[illegible] في الجزم [illegible] الامر [illegible] يستحي واستحي [illegible] لا ان حذف اللام [illegible] هو كونه [illegible] مقام الحركة
[illegible] في [illegible] كذلك [illegible] حذف [illegible] في الجزم والامر [illegible] لا لكثرة الاستعمال
[illegible] في يستحي واستحين [illegible] لا حاجة الى قلب الياء الفا لانه يحذف [illegible] لم يقلب
[illegible] حركته [illegible] في [illegible] لا في [illegible] لكثرة الاستعمال الا في حذف اللام النوع الخامس من [illegible]

المعتل الفاء واللام

[illegible] وهو الذي فاؤه ولامه حرف علة ويقال له اللفيف المفروق
[illegible] ان يكون اربعة اقسام وليس في
[illegible] الا [illegible] وفي [illegible] والقسم في غيره وفاء فقط
[illegible] ولامه [illegible] الالف [illegible] الامر بابضرب
[illegible] يحسب [illegible] يذكر [illegible] نقول من باب ضرب يضرب وقى
[illegible] وقيا [illegible] وقيت [illegible] وقيتما [illegible] وقيتن وقيت وقيت
[illegible] لا [illegible] لم [illegible] الا انه لا يخالفه في حذف
[illegible] في [illegible] يقون وفي يقين في فعل الواحد

الخاطبة يقيين كيغيين فحذفت اللام كما في يرمون وترمين فالوزن يفعون وتفعين واما يقيين في الجمع فوزنه
تفعلن والياء لام الفعل وتقول في الامر منه قِ يا رجل على وزن ع فيصير على حرف واحد كما ترى لان الفاء
محذوفة وقد حذفت حرف العلة التي هي لام الفعل فلم يبق غير العين وكذا تقول في سائر المجزومات نحو لا تق
ولم يق ولم تق على وزن لا يع ولم يع ولم تع ويلزم في الامر لحوق الهاء في الوقف نحو قه لئلا يلزم الابتداء بالساكن
ان اسكنت الحرف الواحد للوقف او الوقف على الحركة ان لم تسكن وكلاهما ممتنع واما حال الوصل فتقول قِ يا زيد
قيا قوا الاصل فيوقوا لانه اصلية قي قيا قين على وزن عِي عِيا عِين فهو وافق للاصل وانه ... والاصل موقى
فحكم اللام في الجميع حكم لام رمى بلا فرق بينهما وتقول في التاكيد بالنون قين باعادة اللام لعروض النون
فيا قين قن بضم القاف في فعل جماعة الذكور وحذف الواو لالتقاء الساكنين ودلالة الضمة عليها قن بكسر القاف
في فعل الواحدة المخاطبة وحذف الياء لالتقاء الساكنين ودلالة الكسرة عليها قيان قينان بالخفيفة قن قِن
قِن وتقول من باب علم يعلم وجى يوجى كرضي يرضى في جميع الاحكام والتصاريف بلا فرق بينهما والامر
ايج كارض ... ايجي ايجيا ايجين وبالتاكيد ايجين الخ وذكر ذلك لفايدة وهي ان الواو تقلب ياء
لسكونها وانكسار ما قبلها فان الاصل اوج وتقول وجي الفرس اذا وجد في حافره وجع

النوع السادس

من الانواع السبعة

المعتل الفاء والعين

وهو ما يكون فاؤه وعينه حرفي علة والقسمة تقتضي
ان يكون اربعة اقسام ولم يجئ منه ما يكون الفاء والعين واوين لكونه في غاية الثقل فبقي ثلثة اقسام اشار الى
امثلته بقوله كيين في اسم مكان مخصوص ويوم وويل وهو واد في جهنم وويح كلمة عذاب ولا يبنى منه
اي من هذا النوع فعل لان الفعل اثقل من الاسم فلما كان هذا النوع اثقل من الانواع المتقدمة لما فيه من الاجتماع
حرفين ثقيلين ولهذا لم يجئ ما هو اثقل اعني ما يكون فاؤه وعينه واوين اسما ولا فعلا

النوع السابع

من الانواع السبعة

المعتل الفاء والعين واللام

وهو ما يكون فاؤه وعينه ولامه حروف علة والقسمة
تقتضي ان يكون تسعة اقسام ولم يجئ في الكلام من هذا النوع الا ثلاثة لان وذلك ... بالياء والواو لا يبقى الحروف الاصلية
تدخل فيها الهمزة والالف والجيم الى الاخر سماها ... الى الاخر كالرجل والفرس ... الخليل لاصحابه
كيف تنطقون بالجيم من جعفر فقالوا جيم فقال انما نطقتم بالاسم ولم تنطقوا بالمسؤل عنه فالجواب جه لانه المسمى
وتركيبها من الياءات الثلاث بالاتفاق ويجعلون الهمزة بتخفيف وقال الاخفش الف الواو ومنقلبة من الواو
وقيل من الياء والاول اقرب لان ... اكثر من ... على الاكثر اولى وقلب العين فيه الفا ... دون اللام

كيين بقد

فصل في بيان المهموز

كراهية اجتماع حرفي علة متحركتين في الاول فصل في بيان المهموز وهو الذي احد حروفه الاصول همزة ولفظ المهموز يشعر بذلك وهو ثلثة انواع لان الهمزة اما فاء ويسمى مهموز الفاء او عين ويسمى مهموز العين والاوسط او لام ويسمى مهموز اللام والعجز وحكم المهموز في تصاريف فعله حكم الصحيح لان الهمزة حرف صحيح بدليل قبولها الحركات الثلث بخلاف حروف العلة يعني ان تصاريف الفعل المهموز الخالي عن التضعيف وحروف العلة كتصاريف الصحيح فان لفظ المهموز اذا اطلق يفهم منه الخالي عن التضعيف وحروف العلة والا فيقال المضاعف المهموز ومثال المهموز والاجوف المهموز ونحو ذلك الاولى ان يقال حكم المهموز في تصاريف فعله حكم مماثله من غير المهموز ان كان مضاعفا فمضاعف وان كان مثالا فمثال الى غير ذلك وانما جعل المهموز من غير السالم لما فيه من التغيير التي ليست في السالم ويقع كثيرا ما تقلب الهمزة حرف علة لكنها اي الهمزة قد تخفف [illegible] غيرها [illegible] غير مبتدأ بها [illegible] تخفف [illegible] في اول الكلمة ان لم يكن مبتدأ بها نحو وامر [illegible] و [illegible] الاصل [illegible] همزة [illegible] لا يكون في اول الكلمة بل يبتدأ عليها شئ والا لم تخفف لان الا [illegible] تشديد مطلوب [illegible] منها عند [illegible] ما حذف همزة من نحو خذ الاصل اخذ فليس من هذا [illegible] فان همزة الوصل حذفها لازم [illegible] وانما تخفف لانها حرف شديد من اقصى الحلق تخفيفا [illegible] ويختلف بكون [illegible] وتحذف في غيرها واستقصاء ذلك لا يليق بهذا الكتاب فانه طويل الذيل [illegible] تحكم حكم الصحيح [illegible] من التصاريف والامر [illegible] وتقلب الهمزة [illegible] الاولى للوصل [illegible] فقلبت الثانية واوا لسكونها [illegible] قبلها همزة مضمومة [illegible] لان الهمزتين اذا التقتا حال كونهما في كلمة واحدة ثانيتهما ساكنة يجب قلبها اي قلب ثانيتهما [illegible] بجنس حركة ما قبلها اي بحركة الهمزة التي قبلها طلبا للخفة اذ لا يخفى ثقل [illegible] لكن جملة [illegible] وهذا [illegible] حال غير جملة كقوله والله [illegible] [illegible] وان كانت متحركة ما قبلها [illegible] تقلب بحرف الفتح وهو الالف كآمن اصله أأمن قلبت [illegible] همزة [illegible] بحرف [illegible] واو [illegible] ومن [illegible] اصله أأمن بهمزتين وان كان [illegible] كسرة [illegible] بحرف [illegible] مصدر [illegible] لان الهمزة الساكنة [illegible] [illegible] همزة [illegible] بحرف حركة ما قبلها [illegible] في كلمة واحدة لا [illegible] في كلمتين [illegible] همزة [illegible] وكذا قياس [illegible]

لم يلتبس بمثله . وإن كانتا في كلمة واحدة نحو آمنت فحكمها وفاق الثانية إذا كانت ساكنة لانهما لو اجتمعتا في كلمة ولم تكن
الثانية ساكنة فحكمها [illegible] أحكام الجزء الأول من هذا الكتاب وفيه نظر لانه ينتقض بنحو أيمة والاصل أأممة بهمزتين كأخبرة فانه
لم تقلب الثانية ألفا كآخر بل نقلت حركة الميم اليها وقلبت ياء وادغمت الميم في الميم فقيل أيمة ويمكن الجواب
بانه شاذ اذا عرفت هذا فنقول انا قلبت الثانية فان كانت الهمزة الاولى من الهمزتين المنقلبتين ثانيتهما واوا او
ياء همزة وصل تعود الهمزة الثانية اى سبيل الهمزة المنقلبة واوا او ياء همزة [illegible] وصلا ووصلا بكلمة
بكلمة قبلها يعني عند سقوط همزة الوصل في الدرج لانه يرتفع حينئذ التقاء الهمزتين الذي هو علة القلب
فتعود المنقلبة وقوله الهمزة الثانية [illegible] الواو والياء [illegible] عليهما الهمزة لكونهما في الاصل همزة
همزة ساكنة قوله الاولى يقتضي [illegible] فقال [illegible] الثانية يعني ترجع لكان أحصر وأوضح
لما [illegible] بقوله همزة قلنا ان عادت [illegible] الثانية [illegible] لكونه همزة [illegible] تجعل همزة [illegible] الا
وهذا [illegible] اذا [illegible] ما قبل الثانية بعد حذف همزة الوصل فيه نظر [illegible]
[illegible] عند سقوط همزة الوصل سواء انفتح ما قبلها او انضم او انكسر لزوال العلة اعني اجتماع الهمزتين
ما انفتح [illegible] قوله تعالى [illegible] الاصل ايتنا بالياء فلما اسقط همزة الوصل عادت الهمزة المنقلبة [illegible]
ما انضم ما قبلها قوله [illegible] الاصل [illegible] فلما اسقط همزة الوصل اعيدت الثانية
ومثال ما انكسر ما قبلها قوله تعالى [illegible] الذي ايتمن والاصل اؤتمن بالواو وعند سقوط الهمزة الاولى عادت
الثانية وكذا في المنقلبة واوا نحو [illegible] باعادة الهمزة ولم يجئ مما تكون الاولى
همزة الوصل [illegible] الا ان همزة الوصل لا تكون مفتوحة الا في مواضع [illegible] وحذف الهمزة [illegible]
[illegible] بعضهم ان القياس يقتضي ان يكون الامر من اخذ وأكل [illegible] اوخذ و [illegible]
لكنهما لما اشتق الامر حذفوا الهمزة الاصلية لكثرة الاستعمال ثم حذفت همزة الوصل [illegible] الاحتياج اليها
لزوال الابتداء بالساكن وهذا الحذف غير قياسي وفي نحو هذه الثلاثة [illegible] لان [illegible]
واجب [illegible] لا [illegible] لانهما اكثر استعمالا [illegible] او [illegible] عند [illegible]
بالضم [illegible] همزة الوصل واعيدت الثانية فقيل [illegible] وهذا افصح [illegible]
همزة الوصل [illegible] من [illegible] الكلب [illegible]
[illegible] تخفيف [illegible] المذكور [illegible]

[illegible] كلمة ايمان وخصص [illegible] فيه من قلب [illegible] هنا وادب [illegible] [illegible] والامر [illegible]
والاصل [illegible] [illegible] ذكره [illegible] الامر [illegible] كامتنع ذكره وان لم يكن تغيير
[illegible] [illegible] بقلب الهمزة [illegible]
بقياس مستمر [illegible] الامر [illegible] الساكنين فقيل [illegible]
[illegible] الساكن [illegible] [illegible] فان قلت
لم [illegible] همزة الوصل [illegible] بحركة السين لكونها عارضة كما قالوا في الامر من [illegible]
[illegible] حركة الهمزة [illegible] همزة الوصل [illegible] لا عتداد
بالحركة [illegible] [illegible] التخفيف [illegible]
[illegible] لالتقاء الساكنين [illegible]
وليس [illegible] تخفيف [illegible] [illegible]
[illegible] في باب [illegible] اذا لم يخرج [illegible]
[illegible] من شاذ [illegible] من جاء وذكر ذلك لانه ليس [illegible] وبائع ولا [illegible] في اعلال [illegible]
[illegible] الاصل [illegible] قلبت الواو والياء همزة كما في صائن وبائع فقيل [illegible] وجاء [illegible]
[illegible] الهمزة [illegible] لانكسار ما قبلها كما في [illegible] [illegible] الاعلال [illegible]
[illegible] سيبويه [illegible] التخفيف [illegible] نقلت العين الى موضع اللام
[illegible] موضع العين [illegible] وجاء [illegible] ثم اعل [illegible] وجاء [illegible]
[illegible] التخفيف [illegible] التغيير [illegible] سيبويه من اعلال [illegible]
كلام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] ذكره الخليل
[illegible]
[illegible]
همزة [illegible] همزة الوصل [illegible]
[illegible] في ذكر الامر [illegible]

قياس المضاعف غير الملحق والمضارع الاول فيه امر زائد ليس في المشبه وهو اوى ياوى تأوية اي
شيئا واصل ايأ اوديا ولا بأس به فذكر انه ليس فيه امر زائد وكان فائدة ذكره في الحكم في المضاعف
حكم شوى يشوى والمصدر اليه من المضاعف فلم يعلم ان مصدره ايضا كمصدره في الاعلال فاثبت انه
ايا والامر من اوى ايو كاشو من شوى فالاصل ايو فقلبت الثانية ياء ولذا ذكر ولا يخفى عليك انه ايا
في ابتداء الكلام وبعد ذلك يصير همزة عند سقوط همزة الوصل في الدرج كما تقدم ومنه قوله تعالى فأووا
الى الكهف وهو فصل جماعة المذكر تقول ايو ايويا ايووا اصله اِوِوُا بهمزتين فلما اتصل بما قبله
همزة الوصل وعادت الهمزة المنقلبة فصارت فأووا وقس عليه هذا وناى اي بعد بناى كرعى يرعى
وعليك بالتدبر في هذه الابحاث ومقايستها بما تقدم في الاعلال ... عندنا
نحيرة ولا اطنبنا ولا يخفى عليك ان نقف ما تقدم والاكتفاء بالاعادة مع ما فيه من الاطالة الا انفية
قياس وافق اي قياس يرى ان يكون كيناى وينأى لانه مهموز العين لكن العرب قد اجمعت على حذف الهمزة
التي هي عين الفعل من مضارعه اي مضارع راى والاولى ظاهر ان يقول على حذف الهمزة منه لانه يوهم
انما هو في يرى وهو مضارع وانما عدل عنه الى ذلك لئلا يوهم ان الحذف مخصوص بيرى فعلم من عبارته
ان الحذف جار في المضارع مطلقا فافهم فقالوا يرى يريان يرون الخ والاصل يرأى نقلت حركة الهمزة
ما قبلها وحذفت الهمزة فقيل يرى وهذا حذف لازم تخفيفا لانه كثر استعمال ذلك لا يؤتى بالهمزة
الا في ضرورة الشعر كقوله ألم تر ما لاقيت والدهر اعصر ومن يتملّ العيش يرأى ويسمع والقياس يرى
وكقوله ارى عينيّ ما لم ترأياه كلانا عالم بالترهات وقد حذفت الهمزة من ماضيه في قولهم اصاح
هل ريت او سمعت براع ردّ في الضرع ما قرى في الحلاب والقياس اثبات الهمزة ولم يلزم الحذف في الماضي
لانه لم يكثر كثرة يرى وتقول في خطاب المؤنث لفظ الواحدة والجمع لانك تقول ترين يا امرأة وترين يا
نسوة لكن وزن ترين الواحدة تفين بحذف العين واللام لان اصله ترأيين كترضيين حذفت الهمزة ثم
قلبت الياء الفا وحذفت الالف فبقي ترين بحذف العين واللام ووزن الجمع تفلن لان اصله ترأين كترضين
فحذفت الهمزة لما ذكرنا فبقي ترين باثبات اللام والياء فيه لام الفعل وفي الواحدة ضمير الفاعلة و
امر منه اي اذا بنيت الامر من ترى فقلت على الاصل ارء كارع لانه من ترأى حذف حرف المضارعة
لام الفعل وأتي بهمزة الوصل مكسورة فقيل ارء كاضرب ... وعبارته ... لان ...

ماضيه بغير قد لم يجز دخول ما النافية تحقيقها ان يقول لما امر [illegible] قلت كما هو في بعض النسخ وكان فيها

سهو من الكاتب في لابد من نفيه بلم حذف لحرف النفي وقلت على تقدير المعطوف من ترى بحذف حرف الهمزة

ولنية الوزن [illegible] بنا الهاء في الوقف كما ذكره في [illegible] وقوله زيادة زياد في الاصل زيادة ان اصله

[illegible] مفتوحة لا دليل الى العمد [illegible] التاكيد بين باعادة اللام [illegible] كما

مر في [illegible] بضم الواو دون الحذف كما في لغزون لا [illegible] ضمة [illegible] علته لان ما

قبله مفتوح [illegible] مكسورة [illegible] تحذف كلمة ريان [illegible] ربان وبالخفيفة [illegible] فهو

في [illegible] صيغة في علة علل الراء والياء في التثنية والنون في الجمع اصله [illegible] صيغة

[illegible] الى الهمزة وحذف الياء [illegible] فاعون وهو [illegible] راعيان راعون وذلك من [illegible] في

معقول [illegible] مرقي فلبث [illegible] [illegible] وكسر ما قبلها كما في [illegible] منداي من راي مجا

[illegible] [illegible] كما كان [illegible] الراء حذف الهمزة منه دون الاخوات

[illegible] الا [illegible] كما [illegible] او مضارعا او امرا وغير ذلك مخالفا لاخواته من نحو اي في

[illegible] حذف الهمزة [illegible] ذلك لكثرة الاستعمال فقوله [illegible] في الماضي اصله اراى كما

[illegible] حركة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة وكذا اريا اروا ارت ارتا [illegible] في المضارع اصله

[illegible] حركة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة وكذا [illegible] يرون والاصل [illegible] فون [illegible]

[illegible] والاصل [illegible] والوقف [illegible] في المصدر والاصل [illegible] [illegible] الا

[illegible] الهمزة [illegible] بعد الالف الزائدة [illegible] فنقلت حركة الهمزة الى الراء وحذفت الهمزة كما في الفعل

[illegible] الهمزة كما عوض عن الواو في [illegible] ويجوز ان تقول اراء بلا تعويض

[illegible] [illegible] الانها الرحم [illegible] بخلاف ذلك فلما حذف من [illegible] فكر

يجعلوا [illegible] التعويض في [illegible] [illegible] في المصدر [illegible] فلم يجمع

[illegible] بعض [illegible] كثيرا شايعا [illegible] [illegible] همزة انا وقعت

[illegible] حكمها حكم كلمة اخرى فكانها منفصلة فهو مخير في [illegible] صيغة

[illegible] [illegible] ربط [illegible] صيغة

[illegible] [illegible] [illegible]

فقيل أرءٍ على وزن أرعٍ فهو مُرءٍ في اسم الفاعل ومن المؤنث اصله مُرئيةٌ مُرئيانِ مُرئياتٌ اصله

مُرئيات وذالك مُرءًى في اسم المفعول اصله مُرْأَيٌ حذفت الهمزة كما تقدم وقلبت الياء الفا ثم حذفت

الهمزة كما تقدم وقلبت الياء الفا ثم حذفت لالتقاء الساكنين بينها وبين التنوين فوزنه مُفْعًى ونقول

في اسم الفاعل جاءني مُرءٍ ورأيت مُرئيًا بالاثبات ومررت بمُرءٍ بالحذف لخفة الفتحة وفيهما اعني في

المفعول تقول جاءني مُرءًى ورأيت مُرءًى ومررت بمُرءًى بالحذف في جميع لبقاء العلة اعني تحرك

وانفتاح ما قبلها وتقول في [illegible] اسم المفعول مُرْأَيانِ بفتح الراء ولم تقلب الياء الفا لان الف التثنية يقتضي

فتح ما قبلها [illegible] ولو [illegible] [illegible] الالتباس عند الاضافة نحو مرأيا زيد وفي الجمع مُرْءَوْن

بفتح الراء اصله [illegible] كما تقدم قلبت الياء الفا ثم حذفت مراة في المؤنث اصله مرئية قلبت

الياء [illegible] [illegible] اصله مرأيان لم تقلب الياء الفا لئلا يلتبس بالواحد

تقول في الامر منه [illegible] على الاصل المرفوض وهو من تأدى حذف حرف العلة [illegible] لام فيه [illegible]

اصله ارئي نقلت ضمة الياء الى ما قبلها وحذفت [illegible] اصله [illegible] نقلت كسرة الياء [illegible]

ولذا [illegible] على وزن فلن فالياء هو اللام بخلاف الواحدة فانها فيها ضمير وبالتاكيد [illegible]

كاغزون [illegible] الواو [illegible] الضمة عليها [illegible] لان الكسرة عليها [illegible]

[illegible] في النهي لا ترَ لا ترَيا [illegible] الى [illegible] وبالتاكيد لا ترين [illegible]

لا [illegible] وكذلك كما عرف فيما تقدم [illegible] لا [illegible]

[illegible] في الواحد [illegible] واو الضمير [illegible] التاكيد [illegible]

[illegible] اعلم [illegible] المضاعف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] في الماضي [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] اكثر المواضع [illegible] الهمزة [illegible]

[illegible] فليس من [illegible]

في بيان اسمي الزمان والمكان

[illegible] هذا آخر الكلام في المصدر فلنشرع في الفصل الذي يترجم [illegible] وفصل في

اسما الزمان والمكان نحو [illegible] وهو ما وضع لمكان او زمان باعتبار وقوع [illegible] فيه [illegible]

[illegible] الالفاظ المشتركة مثلا المجلس يصلح لمكان الجلوس وزمانه [illegible]

[illegible] لمكان من يفعل بكسر العين على مفعل مكسور العين للتوافق كالمجلس [illegible] والمبيت [illegible]

[illegible] مثل [illegible] ومن يفعل بفتح العين وضمها [illegible]

مفتوح العين [illegible] في المصدر [illegible] مفعلا في الكل [illegible]

[illegible] بكسر [illegible] من يفعل بالضم [illegible] من يشرب بالفتح لكن من

[illegible] الاصل [illegible] ولما كان [illegible] اعتراض [illegible]

[illegible] بكسر [illegible] المسجد والمشرق والمغرب والمطلع و

مكان [illegible] مكان [illegible] مكان سكون [illegible]

[illegible] السقوط [illegible] يعني زهده

[illegible] فقياس الفتح لان [illegible] مفتوح العين

[illegible] في بعض هذه الكلمات [illegible] على ما هو

[illegible] لم يكن [illegible] في الجميع قال ابن السكيت في [illegible]

[illegible] اذ كان الفعل صحيحا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مفتوح [illegible] ومكسورا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

د[illegible] وقد يدخل على بعضها تاء التأنيث اما للمبالغة واما لارادة البقعة وذلك مقصور على السماع

كالمظنة [illegible] يعني ان الشيء [illegible] المقبرة بالفتح الموضع الذي يقبر فيه الميت والمشرقة للموضع الذي

يشرق فيه الشمس وشذ مقبرة والمشرقة بالضم لان قياسهما الفتح لكونهما من يفعل بضم العين قياسا

[illegible] مكان الفعل ليس كما قال [illegible] المراد هنا المكان المخصوص قال ابن الحاجب وانما

[illegible] بالضم [illegible] لكنها بمنزلة [illegible] وقال بعض المحققين ان

[illegible] والمشرقة [illegible] بالفتح مكان الفعل وبالضم البقعة التي

من شأنها ان يقبر فيها [illegible] والمشرقة الموضع الذي يشرق فيه الشمس [illegible]

[illegible] مذهب [illegible] عن صيغة الجاري على الفعل دليل على

[illegible] وكان ينبغي ان ينبه على ان المظنة [illegible] بالكسر [illegible] من الفتح لانها من ظن بالضم

وبناء اسمي الزمان والمكان مما زاد على الثلاثة ثلاثيا مزيدا فيه او رباعيا مزيدا فيه او مجردا كاسم المفعول

لان لفظ اسم المفعول [illegible] في المعنى فيكون لفظا الموضع له [illegible]

ومقامه [illegible] المدخل والمخرج [illegible] والمدحرج [illegible] الشاعر [illegible] كان فيهما موضع

[illegible] المكان [illegible] بقوله واذا كثر الشيء بالمكان قيل فيه مفعلة [illegible]

يكون اسما [illegible] من الثلاثي المجرد اي اذا كان الاسم مجردا [illegible] وان كان مزيدا فيه رد الى المجرد ويبنى

نحو ارض مسبعة اي كثيرة السبع ومأسدة [illegible] ومذأبة اي كثيرة الذئب من المجرد [illegible]

[illegible] ومقثأة اي كثيرة القثاء [illegible] من البطيخ [illegible]

ولا [illegible] من القثاء ووجدت في بعض النسخ [illegible] توجيهها ان يكون من

الطبيخ لغة في البطيخ وهي لغة اهل الحجاز وفي حديث [illegible] رسول الله صلى الله عليه وسلم ياكل الطبيخ [illegible]

[illegible] من غير الثلاثي [illegible] كالثعلب [illegible] كعقرب [illegible]

[illegible] كثير الثعالب والعقارب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

انما يصدق على الآلة الا على تقدير مضاف محذوف اي اسم الآلة اسم ما يعالج به وليس بصحيح ايضا لانه يدخل
تحته داشا [illegible] وليس باسم الآلة في الاصطلاح وقد علم من تعريف الآلة انها انما تكون للافعال العلاجية
تكون للافعال اللازمة اذ لا معنى لها فيجيء جوابا لما قال اسم الآلة فيجيء على مثال مِحْلَب اي على مِفْعَل ومثال
مِكْسَحة اي على مِفْعَلة بالحاق التاء ويقتصر ذلك على السماع ومثال مِفْتاح اي على مِفْعال وانما قال كذلك
يحتاج الى التمثيل ومصفاة ايضا على وزن مكسحة لان اصلها مِصْفَوة قلبت الواو الفا لكن ذكرها التلاثية فهم
خروجها حيث لم تكن على وزن مكسحة ظاهرا وقال والمرقاة بكسر الميم على هذا اي على انها اسم الآلة كصفاة الا
اسم لما يرتقى به اي يصعد هو السلم ولما ذكر الآلة فيها بحثا وهو انها جاءت بفتح الميم وهو ليس من صيغ اسم
الآلة ومعناها واصلها الدرج فتح الميم وهذا المرتقى اي اراد المكان اي مكان الرقي دون الآلة وقال ابن الحاجب
وقالوا مطهرة ومطهرة ومرقاة ومرقاة ومسقاة ومسقاة فمن كسرها شبهها بالآلة التي يعالج بها ومن فتحها
قال هذا موضع يجعل فيه [illegible] الاسم [illegible] وتحقيق هذا الكلام ان المرقاة والمسقاة والمطهرة
لها معنيان احدهما انها مكان فان السلم مكان الرقي من حيث الرقي فيه والاخر انها الآلة لان السلم
المرتقى به فمن نظر الى الاول فتح الميم ومن نظر الى الثاني كسرها فان المكسور والمفتوح انما يقال لشيء
واحد لكن النظر مختلف فيه ولما قال ان صيغ الآلة المذكورات وقد جاءت اسماء مضمومة
الميم والعين [illegible] ايضا بقوله [illegible] جعل فيه الدهن ومنخل [illegible] الذي يجعل فيه السعوط
ومدق [illegible] يدق به [illegible] للذي جعل فيه الاشياء
حال كونها مضمومة الميم والعين والقياس كسر الميم وفتح العين [illegible] لانها [illegible] اسم لا [illegible]
عنه بانها [illegible] موضوعة للآلة مخصوصة [illegible] سيبويه [illegible] هو ابنها [illegible]
لكنها [illegible] ليست للآلة المخلوقة [illegible] فانها انما [illegible] الآلة [illegible] من المشتق [illegible]
[illegible] وفتح العين على [illegible] يكتب [illegible] في الاصل [illegible]
[illegible]
[illegible] واحدا وقياسا [illegible]
[illegible]
[illegible]

والانطلاقة والاستخراجة والتدحرجة وهذا هو الحكم في الثلاثي المجرد والمزيد فيه والرباعي كلها

الا ما فيه تاء التأنيث منها كما مر من الثلاثي والرباعي فانه ان كان فيه تاء التأنيث فلا يوصف بالواحدة

كقولك رحمة ورحمة واحدة ودحرجة ودحرجة واحدة وقاتلته مقاتلة واحدة واطمأننت طمأنينة واحدة واحدة

والمصادر التي فيها تاء التأنيث قياسي وسماعي فالقياسي مصدر فعلل وفاعل ومصدر فعّل ناقصا و

مصدر افعل واستفعل اجوفين والسماعي نحو رحمة ونشدة وكدرة وعليك بالسماع ويبنى منه ايضا للدلالة

على نوع من انواع الفعل نحو ضربته ضربة اي نوعا من الضرب وجلست جلسة اي نوعا من الجلوس واشار

اليه بقوله والفعلة بالكسر اي بكسر الفاء للنوع من الفعل تقول هو حسن الطعمة والجلسة اي حسن النوع

من الطعم والجلوس قال المص في شرح الهادي المراد بالنوع الحالة التي كان عليها الفاعل تقول هو حسن الركبة

اذا كان ركوبه حسنا يعني ان عادته في الركوب وهو حسن الجلسة يعني ان ذلك كان موجودا منه

صار حاله ومثله العادة للحالة التي هو عليها الاعتذار والقتلة للحالة التي قتل عليها والميتة للحالة التي مات عليها

هذا في الثلاثي المجرد الذي لا تاء فيه واما غيره فالنوع منه كالمرة بلا فرق في اللفظ والفارق القرائن

الخارجية تقول رحمته رحمة واحدة للمرة ورحمة لطيفة ونحوها للنوع وكذا دحرجته دحرجة واحدة ودحرجة لطيفة

وانطلاقة واحدة للمرة وحسنة او قبيحة او غيرهما للنوع وكذا البواقي وليكن هذا آخر

الكلام والحمد لله رب العالمين هذا تمام الشرح للتصريف وقد صنفه

الامام العالم الفاضل والنحرير المدقق الكامل المشهور

بسعد الدين التفتازاني وصلى الله على محمد

وآله الطيبين الطاهرين ولعنة

الله على اعدائهم

اجمعين

كتاب عوامل ملا محسن رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

احمدك يا من يرفع صالح العمل واصلي على نبيك محمد وآله المبلغين لهم كرامة الجزاء اما بعد فهذا مختصر في علم

باصول تعرف بها احوال اواخر الكلمة اعرابا وبناء والكلمة اسم وفعل وحرف وهي اما ان تعمل وتعمل او تعمل

ولا تعمل او لا تعمل وتعمل او لا تعمل ولا تعمل والعوامل منها النوع على عشرين نوعا سماعية وقياسية فالسماعية

منها ثلاثة عشر نوعا والقياسية منها سبعة انواع ونحن نذكر العوامل ونشير الى اصناف معمولاتها

بعون الله تعالى وحسن توفيقه ومشيئته **النوع الاول** من العوامل السماعية حروف تجر الاسم فقط

وهي على المشهور سبعة عشر حرفا فاحفظها بالعلامات با وتا وكاف ولام وواو ومنذ ومذ وخلا ورب

حاشا من وعدا في عن على حتى الى وهي الظرف حكما فلابد لها من متعلق فعل او شبهه او

معنى فعل كان ظاهرا او مقدرا فمن لابتداء الغاية مكانا نحو سرت من البصرة الى الكوفة

وزمانا نحو صمت من يوم الجمعة وغيرها نحو قرأت من ابتدائها وللتبيين نحو قوله تعالى فاجتنبوا الرجس من

الاوثان وعندي عشرون من الدراهم وللتبعيض نحو اخذت من الدراهم وللبدل نحو قوله تعالى ولو نشاء

لجعلنا منكم ملائكة وللتعليل كقول الشاعر يغضي حياء ويغضى من مهابته فلا يكلم الا حين يبتسم

وللظرفية كقوله تعالى ماذا خلقوا من الارض وتكون زائدة في غير الموجب اي النفي نحو ما من اله الا

الله وهل من خالق غير الله وما يؤذن من احد **والى** لانتهاء الغاية مكانا نحو سرت من البصرة الى الكوفة وزمانا

نحو اتموا الصيام الى الليل وغيرها نحو قلبي اليك وتكون بمعنى مع قليلا نحو ولا تأكلوا اموالهم الى اموالكم

والباء للاستعانة نحو بسم الله الرحمن الرحيم وللمصاحبة نحو دخلت عليه بثياب السفر ومنه نحن

نسبح بحمدك وللالصاق اما حقيقة نحو به داء او مجازا نحو مررت بزيد اي قرب مروري منه

وللمقابلة نحو بعت هذا بهذا وللتعدية نحو ذهبت بزيد اي صيرته ذاهبا وللقسم نحو بالله لاضربن

كذا وللسببية نحو ضربته بسوء ادبه وللبدل نحو فليت لي بهم قوما اذا ركبوا شنوا الاغارة فرسانا
وركبانا وللتفدية نحو بابي انت وامي وبمعنى عن نحو سأل سائل بعذاب واقع وبمعنى في نحو بيده الخير
وبمعنى اللام نحو واذ فرقنا بكم البحر وبمعنى من نحو عينا يشرب بها عباد الله وتكون زائدة قياسا في
اخبار الاول خبر ليس نحو ليس زيد بقائم والثاني خبر ما النافية نحو ما زيد بقائم والثالث خبر مبتدأ مقرون
بهل نحو هل زيد بقائم وسماعا فيما في غير الخبر نحو بحسبك زيد وكفى بالله شهيدا والقى بيده واما في
الخبر فيما ذكر نحو بحسبك زيد وفي للظرفية حقيقة نحو الماء في الكوز ومجازا نحو النجاة في الصدق
كما ان الهلاك في الكذب وبمعنى على قليلا نحو ولاصلبنكم في جذوع النخل وبمعنى اللام نحو ان امرأة دخلت
النار في هرة حبستها وتكون فعلا نحو في بعهدك وعلى للاستعلاء اما حسا وهو ما يشاهد نحو
على السطح او حكما وهو ما لا يشاهد نحو عليه دين وبمعنى في نحو دخل المدينة على حين غفلة من اهلها
وتكون اسما وبابها من لا غير نحو ركبت من عليه اي من فوقه وقد تكون فعلا نحو ان فرعون علا في الارض
واللام لاختصاص الملك نحو المال لزيد ولغير الملك نحو الحمد لله وللتعليل نحو ضربته للتاديب
وللقسم في التعجب كقول الشاعر لله يبقى على الايام ذو حيد بمشمخر به الظيان والآس وللوقت نحو اقم
الصلوة لدلوك الشمس لخمس خلون وبمعنى عن مع القول نحو وقال الذين كفروا للذين آمنوا وبمعنى الى
نحو فسقناه لبلد ميت وتكون زائدة نحو قوله ردف لكم اي ردفكم وتكون فعلا نحو لزيد ومنها
لتقع كان في هذه معنى الضرر نحو دعا له ودعا عليه وتفتح في الاستغاثة والتعجب والتهديد نحو يا لزيد
ويا للماء ويا للعجب ولا تفتح مع كل مضمر الا الياء نحو لي وتكسر في غيرها وعن للمجاوزة نحو رميت
السهم عن القوس وللبدل نحو لا تجزي نفس عن نفس شيئا وبمعنى بعد نحو لتركبن طبقا عن طبق اي
حالا بعد حال وبمعنى على نحو لاه ابن عمك لا افضلت في حسب عني ولا انت دياني فتخزوني ولا
تخيفونه وتكون اسما بمعنى من جانب نحو من عن يمينه وحتى للانتهاء ومدخولها اما جزء مما
قبله نحو اكلت السمكة حتى رأسها او متصل به نحو نمت البارحة حتى الصباح وتفيد مدخولها
قوة نحو مات الناس حتى الانبياء او ضعفا نحو قدم الحاج حتى المشاة وتكون للابتداء وقد تقع بعدها
مبتدأ فلم يعطف نحو ... وتشدد دخولها على الضمير
نحو فلا والله لا يبقى اناس فتى حتاك يا ابن ابي زيد ورب للتقليل نحو رب رجل كريم لقيته

وزيد ... صالح عشى وتكون للتكثير نحو رب رجل فقير لقيته ولها صدر الكلام وتختص بنكرة موصوفة

وقد يليها ما ... غالبا نحو ... وقد تدخل على مضمر مبهم مميز بنكرة منصوبة على طبق ما

قصد افرادا وتثنية وجمعا وتذكيرا وتأنيثا والضمير مفرد مذكر لا غير نحو ربه رجلا ورجلين ورجالا

وامرأة وامرأتين ونساء وتلحقها ما فتكفها عن العمل غالبا وتدخل على الفعل نحو ربما قام زيد وربما

قام وقد تخفف نحو قوله تعالى ربما يود الذين كفروا لو كانوا مسلمين **والواو** تكون بمعنى رب فتدخل

على النكرة الموصوفة وصلها كفصلها نحو وبلدة ليس بها انيس الا اليعافير والا العيس وللقسم نحو

والله ما فعلت كذا وتختص بالظاهر وبحذف فعل القسم معها ... ولا

اضرب زيدا ولا عمرا **والتاء** للقسم وتختص بلفظ الله ... نحو تالله ...

... من البشر ... وبلا الخبر

ولا بد لجواب القسم في غير ... من احدى الاربعة اللام وان ... نحو تالله تفتؤ تذكر

... ويحذف الجواب اذا توسط القسم ... او تأخر عنها نحو زيد والله

قائم وزيد قائم والله **والكاف** للتشبيه نحو زيد كالاسد ... نحو قوله تعالى واذكروه كما هداكم

... نحو ... يوم مشهد كما سيف عمرو لم تخنه مضاربه ... نحو

... وهو ... والزائدة نحو زيد اخي كا

... وقد تكون زائدة نحو قوله تعالى ليس كمثله شيء وتدخل الضمير على قلة نحو ما انا كانا

مذ ومنذ لابتداء الغاية في الماضي نحو ما رأيته مذ ومنذ يوم الجمعة والظرفية في الحاضر نحو

... مذ ومنذ شهرنا ويختص بالظاهر ويكونان اسمين بمعنى اول المدة فيليهما المفرد نحو ما رأيته مذ يوم

الجمعة ... ما رأيته مذ يومان او ... وهما مبتدأن وما بعدهما الخبر **وحاشا**

وعدا وخلا للاستثناء اي اخراج الشيء عن حكم ما قبلها نحو جاء القوم حاشا ...

وخلا زيد وتكون فعلا فتنصب ما بعدها على المفعولية والفاعل ... والجملة منصوبة

المحل على الحالية نحو جاءني القوم ... حاشا زيدا ... من زيد وتدخل على

الاخيرين ما المصدرية ... المصدر منصوب على الظرفية ... الوقت نحو جاءني القوم

ما عدا زيدا او ما خلا ... عن زيد ... عن عمرو ومن جر الاسم بعدهما ...

زائدة ولا بد لحروف الجر من متعلق الا الحرف الزائد نحو كفى بالله شهيدا وكذا رب والكاف في رأي

وعدا وخلا **الثاني** حروف مشبهة بالافعال وهي ستة احرف ان وان وكان ولكن وليت و

لعل تدخل على المبتدا والخبر فتنصب الاول اسما وترفع الثاني خبرا ولها سوى ان المفتوحة صدر الكلام

ولها التوسط **فالاولان** ان لتاكيد مضمون الجملة لكن المكسورة لا تغيرها والمفتوحة مع جملتها في حكم

المفرد نحو ان زيدا قائم وبلغني ان زيدا راكب ثم تخفف فان المكسورة قد تعمل نحو وان كلا لما

ليوفينهم ربك اعمالهم وقد تلغى فيلزمها اللام نحو ان زيد لقائم فرقا بينها وبين ان النافية والمفتوحة

تعمل وجوبا في ضمير الشان مقدرا نحو آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمين ويلزمها مع الفعل المتصرف السين او

سوف او قد او حرف النفي لئلا يلتبس بالمصدرية وليكون كالعوض نحو علمت ان سيقوم او سوف يقوم

او قد قام او لا يقوم واما مع غير المتصرف فلا نحو بلغني ان ليس زيد قائما وان ليس للانسان الا ما سعى و

تكونان فعلين ان زيد وان يا زيد وتكون المكسورة اسما نحو سمعت ان زيد ويكون حرف ايجاب نحو ان

هذان لساحران **وكان** للتشبيه نحو كان زيدا الاسد وقد تخفف فتلغى عن العمل نحو ونحر مشرق

اللون كان ثدياه حقان **ولكن** للاستدراك ويقع بين الكلامين المتغايرين نحو جاءني زيد لكن

عمرا لم يجئ ثم تخفف فتلغى عن العمل ويجوز معها مطلقا الواو للعطف او الاعتراض على خلاف فيهما نحو وما

كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا **وليت** للتمني ويعم الممكن والمحال نحو ليت زيدا فاضل ونحو فيا ليت

الشباب يعود يوما فاخبره بما فعل المشيب **ولعل** للترجي ويختص بالممكن نحو لعل زيدا فاضل وفيها

لغات كثيرة منها عل [illegible] قول الشاعر لا تهين الفقير علك ان

تركع يوما والدهر قد رفعه ويلحق الكل ما فتكفها عن العمل على الافصح نحو انما قام زيد وانما زيد قائم

تنبيه وجه مشابهة تلك الحروف بالافعال انها مثلها لفظا ومعنى اما لفظا فلكونها على ثلاثة او

رباعية وخماسية مبنية على الفتح ومواز لها مدغم واما معنى فلكونها بمعنى حققت وشبهت

واستدركت وتمنيت وترجيت **النوع الثالث** ما ولا المشبهتان بليس في النفي والدخول على

المبتدا والخبر ترفع الاسم وتنصب الخبر مثله وما اشبه بليس من لا لكونها لنفي الحال بخلاف لا ومن ثم

يعم ما فقط ولا يختص بالنكرات نحو ما زيد قائما وما احد خيرا منك ولا رجل افضل منك وقد تزاد

ان مع ما لا في الاكثر لتاكيد النفي فيبطل عملها وتبطل بتقدم معمولها او الا على الاسم قال الله تعالى ولا

حين مناص وكقول الشاعر ندم البغاة ولات ساعة مندم والبغي مرتع مبتغيه وخيم اي ولات الساعة
ساعة مندم وان تعمل قليلا كقول الشاعر ان هو مستوليا على احد الا على اضعف المجانين واذا انتقض
النفي بالا او تقدم الخبر او زيد ان بطل العمل نحو ما زيد الا قائم وما قائم زيد وما ان زيد قائم
وقد يكون لا لاستغراق النفي للجنس فيعمل العمل ان تليها نكرة مضافا او مشبها بها نحو لا غلام رجل
افضل منك ولا عشرين درهما لك ومع الافراد البناء على ما ينصب به نحو لا مسلم او لا مسلمين او لا مسلمات
فيها وفي التعريف او الفصل بينه وبينها لا وجب الرفع والتكرير نحو لا زيد في الدار ولا عمرو ولا في الدار
رجل ولا امرأة وكثيرا ما يحذف خبرها معمولها ويبقى الآخر نحو لا عليك اي لا بأس عليك ومنه لا اله الا
الله **النوع الرابع** حروف تنصب الاسم وحده وهي سبعة احرف يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة وا
والا فالمخففة الاول حروف النداء ومدخولها المنادى وهو منصوب بها ان كان نكرة كقول الاعمى يا رجلا
خذ بيدي او مضافا نحو يا عبد الله او مضارعا له نحو يا طالعا جبلا اذ الاول عامل في الثاني والثاني متمم
للاول كالاول ويبنى على ما يرفع به ان كان مفردا معرفة نحو يا زيد ويا زيدان ويا زيدون ويفتح بالف
الاستغاثة نحو يا زيداه ويخفض بلامها ولام التعجب والتهديد نحو يا لله للمظلوم ويا للماء ويا للعجب ولانتقمن منك
واما موارد استعمالها فالهمزة للقريب وايا وهيا للبعيد واي للمتوسط ويا اعم وتتعين في اسم الله تعالى والا
في المندوب نحو وا زيداه وقد يحذف حرف النداء نحو يا الله فان الاصل يا الله فحذف يا وعوض عنها الميم
فائدة لا يدخل حرف النداء على الالف واللام الا في يا الله فلا يقال يا الرجل بل بتوسط اما
بأي نحو يا ايها الرجل فاي منادى مفرد معرفة والرجل صفة له مرفوع حملا على لفظه او باسم الاشارة
نحو يا هذا الرجل فهذا كالاول او باجتماعهما نحو يا ايها هذا الرجل فهذا مرفوع محلا صفة لاي والرجل
مرفوع على انه صفة لهذا او بدل عنه او عطف بيان لتابعه قد يضاف المنادى الى الياء نحو يا غلامي
فيجوز قلبها الفا نحو يا غلاما او تاء مع الالف نحو يا ابتا او بدونه نحو يا ابت فتحا وكسرا ويجوز الحاقها
هاء السكت وقفا نحو يا غلاماه ويا ابتاه **تلميح** قد اختلف في نصب المنادى فقيل بتلك الحروف
وهو ... وقيل بفعل محذوف تقديره ادعو او اطلب والواو بمعنى مع نحو استوى الماء والخشبة
ويكون ... ينصب ما بعدها مفعولا معه والا للاستثناء وينصب بها المستثنى فيما اعتبرنا
... في الحكم المستثنى منه بشرط ان يكون المستثنى في كلام تام اي ما ذكر فيه المستثنى منه موجبا

نحو جاءني القوم الا زيدا او بعد ما خلا المستثنى منه نحو ما جاءني الا زيد احد او منقطعا اي غير
داخل في المستثنى منه قصدا نحو ما جاءني احد الا حمارا ويجوز النصب ويختار البدل اذا كان الكلام
الا ما غير موجب نحو ما فعلوه الا قليل الا قليلا ويعرب بحسب العوامل اذا كان مفرغا للعامل بذكر المستثنى
منه نحو ما ضربني الا زيد وليس الا في ايمانا وما مررت الا بزيد تنبيه قد انتصب المستثنى بغير
الا بفعل مقدر اي استثني وقيل بالمذكور لكن بتوسطه بيم قد يستثنى بغير وسوى وسواء
والمستثنى بها مجرور بالاضافة وغير تعرب كالمستثنى بالا على التفصيل وسوى وسواء منصوب على
الظرفية وبحاشا وعدا وخلا وما عدا وما خلا على ما مضى وبليس ولا يكون نحو سيجيئني اهلك ليس
زيدا ولا يكون بشرا والمستثنى بهما منصوب على الخبرية والاسم مستتر فيهما وجوبا والجملة منصوب المحل على
الحالية وبلا سيما نحو اكرم القوم لا سيما زيد او سيما زيد بتقدير لا وفيما بعدها ثلثة وجوه الرفع على
الخبرية لمبتدا محذوف وما فيها موصولة او موصوفة اي لا مثل الذي هو زيد موجود والجر على اضافة
سي اليه وما زائدة اي لا مثل زيد موجود والجملة حال في الحالين والنصب على الاستثناء فيكون لا سيما
منقولة من احد الاولين مبقاة على ما كانت عليه لفظا معربا ومعنى **النوع الخامس** حروف
تنصب الفعل المضارع وهي اربعة احرف **ان** ولن وكي واذن **فان** نحو ان تصوموا خير لكم ويجيء
على وجوه اخر غيرها كالمخففة عن المثقلة نحو علم ان سيكون منكم مرضى والزائدة نحو فلما ان جاء
البشير والمفسرة ما هو بمعنى القول لا صريحه نحو وناديناه ان يا ابرهيم والتي بعد العلم هي المخففة
لا الناصبة وفيما بعد الظن وجهان نحو ظننت ان لا يقوم **ولن** لنفي الابد في الاستقبال ونصب
نحو فلن ابرح الارض حتى ياذن لي ابي **وكي** تعبد نوعا من التعليل ونصب اذا كان ما قبلها
سببا لما بعدها نحو اسلمت كي ادخل الجنة **واذن** جواب وجزاء ونصب مستقبلا اذا لم يعتمد على
[illegible] بخلافها ما مع الحال او الاعتماد فلا كقولك لمن يحدثني
[illegible] وجهان نحو يأتيك فاذن اكرمك
[illegible] من الفعل المضارع وهي خمسة احرف لم ولما ولام الامر ولا النهي
[illegible] الطلب المضارع ماضيا ونفيه نحو لم يضرب ولما يضرب ويختص
[illegible] الفعل [illegible] نحو [illegible] ضرب ثم ضرب ولما

بجواز حذف فعلها كثيرا [illegible] المدينة فلما [illegible] الصلاة ادخلها وبتوقع ثبوته نحو لما يذوقوا عذاب

التغيير وهي مع المضارع جازمة ومع الماضي ظرف نحو لما قمت قمت ولما تم [illegible] ومع غيرها بمعنى

الا نحو ان كل لما جميع لدينا محضرون **ولام الامر** لطلب الفعل نحو ليضرب زيد ويدخل على الغائب

والمتكلم دون المخاطب الا ان يكون مجهولا **ولا النهي** لطلب الترك وتدخل على الصيغ مطلقا نحو

لا يضرب ولا تضرب ولا اضرب ولا نضرب **وان** يدخل على فعلين يسمى الاول شرطا والثاني جزاء

ويجزم ما كان مضارعا وفيما قبله ماض وجهان نحو ان قمت اقم او اقوم **فوائد** الاولى

فيما عطف على الجزاء المجزوم الجزم بالعطف والنصب باضمار ان والرفع على الاستيناف نحو ان تأتني

آتك فاحدثك [illegible] وفيما عطف على الشرط المجزوم الاولان الثانية يجوز حذف شرطها مع لا نحو قم و

الا [illegible] الثالثة كثيرا ما يعطف جملها على ما يحذف [illegible] الشرطية نحو تصدق وان كان درهما

اي ان كان زيد وان كان درهما كرم الضيف ولو كان [illegible] الرابعة الجزاء ان امتنع جعله شرطا

يجب فيه الفاء كالجملة الاسمية والطلبية والفعل الجامد كعسى والمقرون بقد او السين او سوف او

لن او ما ولا وان لم يمتنع فان كان ماضيا لفظا ومعنا بغير قد فيمتنع والا فوجهان نحو ان ضربتني

ضربتك وان ضربتك فضربتك **النوع السابع** افعال تسمى الافعال الناقصة تدخل على المبتدأ والخبر فترفع

الاول اسما لها وتنصب الثاني خبرا لها وهي كثيرة منها كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات

وما انفك وما زال وما فتئ وما برح وما دام وليس فكان لثبوت الخبر للاسم نحو كان زيد قائما و

بمعنى صار نحو [illegible] فطا الخبر قد كانت فراخا بيوضها ويكون فيها ضمير

الشان نحو اذا مت كان الناس صنفان شامت واخر مثن بالذي كنت اصنع وتامة بمعنى ثبت

ووقع نحو كن فيكون وكان [illegible] وزائدة نحو كيف نكلم من كان في المهد صبيا وقد تحذف

[illegible] وحده نحو اما انت منطلقا انطلقت اي لان كنت منطلقا او مع احد معموليها نحو ان خيرا

فخير [illegible] مرفوعين [illegible] نحو افعل هذا اما لا اي ان كنت لا تفعل غيره

[illegible] حذف نون من مضارعها المجزوم اذا لم يتصل بضمير او [illegible]

[illegible] وصار للانتقال نحو صار زيد غنيا وتكون تامة نحو صار زيد الى عمرو

اي انتقل [illegible] واصبح وامسى واضحى لاقتران مضمون الجملة باوقاتها الصباح والمساء والضحى

نحو أصبح وأمسى وأضحى زيد أميرا أي اقترن إمارته بتلك الأوقات وتكون بمعنى صار نحو أصبح أو
أمسى أو أضحى زيد غنيا وتامة بمعنى الدخول في تلك الأوقات نحو أصبح وأمسى وأضحى زيد أي دخل
فيها وظل وبات لاقتران مضمون الجملة بوقتيهما نحو ظل أو بات زيد قائما أي قام في جميع نهاره أو ليله
وبمجيئهما بمعنى صار نحو ظل أو بات زيد غنيا أي صار غنيا وتامة بمعنى أقام نحو ظللت أو بت بمكان
كذا أي مكثت فيه نهارا أو ليلا وما زال وما برح وما فتئ وما انفك لاستمرار ثبوت الخبر للاسم نحو
ما زال زيد كريما أي استمر كرمه وكذا أخواته ويلزمها النفي لفظا أو تقديرا نحو تالله تفتؤ تذكر يوسف
وما دام للتوقيت فما فيها مصدرية ويلزمه ما قبله كلام نحو اجلس ما دام زيد جالسا وليس لنفي مضمون
الجملة حالا نحو ليس زيد بخيلا ويجوز تقديم خبرها كلها على أسمائها نحو كان قائما زيد وأما
عليها فيمتنع في ما دام واختلف في ليس وفيما يلزمه النفي ويجوز في البواقي **تنبيه** غير الماضي
منها يعمل عمله وليس في ليس تصرف **فائدة** لا تسمى تلك الأفعال ناقصة لأنها لا تتم بالاسم المرفوع كسائر
الأفعال **النوع الثامن** أفعال تسمى أفعال المقاربة وهي كالأفعال الناقصة في رفع الاسم ونصب خبرها
المضارع لا الماضي وهي عسى وحرى واخلولق وكاد وكرب وأوشك وأنشأ وطفق وجعل وأخذ
وعلق وهي لدنو الخبر للاسم رجاء وحصولا أو أخذا فيه **والأول** وهو عسى وحرى واخلولق يجيء خبرها
مع أن نحو عسى زيد أن يقوم ويجوز حذف أن في خبرها إذا تقدم الفعل نحو عسى أن يقوم زيد فيحتمل التمام
والنقص ونحو حرى زيد أن يقوم واخلولق [illegible] **والثاني** كاد وكرب وأوشك نحو أوشك
زيد أن يقوم وكثر أن في أوشك وقلت في أخويه **والثالث** البواقي نحو وطفقا يخصفان عليهما
من ورق الجنة وأنشأ أو جعل أو أخذ أو علق السائق يحدو أي شرع فيه وليس فيها أن لأنها
للحال وأن للاستقبال ولم يستعمل غير الماضي من تلك الأفعال إلا يكاد ويوشك [illegible] وموشك اسم
فاعل **النوع التاسع** أفعال تسمى أفعال المدح والذم ويكون بعدها [illegible]
الفاعل الاسم المخصوص بالمدح أو الذم وهي أربعة نعم وحبذا للمدح وبئس وساء للذم وفاعلها إما
معرف باللام نحو نعم الرجل زيد [illegible] نحو نعم غلام الرجل أو مضمر مميز بنكرة منصوبة
نحو نعم رجلا زيد أو بما نحو فنعما هي والمخصوص مبتدأ وما قبله الخبر أو خبر مبتدأ محذوف
[illegible] والضمير هو على الثاني دون الأول وساء وبئس مثلها وفاعل حبذا ذا والمخصوص

نحو نعم العبد اي ايوب عليه السلام وحبذا نحو حبذا الرجل زيد فحب فعل ماض وذا فاعله والرجل
صفة للفاعل وقد يحذف الصفة ويليه تمييز او حال قبل المخصوص او بعده مطابقا له في الافراد و
التذكير وغيرهما نحو حبذا رجلا او راكبا زيد وحبذا زيد رجلا او راكبا وحبذا رجلين او راكبين
الزيدان وحبذا الزيدان رجلين وراكبين وهكذا في البواقي **النوع العاشر** افعال تسمى
افعال القلوب وافعال الشك واليقين تدخل على المبتدأ والخبر وتنصبهما على المفعولية وهي سبعة
علمت ورأيت ووجدت لليقين وحسبت وخلت وظننت للشك وزعمت لهذا تارة ولذلك
اخرى نحو علمت زيدا فاضلا وحسبت بكرا كريما وزعمت بشرا اخاك وكذا سائر تصاريفها
ولا يجوز الاقتصار على احد مفعوليها ويجوز حذفهما معا نحو من يسمع يخل اي يخل مسموعه
صادقا **تنبيه** ويلحق بها افعال اخر كاعطى وكسى وسمى نحو اعطيت زيدا درهما وكسوته
جبة وسميته خليلا وافعال التصيير كصير وجعل ورد وترك واتخذ وما يتصرف منها نحو واتخذ
الله ابراهيم خليلا وكذا احوال البواقي **النوع الحادي عشر** اسماء تسمى اسماء
الافعال وهي انواع منها ما يرفع على الفاعلية فقط ومنها ما ينصب على المفعولية ايضا ومنها
ما يستعمل على الوجهين **اما الاول** فعلى ضربين احدهما ما يعمل في المضمر ومنه امين بمعنى
استجب وهيت بمعنى اسرع وفي التنزيل هيت لك وقط بمعنى انته مثل اعطيته درهما فقط وفي
الشرط محذوف اي اذا اعطيته درهما فقط وان بمعنى اتضجر نحو ولا تقل لهما اف ووي و
واها بمعنى اتعجب نحو ويكانه لا يفلح الكافرون وواها لك ثم ثانيهما ما يعمل في المظهر
ومنه هيهات بمعنى بعد وشتان بمعنى افترق نحو شتان زيد وعمرو اي افترقا وتقول شتان ما بين زيد
وعمرو وشتان زيد وعمرو وسرعان نحو سرعان زيد اي سرع وفي المثل سرعان ذا اهالة و
اما الثاني فخمسة منها رويد نحو رويد زيدا اي امهله ورويدك زيدا اي امهله ورويد مصدر
وفي قولهم ساروا رويدا حال ... نعت لمصدر تقديره كما في ساروا سيرا
رويدا نعت ومنها عليك نحو عليك زيدا اي الزمه وفي الحديث عليك بصلوة الليل وبله نحو بله
زيدا اي دعه ... مصدر مضاف ودونك نحو دونك زيدا اي خذه وامامك نحو
امامك زيدا اي تقدمه وحيهل نحو حيهل الثريد اي ايته وها نحو ها زيدا اي خذه وفي التنزيل

هاؤم اقرؤا كتابيه وأما الثالث فنحو هلم أي تعال نحو هلم جرا وهلم شهداءكم كما مر هاؤم
ومنها ضادكثرا بمعنى ابرز وبرزك الا فيها نزكت وفي هذه الاسماء اما الاذن التعريف كزيد وبلد واسبهر
او التنكير نحو اها وفاها وجائز الامرين كصه وصه ومه ومه واف واف فما نون نكرة وما عري
معرفة **النوع الثاني عشر** فيما يجزم الفعل المضارع على معنى ان الشرط وتسمى كلم المجازاة
وهي متى واذما وحيثما وأينما وأنى ومهما وما ومن واي وكيفما واذا ولا جزم في اذ وحيث الا مع
ما فمتى واذما للزمان نحو متى تقم اقم وأينما وحيثما للمكان نحو اينما تكن اكن وحيثما تخرج اخرج
وانى كأينما ومتى نحو انى تقعد اقعد وانى تصم اصم ومهما كمتى نحو مهما تسافر اسافر وقيل هي بسيطة
وقيل مركبة اما من ما الشرطية وما الزائدة فقلبت الالف الاولى هاء تحرزا عن التكرار او من مه وما
الشرطية كانه قيل لك انت لا تفعل ما افعل فقلت مه مهما تفعل افعل ومن لذوي العقول نحو من
تكرم اكرمه وما لغيرهم نحو ما تصنع اصنع ومنه وما تفعلوا من خير يعلمه الله وأي اعم نحو أيا
تضرب اضرب وايا ما تصنع اصنع ولهذه الكلمات معان اخر لا تجزم بها فمتى للاستفهام نحو متى
تقوم ومتى لغة لهذيل القبيليين واين كذلك نحو اين تكون واين زيد وانى للاستفهام في المكان
والحال نحو انى زيد بمعنى اين هو وكيف هو وبمعنى متى الاستفهامية نحو انى القتال ومن للاستفهام
نحو من انت ومهما للاستفهام الزمان نحو مهما لي الليلة مهما ليه اودى بنعلي وسرباليه ومعنى
مهما الاولى من الهيئة المشروعة تعقد وما للاستفهام نحو ما هذا او موصوفة نحو مررت بما معجب
لك وصفة نحو لاضربنه ضربا ما او موصولة نحو عرفت ما فيه وتامة نحو ما احسن زيدا واي مثل ما الا
في التاء ومن مثل ما الا في الصفة وعن وما قد يتعاطيان المعنى فتكون ما لذوي العقول نحو
والسماء وما بناها ومن لغير ذوي العقول نحو ومنهم من يمشي على اربع واما الجزم بكيفما واذا فشاذ
ن تلبيها الا ان كيف للاستفهام ابدا وتقع حالا وخبرا ومصدرا نحو كيف ضربت زيدا امرا جلا
وكيف انت وكيف فعل ربك [illegible] اذ للمضي نحو واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وقد
عدلها الجزاء ويكون لما يستقبل نحو والليل اذا يغشى وهي مما يضاف الى الجملة ويكون للمفاجأة
فيلزم بعدها المبتدأ والخبر نحو خرجت فاذا السبع الباب فقيل انها زمان وقيل مكان وناصبها معنى
فعل متضمن من نحو [illegible] جاء مكان [illegible] فوقف السبع [illegible] **النوع**

الظاهر
ان اذا كمن [illegible]
جاء [illegible]
و[illegible] الجواهر [illegible]
[illegible] الا ان [illegible]
الباب [illegible]
فقال الاخفش ان اذا حرف وقال المبرد ظرف
مكان وقال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
جوابها [illegible]
[illegible]

الثالث عشر اسماء تنصب اسما من النكرات على التمييز وهي اربعة كم وكأين وكذا بمعنى
العدد وبعض المعدود فكم تكون استفهامية وخبرية والاستفهامية تنصب بلا فصل وفصل نحو كم
رجلا في الدار وكم في الدار رجلا ومع حرف الجر تنصب وتجر نحو بكم درهما او درهم اشتريت واما
الخبرية وهي للتكثير فمع الفصل بالجملة تنصب حملا نحو كم نالني منهم فضلا وبالظرف وشبهه على
المختار نحو كم عندك او في الدار رجلا ويجوز جره حملا على ... حملا للنقيض على النقيض والنظير على
النظير نحو كم رجل كريم لقيته وتميم ينصبون بها تمييزا ... استفهامية ... والخبرية بمفرد ومجموع
وقد يجر بمن فيهما نحو كم من رجل ضربته وكم من قرية اهلكناها وقد يحذف نحو كم مالك وكم
ضربت وكأين ككم الخبرية في التكثير ودخول من على مميزها ويستعمل وينصب غالبا نحو كأين رجلا
عندي وكأين من قرية اهلكناها وفيها خمس لغات كأين كائن نحو بالكاف وكأي كرأي وكاء كجاء
وكيئن كشيء وكأ كيد وكذا المطلق العدد وتنصب نحو عندي كذا درهما وقد يجر الاسم بالاضافة
نحو عندي كذا درهم وقد يرفع ما بعدها على البدل نحو عندي كذا درهم وقد تكون كناية عن غير العدد
نحو جئت يوم كذا فهو مفتقد التمييز ومما يعضد ... من احد عشر الى تسعة وتسعين نحو ثلاثة
احد عشر كوكبا والتسع وتسعون نعجة تنبيه كذا ... النصب على كيت ... ونقول ... رجلا
... ثمانية ... بالعدد وتمييزه على ما ذكرت ثم ان ما بعد ما جاوز الاثنين بجمع
مجرور ... عدا ما كان منها قد اضيفت الى مائة فمفرد فهو مميز ومما بعد عشرة فرد ... نصب
... وتسعين التمييز مما جاء من تسع وتسعين نحو ... مفرد ... واما كيفية تذكير
الاحد والاثنين فعلى ما انظمت ... لضبط ثلث وسبعة بعد ذكرا انث بعكس ما
شهر دون الاثنين قبله وكذا بعده ما هو لنص ... كل ثمانين في التركيب
... العشر فيه ما استطرا واذكر العشر ... فسوى كلما ... واذا
... الموضع ... فاستمع ... الباب الاول ... على غير ما ذكر وهو
معلوم ومجهول ومعلوم لازم ومتعد فاللازم يرفع اسم من قام به على الفاعلية وينصب اسم
من وقع عليه على المفعولية نحو ضرب زيد عمرا ... مثله في الاول دون الثاني اذ هو ما
قام ... يرفع نحو ... والفاعل اما ظاهر ... او مضمر بارز او مستتر والاستتار يجب في

قوله كائن بالكاف ... [illegible]

[illegible]

نحو أنت تضرب وأنا أضرب ونحن نضرب وأنت اضرب وما أحسن زيدا وفي عدا وخلا و
ليس ولا يكون وأسماء الأفعال ما كان لغير الماضي ويجوز فيما عداها نحو هو ضرب ويضرب و
هي ضربت وتضرب والمفعول أيضا يكون ظاهرا نحو ضرب زيدا أو مضمرا بارزا أو غيره نحو ضربته
والفعل قد يتعدى إلى الواحد وهو كثير وإلى اثنين ثانيهما عين الأول أو غيره وقد يتعدى إلى الثلاث
وهي أعلم وأرى ونبأ وأنبأ وأخبر وخبر وحدث نحو أعلمت زيدا عمرا فاضلا وأريتكهم كثيرا وقد
يحذف الأول ويذكر الأخيران معا أو بالعكس كمفعولي باب أعطيت فالأخيران مثلا ثاني كمفعولي
باب علمت وله معمولات أخر غيرها منصوبات منها ما هو بمعناه ويسمى مصدرا ومفعولا مطلقا نحو ضربت
ضربا وقعدت جلوسا وقمت مثل قيامك ومنها ما هو واقع فيه من زمان ومكان ويسمى ظرفا
ومفعولا فيه نحو صمت يوم الجمعة وصليت أمامك ومنها ما فعل الفعل لأجله ويسمى مفعولا
له نحو ضربته تأديبا وقعدت عن الحرب جبنا ومنها ما هو فاعل له معنى ويرفع الإبهام عن
ذات مقدرة نحو واشتعل الرأس شيبا وطاب زيد نفسا وأبا وأبوة ودارا وعلما وأما ما يرفع
الإبهام عن ذات مذكورة فهو معمول لقسم آخر من القياسيات سيجيء إن شاء الله تعالى وكلاهما يسمى
تمييزا وهو لا يكون إلا نكرة ومنها ما يبين هيئة الفاعل عند صدوره عنه والمفعول عند وقوعه
عليه ويسمى حالا نحو جئت راكبا ورأيتها راكبة ورأيتهما راكبين وقد يحذف عاملها وجوبا
نحو زيد أبوك عطوفا أي أحقه عطوفا وبعته يدا بيد وخذ صاعدا أي فاذهب صاعدا وتلزمها
النكارة ومنها المنصوب بنزع الخافض نحو جئته بي وتعتقر رملا أي جاء إلي وصادف الثعلب
في الرمل وأما المفعول معه والمستثنى فليسا من معمولاته بل عاملهما سماعي كما قدمنا وأما
المجهول فيبنى من المعلوم بتغيير الصيغة ويحذف الفاعل ويقام مفعوله مقامه ويرفع ويسمى
مفعول ما لم يسم فاعله ولا يصلح له الثاني في من باب علمت ولا الثالث من باب أعلمت ولا المفعول
له والمفعول معه والحال والتمييز وأما غيرها فإن وجد المفعول به تعين ... أو لا
غضبت ... يستوي ... سواء نحو ضرب زيد يوم الجمعة أمام الأمير ضربا شديدا
تنبيه قد يحذف فعل ما جوازا كقولك زيدا لمن قال من قام وأما وجوبا كما في
التحذير نحو إياك والأسد أي بعد نفسك عن الأسد والأسد من نفسك وإياك من الأسد

واياك ان تحذف فتقديره من ان تحذف فبعد من نفسك من حذف الارنب والطريق الطريق اي اتق
وسبعه ضمير عامله وهو مفعول حذف فعله مع التفسير نحو زيدا ضربته اي ضربت زيدا
حذف فعله وفسر بضربته وباب الاختصاص نحو نحن العرب اسخى الناس للضيف اي نخص العرب
وباب المدح والذم والترحم نحو الحمد لله اهل الحمد ومررت بزيد الفاسق والمسكين اي اعني اهل
الحمد واعني الفاسق والمسكين وباب الاغراء نحو الغزال الغزال اي ادنه **الثاني المصدر** وهو
يعمل عمل فعله معلوما او مجهولا فالمعلوم نحو يعجبني قيام زيد واعجبني ضرب
زيد عمرا يوم الجمعة امام الامير ضربا شديدا تاديبا له وفيه دلالة فارسا والمجهول نحو وهم من بعد
غلبهم سيغلبون اي من بعد ان غلبوا وعمله باللام ضعيف وقد يضاف الى الفاعل والمفعول
على ... نحو يعجبني ضرب زيد عمرا او بالعكس نحو اعجبني ضرب عمرو زيد وقد يحذف احدهما
والآخر ... اعرابه او مجرورا بالاضافة ولا يتقدم معموله عليه ولا يضمر فيه والمعمول في الحمل
يتبع اللفظ او المحل نحو عجبت من ضرب زيد الظريف والظريف ومن اكل الخبز واللحم واللحم وفي
الرفع والنصب ... **هداية** [illegible] ... للتحقير او يعم كالحمد
على ... **الثالث** اسم الفاعل وهو يعمل عمل فعله المعلوم بشرط الحال او الاستقبال
والاعتماد على المخبر عنه او الموصوف او الموصول او كان بعد همزة او حرف النفي او النداء نحو
زيد ضارب ابوه عمرا ... زيد ... وجاءني زيد ... ايا ضارب ... رجل ضارب ابوه
... ابوه بكرا وزيد ضارب غلامه عمرا يوم الجمعة وان كان بالماضي فيعمل مطلقا والتثنية
وجمعه كمفرده ومكثر صيغ المبالغة في جميع ما ذكر نحو ... ضراب غلامه ويضاف الى ...
معموله ... كما يعمل ... نحو زيد ضراب بسيفه ... **الرابع** اسم المفعول وهو يعمل عمل
فعله ... بشرط ... نحو زيد مضروب غلامه يوم الجمعة امام الامير ضربا شديدا في داره
... ويضاف ... نحو زيد مضروب الابن وان ... نصب تشبيها بالمفعول
... ... **الخامس** الصفة المشبهة
... بمعنى الثبوت ... نحو زيد حسن وجهه

زيد طيب ابوه ومن العوامل القياسية اسم التفضيل نحو ما رأيت رجلا احسن في عينه الكحل
منه في عين زيد وهذا ابن الطيب مشترطا السادس المضاف وهو كل اسم نسب الى شيء
جره بتقدير اللام او من او في بشرط تجريده عما اضيف اليه نحو هذا غلام زيد وخاتم فضة وضرب اليوم
وقد يقع الفصل نحو بيد يعمل في غير الاحوال نحو هذا غلام والله زيد السابع الاسم التام كل اسم مبهم قد تم
بأحد الاشياء الاربعة التنوين ونون التثنية وشبه الجمع والاضافة وهي تنصب اسما منكرا ويسمى
المنصوب تمييزا نحو عندي رطل زيتا ومنوان سمنا وعشرون درهما وملؤه عسلا وقد عد الثالث عشر
لتماميته فتت العامل اما لفظي وقد بان واما معنوي فهو معنيان معنى يرفع خبر المبتدأ
والخبر نحو تجرده عن النواصب والجوازم نحو يضرب يضرب زيد ومعنى يرفع المبتدأ والخبر وهو
تجرده عن العوامل اللفظية للاسناد نحو زيد قائم فزيد مبتدأ وعامله تجرده عن العوامل
اللفظية لاسناد القيام اليه وقائم خبره وعامله التجرد عنها لاسناده
الى زيد نحو ما قائم الزيدان وأقائم الزيدان فقائم في
المثالين مبتدأ وعامله التجرد لاسناده
الى ما بعده عن العوامل
اللفظية هنا
تما
لا يكون ذا ثره
فقد خرج نحو هذا بحسبك
وبحسبك هذا والحمد لله وحده نا
خلاصة ما اوردناه وهو جمع مما يذكر وندك
ليوم فيه فيه مثال ولا يبوز امثل
هذا نفع العاملون
تمت

كتاب شرح العوامل في النحو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله أجمعين **أما بعد** فإن العوامل في النحو على ما ألفه الشيخ الفاضل عبد القاهر بن عبد الرحمن الجرجاني مائة عامل وهي تنقسم إلى قسمين لفظية ومعنوية فاللفظية منها تنقسم إلى قسمين سماعية وقياسية فالسماعية منها أحد وتسعون عاملا والقياسية منها سبعة عوامل والمعنوية منها عددان فالجملة مائة عامل والسماعية منها تتنوع على ثلثة عشر نوعا **النوع الأول** حروف تجر الاسم فقط وهي سبعة عشر حرفا **الأول الباء** ولها معان الأول للإلصاق إما حقيقة نحو به داء وإما مجازا نحو مررت بزيد أي التصق مروري بموضع يقرب منه زيد الثاني للاستعانة نحو كتبت بالقلم أي باستعانة القلم الثالث للمصاحبة نحو خرج زيد بعشيرته أي مع عشيرته وقد يجيء بمعنى من نحو عينا يشرب بها عباد الله أي منها وبمعنى عن نحو فاسأل به خبيرا أي عنه الرابع للمقابلة نحو بعت هذا بهذا أي بعت هذا الشيء بمقابلة هذا الشيء الخامس للتعدية نحو ذهبت بزيد السادس للسببية نحو ضربته بسوء أدبه السابع للظرفية نحو جلست بالمسجد الثامن للزيادة قياسا في النفي والاستفهام نحو ما زيد بقائم وهل زيد بقائم وسماعا في المرفوع نحو كفى بالله شهيدا وفي المنصوب نحو ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة ... التاسع للقسم نحو بالله لأفعلن وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو بك لأفعلن **الثاني من** ولها معان أحدها لابتداء الغاية في المكان نحو سرت من البصرة إلى الكوفة وقد يكون للزمان نحو لله الأمر من قبل ومن بعد

ويعرف بصحة وضع بعض في موضعها الثالث لتبيين الجنس نحو فاجتنبوا الرجس من الأوثان أي

الذي هو الأوثان وتعرف بصحة وضع الذي هو او هي مكانها الرابع التعليل نحو مما خطيئاتهم

من الصواعق أي بعض الصواعق الخامس بمعنى في نحو إذا نودي للصلاة من يوم الجمعة أي في يوم الجمعة

الخامس زائدة في الكلام المنفي نحو ما جاءني من أحد وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو

عطاء ومنك ومنا الثالث إلى ولها معان أحدها انتهاء الغاية في المكان نحو سرت من

البصرة إلى الكوفة وقد تستعمل في الزمان نحو سنة محمد صلى الله عليه وسلم مستمرة إلى يوم القيامة

ثانيها بمعنى مع قليلا نحو ولا تأكلوا أموالهم إلى أموالكم أي مع أموالكم وما أشبهه نحو فاغسلوا

وجوهكم وأيديكم إلى المرافق أي مع المرافق وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو إليه يرد علم

الساعة الرابع في ولها معنيان أحدهما الظرفية وهو حلول شيء في غيره إما حقيقة

نحو زيد في الدار ومجازا نحو النجاة في الصدق كما أن الهلاك في الكذب الثاني بمعنى على قليلا نحو

ولأصلبنكم في جذوع النخل وقد يجيء بمعنى مع نحو ادخلوا في أمم أي معكم وتدخل على

المظهر كما مر وعلى المضمر نحو فيكم وفيهم الخامس اللام ولها معان أحدها الاختصاص

وهو على ضربين إما الاختصاص بالملك نحو المال لزيد أو بالاختصاص بالاصالة نحو الجل للفرس

ثانيها التبيين نحو ضربت زيدا للتأديب ... نحو لله الأمر ... رابعها

زائدة للتأكيد نحو ردف لكم ... وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو له معقبات

خامسها ... الضمير ... استعمالها مع القول نحو وقال الذين كفروا للذين آمنوا

لو كان خيرا ما سبقونا إليه وليس معنى ... الكافرين ... المؤمنين ... لو كان كذلك

لقيل ما سبقتمونا إليه ... معناه قال الذين كفروا عن الذين آمنوا السادس رب

وهي للتقليل ... ولها صدر الكلام وتختص باسم نكرة موصوفة على الأصح نحو رب رجل كريم لقيته

وقد تدخل على مضمر مبهم مميز بنكرة منصوبة نحو ربه رجلا وقد تستعمل للتكثير نحو ربما

يود الذين كفروا ... نحو قول الشاعر وبلدة ليس بها أنيس إلا اليعافير وإلا العيس

السابع على وهي للاستعلاء اما حقيقة نحو زيد على السطح او مجازا نحو عليه دين و
قد يجيء بمعنى في نحو اذ وقعوا على الناس اي في الناس وتدخل على المظهر والمضمر كما مر الثامن عن
وهي للمجاوزة اما حقيقة نحو رميت السهم عن القوس اي تجاوز عن القوس واما مجازا نحو بلغني عن
زيد حديث وبمعنى بعد نحو عن قريب وتدخل على المظهر كما ذكر وعلى المضمر نحو رضوا عنه التاسع
الكاف وله معنيان احدهما التشبيه في الذات او الصفات نحو زيد كالحجر وزيد كالاسد
والثاني الزيادة نحو ليس كمثله شيء ولا تدخل على المضمر الا على سبيل الحكاية كهو العاشر
مذ ومنذ وهي لابتداء الغاية في الزمان الماضي نحو ما رأيته مذ يوم الجمعة اي اول انتفاء رؤيتي
يوم الجمعة والظرفية في الزمان الحاضر نحو ما رأيته منذ يومنا اي عدم رؤيتي في جميع يومنا
الحادي عشر حتى وله معنيان احدهما لانتهاء الغاية مثل الى الا ان ما بعد حتى داخل في
حكم ما قبلها نحو اكلت السمكة حتى رأسها بخلاف الى نحو ثم اتموا الصيام الى الليل والثاني بمعنى مع
وهو كثير نحو قدم الحاج حتى المشاة ولا تدخل الا على المظهر خاصة خلافا للمبرد فانه جوز الدخول
على المضمر ايضا مستدلا بقول الشاعر فلا والله لا يلقى اناس فتى حتاك يا ابن ابي زياد الثاني
عشر باء القسم نحو بالله لافعلن كذا وهي تستعمل مع الفعل نحو اقسم بالله لافعلن كذا وبدونه كما
عرفت وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضمر نحو بك لافعلن كذا الثالث عشر واو القسم نحو
والله لافعلن كذا ولا تستعمل بدون الفعل كما مر ولا تدخل على المضمر فلا يقال وك لافعلن كذا الرابع
عشر تاء القسم نحو تالله لافعلن كذا وهي تدخل على لفظة الله فقط فلا يقال ترب الكعبة بخلاف
اخويه الخامس عشر حاشا للتنزيه نحو حاشا لله وقد تستعمل للاستثناء نحو
جاءني القوم حاشا زيد والاثنان الباقيتان وهما خلا وعدا للاستثناء ومعنى الاستثناء
اخراج الشيء مما دخل فيه هو وغيره نحو جاءني القوم عدا زيد واكرمت القوم خلا زيد واعلم ان
الحروف الثلاثة الاخيرة قد يعمل عمل النصب على انها افعال واعلم انه قد يحذف هذه الحروف
من الاسم ويبقى منصوبا بنزع الخافض نحو واختار موسى قومه سبعين رجلا اي من قومه

النوع الثاني حروف تنصب الاسم وترفع الخبر وهي ستة احرف وتسمى الحروف المشبهة
بالفعل لكونها على ثلثة احرف فصاعدا كالفعل وفتح اواخرها كالماضي ووجود معنى الفعل فيها
وكما ان الفعل يرفع وينصب فكذلك هي ترفع وتنصب وهي انّ وانّ بمعنى حققت وكانّ بمعنى شبهت
ولكنّ بمعنى استدركت وليت بمعنى تمنيت ولعل بمعنى ترجيت نحو انّ زيدا قائم وبلغني انّ زيدا
ذاهب والفرق بينهما انّ انّ المكسورة مع اسمها وخبرها كلام تام بخلاف انّ المفتوحة فانها مع اسمها
وخبرها في حكم المفرد ولذلك يجب ان يكون قبلها شيء كما مرّ او اسم نحو حقّ انّ زيدا قائم او ظرف نحو
عندك انك قائم وتخفيفهما اكثر فتلغيان عن العمل وتدخلان على الجملتين نحو انما ولكنما
[illegible] الله ورسوله [illegible] **واعلم** انه تكسر انّ في احد عشر موضعا الاول
[illegible] الثاني بعد الموصول نحو جاءني الذي انّ اباه عالم الثالث
بعد [illegible] الرابع بعد [illegible] نحو والعصر انّ الانسان لفي خسر الخامس
ما يكون في خبرها اللام نحو [illegible] نشهد انك لرسول الله ونحو والله يعلم انك لرسوله [illegible]
[illegible] السابع بعد كلا نحو كلا انّ [illegible] الثامن
بعد [illegible] التاسع بعد [illegible] نحو لا جرم انّ لهم النار العاشر
بعد [illegible] الحادي عشر بعد [illegible]
[illegible] كانّ للتشبيه نحو كانّ زيدا [illegible] وقد تخفف [illegible] نحو قوله
الشاعر [illegible] كان ثدياه حقّان [illegible]
ولكنّ للاستدراك وهو ان يتوسط بين كلامين متغايرين في النفي والاثبات معنى سواء كانا متغايرين
لفظا [illegible] نحو ما جاءني زيد لكن عمرا جاء وقد [illegible] زيد
لكن بكرا حاضر [illegible] الايجاب بالنفي نحو جاءني زيد لكن عمرا لم يجئ [illegible] زيد
لكن عمرا [illegible] وقد تخفف لكن فيلغى عن العمل كاختيها ويجوز معها الواو وكقوله تعالى و
لكن الشياطين كفروا بتخفيف لكن ورفع الشياطين فرقا بينها وبين لكن الذي هو حرف عطف

[illegible] هذه الحروف [illegible]

نحو ماجاءني زيد لكن بكر جالس وليت للتمني ومعناه طلب حصول الشيء سواء كان ممكنا او ممتنعا

فالممكن نحو ليت زيدا قاعد والممتنع نحو ليت زيدا طاير وقول الشاعر ليت الشباب يعود لنا

يوما فاخبره بما فعل المشيب واجاز الفراء والكسائي ليت زيدا قائما بنصب الجزءين لكن الفراء

اجريته مجرى تمنيت والكسائي بتقدير كان اي ليت زيدا كان قائما فانتصابه في المثال المذكور

حال عند الفراء وخبر كان عند الكسائي ولعل للترجي وتستعمل في الممكن فقط نحو لعل الساعة

قريب وفيه ترجي للعباد وشذ الجر بها نحو لعل ابي المغوار منك قريب **النوع الثالث** حرفان

ترفعان الاسم وتنصبان الخبر وهما ما ولا المشبهتان بليس من حيث المعنى والعمل نحو ما زيد قائما

ولا رجل افضل منك والفرق بينهما ان ما لنفي الحال بخلاف لا فانه لنفي مطلق وقيل لنفي الاستقبال

وما يدخل على المعرفة والنكرة بخلاف لا فانه يدخل على النكرة فقط ويختص دخول الباء على خبر

ما دون لا نحو ما زيد بقائم **النوع الرابع** حروف تنصب الاسم فقط وهي سبعة احرف

الواو بمعنى مع نحو جئت وزيدا وان اكدت بضمير متصل جاز الرفع والنصب نحو جئت انا وزيد

وزيدا ولا تعين النصب كما مر ومنها الا للاستثناء في كلام موجب نحو جاءني القوم الا زيدا

وان كان في كلام غير موجب جاز النصب والرفع لكن البدل افصح نحو ما فعلوه الا قليل او الا

قليلا ومنها يا نحو يا عبد الله وايا نحو ايا عبد الله وهيا نحو هيا عبد الله واي نحو اي عبد الله

والهمزة المفتوحة نحو ا عبد الله وهذه الخمسة للنداء وينصبن اذا كان المنادى مضافا

او شبهه او نكرة غير معين كقول الاعمى يا رجلا خذ بيدي والفرق

بينهن ان يا تستعمل في البعيد والمتوسط والقريب دون اخواتها وايا وهيا وضعتا لنداء

البعيد واي وضعت لنداء المتوسط والهمزة للقريب **النوع الخامس** حروف تنصب

الفعل المضارع وهي اربعة احرف **أن** وتسمى ان الناصبة وتجعل المستقبل في تأويل

المصدر وتخلص الزمان للاستقبال نحو اريد ان تقوم اي قيامك **ولن** ومعناها نفي

المستقبل مع التاكيد نحو لن يضرب زيد وقالت المعتزلة للتابيد لانه تم نفي رؤيته

بقوله لن تراني يا موسى وهو لا يرى في الدنيا والآخرة لانه ليس في مكان ولا في جهة
فرؤيته ليس ممكنا فيكون لن للنفي الابدي وكي للتعليل ومعناها ان يكون ما قبلها سببا
لما بعدها نحو اسلمت كي ادخل الجنة فيكون الاسلام سببا لدخول الجنة واذن للجواب
والجزاء كما اذا قيل لك انا اتيك فتقول اذن اكرمك واذا وقعت بعدها الفاء والواو فوجهان
كقولك مجيبا لمن قال انا اتيك فاذن اكرمك جاز الرفع لاعتماد ما بعدها على ما قبلها وجاز
النصب لان الفعل مع الفاعل لما كان مفيدا مستقلا من غير افتقار الى حرف العطف فكانه غير
معتمد على ما قبلها وينصب الفعل المضارع باضمار ان بعد خمسة احرف وهي حتى واللام
الى ان وواو الجمع والفاء في جواب الاشياء الستة وهي الامر والنهي والنفي والاستفهام والتمني والعرض
مثاله سرت حتى ادخل البلد وجئتك لتكرمني ولالزمنك او تعطيني حقي ولا تاكل السمك
وتشرب اللبن اي لا تجمع بينهما وزرني فاكرمك ولا تطغوا فيه فيحل عليكم غضبي وما تاتينا فتحدثنا
ومعناه نفي الحكمين يعني ما تاتينا فكيف تحدثنا على معنى انتفاء الجملة الاولى بسبب انتفاء
الجملة الثانية اي امتنع تحدثنا لامتناع الاتيان وهل اسالك فتجيبني وليتني عندك [illegible]
الا تنزل بنا فتصيب خيرا امثاله ليكرمك زيد فاصابة الخير منا النوع الثاني
حروف تجزم الفعل المضارع وهي خمسة احرف لم لقلب المضارع ماضيا ونفيه نحو
لم يضرب زيد امس ولما مثلها في قلب المضارع الى الماضي ونفيه فيه لكن يختص لما
بالاستغراق ونفي الفعل من زمان الماضي الى زمان الحال فلم لنفي فعل ولما لنفي قد فعل تقول
ندم زيد ولم ينفعه الندم اي عقيب الندم ولا يلزم استمرار عدم النفع من الماضي الى وقت
الاخبار وتقول ندم زيد ولما ينفعه الندم اي يلزم استمرار عدم النفع من الماضي الى وقت
الاخبار الان [illegible] ويختص لما بجواز حذف فعله نحو ندم زيد ولما اي
لما ينفعه الندم لان [illegible] متوقع الحصول
[illegible] ولام الامر وهي اللام المطلوب [illegible]

الّتي يطلب بها الفعل نحو ليضرب وهي تدخل على الفعل المضارع المجهول مطلقا سواء كان غائبا او مخاطبا او متكلما نحو ليضرب لتضرب ولاضرب وان كان معلوما تدخل على الغائب والمتكلم نحو ليضرب ولاضرب **ومنها** لا النهي المطلوب بها الترك نحو لا يضرب وهي تدخل على جميع انواع المضارع المبني للفاعل او المفعول غائبا او مخاطبا او متكلما ولا يخفى عليك ان لام الامر ولا النهي يحتملان الجزاء بما ذكرنا عرفت ذلك فاعلم ان جوازم المضارع قسمان قسم يجزم الفعل الواحد وهي لم ولما ولام الامر ولا النهي وقسم يجزم الفعلين وهو ان الشرطية وكلم المجازاة فان تجزم الفعلين اذا كانا مضارعين على انهما شرط وجزاء نحو ان تضربني اضربك وقد تدخل على الماضي وتقلب الماضي الى معنى المستقبل ولا يعمل في لفظه نحو ان ضربت ضربت وان كان الشرط مضارعا والجزاء ماضيا يجزم الشرط دون الجزاء نحو ان تضرب ضربت وان انعكس الحال جاز في الجزاء الجزم وعدمه نحو ان ضربتني اضربك واضربك وكلم المجازاة ستذكر ان شاء الله تعالى

واعلم ان الجزم اما بحذف الحركة في صحيح نحو لم يضرب وبحذف حرف العلة في الناقص واما بحذف النون في التثنية والجمع المذكر والواحدة المخاطبة واما بحذف الواو والالف والياء في الناقص كما علم في التصريف ويجزم المضارع بان مقدرة في جواب الاشياء الخمسة التي تجاب بالفاء الا النفي نحو ايتني اكرمك ولا تكفر تدخل الجنة وامتنع لا تكفر تدخل النار خلافا للكسائي لان التقدير ان تكفر تدخل النار ونحو اين بيتك ازرك وهل اتيتك تحبني وليتني عندك افز والا تنزل بنا تصب خيرا فانما ... في الجميع ان وقع لا وقد وقع الشك

النوع السابع

اسماء تجزم الفعلين على معنى ان للشرط والجزاء وهي تسعة منها الاول من وتستعمل لاولي العقل غالبا نحو من تكرمني اكرمه وقد يكون لغيره او لغير العقل نحو ومنهم من يمشي على بطنه وما تستعمل لغير اولي العقل غالبا نحو وما تقدموا لانفسكم من خير تجدوه عند الله وقد تكون للعاقل كقوله تعالى والسماء وما بنيها وانى نحو انى تكرمني اكرمك ومتى للزمان نحو متى تخرج اخرج واذما اسم للزمان نحو اذما تضرب اضرب وحيثما نحو حيثما تصنع اصنع واين للمكان نحو اين تجلس اجلس ولذى ايضا

للمكان نحو أنى تقف أقم وحيثما أي المكان نحو حيثما تقعد أقعد ولما الجزم بكيفما وإذا فشاذ لا يستعمل لأن معنى كيفما الأمر المستحيل أن يكون المتكلم على حال يكون المخاطب عليها نحو كيفما تكن أكن فيحتمل أن يكون المخاطب مريضا ولا يكون المتكلم كذلك فالمنافاة بين إذا وإن الشرطية لأن إذا للتخصيص وإن الشرطية للعموم نحو آتيك إذا احمر البسر وإن تأتني أكرمك وكلم المجازاة على ضربين ظرف وغير ظرف والظرف إما أن لا يستعمل إلا مع ما وهو حيثما للمكان وإذ ما للزمان وإما أن يستعمل مع ما ومجردا عنها وهو أين للمكان ومتى للزمان وإما أن لا يستعمل مع ما وهو أنى للمكان وغير الظرف من وما وأي ومهما وأمثلتها ظاهرة مما سبق واعلم أن الشرطية وكلم المجازاة تجعلان الخبر إنشاء

النوع الثامن أسماء تنصب الأسماء النكرات على التمييز وهي أربعة أسماء **أولها** عشرة إذا ركبت مع أحد واثنين إلى تسعة [illegible] نحو أحد عشر كوكبا وتسع وتسعون نعجة وتقول في المذكر واحد واثنان وفي المؤنث واحدة واثنتان أو ثنتان جار على القياس المشهور وتقول في المذكر ثلاثة عشر [illegible] عشرة مع التاء وفي المؤنث ثلاث عشرة بلا تاء غير جار على القياس كقوله تعالى عليها تسعة عشر [illegible] وثمانية [illegible] وإذا كان المعدود مؤنثا واللفظ مذكرا أو بالعكس فوجهان نحو جاءني ثلاثة أشخص من النساء بالنظر إلى اللفظ وثلاث شخص من النساء بالنظر إلى المعنى وجاءني ثلاث أنفس من الرجال بالنظر إلى اللفظ وثلاثة أنفس من الرجال بالنظر إلى المعنى وفي تركيب المذكر أحد عشر رجلا واثنا عشر رجلا على القياس المشهور والمؤنث إحدى عشرة امرأة واثنتا عشرة [illegible] على القياس المشهور وتقول في المذكر ثلاثة عشر إلى تسعة عشر بإثبات الجزء الأول [illegible] عشرة [illegible] وفي المؤنث ثلاث عشرة إلى تسع عشرة بعكس المذكر ويكسر الشين أهل الحجاز ويسكنها بنو تميم [illegible] لئلا يجتمع أربع متحركات في كلمة واحدة وتقول في المذكر والمؤنث عشرين وأخواتها إلى تسعين وفي المذكر أحد وعشرون رجلا واثنان وعشرون رجلا وفي المؤنث إحدى وعشرون امرأة واثنتان وعشرون امرأة بتذكير المعطوف عليه وتأنيثه وعكسه في [illegible]

وفي المذكر ثلاثة وعشرون رجلا الى تسعة وتسعين بتأنيث المعطوف عليه وتذكير المؤنث
وعشرون امرأة الى تسع وتسعين بتذكير المعطوف عليه على غير القياس وتقول في مائة والف
ومائتين والفين نحو مائة رجل ومائتا رجل والف رجل والفا رجل ومائة امرأة ومائتا امرأة والف امرأة والفا امرأة واذا
جاوزت المائة يستعمل ما زاد عليها على ما عرفت من واحد الى تسعة وتسعين وتعطفه على مائة
فتقول مائة وخمسة رجال ومائة وخمس نسوة وفي ثمانية عشرة فتح الياء ويجوز اسكانها وقيل
حذفها مع كسر النون لدلالة الكسرة عليها وقد شذ فتح النون وتمييز الثلاثة الى العشرة
مجرور ومجموع لفظا نحو ثلاثة رجال ومعنى نحو ثلاثة رهط الا في نحو ثلاثمائة الى تسعمائة لا
[illegible] بغير المذكر العاقل وما بين ان زيد [illegible] وتمييز احد عشر الى تسعة
وتسعين منصوب مفرد كما مر وتمييز مائة والف وتثنيتهما وجمعه مجرور مفرد نحو مائة رجل والف
رجل ومائتا رجل والفا رجل والاف رجل ولا يميز الواحد والاثنان استغناء بلفظ المعدود فيهما
نحو [illegible] رجل يدل على الواحد ورجلين يدل على الاثنين بخلاف الجمع فانه لا بد ان يدل على العدد
المعين واعلم ان تمييز العشرة فما دونها حقه ان يكون جمع قلة نحو ثلاثة اثواب وعشرة افلس
الا اذا عوز نحو ثلاثة شسوع وثانيها كم الاستفهامية وتمييزها منصوب مفرد
نحو كم رجلا عندك واذا كانت خبرية فتمييزها مجرور مفردا ومجموعا نحو كم رجل عندك او كم
رجال عندي وقد يدخل من في تمييز كم الاستفهامية والخبرية نحو كم من رجل ضربت وكم من قرية
اهلكناها [illegible] وثالثها كأين الخبرية نحو كأين من رجل [illegible] وقد تدخل
من في مميزه كثيرا نحو وكأين من نبي قاتل معه ربيون كثير ورابعها كذا وهو كناية عن
العدد مميزه منصوب نحو عندي كذا درهما **النوع التاسع** كلمات تسمى اسماء الافعال بعضها
منصوب نحو [illegible] بمعنى الامر وبعضها [illegible] بمعنى الماضي نحو [illegible] كلها تسعة
[illegible] منها ست كلمات للامر [illegible] نحو رويد زيدا اي امهله وبله نحو بله زيدا اي دعه و
يستوي فيهما لفظ الواحد والجمع والمذكر والمؤنث نحو [illegible]

رويد زيداً اوبله زيداً ويا امرأة رويدي زيداً اوبله زيداً ورويدك نحو رويدك زيداً للمخاطب
وعليك نحو عليك زيداً اي الزمه وها نحو ها درهماً لك مختصة وذلك للواحد والاثنين
والجمع نحو هاؤم اقرؤا كتابيه ويقال ها يا امرأة وهاؤنّ يا نسوة والهمزة فيها بمنزلة كاف
الخطاب وقد يحذف الهمزة ويلحق الكاف فيقال هاك كما يقال هاكِ ومنها حيهل نحو حيهل
الثريد اي ائتيه والرابعة منها ثلث كلمات هيهات نحو هيهات زيد اي بعد وهيهات ابلغ في
الابعاد من بعد وشتان نحو شتان زيد وعمرو اي افترقا وسرعان نحو سرعان زيد اي سرع
الآن وسرعان ابلغ في التأكيد منه **النوع العاشر** الافعال الناقصة وهي ثلثة عشر
فعلا ترفع الاسم وتنصب الخبر وانما سميت هذه الافعال ناقصة لانه لا يتم الكلام بالفاعل بل
يحتاج الى خبر منصوب كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات ومازال ومابرح ومانفك
ومافتئ ومادام وليس والحق بعضهم خمسة افعال بها وهي آض وعاد وغدا ووقع وراح فيكون
لكان معان احدها ناقصة نحو كان زيد قائماً وقد يجيء للماضي نحو وكان في المدينة تسعة
رهط وقد يجيء للمستقبل نحو وكان يوماً على الكافرين عسيراً وقد يجيء للحال نحو كيف
نكلم من كان في المهد صبياً وقد يجيء جامعاً لذلك نحو وكان الله عليماً حكيماً في الزمان
الماضي اي لم يزل عليماً حكيماً في الزمان الماضي والحال والاستقبال وقد تكون تامة اي لا
تحتاج الى الخبر اذا كانت بمعنى وقع نحو كان الامر اي وقع الامر وزائدة اذا وقعت بين ما التعجب و
فعل التعجب نحو ما كان احسن زيداً وتكون بمعنى صار نحو وكان من الكافرين وقد تكون فيها
ضمير الشأن وح تقع بعدها جملة تفسر ذلك الضمير نحو كان زيد قائم اي كان الشأن زيد
قائم وصار للانتقال من حال الى حال اما باعتبار العوارض نحو صار البسر تمراً واما باعتبار
الحقايق نحو صار زيد الى عمرو اي ذهب اليه واصبح نحو اصبح زيد غنياً وقد تكون تامة نحو
اصبح زيد اي دخل في وقت الصباح وقد تكون بمعنى صار نحو اصبح زيد فقيراً وامسى نحو امسى
زيد عبداً واضحى نحو اضحى زيد راكباً واعلم ان هذه الافعال الثلثة الاخيرة تجيء على ثلثة

معان احدها اقتران مضمون الجملة باوقاتها الخاصة التي هي الصباح والمساء والضحى كاقتران

علم زيد بالصباح وعبادة زيد بالمساء ... والضحى وثانيها ... فتذكر في بيان اصبح

وظل للاستمرار في انها نحو ظل زيد عابدا وبات للاستمرار في الليل نحو بات زيد مصليا

وقد تكونان بمعنى صار نحو ظل وجهه مسودا فانه لا يختص بزمان دون زمان ومات زيد فقيرا

بمعنى صار ومازال نحو مازال زيد اميرا ومافتئ نحو مافتئ زيد عالما ومابرح نحو مابرح زيد

جاهلا ومانفك نحو ماانفك زيد حالما وامثالها ... الاربعة للدلالة على

استمرار خبرها لاسمها مذ كان قابلا له في زمان يمكن ... نحو مازال زيد

اميرا مذ كان قابلا للامارة لا في حال كونه طفلا ... ليقتضي ... استمرار خبرها

فاعلها فيكون هذه الافعال بمنزلة كان لكون هذه الافعال للنفي تدخل حرف النفي

على النفي ... لان حرف النفي اذا دخل على النفي افاد الاثبات ولهذا لا يجوز

ان يقال مازال زيد الا قائما كما يجوز ما كان زيد الا قائما ... ودام لتوقيت امر بمدة ثبوت

خبرها لاسمها نحو اجلس مادام زيد جالسا ... ومن شرطها ... ما قبلها لانها ظرف

والظرف يحتاج الى كلام لانه فضلة والفضلة لا تجيء الا بعد كلام ... وليس لنفي

مضمون الجملة حالا ... نحو ليس زيد قائما الان ولا تقول

غدا وقد يطلق ... كما قال الله تعالى الا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم اي ...

وهذا ... ويكون ... يجوز تقديم اخبارها

كلها على اسمها نحو كان قائما زيد لكونها افعالا ... المنصوب على المرفوع ... وتقديمها

على ... الافعال ثلثة اقسام قسم يجوز تقديمه ... كان ... فانما كان

... فانه لا ... الا ... على ...

خلافا لابن ... وقسم يختلف

فيه وهو ليس **النوع الحادي عشر** افعال المقاربة وانما سميت هذه الافعا[ل]

أفعال المقاربة لانها وضعت لدنو الخبر الى فاعلها رجاء او حصولا او اخذا فيه وهي [illegible] الاول

عسى والثاني كاد والثالث كرب والرابع اوشك وتعملها عمل كان لانها من اخوات كان لكونها ايضا

مقررة لثبوت حال على صفة بسبيل المقاربة رجاء او حصولا او اخذا فيه الا انه فرد هنا بالذكر لاختصاص

خبرها بالفعل المضارع وامتناع تقديم خبرها عليها وجواز تقديم خبر كان عليها ما عسى فهو فعل

متصرف وخبره فعل مضارع مع ان نحو عسى زيد ان يخرج وقد يحذف ان تشبيها بكاد نحو عسى زيد

يخرج وقد يقع ان مع الفعل المضارع فاعلا لها ويستغنى حينئذ عن الخبر وح تكون تامة نحو عسى ان يخرج زيد

وكاد نحو كاد زيد يخرج وخبر كاد الفعل المضارع بغير ان وقد تدخل ان على خبر كاد تشبيها بعسى

نحو كاد زيد ان يخرج واوشك نحو اوشك زيد يخرج ويستعمل استعمال عسى وكاد نحو اوشك زيد

ان يخرج واوشك زيد يخرج وكرب يستعمل استعمال كاد نحو كرب زيد يخرج ثم اعلم ان معنى عسى

مقاربة الامر على سبيل الرجاء والطمع تقول عسى الله ان يشفي المريض تريد ان قرب شفائه مرجو من

عنده ومعنى كاد مقاربة الامر على سبيل الحصول نحو كادت الشمس تغرب تريد ان قرب غروبها من الغروب

قد حصل واوشك فمعناه معنى كاد في اثبات قرب الحصول وليس معناه معنى عسى لانه ليس فيه معنى

رجاء ويصح ربما استعمل اوشك في اللفظ استعمال عسى وكاد لاشتراكهما في اصل المقاربة

وكان القياس ان يستعمل استعمال كاد لموافقته كاد في المعنى وهو اثبات قرب الحصول واما كرب فمعناه

دنو الخبر على معنى الاخذ والشروع في الخبر فكرب بمعنى عسى لاشتماله معنى الرجاء والطمع فيه نحو

[illegible] حصول الشروع في خبر كرب [illegible] كاد فلم يستعمل كرب الا بالفعل المضارع مجردا عن ان

لان [illegible] وخبر كرب محقق في الحال اكثر من تحقق خبر كاد في الحال لان الخبر في كاد [illegible]

مستقبلا على وجه [illegible] ذلك [illegible] لا وجه لتقديره مستقبلا لكونه مشروعا فيه فقد

تحقق فيه [illegible] في خبرها [illegible] لان الاستقبال [illegible] لمقاربة [illegible]

[illegible] وهي مثل كاد [illegible] من عسى كاد [illegible] زيد [illegible]

[illegible]

عليها ... [illegible] ... كان ... مستقبلا وقيل لكون في

[illegible] ... بقوله ... يفعلون ... [illegible]

[illegible] ... تاء ... [illegible]

النوع الثاني عشر فعلا المدح والذم وهما ما وضع لانشاء مدح او

ذم ... [illegible] ... بخلاف ... [illegible] ... احدهما ... الفاعل والثاني المخصوص

[illegible] ... وشرط ... ان يكون معرفا باللام ... او مضافا الى

معرف به ... [illegible] ... نحو نعم رجلا زيد ... مميز ...

[illegible] ... وهو مميز ... [illegible] ... وهي ...

[illegible] ... لانه ذكر الشيء مبهما ثم مفسرا ...

[illegible] ... المخصوص ... [illegible] ... وشرط المخصوص ...

[illegible] ... نعم الرجل زيد ... [illegible]

[illegible] ... المخصوص ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible] ... الامر ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... سواء كان المخصوص

[illegible] ... حبذا ... [illegible]

[illegible] ... المخصوص ... [illegible]

النوع الثالث عشر

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

٤٦٣

على المفعولية نحو ظننت زيدا قائما وحسبت زيدا عالما وخلت زيدا كريما وزعمت بكرا صديقا
وعلمت عمرا فاضلا ورأيت عمرا فاسقا ووجدت عمرا اميرا فالثلاثة الاول للظن وتسمى افعال الشك
والثلاثة الاخيرة للعلم وتسمى افعال اليقين وزعمت للدعوى والاعتقاد فتكون للعلم والظن
اعلم ان حسبت واخواتها لا بد ان تدخل على المبتدأ والخبر دون الجمل الباقية فان كان لكل واحد
منها معنى آخر لا يقتضي الا مفعولا واحدا اذا كان بذلك المعنى فانك تقول ظننت اي اتهمت زيدا
اي ظننته وعلمت اي عرفته ورأيت اي ابصرته ووجدت الضالة اي صادفتها ومن خصائصها جواز
الغاء وهو ابطال العمل لفظا ومعنى متوسطة او متأخرة لاستقلال الجزئين كلاما بخلاف باب اعطيت
نحو زيد ظننت قائم وزيد قائم ظننت ومنها اذا ذكر احدهما ذكر الآخر بخلاف باب اعطيت فلا
يجوز ان يقتصر على احد مفعوليها وان جاز ان لا يذكرا معا كقوله تعالى ويوم يقول نادوا شركائي
الذين زعمتم اي زعمتموهم شركائي لكون هذه الافعال داخلة على المبتدأ والخبر كما لا بد للمبتدأ
من الخبر وبالعكس لا بد لاحد المفعولين من الآخر ومنها التعليق وهو وجوب ابطال العمل لفظا دون معنى
قبل لام الابتداء والنفي والاستفهام نحو علمت لزيد عالم او علمت ما زيد في الدار وعلمت أزيد عندك
ام عمرو فلا تعمل كل واحد من هذه الثلاثة صدر الكلام فلو عملت لم يكن هذه الاشياء في صدر الكلام
ومنها انه يجوز ان يكون فاعلها ومفعولها ضميرين لشيء واحد نحو علمتني منطلقا وحسبتك منطلقا
اي علمت نفسي منطلقا وعلمت نفسك منطلقا ولم يجز في سائر الافعال فلا يقال ضربتني ولا شتمتك
لان الفاعل في سائر الافعال يتعلق بغير الفاعل وهذه التسعة احد وتسعون عاملا
والقياسية منها سبعة عوامل الاول الفعل على الاطلاق اي سواء كان متعديا
وغير متعد فانه يرفع فاعله نحو ضرب زيد وذهب عمرو والمتعدي ما كان له مفعول به ويتعدى الى
مفعول واحد نحو ضرب زيد عمرا او الى اثنين نحو اعطيت زيدا درهما وعلمت زيدا فاضلا او الى ثلاثة نحو
اعلم الله زيدا عمرا فاضلا لان الفعل المتعدي الى ثلاثة مفاعيل حكم مفعوليها
وغير المتعدي ما يجوز ان يذكره ... من غير ذكر المفعول به ...

منفردا عن الثاني ومفعولها الثاني والثالث كمفعولي علمت بمعنى انه يجوز ترك مفعوليها
الثاني والثالث معا ولا يقتصر على احدهما كما لا يقتصر على احد مفعولي علمت وغير المتعدي ما لم
يتجاوز الفاعل نحو حسن زيد وللتعدية ثلثة اسباب الهمزة وتثقيل الحشو وحرف الجر نحو اذهبت
وفرحته وخرجت به والفعل المجهول يرفع المفعول القائم مقام الفاعل نحو نصر زيد وانما حذف
فاعله للتعظيم نحو خلق الانسان او للتحقير نحو شتم الامير او للجهل به نحو سرق المال او للابهام نحو
قتل زيد او غيرها ويسند المبني للمفعول الى المفعول الاول الا اذا كان الثاني من باب علمت والثالث من
باب اعلمت فانهما لا يقعان مقام الفاعل فلا يقال علم قائم زيدا لان المفعول الثاني مسند الى المفعول
الاول دائما لكونه مسندا وخبرا في الاصل فلو وقع مقام الفاعل لكان مسندا ومسندا اليه في حالة
واحدة وهو غير جائز وكذا لا يقال اعلم فاضل زيد عمرا بان يقع الثالث مقام الفاعل والاول من باب
اعطيت اولى من الثاني لان مناسبة المفعول الاول للفاعل اكثر من مناسبة المفعول الثاني لان الاول
اخذ والثاني ماخوذ فالاولى ان يقال اعطي زيد درهما وان جاز اعطي درهم زيدا **الثاني**
المصدر وهو الاسم الذي اشتق منه الفعل ويعمل عمل فعله لازما نحو اعجبني ذهاب زيد او متعديا
نحو عجبت من ضرب زيد عمرا كما تقول اعجبني ان ذهب زيد وعجبت من ان ضرب زيد عمرا ونحو اضافته
الى الفاعل فيبقى المفعول منصوبا نحو عجبت من ضرب زيد عمرا وقد يضاف الى المفعول فيبقى الفاعل مرفوعا
نحو عجبت من ضرب عمرو زيد ولا يتقدم عليه معموله فلا يقال مثل اعجبني زيد ضرب بمعنى اعجبني
ضرب زيد لان المصدر في تقدير ان مع الفعل ولا يتقدم معمول ان عليها واعماله باللام قليل كقوله شعر
[illegible] ضعيف النكاية اعداءه ❊ يخال الفرار يراخي الاجل **الثالث اسم الفاعل** وهو
ما اشتق من يفعل لمن قام به الفعل بمعنى الحدوث ويعمل عمل فعله سواء كان لازما او متعديا
بشرط معنى الحال او الاستقبال نحو زيد ذاهب اخوه الان او غدا وزيد ضارب غلامه عمرا الان او غدا
ولو قلت فيهما امس لم يجز خلافا للكسائي فانه قال يعمل اسم الفاعل مطلقا سواء كان بمعنى الماضي او الحال
او الاستقبال ولا يعمل ايضا اذا كان بمعنى الماضي نحو غلام زيد ضارب عمرو امس الا اذا ابتدئ

حكاية حال ماضية نحو وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد فانه على ان يصف وان كان الاسم
الفاعل الذي بمعنى الماضي معمول الجر غير الذي اضيف اليه نصب بفعل مقدر دل عليه اسم الفاعل
نحو زيد معطي عمرو درهماً امس ويشترط ايضاً ان يعتمد اسم الفاعل على المبتدأ او ذي الحال او الموصوف
او الموصول او الهمزة او ما نحو زيد قائم ابوه وجاءني زيد ضارباً فرسه ومررت برجل قائم غلامه وجاءني زيد
الضارب ابوه عمراً واقائم الزيدان وما قائم الزيدان واعلم انه اذا دخلت اللام على اسم الفاعل
يجمع من الماضي والحال او الاستقبال تقول مررت بالضارب ابوه زيداً الآن وغداً او امس وما وضع منه
للمبالغة نحو ضراب وضروب ومضراب وعليم وحذر مثل ما ليس للمبالغة في العمل والاشتراط المذكور
تقول زيد ضراب ابوه عمراً الآن او غداً وزيد الضراب ابوه عمراً الآن وغداً او امس وحكم المثنى والمجموع
منه مثل مفرده في العمل والشرائط تقول الزيدان ضاربان عمراً والزيدون ضاربون عمراً الآن او غداً
وتقول الزيدان هما الضاربان عمراً والزيدون هم الضاربون عمراً الآن او غداً او امس ويجوز حذف نون
تثنية اسم الفاعل وجمعه اذا كانا معرفين باللام [illegible] مع العمل [illegible] نصب ما بعدهما تخفيفاً او لطول
بالصلة [illegible] يعني الموصول نحو [illegible] والمقيمي الصلوة

الرابع اسم المفعول

وهو ما اشتق من فعل لمن وقع عليه الفعل ويعمل عمل فعله المبني للمفعول متعدياً الى مفعول واحد او اكثر نحو
زيد مضروب غلامه ويشترط في عمله ما اشترط في عمل اسم الفاعل من كونه بمعنى الحال او الاستقبال
لا بمعنى الماضي [illegible] اسم المفعول [illegible] اذا كان بمعنى الماضي الا اذا كان مع الالف واللام
فانه يعمل مطلقاً نحو زيد المضروب غلامه الآن او غداً او امس ويشترط ايضاً ان يعتمد على ما اعتمد عليه اسم
الفاعل [illegible] نحو زيد معطى غلامه درهماً

الخامس الصفة المشبهة

وهي [illegible] ما اشتق من فعل لازم [illegible] تقتضي ثبوت مصدرها [illegible] وصيغتها مخالفة لصيغة اسم الفاعل على
[illegible] نحو حسن [illegible] وصعب [illegible] من غير اشتراط [illegible]
[illegible]
[illegible]

... في الإفراد والتثنية والجمع والتذكير والتأنيث نحو حسن حسنان حسنون حسنة حسنتان

حسنات نحو زيد رجل حسن وجهه وهند حسن وجهها **السادس** كل اسم أضيف

... نحو ... ولا يتعرف بالإضافة ... يعمل المضاف في المضاف إليه والإضافة على

قسمين معنوية ولفظية فاللفظية أن يكون المضاف صفة مضافة إلى معمولها والمراد بالصفة

... وذلك أن لا يكون المضاف صفة نحو غلام زيد أو يكون صفة

مضافة إلى غير معمولها نحو ... مصارع مصر فإن مصارع صفة لكن غير مضافة إلى معمولها لأن

... وهي مع ... أعني تفيد تعريفا مع المعرفة نحو غلام زيد وتخصيصا مع

النكرة نحو غلام رجل واللفظية أن يكون المضاف صفة مضافة إلى معمولها نحو ضارب زيد وحسن

... ولا تفيد إلا تخفيفا في اللفظ ومن ثم جاز مررت برجل حسن الوجه لأنه لو أفادت هذه الإضافة

تعريفا ... معرفة فلم يجز جعله صفة لرجل لامتناع وقوع المعرفة صفة للنكرة وامتنع

مررت بزيد حسن الوجه ... معرفة وحسن الوجه نكرة وامتنع وقوع النكرة صفة للمعرفة

... لا فائدة للتخفيف وهو حذف النون وامتنع الضارب زيد ...

... ولا يجوز ... على ... الإضافة بعد على الألف واللام **السابع**

... بالتنوين نحو ... رجل ... أو بنون التثنية

... نحو ... إلا بالإضافة نحو ... أو ... وما أشبه

... نحو ... وكذا ... بنون الجمع نحو أكرمين ...

الثامن ... **الأول** تعمل في المبتدأ والخبر أعني تجردهما

... والخبر والمبتدأ هو الاسم المجرد عن العوامل

... والصفة الواقعة بعد حرف النفي أو ألف الاستفهام ...

... عما قلنا ... احترازا عن الصفة

... فإنها الأكثر ...

بل خبر مبتدأ و زيد [illegible]

[illegible] مسند [illegible]

[illegible]

[illegible] والخبر [illegible]

[illegible] والخبر [illegible]

[illegible]

[illegible] مسند [illegible]

الثاني أي [illegible] الفعل [illegible] الاسم [illegible]

[illegible]

[illegible] تأكيد [illegible]

[illegible] المجردة عن [illegible]

[illegible]

[illegible] **وعلم** [illegible]

ذكره [illegible]

[illegible]

[illegible] فيكون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کتاب الکبری فی المنطق

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه ذهن را قوتی است که منتقش گردد در وی صور اشیا چنانچه در آینه لکن در آینه
حاصل نمیشود مگر صور محسوسات و معقولات و محسوس در قوه مدرکه انسانی حاصل شود صور محسوسات
و معقولات و محسوس آنست که بیکی از حواس پنجگانه که آن باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه
است دریافته شود و معقول آنست که بیکی از اینها مدرک نشود فصل هر صورتی که در قوه مدرکه انسانی
که آنرا ذهن گویند حاصل شود یا تصور باشد یا تصدیق زیرا که آن صورت حاصله اگر صورت نسبت
خبریه است بچیزی بایجاب چنانچه گویی زید کاتب است یا بسلب چنانکه گویی زید کاتب نیست آن
صورت را تصدیق خوانند و اگر آن صورت حاصله غیر صورت نسبت مذکوره است آنرا تصور
خوانند پس علم که عبارت از ادراکست منحصر شد در تصور و تصدیق فصل بدانکه این معلوم
مشتمل است بر نسبت خبری بچیزی خواه بایجاب و خواه بسلب مرکب و هم باشد یکی حملی چنانکه معلوم
است دوم شرطیه متصله چنانکه گویی اگر آفتاب برآمده باشد روز موجود باشد یا گویی اگر
چنین که اگر آفتاب برآمده باشد شب موجود نباشد سیم منفصله چنانکه گویی این عدد یا زوج است یا
فرد یا گویی نیست چنین که این شخص یا انسان باشد یا حیوان پس در دلالت نسبت حملی و اتصالی و انفصالی در
ایجاب و سلب تصدیق باشد و او را حکم نیز خوانند و دلالت ما بدل بر اینها قضیه باشد فصل
معنی تصدیق ادراک نسبت خبری بچیزی بایجاب یا بسلب چنانچه یاد کرده شد و او را تصور اول
محکوم علیه موضوع [illegible] و محکوم به را محمول خوانند [illegible] محکوم به خوانند سیم تصور
نسبت میان که آنرا نسبت حکمیه خوانند پس در تصدیق چهار [نکته] است چهارم ایقاع یا انتزاع

١٦٩

اول تصور زید که محکوم علیه است دوم تصور قائم که محکوم به است سوم تصور نسبت

میان زید و قائم که نسبت حکمیه است و بعد از آن ادراک آن نسبت بر وجه ایجاب یا سلب

حاصل شود پس هر تصدیق موقوف باشد بر تصور محکوم علیه و تصور محکوم به و تصور نسبت حکمیه

لیکن هیچ کدام از این تصورات ثلثه در نزد اهل تحقیق جزء تصدیق نیست بلکه شرط تصدیق

است **فصل** بدانکه تصور بر دو قسم است یکی آنکه در حصول وی احتیاج نباشد بنظر و فکر

چون تصور حرارت و برودت و تصور گرمی و سردی و مانند آن و این قسم را تصور ضروری و بدیهی خوانند

دوم آنکه در حصول وی احتیاج باشد بنظر و فکر چون تصور روح و ملک و جن و امثال آن و این

قسم را تصور نظری و کسبی خوانند و همچنین قیاس تصدیق نیز بر دو قسم است یکی ضروری که در حصول

وی احتیاج بفکر و نظر نباشد چون تصدیق بآنکه آفتاب روشن است و آتش گرم است و نظایر آن

دوم تصدیق نظری که محتاج باشد بنظر و فکر چون تصدیق بآنکه صانع موجود است و عالم

حادث است و غیر آن **فصل** بدانکه تصور نظری را از تصور ضروری و همچنین تصدیق نظری را از

تصدیق ضروری حاصل میتوان کرد بطریق فکر و نظر و آن عبارت است از ترتیب تصورات یا تصدیقات

حاصله بر وجهی که موجب شود تحصیل تصوری یا تصدیقی که حاصل نبوده باشد چنانکه تصور حیوان

با تصور ناطق جمع کنی و گوئی حیوان ناطق از این دو تصورات که حاصل بوده باشد حاصل میشود

و چنانکه تصدیق بآنکه عالم متغیر است با تصدیق بآنکه هر چیز متغیر است حادث است جمع کنی و

گوئی العالم متغیر و کل متغیر حادث از این دو تصدیق بآنکه عالم حادث است حاصل میشود

فصل بدانکه میان آدمی و سایر حیوانات آن است که وی مجهولات را از معلومات بنظر و

فکر حاصل میتواند کرد بخلاف سایر حیوانات پس بر همه کس لازم است که طریق فکر و نظر صحیح

دریافت از اشتباه نگاه دارد که چون خواهد مجهولات تصوری یا تصدیقی از معلومات تصوری یا

تصدیقی بر وجه صواب حاصل کند ... مگر بآنکه ... باشد ...

... که اشاره ... تحصیل احتیاج بنظر و فکر نباشد **فصل** بدانکه

[illegible] مرتبه که مقصود [illegible] بر شود دیگر را معرفت [illegible]

[illegible] آن را حجت و دلیل خوانند پس

[illegible] الحقیقه معانی الفاظ [illegible]

[illegible] لفظ [illegible] دلیل [illegible] عالم معانی [illegible]

[illegible] الفاظ [illegible] لیکن چون [illegible]

[illegible] نظر کند [illegible]

فصل [illegible] در علم [illegible]

[illegible] وضع تخصیص [illegible]

[illegible] وضع [illegible] اسباب دلالت

[illegible] دلالت وضعیه که وضع را در وی مدخل است

[illegible] دلالت [illegible] و در غیر الفاظ نیز باشد چون دلالت

[illegible] دلالت [illegible]

[illegible] چون دلالت لفظ [illegible] مسموع [illegible]

[illegible] چون دلالت مصنوع بر وجود صانع [illegible] دلالت طبیعیه

[illegible] چون دلالت [illegible]

الفاظ [illegible] چون دلالت حمرة رخ بر خجل و صفرت بر وجل و حرکت نبض بر صحت [illegible]

فصل [illegible] دلالت [illegible] دلالت لفظیه وضعیه [illegible]

[illegible] منحصر است در مطابقه و تضمن و التزام مطابقه

دلالت [illegible] بر تمام معنی موضوع له [illegible]

دلالت [illegible] دلالت لفظ [illegible] بر جزو معنی موضوع له

[illegible] جزو معنی موضوع [illegible] چون دلالت لفظ انسان بر معنی حیوان تنها یا ناطق

تنها و التزام دلالت لفظ است بر معنی خارج لازم موضوع له خود از آن جهت که آن خارج
لازم معنی موضوع له اوست چون دلالت لفظ انسان بر معنی قابل علم و صنعت کتابت فصل
معنی نماند که لفظ بر تمام معنی موضوع له بمجرد وضع دلالت کند و بر جزء معنی موضوع له خود دلالت
کند بواسطه آنکه فهم کل بی فهم جزء ممکن نیست لکن دلالت لفظ بر خارج لازم معنی
موضوع له خود محتاج است بلزوم آن خارج موضوع له را در ذهن یعنی که آن خارج بحیثیتی باشد
که هر گاه موضوع له در ذهن حاصل شود آن خارج نیز حاصل شود و اگر این چنین نباشد
لفظ در بر وی دلالت کلی دائمی نباشد و پیش اصحاب این فن دلالت کلی دائمی معتبر است و اما علما
اصول و بیان دلالت فی الجمله کافی است پس لزوم عقلی نزد ایشان شرط نباشد بلکه لزوم فی الجمله
است فصل هر گاه موضوع له لفظ بسیط باشد و او را لازم ذهنی نباشد آنجا دلالت مطابقه
باشد بی تضمن و التزام لکن دلالت تضمن و التزام بی مطابقه متصور نمی شود زیرا که ایشان تابع
وضعند و هر جا که وضع هست دلالت مطابقه نیز هست و اگر موضوع له لفظ بسیط بود و او را لازم
ذهنی بود آنجا دلالت مطابقه و التزام بود بی تضمن و اگر موضوع له لفظ مرکب باشد و او را
ذهنی نباشد آنجا دلالت مطابقه و تضمن باشد بی التزام فصل لفظ را چون در تمام موضوع له
خود استعمال کنند آن را حقیقت خوانند و چون در جزء موضوع له استعمال کنند آن را مجاز خوانند
و در آنجا احتیاج بقرینه باشد فصل لفظ را چون یک موضوع له باشد آن را مفرد گویند و اگر
زیاده باشد مشترک خوانند و در هر معنی احتیاج بقرینه باشد چون لفظ عین و اگر دو لفظ از
برای یک معنی موضوع باشد آن را مترادف گویند چون انسان و بشر و اگر هر یکی را موضوع له
جدا باشد آن را متباین خوانند چون انسان و فرس فصل لفظ دال بر معنی مطابقه دو قسم است
مفرد و مرکب مرکب آن باشد که جزء لفظ وی دلالت نماید بر جزء معنی مقصود وی [illegible]
غیر مقصود باشد چون زید [illegible] دانست که چنین نباشد آن را [illegible] لفظ
[illegible] و اگر از جزء دلالت [illegible] اصلا چون [illegible]

ست آنکه جزو دارد و از جزو دلالت ... و لکن بر جزو معنی مقصود دلالت نکند چون عبد الله اسم ...

آنکه جزو دارد و از جزو دلالت کند بر معنی مقصود لکن دلالتش مراد نباشد چون حیوان ناطق

که علم شخص انسانی باشد **فصل** لفظ مفرد بر سه قسم است اسم و کلمه و ادات زیرا که اگر

معنی لفظ مفرد ... صلاحیت آن دارد که محکوم علیه یا محکوم به شود ... [illegible]

خوانند ... گویند ... از این ... کلمه ... [illegible]

محکوم به شود ... کلمه گویند و نحویان فعل خوانند و اگر صلاحیت ... [illegible]

گویند **فصل** لفظ مرکب بر دو قسم است تام و غیر تام ... صحیح باشد

چون ... سکوت ... انشا ... محکوم ... [illegible]

[illegible]

نیز خوانند و جزئی اضافی شاید که جزئی حقیقی باشد چون زید قیاس با انسان و شاید که کلی باشد
فی نفسه و لکن جزئی کلی دیگر باشد چون انسان قیاس بحیوان **فصل** چون کلی را قیاس کنیم با
افراد یا تمام حقیقت افراد خود باشد یا جزء حقیقت افراد خود یا خارج حقیقت افراد خود اگر تمام حقیقت
افراد خود باشد آن را نوع حقیقی خوانند چون انسان که تمام حقیقت زید و عمرو و بکر است که ایشان را از یکدیگر
امتیازی نیست الا بعوارض مشخصه معینه که در ماهیت و حقیقت ایشان مدخل ندارند و چون نوع حقیقی
تمام ماهیت افراد است پس افراد وی متفق الحقیقه باشند هرگاه از فردی یا از افراد وی بما هو سؤال کنند
آن نوع در جواب مقول میشود پس نوع کلی باشد که مقول شود بر امور متفقة الحقیقه در جواب ما هو مثلا
هرگاه گویند ما زید یا زید و عمرو و بکر جواب انسان باشد و آن کلی که جزء حقیقت افراد خود باشد آن را ذاتی
گویند و این منحصر است در جنس و فصل زیرا که آن جزء حقیقت افراد اگر تمام مشترک باشد میان آن حقیقت
و حقیقت دیگر آن را جنس خوانند و مراد بتمام مشترک آنست که میان آن دو حقیقت هیچ جزء مشترک خارج
از و نباشد چون حیوان که تمام مشترک است میان حقیقت انسان و حقیقت فرس زیرا که انسان و فرس با
یکدیگر مشترکند در ذاتیاتی که آن جوهر قابل ابعاد ثلثه و نامی و حساس و متحرک بالاراده و حیوان
عبارت است از این مجموع و چون جنس تمام مشترک باشد میان امور مختلفة الحقایق بما هو سؤال کنند
در جواب مقول شود مثلا هرگاه از انسان و فرس بما هو سؤال کنند جواب حیوان باشد زیرا که سؤال در
اینجا از تمام حقیقت مشترک است و آن حیوان است و اگر از انسان تنها بما هو سؤال کنند سؤال از تمام حقیقت
مختصه او باشد و حیوان در جواب نشاید بلکه جواب حیوان ناطق باشد از اینجا معلوم شد که جنس کلی
است که مقول می شود بر امور مختلفة الحقایق در جواب ما هو و بباید دانست که جنس متعدد باشد
بعضی فوق بعضی چون حیوان که جنس انسان است و فوق او جسم نامی است و فوق جسم نامی جسم مطلق است
و فوق جسم مطلق جوهر است و در این هنگام آن جنس که جواب از جمیع مشارکات در آن جنس واقع شود
آن را جنس قریب خوانند چون حیوان که هر چه با انسان در حیوانیت مشارک باشد چون اسب و الاغ
در سؤال بما هو بجز حیوان جواب نشد و آن جنس که جواب از جمیع مشارکات واقع نشود آن را جنس بعید خوانند

چون جسم نامی که مشترک است میان انسان و نبات و حیوانات اگر در جواب سؤال از انسان و

نبات و حیوان جسم نامی مقول میشود و در جواب سؤال از انسان و حیوان جسم نامی مقول نمی شود و هم

چنین که جواب از جمیع مشارکات در نوع نباشد بعید بیک مرتبه باشد چون جسم نامی و اگر جواب

تمام نباشد بعید بدو مرتبه باشد چون جسم مطلق و علی هذا القیاس و ابعد اجناس را جنس عالی

خوانند چون جوهر در مثال مذکور و اقرب اجناس را جنس سافل خوانند چون حیوان در این مثال

مذکور و انچه میان جنس عالی و سافل باشد از اجناس متوسط خوانند چون جسم نامی و جسم مطلق

در مثال مذکور و لیس بیان ماهیت که تمام مشترک است و اگر جزء حقیقت افراد تمام مشترک نباشد ان را

فصل خوانند [illegible] که [illegible] تمیز میکند او را از غیر [illegible] جوهر [illegible] اما از جزء مشترک نباشد [illegible]

چون [illegible] که [illegible] حقیقت افراد [illegible] است [illegible] تمیز کند [illegible]

[illegible] باشد [illegible] مشترک [illegible] باشد [illegible]

که [illegible] است [illegible] خوانند و [illegible] فصل [illegible] جوهر [illegible]

باشد که نوع [illegible] جوهر مقول شود فصل [illegible] نوع [illegible] دیگر [illegible]

اضافی خوانند [illegible] ماهیت [illegible] جنس [illegible] مقول می شود [illegible] در جواب ما هو [illegible]

که مقول میشود [illegible] در جواب ما هو و نوع اضافی [illegible] نوع حقیقی باشد چنانکه [illegible]

[illegible] باشد چنانچه [illegible] که نوع اضافی جسم نامی است و جسم [illegible] که نوع اضافی جسم مطلق

و جسم مطلق که نوع اضافی جوهر است و اما ان کلی که از حقیقت افراد خود خارج است اگر مخصوص

[illegible] باشد [illegible] خاصه [illegible] و اگر [illegible] عرض عام [illegible] کلی باشد که مقول [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] عرض عام [illegible] چنانکه [illegible] مشترک [illegible] کلیات منحصر شد در پنج قسم

نوع [illegible] و عرض خاصه و عرض عامه فصل [illegible] است [illegible]

باشد [illegible]

از جنس بعید و فصل چون جسم نامی ناطق یا جسم ناطق یا جوهر ناطق در تعریف انسان و رسم تام و آن
مرکب باشد از جنس قریب و خاصه چون حیوان ضاحک در تعریف انسان چنانکه رسم ناقص و آن مرکب
است از جنس بعید و خاصه چون جسم نامی ضاحک یا جسم ضاحک یا جوهر ضاحک در تعریف انسان
و شاید که وصف رسم ناقص مرکب باشد از عرض عام و خاصه چون ماشی ضاحک در تعریف انسان
و نزد اهل اصول معرفت معرف با جمیع اقسام حد خوانند **فصل** استعمال الفاظ مجازیه و
مشترکه در تعریفات جایز نیست الا وقتی که قرینه واضح باشد چون عین جاریه **فصل**
بدان که دانستن حقائق اشیاء موجوده در خارج چون انسان و فرس و مانند این و تمیز کردن میان
اجناس و فصول آنها و میان اعراض عامه و خاصه آنها در غایت اشکالست و اما دانستن حقائق مفهومات
اصطلاحیه و تمیز کردن میان اجناس و اعراض عامه و میان فصول و خواص آنها آسانست چون مفهوم
کلمه و اسم و فعل و حرف و معرب و مبنی و مانند آن **فصل** چون فارغ شدیم از مباحث تصورات
پس شروع کردیم در مباحث تصدیقات همچنان که در تحصیل تصورات نظریه محتاج بودیم بدو
چیز یکی بیان موصل بتصور که آن معرف و قول شارح است با اقسام او بعضی خود و دیگری بیان کلیات
خمس که قول شارح از آن مرکب است همچنین در تحصیل تصدیقات نظریه محتاجیم بدو چیز یکی بیان
موصل بتصدیق که آن حجت است با اقسام خود و دیگری بیان قضایا که حجت از آن مرکب میشود و بنا بر
این ناچار است که مباحث قضایا مقدم باشد بر مباحث حجت پس میگوئیم قضیه قولی است که
صحیح باشد تصدیق و تکذیب قائل وی و قضیه بحسب معنی مرکب است از چهار چیز محکوم علیه و
محکوم به و نسبت حکمیه و حکم بایجاب یا بسلب و فرق میان نسبت حکمیه و حکم در صورت شک ظاهر شود
که اینجا نسبت حکمیه هست و حکم نیست زیرا که شک تردد است و حکم ادراک نیست **فصل**
قضیه بر سه قسم است حملیه و شرطیه متصله و شرطیه منفصله زیرا که محکوم علیه و محکوم به در قضیه
اگر مفرد یا در حکم مفرد باشند آن قضیه را حملیه خوانند خواه موجبه باشد چون زید قائم است خواه
سالبه چون زید قائم نیست و اگر نه مفرد و نه در حکم مفرد باشد آن قضیه را شرطیه خوانند پس

... اتصال است آن قضیه شرطیه متصله خوانند خواه موجبه باشد چنانکه گوئی اگر آفتاب
برآمده باشد روز موجود باشد خواه سالبه چنانکه گوئی نیست چنین که اگر آفتاب طالع باشد
شب موجود باشد و اگر حکم بانفصال است آن قضیه شرطیه منفصله خوانند خواه موجبه چنانکه
گوئی این عدد یا زوج است یا فرد خواه سالبه چنانکه گوئی نیست چنین که این عدد یا زوج باشد
یا منقسم بدو متساوی فصل صدق حملیه و متصله و منفصله بر موجبات ظاهر است و بر سوالب
بسبب رفع نسبت در هر سه فصل محکوم علیه را در قضیه حملیه موضوع خوانند و
محکوم به را محمول و این نسبت که میان موضوع و محمول باشد نسبت حکمیه خوانند و آن لفظ که
دلالت کند بر حکم و بر نسبت حکمیه معا آنرا رابطه خوانند چون لفظ هو در زید هو قائم و لفظ
است در زید قائم است و گاه [illegible] چنین و در زید دبیر است بجمله هرچه دلالت کند بر ربط میان
محمول و موضوع [illegible] و در قضیه شرطیه محکوم علیه را مقدم و محکوم به را تالی خوانند
فصل موضوع قضیه حملیه اگر جزئی حقیقی باشد آن قضیه را شخصیه خوانند چون زید
نویسنده است و اگر کلی باشد پس اگر بیان کمیت افراد نکرده باشد آن قضیه را مهمله خوانند چون
انسان نویسنده است [illegible] نویسنده نیست و اگر بیان کمیت افراد کرده باشد آن قضیه را محصوره خوانند
و این محصوره [illegible] موجبه کلیه و سالبه کلیه و موجبه جزئیه و سالبه جزئیه فصل
قضایای شخصیه [illegible] در علوم معتبر نیست و قضیه مهمله در قوت جزئیه است پس قضایای معتبره در
علوم محصورات [illegible] است فصل حرف سلب چون در قضیه حملیه جزء محمول شود آن قضیه را معدولة
المحمول خوانند و اگر جزء موضوع شود آنرا معدولة الموضوع خوانند و اگر جزء هر دو شود معدولة
الطرفین [illegible] و اگر جزء نشود آنرا محصله خوانند فصل نسبت محمول با موضوع خواه بایجاب
خواه بسلب [illegible] اگر ضروری باشد یعنی مستحیل الانفکاک باشد آن قضیه را ضروریه خوانند
چون هر انسان حیوان است بضرورة و لاشیء من الانسان بحجر بالضرورة و شاید که بسلب ضرورت باشد
[illegible] ممکنه خاصه گویند چون کل انسان کاتب بالامکان الخاص و لاشیء من الانسان

بکاتب

بکاتب بالامکان الخاص موجبه و سالبه را معنی یکیست و ممکنه خاصه یعنی ثبوت کتابت و سلب
کتابت هیچ یکی مر انسان را ضروری نیست و یا سلب ضروری نباشد از یک طرف که آن ضروری است
ممکنه سلبی که آن را ممکنه عامه گویند چون کل انسان کاتب بالامکان العام یعنی سلب کتابت از انسان ضروری
نیست و لا شیء من الانسان بکاتب بالامکان العام یعنی ثبوت کتابت انسان را ضروری نیست و دایمه
که نسبت محمول بموضوع بدوام باشد یعنی همیشه [illegible] نامند
کل فلک متحرک دائما و لا شیء من الفلک بساکن دائما و شاید که مشروط بشرط باشد مثل کل کاتب
متحرک الاصابع بالضرورة ما دام کاتبا و آن را مشروطه عامه خوانند و شاید که نسبت بالفعل باشد یعنی
فی الجمله و آن را مطلقه عامه خوانند چون کل انسان کاتب بالفعل **فصل** عکس قضیه حملیه
آن باشد که موضوع را محمول سازی و محمول را موضوع بر وجهی که ایجاب و سلب و صدق و کذب اصلی
بماند پس موجبه کلیه بموجبه جزئیه منعکس میشود مثلا هرگاه کل انسان حیوان صادق باشد بعض
الحیوان انسان نیز صادق باشد و همچنین موجبه جزئیه منعکس شود مثلا چون بعض الحیوان انسان صادق
آید بعض الانسان حیوان هم صادق آید زیرا که موضوع و محمول با هم متلاقی شدند در ذات موضوع و
شاید که محمول اعم باشد پس در قضیه موجبه عکس کلی صادق نباشد و سالبه کلیه کنفسها منعکس شود
چون ضروریه باشد مثلا هرگاه لا شیء من الانسان بحجر صادق باشد و لا شیء من الحجر بانسان صادق شود
و سالبه جزئیه عکس ندارد زیرا که لیس بعض الحیوان بانسان صادق است و عکس وی لیس بعض الانسان
بحیوان صادق نیست **فصل** نقیض قضیه قضیه دیگر باشد که با وی در ایجاب و سلب مخالف باشد
بحیثیتی که صدق هر یک لذاته مستلزم کذب دیگری باشد و کذب هر یک لذاته مستلزم صدق دیگری
باشد پس نقیض موجبه کلیه سالبه جزئیه و نقیض سالبه کلیه موجبه جزئیه باشد **فصل** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در تناقض هشت وحدت شرط است وحدت موضوع و محمول و مکان
وحدت شرط و اضافه و جزء و کل قوت و فعل است دیگر زمان

در وجود باشد چنانکه گوئی این چیز یا شجر است یا حجر یعنی هر دو مجتمع نشوند ولکن ارتفاع یا شاید
یعنی آن چیز نه شجر باشد و نه حجر و یا مانعة الخلو باشد اگر انفصال در عدم باشد چنانکه
گوئی زید در دریا است یا غرق نشود یعنی هر دو مرتفع نشوند ولکن اجتماع یا شاید **فصل**
تناقض و عکس در شرطیه نیز بر قیاس حملیات معلوم می شود **فصل** حجت بر سه قسم است یکی قیاس
که آن استدلال است از حال کلی بر حال جزئی چنانکه گوئی کل انسان حیوان و کل حیوان جسم فکل انسان جسم
پس استدلال کردی از حال حیوان که کلی است بر حال جزئی که انسان است دوم استقرا که آن استدلال
است از جزئیات بر حال کلی چنانکه گوئی هر حیوانی که دیده ایم فک اسفل را می جنباند در
حالت مضغ پس جمیع حیوانات چنین باشند پس استدلال کردی از حال جزئیات که انسان و طیور و بهائم است
بر حال حیوان که کلی است سیم تمثیل و آن استدلال است از حال جزئی بر حال جزئی دیگر چنانکه گوئی
نبیذ حرام است بنا بر آنکه خمر حرام است و هر دو جزئی مسکرند **فصل** استقرا و تمثیل مفید ظن باشند
و قیاس مفید یقین پس علما در باب تحصیل تصدیقات یقینیه از استدلال تعبیر بقیاس اند و قول مؤلف از قضایا
که از وی بعینه قول دیگر لازم آید چنانکه گوئی عالم متغیر است و هر متغیری حادث است پس عالم حادث است
و قیاس بر دو قسم است اقترانی که در وی عین نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد چنانکه گوئی
مذکور شد دوم استثنائی که در وی عین نتیجه یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور باشد چنانکه گوئی اگر این
شخص آدمی باشد حیوان باشد لکن آدمی است پس حیوان است لکن حیوان نیست پس آدمی نیست **فصل**
قیاس اقترانی یا حملی باشد یعنی مرکب از حملیات صرف باشد یا غیر حملی باشد و قسم اول ظاهر تر است
پس بدان که هر نتیجه را دو جزء است یکی موضوع و محمول چون مجهول باشد
باشد بمنزله کسی که در وی بعضی نسبت دهد بواسطه او نسبت میان موضوع و محمول معلوم شود
و آن را حد اوسط خوانند چنانکه موضوع مطلوب را اصغر و محمول وی را اکبر خوانند و حد وسط
اگر محمول شود صغری و موضوع شود کبری آن را شکل اول خوانند و اگر عکس این باشد آن را شکل رابع
خوانند و اگر موضوع شود هر دو را شکل ثالث خوانند **فصل** شکل اول را شرط آن است که صغری

اوسط اگر حمل یافت در بر صغری و باز   حمل بهر دو دان و وضع بهر دو تنیم
وضع بکبری که رفت شکل نخستین شمار   رابع این شکل را دان که نخستین شمار

۱۷۹

اول موجبتین کلیتین [illegible]

یعنی قضیه مشتمله بر حد مرجیه باشد تا اصغر دارد مستنتج شود و کبری وی نتیجه قضیه

مسئله [illegible] کلیه باشد تا حکم از اوسط با اصغر [illegible] شکل اول [illegible] باشد

کبری وی کلیه [illegible] منحصر در چهار است اول موجبتین کلیتین نتیجه موجبه کلیه باشد

دوم موجبه جزئیه صغری با موجبه کلیه کبری نتیجه جزئیه باشد سیم موجبه کلیه صغری با سالبه

کلیه کبری نتیجه سالبه کلیه باشد چهارم موجبه جزئیه صغری با سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه جزئیه

باشد پس شکل [illegible] منتج محصورات اربع است و شرط شکل ثانی آنست که مقدمتین [illegible]

[illegible] یعنی یکی موجبه و دیگری سالبه و کبری وی کلیه باشد و ضروب منتجه این شکل نیز چهار

[illegible] موجبه کلیه صغری [illegible] سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه کلیه باشد [illegible]

[illegible] دوم عکس [illegible]

[illegible] موجبه جزئیه صغری [illegible] سالبه کلیه کبری نتیجه سالبه جزئیه باشد چهارم

[illegible] جزئیه صغری با موجبه کلیه

کبری [illegible] جزئیه [illegible]

[illegible] شکل ثالث آنست که صغری وی موجبه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعید است از طبع پس او را بیان نکردیم و اما قیاس استثنائی بر دو قسم است یکی اتصالی دویم انفصالی
اتصالی آنست که مرکب باشد از متصلهٔ لزومیه با وضع مقدم و از آن نتیجه وضع تالی باشد چنانکه
گوئی اگر این جسم انسان باشد حیوان باشد لکن او انسان است پس حیوان است و یا مرکب باشد از متصلهٔ
لزومیه با رفع تالی و از آن نتیجه رفع مقدم باشد چنانکه گوئی در مثال مذکور لکن او حیوان نیست پس
فرد نیست لکن فرد نیست پس زوج است لکن زوج نیست پس فرد است و یا مرکب باشد از منفصلهٔ
مانعة الجمع با وضع تالی احد جزوین و از آن نتیجه رفع جزو دیگر باشد پس او را نتیجه دو است چنانکه گوئی
این جسم یا شجر است یا حجر لکن شجر است پس حجر نیست لکن حجر است پس شجر نیست و یا مرکب باشد از منفصلهٔ
مانعة الخلو با رفع احد جزوین و از آن نتیجه وضع جزو دیگر باشد پس نتیجهٔ او نیز دو است چنانکه گوئی
زید یا در دریا است یا غرق نمیشود و لکن در دریا نیست پس غرق نمیشود لکن غرق شد پس در دریا
است و مثال دیگر نیز چنانکه گوئی این جسم یا لاشجر است یا لاحجر لکن شجر است پس لاحجر باشد لکن
حجر است پس لاشجر باشد تمام شد رسالهٔ موسوم بکبری مشتمل بر
قواعد منطقیهٔ مختصره در شب جمعه ششم شهر
شوال المکرم سنهٔ هزار و
سیصد و نود

هذا كتاب الهداية في النحو

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه سيدنا محمد وآله أجمعين

وبعد فهذا مختصر مضبوط في علم النحو جمعت فيه مهمات النحو على ترتيب الكافية مبوبا

ومفصلا بعبارة واضحة مع إيراد الأمثلة في جميع المسائل من غير تعرض للأدلة والعلل لئلا يشوش

[illegible] رجاء [illegible] على

[illegible] العزيز [illegible]

[illegible] الفصل الأول [illegible]

[illegible]

[illegible] الكلمة لفظ وضع

[illegible]

[illegible] في نفسها

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دخول قد والسين وسوف والجزم نحو قد ضرب وسيضرب وسوف يضرب ولم يضرب والتصريف
الى الماضي والمضارع وكونه امرا ونهيا واتصال الضمائر البارزة المرفوعة نحو ضربت وتاء التأنيث
الساكنة نحو ضربت ونون التأكيد نحو اضربن فان كل هذه من خواص الفعل ومعنى الاخبار به ان
يكون محكوما به كالخبر ويسمى فعلا باسم مدلوله وهو المصدر لان المصدر هو فعل الفاعل حقيقة وحد
الحرف انه كلمة لا تدل على معنى في نفسها بل في غيرها نحو من فان معناه الابتداء وهو لا يدل عليه الا
بعد ذكر ما يفهم منه الابتداء كالبصرة والكوفة كما تقول سرت من البصرة الى الكوفة وعلامته ان لا يصح
الاخبار عنه ولا به وان لا يقبل علامات الاسماء ولا علامات الافعال وللحرف في كلام العرب فوائد كثيرة
كالربط بين الاسمين نحو زيد في الدار او فعلين نحو ان تضرب اضرب او اسم وفعل كضربت بالخشبة
وجملتين نحو ان جاءني زيد فاكرمه وغير ذلك من الفوائد التي ستعرفها في القسم الثالث ان شاء الله تعالى
ويسمى حرفا لوقوعه في الكلام حرفا اي طرفا اذ ليس مقصودا بالذات مثل المسند والمسند اليه الفصل
الثالث الكلام لفظ تضمن الكلمتين بالاسناد والاسناد نسبة احدى الكلمتين الى الاخرى بحيث تفيد
المخاطب فائدة تامة يصح السكوت عليها نحو زيد قائم وقام زيد فعلم ان الكلام لا يحصل الا من اسمين نحو زيد
قائم ويسمى جملة اسمية او فعل واسم نحو قام زيد ويسمى جملة فعلية اذ لا يوجد المسند والمسند اليه معا
في غيرهما فلا بد للكلام منهما وان قيل هذا ينتقض بالنداء نحو يا زيد قلنا حرف النداء قائم مقام
ادعو واطلب وهو فعل فلا ينتقض به فاذا فرغنا من المقدمة فلنشرع في الاقسام الثلاثة والله
الموفق والمعين

القسم الاول في الاسم

وقد مر تعريفه وهو ينقسم على قسمين معرب ومبني
فلنذكر احكامه في بابين

الباب الاول في الاسم المعرب

وفيه مقدمة وثلاثة مقاصد وخاتمة
اما المقدمة ففيها ثلاثة فصول فصل اول في تعريف الاسم المعرب وهو كل اسم ركب مع غيره ولا
يشبه مبني الاصل اعني الحرف والامر الحاضر والماضي نحو زيد في قام زيد لا زيد وحده لعدم التركيب
ولا هؤلاء في قام هؤلاء لوجود الشبه ويسمى متمكنا وحكمه ان يختلف آخره باختلاف العوامل اختلافا
لفظا نحو جاءني زيد ورأيت زيدا ومررت بزيد او تقديرا نحو جاءني موسى ورأيت موسى ومررت بموسى

والإعراب ما به يختلف آخر المعرب كالضمة والفتحة والكسرة والواو والياء والألف وإعراب الاسم ثلاثة أنواع رفع ونصب وجر والعامل ما يحصل به رفع ونصب وجر ومحل الإعراب من الاسم هو الحرف الآخر مثال الكل نحو قام زيد فقام عامل وزيد معرب والضمة إعراب والدال محل الإعراب اعلم أنه لا معرب في كلام العرب إلا الاسم المتمكن والفعل المضارع وسيجيء حكمه في القسم الثاني إن شاء الله تعالى

الفصل الثاني في أصناف إعراب الاسم وهي تسعة أصناف الأول أن يكون الرفع بالضمة والنصب بالفتحة والجر بالكسرة ويختص بالاسم المفرد المنصرف الصحيح وهو عند النحاة ما لا يكون آخره حرف علة كزيد وبالجاري مجرى الصحيح وهو ما يكون آخره واو أو ياء ما قبلها ساكن كدلو وظبي وبالجمع المكسر المنصرف كرجال تقول جاءني زيد ودلو وظبي ورجال ورأيت زيدا ودلوا وظبيا ورجالا ومررت بزيد ودلو وظبي ورجال الثاني أن يكون الرفع بالضمة والنصب والجر بالكسرة ويختص بالجمع المؤنث السالم كمسلمات تقول جاءني مسلمات ورأيت مسلمات ومررت بمسلمات الثالث أن يكون الرفع بالضمة والنصب والجر بالفتحة ويختص بغير المنصرف كعمر تقول جاءني عمر ورأيت عمر ومررت بعمر الرابع أن يكون الرفع بالواو والنصب بالألف والجر بالياء ويختص بالأسماء الستة مكبرة موحدة مضافة إلى غير ياء المتكلم وهي أخوك وأبوك وحموك وهنوك وفوك وذو مال تقول جاءني أخوك ورأيت أخاك ومررت بأخيك وكذا البواقي الخامس أن يكون الرفع بالألف والنصب والجر بالياء المفتوح ما قبلها ويختص بالمثنى وكلا وكلتا مضافين إلى مضمر واثنين واثنتين تقول جاءني الرجلان كلاهما واثنان ورأيت الرجلين كليهما واثنين ومررت بالرجلين كليهما واثنين السادس أن يكون الرفع بالواو المضموم ما قبلها والنصب والجر بالياء المكسور ما قبلها ويختص بجمع المذكر السالم وأولو وعشرون وأخواتها تقول جاءني مسلمون وعشرون رجلا وأولو مال ورأيت مسلمين وعشرين رجلا وأولي مال ومررت بمسلمين وعشرين رجلا وأولي مال واعلم أن نون التثنية مكسورة ونون الجمع مفتوحة وهما تسقطان عند الإضافة تقول جاءني غلاما زيد ومسلمو مصر السابع أن يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجر بتقدير الكسرة ويختص بالمقصور وهو ما آخره ألف مقصورة كعصى وبالمضاف إلى ياء المتكلم غير جمع المذكر السالم كغلامي تقول جاءني العصا وغلامي ورأيت العصا وغلامي ومررت بالعصا وغلامي الثامن أن يكون الرفع بتقدير الضمة و

الثاني لابد للطالب
في النية في زمان تعلم العلم إذ
النية هي الأصل في جميع الأحوال لقوله عليه السلام
إنما الأعمال بالنيات وينبغي أن ينوي المتعلم بطلب العلم
رضاء الله تعالى والدار الآخرة وإزالة الجهل عن نفسه وعن سائر
الجهال وإحياء الدين وإبقاء الإسلام فإن بقاء الإسلام بالعلم
وينوي به الشكر على نعمة العقل وصحة البدن
في الثالث في اختيار العلم والأستاذ والشريك والثبات
الثالث ينبغي لطالب العلم أن يختار من كل علم أحسنه
وما يحتاج إليه في أمر الدين في الحال ثم ما يحتاج إليه في المآل
ويقدم علم التوحيد والمعرفة ويعرف الله تعالى بالدليل
وأما اختيار الأستاذ فينبغي أن يختار الأعلم والأورع والأسن
كما اختار أبو حنيفة رحمه الله حماد بن أبي سليمان

النصب بالفتحة والجر بتقدير الكسرة ويختص بالمنقوص وهو ما آخره ياء مكسور ما قبلها كالقاضي تقول
جاءني القاضي ورأيت القاضي ومررت بالقاضي التاسع ان يكون الرفع بتقدير الواو والنصب والجر بالياء
لفظا ويختص بالجمع المذكر السالم مضافا الى ياء المتكلم تقول جاءني مسلمي اصله مسلموي اجتمعت الواو
والياء في كلمة واحدة والاولى منهما ساكنة فقلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء وابدلت الضمة بالكسرة
لمناسبة الياء فصار مسلمي ورأيت مسلمي ومررت بمسلمي الفصل الثالث الاسم المعرب على نوعين منصرف
وهو ما ليس فيه سببان من الاسباب التسعة كزيد ويسمى متمكنا وحكمه ان تدخله الحركات الثلث مع التنوين
مثل ان تقول جاءني زيد ورأيت زيدا ومررت بزيد وغير منصرف وهو ما فيه سببان من الاسباب
التسعة او واحد منها تقوم مقامهما والاسباب التسعة هي العدل والوصف والتأنيث والمعرفة والعجمة
والجمع والتركيب ووزن الفعل والالف والنون الزائدتان وحكمه ان لا تدخله الكسرة والتنوين ويكون في
موضع الجر مفتوحا كما مر اما العدل فهو تغيير اللفظ من صيغته الاصلية الى صيغة اخرى وهو على قسمين
تحقيقا وتقديرا فلا يجتمع مع وزن الفعل اصلا ويجتمع مع العلمية كعمر وزفر ويجتمع مع الوصف كثلث
ومثلث واخر وجمع اما الوصف فلا يجتمع مع العلمية اصلا وشرطه ان يكون وصفا في اصل الوضع فاسود
وارقم غير منصرف وان صارا اسمين للحية لاصالتهما في الوصفية واربع في قولك مررت بنسوة اربع
منصرف مع ان فيه وصفية ووزن الفعل لعدم الاصالة في الوصف اما التأنيث بالتاء فشرطه ان يكون
علما كطلحة وكذا المعنوي كزينب ثم المؤنث المعنوي ان كان ثلاثيا ساكن الوسط غير اعجمي يجوز صرفه مع
وجود السببين كهند لاجل الخفة والا يجب منعه كزينب وسقر وماه وجور والتأنيث بالالف المقصورة
كحبلى والممدودة كحمراء ممتنع صرفه البتة لان الالف قائم مقام السببين التأنيث ولزومه اما المعرفة فلا
يعتبر في منع الصرف بها الا العلمية وتجتمع مع غير الوصف اما العجمة فشرطها ان تكون علمية في العجمية
وزيد على ثلثة احرف كابرهيم واسمعيل او ثلاثيا متحرك الاوسط كشتر فلجام منصرف لعدم العلمية في
العجمية ونوح ولوط منصرف لسكون الاوسط اما الجمع فشرطه ان يكون على صيغة منتهى الجموع وهو
ان يكون بعد الف الجمع حرفان متحركان كمساجد او ثلثة احرف اوسطها ساكن غير قابل
للتاء كمصابيح فصياقلة وفرازنة منصرف لقبولهما التاء وهو ايضا قائم مقام السببين الجمعية

[illegible]

وامتنع عن أن يجمع مرة أخرى جمع تكسير ثم يجمع مرتين أما التركيب فشرطه أن يكون علما بلا إضافة

ولا إسناد كبعلبك نحو عبد الله منصرف للإضافة وتأبط شرا مبني للإسناد أما الألف والنون الزائدتان

فشرطهما إن كانتا في اسم أن يكون علما كعمران وعثمان فسعدان اسم نبت منصرف وإن كانتا في

الصفة فشرطه أن لا يكون مؤنثه فعلانة كسكران وعطشان فندمان منصرف لوجود ندمانة

أما وزن الفعل فشرطه أن يختص بالفعل نحو ضرب وشمر وإن لم يختص به فيجب أن يكون في أوله إحدى

حروف أتين ولا يدخله الهاء كأحمد ويشكر وتغلب ونرجس فيعمل منصرف [illegible] وله الثلاثة كفى [illegible]

يعمه وتعلم [illegible] يشترط فيها العلمية وهو التأنيث بالتاء والمعنوي والعجمة والتركيب والاسم الذي

فيه الألف والنون [illegible] يشترط فيه ذلك لكن يجتمع مع سبب آخر فقط وهو العدل وذو

[illegible] في [illegible] فإن [illegible] بالسبب [illegible] القسم الثاني فلبقائه على

[illegible] وكل ما لا ينصرف فإذا

[illegible] المطلع الأول

[illegible] والمبتدأ

[illegible] ونحو لا التي لنفي الجنس

[illegible] ليس لا التي عليه نحو

[illegible] ظهر كان كذهب

[illegible] نحو زيد ضرب عمرا وإن كان

[illegible] وضرب الزيدون وإن كان الفاعل

[illegible] زيد ضرب [illegible] الزيدان ضربا ويجمع الجمع نحو الزيدون

ضربوا [illegible] الحيوانات [illegible]

[illegible] للتذكير والتأنيث نحو ضرب

[illegible] الحقيقي نحو طلعت الشمس

[illegible] إذا كان متأخرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

في المرفوعات من الاسم

نحو الشمس طلعت وجمع التكسير كالمؤنث الغير الحقيقي تقول قام الرجال وقامت الرجال ويجب تقديمه
اي الفاعل على المفعول اذا كانا مقصورين وخفت اللبس نحو ضرب موسى عيسى ويجوز تقديم المفعول على
الفاعل اذا كان قرينة مع كونهما مقصورين او غير مقصورين ولم تخف اللبس نحو اكل الكمثرى يحيى
ضرب عمرا زيد ويجوز حذف الفعل حيث كان قرينة نحو زيد في جواب من قال من ضرب وكذا حذف
الفاعل والفعل معا كنعم في جواب من قال أقام زيد وقد يحذف الفاعل ويقام المفعول مقامه اذا
كان الفعل مجهولا وهو القسم الثاني من المرفوعات القسم الثاني مفعول ما لم يسم فاعله وهو كل مفعول
حذف فاعله واقيم المفعول مقامه نحو ضرب زيد وحكمه في توحيد فعله وتثنيته وجمعه وتذكيره وتأنيثه
على قياس ما عرفت في الفاعل القسم الثالث والرابع المبتدأ والخبر وهما اسمان مجردان عن العوامل
اللفظية احدهما مسند اليه ويسمى المبتدأ والثاني مسند به ويسمى الخبر نحو زيد قائم والعامل فيهما معنوي
وهو الابتداء واصل المبتدأ ان يكون معرفة واصل الخبر ان يكون نكرة والنكرة اذا وصفت جاز ان تقع مبتدأ
نحو قوله تعالى ولعبد مؤمن خير من مشرك وكذا اذا تخصصت بوجه آخر نحو ارجل في الدار ام امرأة وما احد خير
منك وشر اهر ذا ناب وفي الدار رجل وسلام عليك وان كان احد الاسمين معرفة والآخر نكرة فاجعل
المعرفة مبتدأ والنكرة خبرا البتة كما مر واذا كانا معرفتين فاجعل ايهما شئت مبتدأ والآخر خبرا نحو الله
الهنا وآدم عليه السلام ابونا ومحمد صلى الله عليه وسلم نبينا وقد يكون الخبر جملة اسمية نحو زيد ابوه قائم او
فعلية نحو زيد قام ابوه او شرطية نحو زيد ان جاءني فاكرمه او ظرفية نحو زيد خلفك وعمرو في الدار
والظرف متعلقة بجملة عند الاكثر وهي استقر لانه مقدر عند سائر النحاة في الظرف لان الاصل في العمل الفعل فقولك
زيد في الدار تقديره زيد استقر في الدار ولا بد من ضمير في الجملة يعود الى المبتدأ كالهاء فيما مر ويجوز
حذفه عند وجود قرينة نحو السمن منوان بدرهم والبر الكر بستين درهما اي منه وقد يتقدم الخبر على
المبتدأ ان كان ظرفا نحو في الدار زيد ويجوز للمبتدأ الواحد اخبار كثيرة نحو زيد فاضل عالم عاقل
واعلم ان لهم قسما آخر من المبتدأ ليس مسندا اليه وهو صفة وقعت بعد حرف النفي نحو ما قائم زيد او
بعد حرف الاستفهام نحو أقائم زيد بشرط ان ترفع تلك الصفة اسما ظاهرا بعدها نحو ما قائم الزيدان و
أقائم الزيدان بخلاف قائمان الزيدان القسم الخامس خبر ان واخواتها وهي ان وأن وكأن ولكن وليت ولعل

ونفي هذا الحرف تدخل على المبتدأ والخبر تنصب المبتدأ ويسمى اسم ان وترفع الخبر ويسمى خبر ان فخبر ان
هو المسند بعد دخولها نحو ان زيدا قائم وحكمه في كونه مفردا او جملة معرفة او نكرة كحكم خبر المبتدأ و
لا يجوز تقديمه على اسمها الا اذا كان ظرفا نحو ان في الدار زيدا لمجال التوسع في الظروف القسم السابع
اسم كان واخواتها وهي صار واصبح وامسى واضحى وظل وبات وآض وعاد وغدا وراح وما زال وما فتئ
وما انفك وما دام وليس وما برح وهذه الافعال الناقصة تدخل ايضا على المبتدأ والخبر ترفع المبتدأ
ويسمى اسم كان وتنصب الخبر ويسمى خبر كان واسم كان هو المسند اليه بعد دخولها نحو كان زيد قائما و يجوز
في الكل تقديم اخبارها على اسمها نحو كان قائما زيد ويجوز تقديم اخبارها على نفس الافعال في الاكثر من كان
الى راح نحو قائما كان زيد ولا يجوز ذلك فيما اوله ما الا اتفاقا فلا يقال قائما ما زال زيد وفي ليس خلاف وباقي
الكلام في شرحه ذكر نحو في القسم الثالث من القسم السابع اسم ما ولا المشبهتين بليس هو المسند
بعد دخولهما نحو ما زيد قائما ولا رجل افضل منك ويدخل على المعرفة والنكرة ويختص لا بالنكرات فا
القسم الثامن خبر لا التي لنفي الجنس هو المسند بعد دخولها نحو لا رجل قائم

المقصد الثاني في

الاسماء المنصوبة وهي اثنا عشر قسما المفعول المطلق والمفعول به وفيه وله ومعه والحال والتمييز والمستثنى
وخبر كان واخواتها واسم ان واخواتها والمنصوب بلا التي لنفي الجنس وخبر ما ولا المشبهتين بليس القسم
الاول المفعول المطلق وهو مصدر بمعنى فعل مذكور قبله ويذكر للتاكيد كضربت ضربا ولبيان النوع
نحو جلست جلسة القاري ولبيان العدد كجلست جلسة او جلستين او جلسات وقد يكون من غير لفظ الفعل
نحو قعدت جلوسا وقد يحذف فعله لقيام قرينة جوازا كقولك للقادم خير مقدم اي قدمت قدوما
فخير اسم تفضيل ومصدرية باعتبار الموصوف او المضاف اليه وهو مقدما او قدوما ووجوبا سماعا نحو شكرا
وسقيا القسم الثاني المفعول به وهو اسم ما وقع عليه فعل الفاعل نحو ضربت زيدا وقد يتقدم على الفاعل
كضرب عمرا زيد وقد يحذف فعله لقيام قرينة جوازا نحو زيدا في جواب من قال من اضرب ووجوبا في
اربعة مواضع الاول سماعا نحو امرأ ونفسه اي دع امرأ ونفسه وانتهوا خيرا لكم اي انتهوا عن التثليث و
اقصدوا خيرا لكم واهلا وسهلا اي اتيت مكانا اهلا واتيت مكانا سهلا والبواقي قياسا الثاني

في منصوبات الاسم

التحذير وهو معمول بتقدير اتق تحذيرا مما بعده نحو اياك والاسد اصله اتق نفسك من الاسد او ذكر المحذر
منه مكررا نحو الطريق الطريق الثالث ما اضمر عامله على شريطة التفسير وهو كل اسم بعده فعل او شبه فعل
يشتغل ذلك الفعل عن ذلك الاسم بضميره بحيث لو سلط عليه هو او مناسبه لنصبه نحو زيدا ضربته
فان زيدا منصوب بفعل محذوف وهو ضربت يفسره الفعل المذكور بعده وهو ضربته ولهذا الباب فروع
كثيرة الرابع المنادى وهو اسم مدعو بحرف النداء وهي يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة لفظا نحو يا عبد
الله اي ادعو عبد الله وحرف النداء قائم مقام ادعو واطلب وقد يحذف حرف النداء لفظا نحو قوله تعالى
يوسف اعرض عن هذا واعلم ان للمنادى اقساما فان كان مفردا معرفة يبنى على علامة الرفع كالضمة نحو يا
زيد والالف نحو يا زيدان والواو نحو يا زيدون ويخفض بلام الاستغاثة نحو يا لزيد ويفتح بالحاق الفها
نحو يا زيداه وينصب ان كان مضافا نحو يا عبد الله او مشابها للمضاف نحو يا طالعا جبلا او نكرة غير معينة
كقول الاعمى يا رجلا خذ بيدي وان كان معرفا باللام قيل يا ايها الرجل ويا ايتها المرأة ويجوز ترخيم المنادى
وهو حذف في آخره للتخفيف كما تقول في يا مالك يا مال وفي يا منصور يا منص وفي عثمان يا عثم ويجوز في آخره
الضمة والحركة الاصلية كما تقول يا حار ويا حار واعلم ان يا من حروف النداء وقد تستعمل في الندبة
ايضا وهو المتفجع عليه بيا او وا تقول يا زيداه ووا زيداه فوا تختص بالندبة ويا مشترك بين النداء والندبة
القسم الثالث المفعول فيه وهو اسم ما وقع الفعل فيه من الزمان والمكان ويسمى ظرفا وظرف الزمان على
قسمين مبهم وهو ما لا يكون له حد معين كدهر وحين ومحدود وهو ما يكون له حد معين كيوم وليلة و
شهر وسنة وكلها منصوب بتقدير في تقول صمت دهرا وسافرت شهرا اي في دهر وفي شهر وظروف المكان كذلك
مبهم وهو منصوب نحو جلست خلفك وامامك ومحدود وهو ما لا يكون منصوبا بتقدير في بل لا بد من ذكر
في نحو جلست في الدار وفي السوق وفي المسجد القسم الرابع المفعول له وهو اسم ما لاجله يقع الفعل المذكور
قبله وينصب بتقدير اللام نحو ضربته تأديبا اي للتأديب وقعدت عن الحرب جبنا اي للجبن وعند الزجاج
هو مصدر تقديره ادبته تأديبا القسم الخامس المفعول معه وهو ما يذكر بعد الواو بمعنى مع لمصاحبة معمول
فعل نحو جاء البرد والجبات وجئت انا وزيدا اي مع زيد فان كان الفعل لفظا وجاز العطف
يجوز فيه الوجهان ... [illegible]

الفهم فليعلم والضبط التي بعد الضبط ... [illegible]

المفعول معه وجوّز العطف تعين العطف نحو ما لزيد وعمرو وان لم يجز العطف تعين النصب نحو ما لك و
زيدا وما شأنك وعمرا لان المعنى ما تصنع القسم الثاني من الحال وهو لفظ يدل على بيان هيئة الفاعل او المفعول
به او كليهما نحو جاءني زيد راكبا وضربت زيدا مشدودا ولقيت عمرا راكبين وقد يكون فاعل الفاعل معنويا
نحو زيد في الدار قائما لان معناه زيد استقر في الدار قائما وكذا المفعول به نحو هذا زيد قائما فان معناه
انبه واشير اليه قائما والعامل في الحال فعل لفظا نحو ضرب زيد راكبا او معنى نحو زيد في الدار قائما والحال
نكرة ابدا وذو الحال معرفة غالبا كما رأيت في الامثلة وان كان ذو الحال نكرة يجب تقديم الحال عليه نحو جاءني
راكبا رجل لئلا يلتبس بالصفة في حالة النصب في قولك رأيت رجلا راكبا وقد يكون الحال جملة خبرية نحو جاءني
زيد وغلامه راكب او يركب غلامه ومثال ما كان عامله معنى الفعل نحو هذا زيد قائما فان معناه انبه
واشير اليه حال كونه زيد قائما وقد يحذف العامل لقرينة كما تقول للمسافر سالما غانما اي ترجع سالما
غانما القسم الثالث من التمييز وهو اسم نكرة تذكر بعد مقدار او عدد او كيل او وزن او مساحة او غير ذلك مما
فيه ابهام ليرفع تلك الابهام نحو عندي عشرون رجلا وقفيزان برا ومنوان سمنا وجريبان قطنا وما في
السماء قدر راحة سحابا وعلى التمرة مثلها زبدا وقد يكون من غير مقدار نحو عندي سوار ذهبا وهذا خاتم
حديدا وفيه الخفض اكثر نحو خاتم حديد وقد يقع التمييز بعد الجملة ليرفع الابهام عن نسبتها نحو طاب زيد
نفسا او ابا او علما القسم الرابع من المستثنى وهو لفظ يذكر بعد الا واخواتها ليعلم انه لا ينسب الى ما قبلها
وهو على قسمين متصل وهو ما اخرج عن متعدد بالا واخواتها نحو جاءني القوم الا زيدا ومنقطع وهو المذكور
بعد الا غير مخرج عن متعدد لعدم دخوله في المستثنى منه نحو جاءني القوم الا حمارا واعلم ان اعراب المستثنى
على اقسام فان كان بعد الا في كلام تام موجب وهو كلام لا يكون فيه نفي ولا نهي ولا استفهام نحو
جاءني القوم الا زيدا او منقطعا كما مر او متقدما على المستثنى منه نحو ما جاءني الا اخاك احد او كان بعد
عدا وخلا عند الاكثر او كان بعد ما خلا وما عدا وليس ولا يكون نحو جاءني القوم ما خلا زيدا كان منصوبا
وان كان بعد الا في كلام غير موجب والمستثنى منه مذكور يجوز فيه الوجهان النصب والبدل عما قبلها نحو
ما جاءني احد الا زيد و الا زيدا وان كان مفرغا بان يكون بعد الا في كلام غير موجب والمستثنى منه غير مذكور
كان اعرابه بحسب العوامل تقول ما جاءني الا زيد وما رأيت الا زيدا وما مررت الا بزيد وان كان بعد غير

وسوى وسواء وحاشا عند الاكثر كان مجرورا نحو جاءني القوم غير زيد وسوى زيد وحاشا
زيد واعلم ان اعراب غير كاعراب المستثنى بالا تقول جاءني القوم غير زيد وغير حمار وما جاءني احد
غير زيد واعلم ان لفظ غير موضوع للصفة وقد يستعمل للاستثناء كما ان لفظ الا موضوع للاستثناء
وقد تستعمل للصفة كما في قوله تعالى لو كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا اي غير الله وكذا قولك لا اله
الا الله القسم التاسع خبر كان واخواتها هو المسند بعد دخولها نحو كان زيد منطلقا وحكمه كحكم خبر
المبتدا الا انه يجوز تقديمه على اسمها مع كونه معرفة بخلافه ثم نحو كان القائم زيدا القسم العاشر
اسم ان واخواتها هو المسند اليه بعد دخولها نحو ان زيدا قائم القسم الحادي عشر المنصوب بلا التي لنفي
الجنس وهو المسند اليه بعد دخولها وتليها نكرة مضافا نحو لا غلام رجل في الدار او شبيها به نحو لا
عشرين درهما في الكيس وان كان بعد لا نكرة مفردة يبنى على الفتح نحو لا رجل في الدار وان كان
مفصولا معرفة او نكرة مفصولا بينه وبين لا كان مرفوعا ويجب تكرير لا مع الاسم الاخر تقول لا زيد في
الدار ولا عمرو ولا فيها رجل ولا امرأة واعلم انه يجوز في مثل لا حول ولا قوة الا بالله خمسة وجوه فتحهما
ورفعهما وفتح الاول ونصب الثاني وفتح الاول ورفع الثاني ورفع الاول وفتح الثاني وقد يحذف اسم لا
للقرينة نحو لا عليك اي لا بأس عليك القسم الثاني عشر خبر ما ولا المشبهتين بليس هو المسند بعد دخولهما نحو
ما زيد قائما ولا رجل حاضرا وان انتقض النفي بالا نحو ما زيد الا قائم او تقدم الخبر نحو ما قائم زيد
او زيدت ان بعد ما نحو ما ان زيد قائم بطل العمل كما رأيت فههنا بطل العمل تحقيقا ودليله نحو ما هذا
بشرا واما بنو تميم فلا يعملونها اصلا كقول الشاعر من بني تميم ومهفهف كالبدر قلت له انتسب فأجاب
ما قتل المحب على الحبيب حرام برفع حرام

المقصد الثالث في المجرورات

الاسماء المجرورة قسم واحد وهو المضاف اليه فقط وهو كل اسم نسب اليه شيء بواسطة حرف الجر لفظا نحو مررت بزيد ويعبر
عن هذا التركيب في الاصطلاح بانه جار ومجرور او تقديرا نحو غلام زيد تقديره غلام لزيد ويعبر عنه
في الاصطلاح بانه مضاف ومضاف اليه ويجب تجريد المضاف عن التنوين وما يقوم مقامه نحو غلام زيد وغلاما
زيد ومسلمو مصر واعلم ان الاضافة على قسمين معنوية ولفظية اما المعنوية فهي ان يكون المضاف غير
صفة مضافة الى معمولها نحو غلام زيد وهي اما بمعنى اللام نحو غلام زيد او بمعنى من نحو خاتم فضة او بمعنى

القسم الاول

نحو صلوة الليل وفائدة هذه الاضافة تعريف المضاف ان اضيف الى معرفة كما مر وتخصيص ان اضيف الى نكرة نحو غلام رجل واما اللفظية فهي ان يكون المضاف صفة مضافة الى معمولها وهي في تقدير الانفصال نحو ضارب زيد وفائدتها تخفيف في اللفظ فقط واعلم انك اذا اضفت الاسم الصحيح او الجاري مجرى الصحيح الى ياء المتكلم كسرت آخره واسكنت الياء او فتحتها كغلامي ودلوي وظبيي وان كان آخر الاسم ياء مكسورا ما قبلها ادغمت الياء في الياء وفتحت الياء الثانية لئلا يلتقي الساكنان كما تقول في القاضي قاضيّ وفي الرامي راميّ وان كان في آخره واو مضموم ما قبلها قلبتها ياء وعملت كما عملت الان تقول جاء مسلميّ وفي الاسماء الستة كما تقول اخي وابي وحمي وهني وفيّ عند قوم وذو لا يضاف الى مضمر اصلا وقول الشاعر انما يعرف ذا الفضل من الناس ذووه شاذ واذا قطعت عن الاضافة قلت اخ واب وحم وهن وفم ويجوز الحركات الثلث وذو لا يقطع عن الاضافة البتة اصلا هذا كله مجرور بتقدير حرف الجر اما ما يذكر حرف الجر لفظا فسيأتيك في القسم الثالث ان شاء الله تعالى

الخاتمة في التوابع

اعلم ان التي مر ذكرها من الاسماء المعربة كان اعرابها بالاصالة بان دخلها العوامل من المرفوعات والمنصوبات والمجرورات وقد يكون الاسم اعرابه بتبعية ما قبله ويسمى التابع لانه يتبع ما قبله في الاعراب وهو كل ثان معرب باعراب سابقه من جهة واحدة والتوابع خمسة اقسام النعت والعطف بالحروف والتأكيد وعطف البيان والبدل القسم الاول النعت وهو تابع يدل على معنى في متبوعه نحو جاءني رجل عالم او في متعلق متبوعه نحو جاءني رجل عالم ابوه ويسمى الصفة ايضا والقسم الاول انما يتبع متبوعه في اربعة من عشرة اشياء في الاعراب اي الثلث الرفع والنصب والجر والتعريف والتنكير والافراد والتثنية والجمع والتذكير والتأنيث نحو جاءني رجل عالم وامرأة عالمة ورجلان عالمان وامرأتان عالمتان ورجال علماء ونساء عالمات وزيد العالم والزيدان العالمان والزيدون العالمون ورأيت رجلا عالما وكذا البواقي والثاني انما يتبع متبوعه في الخمسة الاول فقط اعني الاعراب والتعريف والتنكير نحو قوله تعالى من هذه القرية الظالم اهلها وفائدة النعت تخصيص المنعوت ان كانا نكرتين نحو جاءني رجل عالم وتوضيحه ان كانا معرفتين نحو جاءني زيد الفاضل وقد يكون للثناء والمدح نحو بسم الله الرحمن الرحيم وقد يكون للذم نحو اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وقد يكون للتأكيد نحو قوله تعالى نفخة واحدة واعلم ان النكرة توصف بالجملة الخبرية نحو مررت برجل ابوه

في التوابع

قائم او قام ابوه والضمير لا يوصف ولا يوصف به القسم الثاني العطف بالحروف وهو تابع ينسب اليه ما نسب
الى متبوعه وكلاهما مقصودان بتلك النسبة ويسمى عطف النسق ايضا وشرطه ان يتوسط بينه وبين متبوعه
احد حروف العطف وسيأتي ذكرها في القسم الثالث نحو قام زيد وعمرو واذا عطف على ضمير مرفوع متصل
يجب تاكيده بضمير منفصل نحو ضربت انا وزيد الا اذا فصل نحو ضربت اليوم وزيد واذا عطف على الضمير
المجرور المتصل تجب اعادة حرف الجر في المعطوف نحو مررت بك وبزيد واعلم ان المعطوف في حكم
المعطوف عليه يعني اذا كان الاول صفة او خبرا او صلة او حالا فالثاني كذلك والضابط فيه انه اذا
كان يجوز العطف ان يقام المعطوف مقام المعطوف عليه جاز العطف وحيث لا فلا والعطف على معمولي
عاملين مختلفين جائز اذا كان المعطوف عليه مجرورا ومقدما والمعطوف كذلك اي مجرورا ومقدما
نحو في الدار زيد والحجرة عمرو وفي هذه مذهبان آخران وهما الجواز مطلقا عند الفراء وعدمه مطلقا عند
سيبويه القسم الثالث التاكيد وهو تابع يدل على تقرير المتبوع فيما نسب اليه نحو جاءني زيد نفسه او يدل
على شمول الحكم لكل افراد المتبوع مثل فسجد الملائكة كلهم اجمعون والتاكيد على قسمين لفظي وهو
تكرير اللفظ الاول بعينه نحو جاءني زيد زيد وقام زيد قام زيد جاءني جاءني زيد قام قام زيد ويجري
في الحروف ايضا نحو ان ان زيدا قائم ومعنوي وهو بالفاظ معدودة وهي نفسه وعينه للواحد والمثنى
والمجموع باختلاف الصيغة والضمير نحو جاءني زيد نفسه والزيدان انفسهما او نفساهما والزيدون
انفسهم وكذلك عينه واعينهما او عيناهما واعينهم وللمؤنث نحو جاءتني هند نفسها والهندان انفسهما
او نفساهما والهندات انفسهن وكذا عينها واعينهما او عيناهما واعينهن وكلا وكلتا للمثنى خاصة نحو
قام الرجلان كلاهما وقامت المرأتان كلتاهما وكل واجمع واكتع وابصع وابتع لغير المثنى باختلاف الضمير
في كل تقول اشتريت العبد كله وجاءني القوم كلهم واشتريت الجارية كلها وجاءت النساء كلهن وباختلاف
الصيغة في البواقي وهي اجمع تقول اشتريت العبد كله اجمع واكتع وابتع وابصع وجاءني القوم كلهم اجمعون
اكتعون ابتعون ابصعون واشتريت الجارية كلها جمعاء كتعاء بتعاء بصعاء وقامت النساء كلهن
جمع كتع بصع بتع واذا اردت تاكيد الضمير المتصل بالنفس والعين يجب تاكيده بضمير مرفوع منفصل

[illegible] ٨ [illegible] الاول

[illegible] الا انه اجرأه وابعاض نصيح امراقها حساكا القوم رحكا

كانه [illegible] كلها واعلم ان اكثر واحد اسماء اتباع لاجمع اذ ليس لها

[illegible] ولا يجوز ذكرها ومن القسم الرابع البدل وهو ينسب اليهما

[illegible] البدل بعض الاول البدل الكل وهو ما كان

[illegible] المشرح [illegible] من الكل وهو كل ما كان مدلوله جزء المتبوع

[illegible] وله مثل المشرح نحو سلب زيد ثوبه واعجبني

[illegible] الغلط [illegible] جعفر [illegible] رجلا حمارا او البدل

[illegible] كقوله تعالى بالناصية ناصية كاذبة ولا يجب ذلك في عكسه لا في

[illegible] وهو تابع غير صفة يوضح متبوعه وهو اشهر اسمي شيء نحو قام ابو حفص

[illegible] المشاعر انا ابن التارك البكري بشر عليه الطير

[illegible] وهو ما يقع حيز مركب مع غيره مثل القسا انا انا

[illegible] كلمة [illegible] على السكون [illegible] بالقوة

[illegible] الى الاشارة نحو [illegible]

[illegible] احد عشر [illegible] عشر [illegible] مثل هذا

[illegible] لاختلاف [illegible]

[illegible] الاسماء والاصوات والمركبات

[illegible]

نقدم ذكر [illegible] نحو ضربت

[illegible] متصل وهو ما

[illegible]

[illegible]

[illegible] بالعاشية [illegible] في القصة

في الاسم المبني

المعنى اسم الفاعل والمفعول نحو ... ولا يجوز استعمال المنفصل الا عند تعذر المتصل كإياك نعبد وما ضربك الا انا واعلم ان لهم ضميرا غائبا يقع قبل جملة تفسره الجملة المذكورة بعده ويسمى ضمير الشان في المذكر وضمير القصة في المؤنث نحو قل هو الله احد وهي هند مليحة وانها زينب قائمة وقد يدخل بين المبتدأ والخبر ضمير مرفوع منفصل مطابق للمبتدأ اذا كان الخبر معرفة او افعل من كذا ويسمى فصلا لانه يفصل بين المبتدأ والخبر نحو زيد هو القائم وكان زيد هو القائم وزيد هو افضل من عمرو وقال الله تعالى كنت انت الرقيب النوع الثاني اسماء الاشارات ما وضع ليدل على مشار اليه وهي خمسة الفاظ لستة معان ذا للمذكر وللمثنى ذان وذين وللمؤنث تا وتي وته وذي وذه وتهي وذهي وللمثنى تان وتين وللجمع اولاء بالمد والقصر وقد تلحق باوائلها ها التنبيه كهذا وهؤلاء ويتصل باواخرها حرف الخطاب وهي خمسة الفاظ ك كما كم ك كن فذلك خمسة وعشرون الحاصل من ضرب خمسة في خمسة وهي ذاك الى ذاكن وذانك الى ذانكن وكذا البواقي واعلم ان ذا للقريب وذلك للبعيد وذاك للمتوسط النوع الثالث الموصول اسم لا يصلح ان يكون جزءا تاما من جملة الا بصلة بعده وهي جملة خبرية ولا بد له من عائد فيها يعود الى الموصول مثاله الذي في قولنا جاءني الذي ابوه فاضل او قائم ابوه الذي للمذكر والتي للمؤنث واللذان واللتان لمثناهما بالالف في حالة الرفع وبالياء في حالتي النصب والجر والاولى والذين لجمع المذكر واللاتي واللواتي واللائي واللاتي لجمع المؤنث وما ومن واي واية وذو بمعنى الذي في لغة بني طي كقوله فان الماء ماء ابي وجدي وبئري ذو حفرت وذو طويت اي الذي حفرت والذي طويت والالف واللام بمعنى الذي في صلتها اسم الفاعل او المفعول نحو الضارب زيد اي الذي ضرب زيد والمضروب عمرو اي الذي ضرب عمرو ويجوز حذف العائد من اللفظ ان كان مفعولا نحو قام الذي ضربت اي الذي ضربته واعلم ان ايا واية معربة الا اذا حذف صدر صلتها كقوله تعالى ثم لننزعن من كل شيعة ايهم اشد على الرحمن عتيا اي هو اشد النوع الرابع اسماء الافعال كل اسم بمعنى الامر والماضي كرويد زيدا اي امهله وهيهات زيد اي بعد وان كان على وزن فعال بمعنى الامر وهو من الثلاثي قياسي كنزال بمعنى انزل وتراك بمعنى اترك وقد يلحق به فعال مصدرا معرفة كفجار بمعنى الفجور او صفة للمؤنث نحو يا فساق بمعنى فاسقة

القسم الأول

وبالكاف بمعنى لا كعند او علما للاعيان المؤنثة كقطام وغلاب وحضار وهذه الثلثة الاخيرة
ليست من الاسماء الافعال وانما ذكرت ههنا للمناسبة النوع الخامس الاصوات وهو كل اسم حكى
به صوت كغاق لصوت الغراب او صوت به للبهائم كنخ لاناخة البعير وطاق حكاية الضرب وطق
حكاية وقع الحجارة بعضها ببعض النوع السادس المركبات وهو كل اسم ركب من كلمتين ليس بينهما
نسبة الاضافية والاسنادية فان تضمن الثاني حرفا فيجب بناؤهما على الفتح كاحد عشر الى تسعة
عشر الا اثنا عشر فانها معرب كالمثنى وان لم يتضمن الثاني حرفا ففيها ثلث لغات افصحها بناء الاول
على الفتح واعراب الثاني اعراب غير المنصرف كبعلبك ومعدي كرب النوع السابع الكنايات وهي
اسماء وضعت لتدل على عدد مبهم وهي كم وكذا او حديث مبهم وهو كيت وذيت واعلم ان كم على
قسمين استفهامية وهو ما بعده مفرد منصوب على التمييز نحو كم رجلا عندك وخبرية وهو ما بعده
مجرور مفرد نحو كم مال انفقته او مجموع نحو كم رجال لقيتهم ومعناها التكثير وقد تدخل من فيهما
تقول كم من رجل لقيته وكم من مال انفقته وقد يحذف مميزها لقيام قرينة نحو كم مالك اى كم دينارا
مالك وكم ضربت اى كم ضربة ضربت واعلم ان كم في الوجهين يقع منصوبا اذا كان بعده فعل غير مشتغل
عنه بضميره نحو كم رجلا ضربت وكم غلام ملكت لكان مفعولا به او مصدرا نحو كم ضربة ضربت او مفعولا
فيه نحو كم يوما سرت وكم يوم صمت ويقع مجرورا اذا كان ما قبلها حرف جر او مضافا نحو بكم رجل
مررت وعلى كم رجل حكمت وغلام كم رجل ضربت ومال كم رجل سلبت ويقع مرفوعا اذا لم يكن شيء من الامرين
مبتدأ ان لم يكن تمييزه ظرفا نحو كم رجلا اخوك او كم رجل ضربته وخبرا ان كان ظرفا نحو كم يوما سفرك
وكم شهرا صومك النوع الثامن الظروف المبنية على اقسام منها ما قطع عن الاضافة بان حذف
المضاف اليه كقبل وبعد وفوق وتحت قال الله تعالى لله الامر من قبل ومن بعد اى من قبل كل شيء ومن
بعده وتسمى غايات هذا اذا كان المحذوف منويا للمتكلم والا كانت معربة وعلى هذا قرئ لله
الامر من قبل ومن بعد ومنها حيث وانما بنيت تشبيها بالغايات لملازمتها الاضافة وشرطها
ان تضاف الى الجملة كاجلس حيث زيد جالس قال الله تعالى سنستدرجهم من حيث لا يعلمون وقد
يضاف الى المفرد كقول الشاعر اما ترى حيث سهيل طالعا نجم يضيء كالشهاب ساطعا

في بيان احكام الاسم

واذا دخلت على الماضي ... في المستقبل

اى مكان سهيل بحيث بمعنى مكان هنا ومنها اذا وهي للمستقبل نحو قوله تعالى اذا جاء نصر الله والفتح
وفيها معنى الشرط غالبا ويجوز ان يقع بعدها الجملة الاسمية نحو آتيك اذا الشمس طالعة والجملة
الفعلية نحو آتيك اذا طلعت الشمس وقد يكون للمفاجاة فيجب بعدها المبتدا نحو خرجت فاذا
السبع واقف ومنها اذ وهي للماضي نحو جئتك اذ طلعت الشمس واذ الشمس طالعة ومنها اين وانى
للمكان بمعنى الاستفهام نحو اين تمشي وانى تقعد وبمعنى الشرط نحو اين تجلس اجلس وانى تقم اقم
ومنها متى للزمان شرطا واستفهاما نحو متى تسافر اسافر ومتى تقعد اقعد ومنها كيف للاستفهام
حالا نحو كيف انت اى في اى حال ومنها ايان للزمان استفهاما نحو ايان يوم الدين ومنها مذ ومنذ
بمعنى اول المدة جوابا لمتى نحو ما رايت زيدا مذ يوم الجمعة في جواب من قال متى ما رايته اى اول
مدة انقطع رؤيتي اياه يوم الجمعة وبمعنى جميع المدة ان صلح جوابا لكم نحو ما رايته مذ يومان في
جواب من قال كم مدة ما رايت زيدا اى جميع مدة ما رايته فيها يومان ومنها لدى ولدن بمعنى عند
نحو المال لديك والفرق بينهما ان عند للمكان ولا يشترط فيه الحضور ويشترط ذلك في لدى
ولدن وجاء فيه لغات لدن لدن لدن لدن ولد لد ومنها قط للماضي المنفي نحو ما رايته قط ومنها
عوض للمستقبل المنفي نحو لا اضربه عوض واعلم انه اذا اضيف الظروف الى جملة جاز بناؤها على
الفتح نحو قوله تعالى يوم ينفع الصادقين صدقهم ويومئذ وحينئذ وكذلك مثل وغير مع ما وان وان
تقول ضربته مثل ما ضرب زيد وضربته غير ان ضرب زيد وقيامي مثل انك تقوم

الخاتمة

في سائر احكام الاسم ولواحقه غير الاعراب والبناء وفيه فصول

فصل اعلم ان الاسم على قسمين معرفة ونكرة المعرفة اسم وضع لشيء معين وهي ستة اقسام المضمرات والاعلام والمبهمات اعني اسماء الاشارات والموصولات والمعرف باللام والمضاف الى احدها اضافة معنوية والمعرف بالنداء

فصل العلم ما وضع لشيء معين بحيث لا يتناول غيره بوضع واحد واعرف المعارف المضمر المتكلم نحو انا ونحن ثم المخاطب نحو انت ثم الغائب نحو هو ثم العلم نحو زيد ثم المبهمات ثم المعرف باللام ثم المعرف بالنداء ثم المضاف الى احدها والمضاف في قوة المضاف اليه والنكرة ما وضع لشيء غير معين كرجل وفرس

فصل اسماء الاعداد ما وضع ليدل على كمية احاد الاشياء واصول العدد اثنا عشر كلمة واحد

[illegible]

القسم الاول

الى عشر ومائة والف وليستعمل من واحد واثنين على القياس اعني يكون المذكر بدون التاء والمؤنث
بالتاء تقول في رجل واحد وفي رجلين اثنين وفي امرأة واحدة وفي امرأتين اثنتين وثنتين ومن
ثلاثة الى عشرة على خلاف القياس اعني المذكر بالتاء تقول ثلاثة رجال الى عشرة رجال والمؤنث
بدونها تقول ثلاث نسوة الى عشر نسوة وبعد العشر تقول احد عشر رجلا اثنا عشر رجلا واحدى
عشرة امرأة واثنتا عشرة امرأة وثلاثة عشر رجلا وثلاث عشرة امرأة الى تسعة عشر رجلا والى تسع عشرة
امرأة وبعد ذلك تقول عشرون رجلا وعشرون امرأة بلا فرق الى تسعين رجلا وامرأة واحد وعشرون
امرأة الى تسعة وتسعين رجلا والى تسع وتسعين امرأة ثم تقول مائة رجل ومائة امرأة والف رجل والف
امرأة ومائتا رجل ومائتا امرأة والفا رجل والفا امرأة بلا فرق بين المذكر والمؤنث فاذا زاد على الالف والمائة
يستعمل على قياس ما عرفت وتقدم الالف على المائة والآحاد على العشرات تقول عندي الف ومائة واحد
وعشرون رجلا والفان وثلث مائة واثنان وعشرون رجلا واربعة الاف وسبع مائة وخمس واربعون رجلا
وعلى هذا القياس واعلم ان الواحد والاثنين لا مميز لهما لان لفظ المميز يستغني عن ذكر العدد فيهما كما تقول
عندي رجل ورجلان واما سائر الاعداد فلا بد لها من مميز فتقول في مميز الثلثة الى عشرة مخفوضا
ومجموعا تقول ثلثة رجال وثلث نسوة الا اذا كان المميز لفظ المائة فح يكون مخفوضا مفردا تقول ثلثمائة
والقياس ثلث مآت او مئين ومميز احد عشر الى تسع وتسعين منصوب مفرد تقول احد عشر رجلا
واحدى عشرة امرأة وتسعة وتسعون امرأة ومميز مائة والف وتثنيتهما وجمع الالف مخفوض مفرد تقول
مائة رجل ومائة امرأة ومائتا رجل ومائتا امرأة والف رجل والف امرأة والفا رجل والفا امرأة وثلث
الاف رجل وثلث الاف امرأة وقس على هذا **فصل** الاسم اما مذكر واما مؤنث والمؤنث ما فيه علامة
التأنيث لفظا او تقديرا والمذكر هو ما بخلافه وعلامة التأنيث ثلثة التاء كطلحة والالف المقصورة
كحبلى والممدودة كحمراء وصحراء والمقدر انما هو التاء فقط كارض ودار بدليل اريضة ودويرة ثم
المؤنث على قسمين حقيقي وهو ما بازائه حيوان مذكر كامرأة وناقة ولفظي وهو مجازي بخلافه كظلمة
وعين وقد عرفت احكام الفعل اذا اسند الى المؤنث فلا نعيدها **فصل** المثنى اسم ما لحق آخره
الف او ياء مفتوح ما قبلها ونون مكسورة ليدل على ان معه آخر مثله نحو رجلان ورجلين

[illegible]

وجاء هذا في الصحيح اما في المقصور فان كان الالف منقلبة عن الواو وكان ثلاثيا رد الى اصله كعصوان
وعصوا وان كانت عن الياء او عن واو وكانت اكثر من الثلاثي او ليس منقلبة عن شئ يقلب ياء كرحيان
وملهيان وحباريان واما الممدود فان كانت همزتها اصلية كقراء تثبت كقراءان وان كانت للتانيث
تقلب واوا كحمراوان وان كانت بدلا من واو او ياء من الاصل جاز فيه الوجهان ككساءان وكساوان
ورداوان ورداءان ويجب حذف نونه عند الاضافة تقول جاء غلاما زيد ويحذف تاء التانيث في الخصية
والالية خاصة تقول خصيان واليان لانهما لا تفردان فكانهما تثنية شئ واحد لا تنج تعلم امرين انه
اضافة المثنى الى المثنى يعبر عن الاول بلفظ الجمع كقوله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما وذلك
لكراهة اجتماع التثنيتين فيما يكون اتصالهما لفظا ومعنا **فصل** المجموع اسم ما دل على آحاد
الاحاد مقصودة بحروف مفرده بتغيير اما لفظي كرجال جمع رجل او تقديري كفلك على وزن اسد فان مفرده
ايضا فلك لكنه على وزن قفل فالقوم ونحوه وان دل على آحاد ليس بجمع اذ لا مفرد له ثم الجمع على قسمين
صحيح وهو ما لم يتغير بناء مفرده كمسلمون ومكسر وهو ما يتغير بناء مفرده وذلك نحو رجال
على قسمين مذكر وهو ما الحق آخره واو مضموم ما قبلها او نون مفتوحة كمسلمون او ياء مكسور ما قبلها
ونون كذلك ليدل على ان معه اكثر منه نحو مسلمين هذا في الصحيح اما المنقوص فتحذف ياؤه نحو قاضون
وداعون والمقصور يحذف الفه ويبقى ما قبلها مفتوحا ليدل على الالف المحذوف مثل مصطفون
وشرطه ان كان اسما ان يكون مذكرا علما لما يعقل ويختص باولي العلم واما قولهم سنون وارضون
وثبون وقلون بالواو والنون فشاذ ويجب ان لا يكون افعل مؤنثه فعلاء كاحمر مؤنثه حمراء و
لا فعلان مؤنثه فعلى كسكران مؤنثه سكرى ولا فعيل بمعنى مفعول كجريح بمعنى مجروح ولا فعول
بمعنى فاعل كصبور بمعنى صابر ويجب حذف نونه بالاضافة نحو مسلمو مصر ومؤنث وهو ما الحق بآخره
الف وتاء وشرطه ان كان صفة وله مذكر فان يكون مذكره قد جمع بالواو والنون كمسلمات
وان لم يكن له مذكر فشرطه ان لا يكون مؤنثا مجردا من التاء كالحائض والحامل وان كان اسما مجمع
بالالف والتاء بلا شرط كهندات والمكسر صيغته في الثلاثي كثيرة غير مضبوطة تعرف بالسماع
كارجل واضراس وقلوب وفي غير الثلاثي على وزن فعالل كجعافر وجداول جمع جعفر وجدول وقياسا

القسم الاول

كما عرفت في التصريف واعلم ان الجمع ابنيته على قسمين جمع قلة وهو ما يطلق على العشرة فما دونها و
ابنية جمع القلة افعل وافعال وافعلة وفعلة وجمع كثرة وهو ما يطلق على ما فوق العشرة وابنيته ما عدا
هذه الاربع ويستعمل كل منهما في موضع الاخر على سبيل الاستعارة نحو قوله تعالى ثلثة قروء مع وجود
اقراء **فصل** المصدر اسم يدل على الحدث فقط ويشتق منه الافعال كالضرب والنصر مثلا وابنيته
من الثلاثي المجرد غير مضبوطة تعرف بالسماع ومن غيره ومن غير الثلاثي قياسية كالافعال والانفعال
والاستفعال وامثالها والمصدر ان لم يكن مفعولا مطلقا يعمل عمل فعله اعني يرفع فاعلا ان كان لازما كاعجبني
قيام زيد وينصب مفعولا به ايضا ان كان متعديا نحو ضرب زيد عمرا ولا يجوز تقديم معمول المصدر عليه
فلا يقال اعجبني زيدا ضرب وان كان مفعولا مطلقا فالعمل للفعل الذي قبله نحو ضربت ضربا عمرا
منصوب بضربت لا بضربا **فصل** اسم الفاعل اسم يشتق من يفعل ليدل على من قام به الفعل بمعنى
الحدوث وصيغته من مجرد الثلاثي على وزن فاعل ومن غيره على وزن صيغة المضارع من ذلك الفعل بميم مضمومة مكان حرف
المضارعة وكسر ما قبل الاخر كمدخل ومستخرج ويعمل عمل الفعل المعروف ان كان فيه معنى الحال او الاستقبال
ومعتمدا على المبتدأ نحو زيد قائم ابوه او ذي الحال نحو جاءني زيد ضاربا ابوه عمرا او همزة الاستفهام
نحو اقائم زيد او حرف النفي نحو ما قائم زيد الان او همزة الاستفهام نحو اقائم زيد او حرف النفي نحو ما قائم
زيد الان او غدا او موصوف نحو عندي رجل ضارب ابوه عمرا وان كان فيه معنى الماضي وجبت الاضافة
نحو زيد ضارب عمرو امس هذا اذا كان منكرا اما اذا كان معرفا باللام يستوي فيه جميع الازمنة نحو زيد
الضارب ابوه عمرا الان او غدا او امس **فصل** اسم المفعول مشتق من يفعل المجهول متعديا ليدل على
من وقع عليه الفعل وصيغته من الثلاثي المجرد على وزن مفعول لفظا كمضروب او تقديرا كمقول ومرمي و
من غيره كاسم الفاعل منه بفتح ما قبل الاخر كمدخل ومستخرج ويعمل عمل فعله المجهول بالشرائط المذكورة في
اسم الفاعل نحو زيد مضروب غلامه الان او غدا **فصل** الصفة المشبهة اسم مشتق من فعل لازم
ليدل على من قام به الفعل بمعنى الثبوت وصيغتها على خلاف صيغة اسم الفاعل والمفعول وانما يعرف
بالسماع كحسن وصعب وشجاع وشريف وذلول وهي تعمل عمل فعلها مطلقا بشرط الاعتماد المذكور و
مسائلها ثمانية عشر لان الصفة اما باللام او مجردة عنها ومعمولها اما مضاف باللام او مجرد عنها فهذه

كتاب الصمدية للشيخ البهائي
بسم الله الرحمن الرحيم
[illegible]

القسم الثاني في الفعل

ستة ومعمول كل واحد منها اما مرفوع او منصوب او مجرور فلذلك كانت ثمانية عشر وتفصيلها نحو
جاءني زيد الحسن وجهه ثلاثة وكذا الحسن الوجه والحسن وجه وحسن وجهه ثلاثة وحسن الوجه وحسن
وجه وهي خمسة اقسام الاول ممتنع الحسن وجهه والحسن وجه ومختلف فيه حسن وجهه والبواقي احسن
ان كان فيه ضمير واحد وحسن ان كان فيه ضميران وقبيح ان لم يكن فيه ضمير ومتى رفعت بها معمولها
فلا ضمير في الصفة ومتى نصبت او جررت ففيها ضمير الموصوف **فصل** اسم التفضيل اسم اشتق من
فعل ليدل على الموصوف بزيادة على غيره وصيغته افعل غالبا فلا يبنى الا من ثلاثي مجرد ليس بلون و
لا عيب نحو زيد افضل الناس فان كان زائدا على الثلاثة او كان لونا او عيبا يجب ان يبنى من الثلاثي
المجرد ما يدل على المبالغة والشدة او الكثرة ثم تذكر بعده مصدر ذلك الفعل منصوبا على التمييز
كما تقول هو اشد استخراجا واقوى حمرة واقبح عرجا واكثر اضطرابا من زيد وقياسه ان يكون للفاعل
كما مر وقد جاء للمفعول نحو اعذر واشغل واشهر واستعماله على ثلاثة اوجه مضافا كزيد افضل القوم
او معرفا باللام نحو زيد الافضل او بمن نحو زيد افضل من عمرو ويجوز في الاول الافراد ومطابقة اسم
التفضيل للموصوف نحو زيد افضل القوم والزيدان افضلا القوم والزيدون افضلوا القوم وافضل القوم
والهندان فضلى القوم وفضليا القوم والهندات فضليات القوم وفي الثاني يجب المطابقة
نحو زيد الافضل والزيدان الافضلان والزيدون الافضلون وفي الثالث يجب كونه مفردا مذكرا
ابدا نحو زيد افضل من عمرو والزيدان افضل من عمرو والزيدون افضل من عمرو والهند والهندان والهندات
افضل من عمرو وعلى الاوجه الثلاثة يضمر فيه الفاعل وهو يعمل في ذلك المضمر ولا يعمل في مظهر اصلا
الا في مثل قولهم ما رأيت رجلا احسن في عينه الكحل منه في عين زيد فان الكحل فاعل الاحسن وههنا
بحث **القسم الثاني في الفعل** وقد سبق تعريفه واقسامه ثلاثة ماض ومضارع وامر
الاول الماضي وهو فعل دل على زمان قبل زمان الخبر به وهو مبني على الفتح ان لم يكن معه ضمير مرفوع
متحرك فهو مبني على السكون كضربت وعلى الضم مع الواو كضربوا الثاني المضارع وهو فعل يشبه الاسم
باحد حروف اتين في اوله لفظا في اتفاق حركاتهما وسكناتهما كيضرب ويستخرج فهو كضارب ومستخرج
وفي دخول لام التاكيد في اولهما تقول ان زيدا ليقوم كما تقول ان زيدا لقائم وتساويهما في عدد الحروف

القسم الثاني

ومعنى فيه انه مشترك بين الحال والاستقبال كاسم الفاعل ولذلك سموه مضارعا والسين وسوف يخصصه بالاستقبال نحو سيضرب واللام المفتوحة بالحال نحو ليضرب وحروف المضارعة مضمومة في الرباعي كيدحرج اي فيما كان ماضيه على اربعة احرف ومفتوحة فيما عداه كيضرب ويستخرج واعرابه مع ان الاصل في الفعل البناء لمضارعته اي لمشابهته الاسم والاصل في الاسم الاعراب وذلك اذا لم يتصل به نون التاكيد ولا نون الجمع المؤنث وانواع الاعراب فيه ثلثة ايضا رفع ونصب وجزم نحو يضرب وان يضرب ولم يضرب

فصل في اصناف الاعراب للفعل وهو اربعة اصناف الاول ان يكون الرفع بالضمة والنصب بالفتحة والجزم بالسكون ويختص بالمفرد الصحيح الغير المخاطبة نحو يضرب ان يضرب لم يضرب الثاني ان يكون الرفع بثبوت النون والنصب والجزم بحذفها ويختص بالتثنية والجمع المذكر والمفردة المخاطبة صحيحا او غيره تقول هما يفعلان وهم يفعلون وانت تفعلين ولن يفعلا ولن يفعلوا ولن تفعلي ولم يفعلا ولم يفعلوا ولم تفعلي الثالث ان يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بالفتحة والجزم بحذف اللام ويختص بالناقص اليائي والواوي غير التثنية والجمع والمخاطبة تقول هو يرمي ويغزو ولن يرمي ولن يغزو ولم يرم ولم يغز الرابع ان يكون الرفع بتقدير الضمة والنصب بتقدير الفتحة والجزم بحذف اللام ويختص بالناقص الالفي غير التثنية والجمع والمخاطبة نحو هو يسعى ولن يسعى ولم يسع

فصل المضارع المرفوع عامله معنوي وهو تجرده عن الناصب والجازم نحو هو يضرب هو يغزو وهو يرمي وهو يسعى

فصل المضارع المنصوب عامله خمسة احرف ان ولن وكي واذن وان المقدرة نحو اريد ان تحسن الي ولن اضربك واسلمت كي ادخل الجنة واذن يغفر الله لك وتقدير ان في سبعة مواضع بعد حتى نحو اسلمت حتى ادخل الجنة ولام كي نحو قام زيد ليضرب وبعد لام الجحود نحو قوله تعالى ما كان الله ليعذبهم والفاء الواقعة في جواب الامر والنهي والاستفهام والنفي والتمني والعرض نحو اسلم فتسلم ولا تعص فتعذب وهل تعلم فتنجو وما تزورنا فنكرمك وليت لي مالا فانفقه والا تنزل بنا فتصيب خيرا وبعد الواو الواقعة كذلك في جواب هذه الاشياء نحو اسلم وتسلم الى آخر الامثلة وبعد او بمعنى الى نحو لالزمنك او تعطيني حقي وبعد واو العطف اذا كان المعطوف عليه اسما صريحا نحو اعجبني قيامك وتخرج ويجوز اظهار ان مع لام كي نحو اسلمت لان ادخل الجنة ومع واو العطف نحو اعجبني قيامك وان تخرج ويجب اظهارها مع لا ولام كي

لئلا يعلم، واعلم ان ان الواقعة بعد العلم ليست هي الناصبة للمضارع بل انما هي المخففة من المثقلة نحو قوله تعالى علم ان سيكون منكم مرضى، فالواقعة بعد الظن جاز فيه الوجهان ان تنصب بها وان تجعلها كالواقعة بعد العلم.

فصل الجزم عامله لم ولما ولام الامر ولا النهي وكلمة المجازاة وهي ان ومهما واذما وحيثما واين ومتى وما ومن واي وانى وان المقدرة نحو لم يضرب لما يضرب ليضرب لا تضرب وان تضرب اضرب الى آخرها. واعلم ان لم تقلب المضارع ماضيا منفيا ولما كذلك الا ان فيها توقعا بعده ودواما قبله ويجوز حذف الفعل بعد لما تقول ندم زيد ولما اي لما ينفعه الندم ولا تقول ندم زيد ولم.

كلمة المجازاة حرفا كانت او اسما فهي تدخل على الجملتين لتدل على ان الاولى سبب للثانية وتسمى الاولى شرطا والثانية جزاء ثم ان كان الشرط والجزاء مضارعين يجب الجزم فيهما نحو ان تكرمني اكرمك وان كانا ماضيين لم يعمل فيهما لفظا نحو ان ضربت ضربت وان كان الجزاء وحده ماضيا يجب الجزم في الشرط نحو ان تضربني ضربتك وان كان الشرط وحده ماضيا جاز فيه الوجهان نحو ان جئتني اكرمك وان اكرمك. واعلم انه اذا كان الجزاء ماضيا بغير قد لم يجز الفاء فيه نحو ان اكرمتني اكرمتك قال الله تعالى ومن دخله كان امنا وان كان مضارعا مثبتا او منفيا بلا جاز الوجهان نحو ان تضربني اضربك او فاضربك وان تشتمني لا اضربك او فلا اضربك وان لم يكن الجزاء احد القسمين المذكورين يجب الفاء وذلك في اربع صور احديها ان يكون الجزاء ماضيا مع قد كقوله تعالى ان يسرق فقد سرق اخ له الثانية ان يكون الجزاء مضارعا منفيا بغير لا نحو قوله تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه الثالثة ان يكون جملة اسمية كقوله تعالى من جاء بالحسنة فله عشر امثالها الرابعة ان يكون جملة انشائية اما امرا كقوله تعالى قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني واما نهيا كقوله تعالى فان علمتموهن مؤمنات فلا ترجعوهن الى الكفار او استفهاما كقولك ان تركتنا فمن يرحمنا او دعاء كقولك ان اكرمتنا فيرحمك الله وقد يقع اذا مع الجملة الاسمية موضع الفاء كقوله تعالى وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون. وانما يقدر ان بعد الافعال الخمسة التي هي الامر نحو تعلم تنج والنهي نحو لا تكذب يكن خيرا لك والاستفهام نحو هل تزورنا نكرمك والتمني نحو ليتك عندي احدثك والعرض نحو الا تنزل بنا تصب خيرا كل ذلك اذا قصد ان الاول سبب للثاني كما رايت في الامثلة فان معنى قولك تعلم تنج هو ان تتعلم تنج وكذلك البواقي فلذلك

القسم الثاني

امتنع قولك لا تكفر تدخل النار لامتناع السببية إذ لا يصح أن يقال إن لا تكفر تدخل النار القسم الثالث الأمر وهو فعل يطلب به الفعل من الفاعل المخاطب كاضرب واغز وارم بأن تحذف من المضارع حرف المضارعة ثم تنظر فإن كان ما بعد حرف المضارعة ساكنا زدت همزة الوصل مضمومة إن انضم ثالثه نحو انصر ومكسورة إن انفتح ثالثه كاعلم أو انكسر ثالثه كاضرب واستخرج وإن كان متحركا فلا حاجة إلى الهمزة نحو عِد وحاسب وباب الأفعال من القسم الثاني وهو مبني على علامة الجزم كما في مضارعه نحو اضرب واغز وارم واسع واضربا واضربوا ودحرج

فصل فعل ما لم يسم فاعله وهو فعل حذف فاعله وأقيم المفعول به مقامه ويختص بالمتعدي وعلامته في الماضي أن يكون أوله مضموما فقط وما قبل آخره مكسورا وذلك في الأبواب التي ليس في أوائلها همزة وصل ولا تاء زائدة نحو ضُرب ودُحرج وأن يكون أوله مضموما وما قبل آخره مكسورا وذلك فيما أوله تاء زائدة نحو تُفُضِّل وتُقُوتِل أي يكون أوله والثاني منه مضموما وما قبل آخره مكسورا فيما أوله همزة وصل نحو اُستُخرج واُقتُدر فإن الهمزة تتبع المضموم نحو اُندُحرج وفي المضارع أن يكون حرف المضارعة مضموما وما قبل آخره مفتوحا نحو يُضرَب ويُستخرَج إلا في باب المفاعلة والإفعال والتفعيل والفعللة وملحقاتها فإن العلامة فيها فتح ما قبل الآخر نحو يُحاسَب ويُدحرَج وفي الأجوف ماضيه مكسور الفاء نحو بِيع وقيل بالإشمام نحو قيل وبيع وبالواو نحو قُول وبُوع وكذلك باب اختير وانقيد دون استخير وأُقيم لفقدان فُعِل فيهما ومضارعه تقلب العين ألفا نحو يُقال ويُباع كما عرفت في التصريف مستقصى

فصل الفعل إما متعد وهو ما يتوقف فهم معناه على متعلق غير الفاعل كضرب زيد عمرا وإما لازم وهو ما بخلافه كقعد زيد والمتعدي يكون إلى مفعول واحد كضرب زيد عمرا وإلى مفعولين كأعطى زيد عمرا درهما ويجوز فيه الاقتصار على أحد مفعوليه كأعطيت زيدا وأعطيت درهما بخلاف باب علمت وإلى ثلاثة مفاعيل نحو أعلم الله زيدا عمرا فاضلا ومنه أرى وأنبأ وأخبر وخبّر وحدّث وهذه الأفعال السبعة مفعولها الأول مع الأخيرين كمفعولي أعطيت في جواز الاقتصار على أحدهما نحو أعلم الله زيدا والثاني مع الثالث كمفعولي علمت في عدم جواز الاقتصار على أحدهما نحو علمت زيدا خير الناس بل يقال أعلمت زيدا عمرا خير الناس

فصل أفعال القلوب وهي سبعة حسبت وظننت وخلت وعلمت ورأيت وزعمت ووجدت وهي تدخل على المبتدأ والخبر

في انواع الفعل

فتنصبهما على المفعولية نحو علمت زيدا فاضلا وظننت عمرا عالما واعلم ان لهذه الافعال خواص منها
ان لا يقتصر على احد مفعوليها بخلاف باب اعطيت فلا تقول علمت زيدا ومنها جواز الغائها اذا توسطت
نحو زيد ظننت قائم او تأخرت نحو زيد قائم ظننت ومنها انها تعلق اذا وقعت قبل الاستفهام نحو علمت
أزيد عندك ام عمرو وقبل النفي نحو علمت ما زيد في الدار وقبل لام الابتداء نحو علمت لزيد منطلق
فهي في هذه المواضع لا تعمل لفظا وتعمل معنى ولذلك سمي تعليقا ومنها انه يجوز ان يكون فاعلها
ومفعولها ضميرين متصلين من شيء واحد نحو علمتني منطلقا وظننتك فاضلا واعلم انه قد يكون
ظننت بمعنى اتهمت وعلمت بمعنى عرفت ورأيت بمعنى ابصرت ووجدت بمعنى اصبت الضالة فتنصب
مفعولا واحدا فقط فلا تكون حينئذ من افعال القلوب **فصل** الافعال الناقصة افعال وضعت لتقرير
الفاعل على صفة غير صفة مصدرها وهي كان وصار واصبح وامسى الخ وتدخل على الجملة الاسمية
لافادة نسبتها حكم معناها ترفع الاول وتنصب الثاني فتقول كان زيد قائما وكان تكون على ثلثة
اقسام ناقصة وهي تدل على ثبوت خبرها لفاعلها في الماضي اما دائما نحو كان الله عليما حكيما او منقطعا
نحو كان زيد شابا وتامة وهي بمعنى ثبت وحصل نحو كان القتال اي حصل القتال وزائدة وهي لا
يتغير بها المعنى كقول الشاعر جياد بني ابي بكر تسامى على كان المسومة العراب اي على المسومة و
وصار للانتقال نحو صار زيد غنيا واصبح وامسى واضحى تدل على اقتران معنى الجملة بتلك الاوقات نحو
اصبح زيد ذاكرا اي كان ذاكرا في وقت الصبح وبمعنى دخل في الصباح وكذا ظل وبات يدلان على
اقتران معنى الجملة بوقتيهما وبمعنى صار وما زال وما برح وما فتئ وما انفك تدل على ثبوت خبرها
لفاعلها نحو ما زال زيد اميرا ويلزمها حرف النفي وما دام تدل على توقيت امر بمدة ثبوت خبرها لفاعلها
نحو اقوم ما دام الامير جالسا وليس تدل على نفي معنى الجملة حالا وقيل مطلقا نحو ليس زيد قائما وقد
عرفت بقية احكامها في القسم الاول فلا نعيدها **فصل** افعال المقاربة افعال وضعت للدلالة
على دنو الخبر لفاعلها وهي على ثلثة اقسام الاول للرجاء وهو عسى فعل جامد لا يستعمل منه غير الماضي
وهو في العمل مثل كان نحو عسى زيد ان يقوم الا ان خبره فعل مضارع مع ان نحو عسى زيد ان يخرج
تقديم الخبر نحو عسى ان يخرج زيد وقد يحذف ان نحو عسى زيد يقوم والثاني للحصول وهو كاد وخبره

مضارع

القسم الاول

مضارع دون ان نحو كاد زيد يقوم وقد تدخل ان نحو كاد زيد ان يخرج والثالث للاخذ والشروع في الفعل وهو طفق وجعل وكرب واخذ واستعمالها مثل كاد نحو طفق زيد يكتب الخ واوشك واستعماله نحو عسى وكاد **فصل** فعل التعجب هو ما وضع لانشاء التعجب وله صيغتان ما افعله نحو ما احسن زيدا اي اي شيء احسن زيدا وافعل به نحو احسن بزيد ولا يبنيان الا مما يبنى منه افعل التفضيل ويتوصل في الممتنع بمثل ما اشد كما عرفت ولا يجوز التصرف فيه ولا التقديم ولا التأخير ولا الفصل والمازني اجاز الفصل بالظرف نحو ما احسن اليوم زيدا **فصل** افعال المدح والذم ما وضع لانشاء مدح او ذم اما المدح فله فعلان نعم وفاعله اسم معرف باللام نحو نعم الرجل زيد او مضاف الى المعرف باللام نحو نعم غلام الرجل زيد وقد يكون فاعله مضمرا يجب تمييزه بنكرة منصوبة نحو نعم رجلا زيد او بما نحو قوله تعالى فنعما هي اي نعم ما هي وزيد يسمى المخصوص بالمدح ومنها حبذا نحو حبذا رجلا زيد وحب فعل المدح وفاعله ذا والمخصوص زيد ورجلا تمييز ويجوز ان يقع قبل المخصوص حبذا او بعده تمييز نحو حبذا رجلا زيد وحبذا زيد رجلا او حال نحو حبذا راكبا زيد وحبذا زيد راكبا اما الذم فله فعلان بئس وهو بئس نحو بئس الرجل زيد وبئس غلام الرجل زيد وبئس رجلا زيد وساء نحو ساء الرجل زيد وساء غلام الرجل زيد وساء رجلا زيد وساء مثل بئس

الخاتمة في النوع

وقد مضى تعريفه واقسامه سبعة عشر حروف الجر والحروف المشبهة بالفعل وحروف العطف وحروف التنبيه وحروف النداء وحروف الايجاب وحروف الزيادة وحرفا التفسير وحروف المصدر وحروف التحضيض وحرف التوقع وحرفا الاستفهام وحروف الشرط وحرف الردع وتاء التانيث والتنوين ونون التاكيد **فصل** حروف الجر وضعت للافضاء بفعل او شبهه او معناه الى ما يليه نحو مررت بزيد وانا مار بزيد وهذا في الدار ابوك اي الذي اشير اليه فيها وهي تسعة عشر حرفا من وهي للابتداء والغاية وعلامته ان يصح في مقابلته الانتهاء نحو سرت من البصرة الى الكوفة وللتبيين وعلامته ان يصح وضع الذي مكانه كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان اي الرجس الذي هو الاوثان وللتبعيض وعلامته ان يصح وضع البعض مكانه نحو اخذت من الدراهم وللزائدة وعلامته ان لا يختل المعنى باسقاطه نحو ما جاءني من احد ولا تزاد في الكلام الموجب خلافا للكوفيين واما قولهم قد كان من

في الحرف

مطر وشبهه ومتأوله والى وهي لانتهاء الغاية كما مر وبمعنى مع قليلا كقوله تعالى فاغسلوا وجوهكم و
ايديكم الى المرافق والصحيح المرافق وحتى وهي مثل الى نحو نمت البارحة حتى الصباح وبمعنى مع كثيرا نحو
قدم الحاج حتى المشاة ولا تدخل على غير الظاهر فلا يقال حتاه خلافا للمبرد واما قول الشاعر فلا والله
لا يبقى اناس فتى حتاك يا ابن ابي زياد فشاذ وفي للظرفية نحو زيد في الدار والماء في الكوز وبمعنى
على قليلا كقوله تعالى ولاصلبنكم في جذوع النخل والباء للالصاق اما حقيقة نحو به داء او مجازا
نحو مررت بزيد اي التصق مروري بمكان يقرب منه زيد وللاستعانة نحو كتبت بالقلم وللتعدية
نحو ذهبت بزيد وللظرفية نحو جلست بالمسجد وللمصاحبة نحو اشتريت الفرس بسرجه وللمقابلة نحو بعت
هذا بهذا وزائدة قياسا في الخبر المنفي نحو ما زيد بقائم وفي الاستفهام نحو هل زيد بقائم وسماعا
في المرفوع نحو بحسبك درهم وكفى بالله شهيدا وفي المنصوب نحو القى بيده واللام للاختصاص
نحو الجل للفرس والمال لزيد وللتعليل نحو ضربته للتاديب وزائدة كقوله تعالى ردف لكم اي ردفكم
وبمعنى عن اذا استعمل مع القول كقوله تعالى قال الذين كفروا للذين امنوا لو كان خيرا ما سبقونا
اليه وفيه نظر وبمعنى الواو في القسم للتعجب نحو لله لا يؤخر الاجل ورب للتقليل كما ان كم الخبرية
للتكثير وتستحق صدر الكلام ولا تدخل الا على النكرة نحو رب رجل لقيته او مضمر مبهم مفرد مذكر
مميز بنكرة منصوبة نحو ربه رجلا وربه رجلين وربه امراة وربه امراتين وعند الكوفيين يجب
المطابقة نحو ربهما رجلين وربهما امراتين وقد يلحقها ما الكافة فتدخل على الجملة نحو ربما
قام زيد وربما زيد قائم ولا بد لها من فعل ماض لان التقليل يتحقق فيه ويحذف ذلك الفعل
غالبا كقوله رب رجل اكرمني في جواب من قال هل رايت من اكرمك اي رب رجل اكرمني لقيته
واكرمني صفة لرجل ولقيت فعلها وهو محذوف وواو رب وهي الواو التي يبتدأ بها في اول الكلام
كقول الشاعر وبلدة ليس لها انيس الا اليعافير والا العيس وواو القسم وهي مختصة بالظاهر
فلا يقال وك وتاء القسم وهي مختصة بالله وحده فلا يقال تالرحمن وقولهم ترب الكعبة شاذ وباء
وهي تدخل على الظاهر والمضمر نحو بالله وبالرحمن وبك ولا بد للقسم من جواب وهو جملة
يقسم عليها فان كانت موجبة يجب دخول اللام في الاسمية والفعلية نحو والله لزيد قائم

ووالله لا افعلن كذا ويلزم كونها مع اللام في الاسمية نحو والله ان زيدا لقائم وان كانت منفية

يجب دخول ما او لا نحو والله ما زيد قائم ووالله لا يقوم وقد يحذف حرف النفي لوجود القرينة

كقوله تعالى تالله تفتؤ تذكر يوسف اي لا تفتؤ واعلم انه قد يحذف جواب القسم ان تقدم ما يدل

عليه نحو زيد قائم والله او توسط بينه نحو زيد والله قائم وعن للمجاوزة كرميت السهم عن

القوس وعلى للاستعلاء نحو زيد على السطح وقد يكون عن وعلى اسمين اذا دخل عليهما من فيكون

عن بمعنى الجانب تقول جلست من عن يمينه ويكون على بمعنى فوق نحو نزلت من على الفرس والكاف

للتشبيه نحو زيد كعمرو وزائدة كقوله تعالى ليس كمثله شيء وقد يكون اسما كقول الشاعر يضحكن عن

كالبرد المنهم تحت عواجيف الانوف الشم ومذ ومنذ لابتداء الزمان في الماضي كما تقول في

شعبان ما رأيته مذ رجب وللظرفية في الحاضر نحو ما رأيته مذ شهرنا ومنذ يومنا اي في شهرنا وفي

يومنا وحاشا وعدا للاستثناء نحو جاءني القوم خلا زيد وحاشا عمرو وعدا بكر **فصل الحروف**

المشبهة بالفعل ستة ان وان وكان وليت ولكن ولعل وهذه الحروف تدخل على الجملة الاسمية

فتنصب الاسم وترفع الخبر كما عرفت وقد يلحقها ما الكافة فتكفها عن العمل وحينئذ تدخل على الافعال

تقول انما قام زيد واعلم ان ان المكسورة لا تغير معنى الجملة بل تؤكدها وان المفتوحة مع الاسم والخبر

في حكم المفرد ولذلك يجب الكسر اذا كان في ابتداء الكلام نحو ان زيدا قائم وبعد القول كقوله تعالى

يقول انها بقرة وبعد الموصول نحو رأيت الذي انه باه الماجد واذا كان في خبرها اللام نحو ان

زيدا لقائم ويجب الفتح حيث يقع فاعلا نحو بلغني ان زيدا عالم وحيث تقع مفعولا نحو كرهت انك

قائم وحيث تقع مضافا اليه نحو اعجبني اشتهار انك فاضل وحيث تقع مبتدأ نحو عندي انك قائم

وحيث تقع مجرورا نحو عجبت من ان زيدا قائم وبعد لو لا نحو لو لا انه حاضر ويجوز العطف على اسم

ان المكسورة بالرفع والنصب باعتبار المحل واللفظ نحو ان زيدا قائم وعمرو وعمرا واعلم ان ان المكسورة

قد تخفف ويلزمها اللام فرقا بينها وبين ان النافية كقوله تعالى وان كلا لما ليوفينهم وحينئذ يجوز الغاؤها

كقوله تعالى وان كل لما جميع لدينا محضرون وتدخل على الافعال نحو قوله تعالى وان كنتم من قبله لمن الغافلين

وان نظنك لمن الكاذبين وكذا المفتوحة قد تخفف ويجب اعمالها في ضمير شان مقدر فتدخل على

الجمل.

[illegible]

في أصناف الحرف

الجملة اسمية كانت نحو بلغني أنّ زيدًا قائم أو فعلية ويجب دخول السين أو سوف أو قد أو حرف النفي
على الفعل كقوله تعالى علم أن سيكون منكم مرضى فالضمير المستتر اسم أنّ والجملة خبرها وكأنّ للتشبيه
نحو كأنّ زيدًا الأسد قيل وهي مركبة من كاف التشبيه وإنّ المكسورة وإنما فتحت لتقديم الكاف عليها
تقديرها إنّ زيدًا كالأسد وقد تخفف فتلغى عن العمل نحو كأنْ زيدٌ الأسد ولكنّ للاستدراك
وتتوسط بين كلامين متغايرين في اللفظ والمعنى نحو ما جاءني زيد لكنّ عمرًا جاء وغاب زيد لكنّ بكرًا
حاضر ويجوز معها الواو نحو قام زيد ولكنّ عمرًا قاعد وتخفف فتلغى نحو ذهب زيد لكنْ عمرو
عندنا وليت للتمني نحو ليت زيدًا قائم بمعنى أتمنى ولعلّ للترجي نحو قول الشاعر أحب الصالحين
ولست منهم لعلّ الله يرزقني صلاحًا وشذ الجر بها نحو لعلّ زيدٍ قائم وفي لعلّ لغات علّ وعنّ
ولأنّ ولعنّ وعند المبرد أصلها علّ زيدت فيه اللام والبواقي فروع **فصل** حروف العطف
وهي عشرة الواو والفاء وثمّ وحتى وأو وأم وإمّا ولا وبل ولكن فالأربعة الأول للجمع فالواو للجمع مطلقًا
نحو جاء زيد وعمرو سواء كان زيد مقدمًا في المجيء أم عمرو والفاء للترتيب بلا مهلة نحو قام زيد فعمرو
إذا كان زيد مقدمًا بلا مهلة وثمّ للترتيب بمهلة نحو دخل زيد ثمّ خالد إذا كان زيد مقدمًا
بالدخول وبينهما مهلة وحتى كثمّ في الترتيب والمهلة إلا أن مهلتها أقل من مهلة ثمّ ويشترط أن
يكون معطوفها داخلًا في المعطوف عليه وهو تقييد قوي نحو مات الناس حتى الأنبياء أو ضعيف فيه
نحو قدم الحاج حتى المشاة وأو وإمّا وأم هذه الثلاثة لثبوت الحكم لأحد الأمرين لا بعينه نحو مررت
برجل أو امرأة وإمّا إنما يكون حرف العطف إذا كان تقدم عليها إمّا أخرى نحو العدد إمّا زوج
وإمّا فرد ويجوز أن يتقدم إمّا على أو نحو زيد إمّا كاتب أو ليس بكاتب وأم على قسمين متصلة وهي
ما يسأل بها عن تعيين أحد الأمرين والسائل عالم بثبوت أحدهما بهما بخلاف أو وإمّا فإنّ
السائل بهما لا يعلم بثبوت أحدهما أصلًا ويستعمل بثلاثة شرائط الأول أن يقع قبلها همزة نحو أزيد عندك
أم عمرو والثاني أن يليها لفظ مثل ما يلي الهمزة أعني إن كان بعد الهمزة اسم فكذلك بعد أم كما
مرّ وإن كان فعل فكذلك نحو أقام زيد أم قعد عمرو فلا تقول أرأيت زيدًا أم عمرًا والثالث أن يكون ثبوت
أحد الأمرين متحققًا وإنما يكون الاستفهام عن التعيين فلذلك وجب أن يكون جواب

القسم الثالث

ام بتعيين دون نعم او لا فاذا قيل ازيد عندك ام عمرو فجوابه بتعيين احدهما اما اذا سئل باو فاما
فجوابه بنعم او لا ومنقطعة وهو ما يكون بمعنى بل مع الهمزة كما لو رايت شبحا من بعيد وقلت انها لابل
على سبيل القطع ثم حصل الشك انها شاة فقلت ام هي شاة وتقصد الاعراض عن الاخبار الاول
والاستيناف بسؤال اخر معناه بل اهي شاة واعلم ان ام المنقطعة لا تستعمل الا في الخبر كما مر وفي الاستفهام
نحو اعندك زيد ام عندك عمرو ولا وبل ولكن جميعا لثبوت الحكم لاحد الامرين معينا اما لا فلنفي
ما وجب للاول عن الثاني نحو جاءني زيد لا عمرو وبل للاضراب عن الاول نحو جاءني زيد بل عمرو
ونحو قام بكر لكن خالد لم يقم **فصل** حروف التنبيه ثلثة الا واما وها وضعت لتنبيه المخاطب
لئلا يفوته شيء من الحكم فالا واما لا تدخلان الا على الجملة اسمية كانت نحو قوله تعالى الا انهم هم
المفسدون وكقوله اما والذي ابكى واضحك والذي امات واحيا والذي امره الامر او فعلية
نحو الا لا تفعل واما لا تضرب والثالث ها لا تدخل على الجملة نحو ها زيد قائم وللمفرد نحو هذا
وهؤلاء **فصل** حروف النداء خمسة يا وايا وهيا واي والهمزة المفتوحة للقريب فيا وايا وهيا للبعيد
ويا لهما وللمتوسط وقد مر احكامها **فصل** حروف الايجاب ستة نعم وبلى واي واجل وجير
وان اما نعم فلتقرير كلام سابق مثبتا كان او منفيا وبلى تختص بايجاب نفي بعد الاستفهام كقوله
تعالى الست بربكم قالوا بلى وخبرا كما يقال لم يقم زيد قلت بلى قد قام واي للاثبات بعد الاستفهام
ويلزمها القسم كما اذا قيل لك هل كان كذا فقلت اي والله واجل وجير وان لتصديق الخبر فاذا قيل
جاء زيد قلت اجل وجير وان اي اصدقك في هذا الخبر **فصل** حروف الزيادة سبعة ان
وان وما ولا ومن والباء واللام فان تزاد مع ما النافية نحو ما ان زيد قائم ومع ما المصدرية نحو
انتظر ما ان يجلس الامير ومع لما نحو لما ان جلست جلست وان تزاد مع لما نحو قوله تعالى فلما
ان جاء البشير وبين واو القسم ولو نحو والله ان لو قمت قمت وما تزاد مع اذا ومتى واي واين وان
شرطية كما تقول اذا ما صمت صمت وكذا البواقي وبعد بعض حروف الجر نحو قوله تعالى فبما رحمة
من الله ولا تزاد مع الواو بعد النفي نحو ما جاءني زيد ولا عمرو وبعد ان المصدرية نحو قوله تعالى
ما منعك ان لا تسجد [illegible] وقبل القسم كقوله تعالى لا اقسم بمعنى اقسم واما من والباء فقد تقدم

قوله [illegible]
لا ابرح [illegible]
عبد الله بن [illegible]
الهمزة وتخفيف [illegible] الاولى الواو في
الموضع [illegible] القسم وجوابه فيما
بعد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پیش از [illegible]
[illegible]
[illegible]

في اصناف الحروف

ذكرها في حروف الجر فلا نعيدها **فصل** حروف المصدر ثلثة ما وان وانّ فالاوليان
للجملة الفعلية كقوله تعالى وضاقت عليهم الارض بما رحبت اي برحبها وكقول الشاعر يسرّ المرء ما
ذهب الليالي وكان ذهابهن له ذهابا وان نحو قوله تعالى فما كان جواب قومه الا ان قالوا وانّ
للجملة الاسمية نحو علمت انك قائم اي علمت قيامك **فصل** حرفا التفسير اي وان فاي كما في
قوله تعالى واسأل القرية التي اي اهل القرية كانك قلت تفسيره اهل القرية وان انما يفسر بها فعل بمعنى
القول كقوله تعالى وناديناه ان يا ابرهيم فلا يقال قلت ان اذهب بلفظ القول اصلا **فصل** حروف
التحضيض اربعة هلا والا ولولا ولوما ولها صدر الكلام ومعناها حث على الفعل اذا دخل على المضارع
نحو هلا تاكل ولوم وتعيير ان دخل على الماضي نحو هلا ضربت زيدا وح لا يكون تحضيضا الا باعتبار
ما فات ولا تدخل الا على الفعل كما مر وان وقع بعدها اسم فباضمار فعل كما تقول لمن ضرب قوما هلا
زيدا اي هلا ضربت زيدا وجميعها مركبة جزؤها الثاني حرف النفي والجزء الاول حرف الشرط والتمني
المصدر وحرف الاستفهام ولولا ولوما لهما معنى اخر وهو امتناع الجملة الثانية لوجود الجملة الاولى
نحو لولا علي عليه السلم لهلك عمر وح يحتاج الى جملتين اوليهما اسمية ابدا **فصل** حرف التوقع
قد وهي في الماضي لتقريب الماضي الى الحال نحو قد ركب الامير ولهذا سمي ولاجل ذلك سميت
حرف التقريب ايضا ولهذا تلزم الماضي لتصلح ان يقع حالا وقد يجيء للتاكيد اذا كان جوابا لمن
يسأل هل قام زيد فتقول قد قام زيد وفي المستقبل للتقليل نحو ان الكذوب قد يصدق وان الجواد
قد يعثر وقد يجيء للتحقيق كقوله تعالى قد يعلم الله المعوقين ويجوز الفصل بينه وبين الفعل بالقسم
نحو قد والله احسنت ويحذف الفعل بعده عند القرينة نحو قول الشاعر ازف الترحل غير ان
ركابنا لما تزل برحالنا وكأن قد اي وكأن قد زالت **فصل** حروف الاستفهام الهمزة
وهل ولهما صدر الكلام وتدخلان على الجملة الاسمية والفعلية نحو ازيد قائم وهل قام زيد
ودخولهما على الفعلية اكثر لان الاستفهام بالفعل اولى وقد تدخل الهمزة في مواضع لا يجوز
دخول هل فيها نحو ازيدا ضربت واتضرب زيدا وهو اخوك وازيد عندك ام عمرو وافمن كان وام من
كان ولا تستعمل هل في هذه المواضع وههنا بحث **فصل** حروف الشرط ان ولو واما

القسم الثالث

ولها صدر الكلام وتدخل كل واحد منها على الجملتين اسميتين كانتا او فعليتين او مختلفتين
فإن للاستقبال وإن دخلت على الفعل الماضي نحو إن زرتني أكرمتك ولو للماضي وإن دخلت على
المضارع نحو لو تزورني أكرمتك ويلزمهما الفعل لفظا كما مر او تقديرا نحو إن انت زائري فأكرمتك
واعلم أن إن لا تستعمل الا في الامور المشكوك فيها فلا يقال إن طلعت الشمس آتيك بل
إذا طلعت الشمس آتيك ولو تدل على نفي الجملة الثانية بسبب نفي الجملة الاولى كقوله تعالى لو
كان فيهما آلهة الا الله لفسدتا واذا وقع القسم في اول الكلام وتقدم على الشرط يجب ان يكون لفظا
اتى بما دخل عليه حرف الشرط ماضيا لفظا نحو والله إن أتيتني لأكرمتك او معنى نحو والله إن لم تأتني
لاهجرنك وح يكون الجملة الثانية في اللفظ جوابا للقسم لا جزاء للشرط فلذلك وجب فيها ما يجب
في جواب القسم من اللام ونحوها كما رأيت في المثالين اما ان وقع القسم في وسط الكلام جاز ان يعتبر
القسم بان يكون الجواب له نحو انا والله لا آتيك وجاز ان يلغى نحو انا والله إن تأتني آتك
واما للتفصيل ويلزمها نحو الناس شقي وسعيد اما الذين شقوا ففي النار واما الذين سعدوا ففي
الجنة ويجب في جوابها الفاء وان يكون الاول سببا للثاني وان يحذف فعلها مع ان الشرط لا بد له من
فعل ليكون تنبيها على ان المقصود بها حكم الاسم الواقع بعدها نحو اما زيد فمنطلق تقديره مهما يكن من
شيء فزيد منطلق فحذف الفعل والجار والمجرور حتى بقي اما فزيد منطلق ولما لم يناسب دخول الشرط على
فاء الجزاء نقل الفاء الى الجزء الثاني ووضع الجزء الاول بين اما والفاء عوضا عن الفعل المحذوف ثم ذلك
الجزء ان كان صالحا للابتداء فهو مبتدأ كما مر والا فعامله ما بعد الفاء نحو اما يوم الجمعة فزيد منطلق
فعامله في يوم الجمعة على الظرفية **فصل** حرف الردع كلا وضع لزجر المتكلم وردعه عما تكلم به كقوله تعالى
ربي أهانن كلا اي لا تتكلم بهذا فانه ليس كذلك هذا في الخبر وقد يجيء بعد الامر ايضا كما اذا قيل لك اضرب
زيدا فقلت كلا اي لا افعل هذا قط وقد جاء بمعنى حقا كقوله تعالى كلا سوف تعلمون وح يكون اسما مبنيا لكونه
مشابها بكلا حرفا وقيل يكون حرفا ايضا بمعنى ان لكونه لتحقيق مضمون الجملة **فصل** تاء التأنيث الساكنة وهي تلحق
الماضي لتدل على تأنيث ما اسند اليه الفعل نحو ضربت هند وعرفت مواضع وجوب الحاقها واذا لقيها ساكن
بعدها وجب تحريكها بالكسر لان الساكن اذا حرك حرك بالكسر نحو قد قامت الصلوة وحركتها لا يوجب رد ما

حذفت لاجل سكونها فلا يقال رمات المرأة لان حركتها عارضية لدفع التقاء الساكنين وقولهم المرأتان رمتا
ضعيف واما الحاق علامة التثنية وجمع المذكر وجمع المؤنث فضعيف فلا يقال قاما الزيدان وقاموا الزيدون وقمن النساء
وبتقدير الالحاق لا يكون ضمائر لئلا يلزم الاضمار قبل الذكر بل علامات دالة على احوال الفاعل كتاء التانيث **فصل**
التنوين نون ساكنة تتبع حركة آخر الكلمة ولا تدخل الفعل وهي خمسة اقسام الاول التمكن وهي ما تدل على ان الاسم
متمكن في مقتضى الاسمية يعني انه منصرف قابل الحركات الاعرابية نحو زيد والثاني التنكير وهي ما تدل على ان الاسم
نكرة نحو صه اي اسكت سكوتا ما والثالث للعوض وهو ما يكون عوضا عن المضاف اليه نحو حينئذ ويومئذ اي
حين اذ كان كذا ويوم اذ كان كذا وساعتئذ اي ساعة اذ كان كذا والرابع للمقابلة وهو التنوين الذي في جمع المؤنث السالم
نحو مسلمات ليقابل نون جمع المذكر السالم كمسلمين وهذه الاربعة تختص بالاسم والخامس الترنم وهو الذي يلحق
في آخر الابيات وانصاف المصاريع كقول الشاعر اقلي اللوم عاذل والعتابا وقولي ان اصبت لقد اصابا وكقوله
يا ابتا علك او عساكا وقد يحذف التنوين من العلم اذا كان موصوفا بابن مضافا الى علم آخر نحو جاءني زيد بن
عمرو **فصل** نون التاكيد هي نون وضعت لتاكيد الامر والمضارع اذا كان فيه طلب بازاء قد لتاكيد الماضي
وهي على ضربين خفيفة اي ساكنة وثقيلة اي مشددة وهي مفتوحة ان لم يكن قبلها الف نحو اضربن واضربن و
اضربن والا مكسورة نحو اضربان واضربنان وتدخل على الامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض جوازا
لان في كل منها طلبا نحو اضربن ولا تضربن وهل تضربن وليتك تضربن والا تضربن وقد تدخل النون على
القسم وجوبا لوقوع القسم على ما يكون مطلوبا للمتكلم غالبا فاراد ان لا يكون آخر القسم خاليا عن معنى
التاكيد كما لا يخلو اوله منه نحو والله لافعلن كذا واعلم انه يجب ضم ما قبلها في الجمع المذكر نحو اضربن لتدل
على واو الجمع المحذوف وكسر ما قبلها في الواحد المؤنث المخاطبة نحو اضربن لتدل على الياء المحذوفة وفتح
فيما عداهما اما في المفرد فلانه لو انضم لالتبس بالجمع المذكر ولو كسر لالتبس بالمخاطبة واما في المثنى وجمع المؤنث
فلان ما قبلها الف نحو اضربان واضربنان بزيادة الالف في جمع المؤنث قبل نون التاكيد لكراهة اجتماع
ثلث نونات نون المضمر ونونا التاكيد ونون الخفيفة لا تدخل في التثنية اصلا ولا في الجمع المؤنث لانه لو حرك
النون لم يبق على الاصل فلم يكن خفيفة وان ابقوها ساكنة فيلزم التقاء الساكنين
على غير حده وهو غير حسن تمت

هذا كتاب شرح الانموذج

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل العربية مفتاح البيان وصيرها التحرز بها عن الخطاء في اللسان و
توسل بها المتصفح الذي هو مميز الانسان وجعلها سلما يرتقى بها الى ذروة حقائق القرآن
والصلوة على خير الانام محمد المفرد بالقرآن وعلى آله واصحابه الذين هم اهل الايمان اما بعد
فيقول الامام العالم العامل الفاضل الكامل افضل الفاضلين اشرف المحققين المولى الاعظم الامام
الاعلم جامع بين المعقول والمنقول الحاوي بين الاصول والفروع مبين الحلال والحرام المصون
بعناية رب العالمين ملك القضاة والحكام جمال الملة والدين محمد بن عبد الغني الاردبيلي
شكر الله سعيه واطال بقاءه لما رأيت مختصر الامام علامة العالم
استاد الامم جار الله قدس الله روحه ونور ضريحه المسمى بالانموذج في النحو قليل اللفظ
كثير المعنى صغير الحجم غزير الجدوى مرغوبا للمبتدئين وضبطه سبيل حيرة
لم يكن له شرح يليق بما قصد وقد كتبت لابني المبتدئين من اصحابنا
المنخرطين في سلك احبابنا ... علاء الملة والدين
احمد بن ... ملك القضاة والحكام عماد الملة و
الدين ... اللهم ... شرحا
يعد ... تحليل لفظها الكثيرة ولا ايجازه ... تنقيح

بفتح الكاف وسكون اللام وجمعها كلم كتمرة وتمر ... ...

٢١٥ ... الرسالة ... اى الحقيقة

معنى الاضافة ليسره والتزمت ان اكتب الفاظ المتن بتمامها من قد كتبت الشرح الى اتمامها
حتى يكون كالزيادة للمتعلمين على التعريف ويغنيهم عن النسخ التي تعبث بها ايدي الجهلة
بالتحريف وارجو من الله تعالى ان يعينني على الاتمام ويجعله قائدي الى دار السلام فانه المستعان
وعليه التكلان قال المصنف الكلمة مفرد اقول قبل الشروع في المقصود لابد من تقديم
مقدمة وهي هذه اعلم ان طالب كل شيء ينبغي ان يتصور اولا ذلك الشيء بوجه ما لان [illegible]
من جميع الوجوه لا يمكن طلبه وينبغي ايضا ان يتصور الغرض من مطلوبه لانه ان لم يتصوره [illegible]
سعيه عبثا فطالب النحو بتعلمه ينبغي ان يتصوره اولا ويتصور الغرض منه قبل تعلمه حتى يكون
في طلبه على بصيرة فنقول النحو في اللغة القصد وفي عرف النحاة علم باصول تعرف بها احوال
اواخر الكلم اعرابا وبناء والغرض منه معرفة الاعراب والاعراب لا يوجد الا فيما يقع في التركيب
الاسنادي الذي لا يوجد الا في الكلام والكلام انما يتركب من كلمتين فلذلك جرت عادتهم
في ترتيب الكتب النحوية بتقديم الكلمة والكلام على سائر الاشياء وبتقديم الكلمة على الكلام
لانها جزؤه كما عرفت والشيء انما يعرف بعد معرفة اجزائه فقوله الكلمة مفرد تقديره الكلمة
لفظ موضوع مفرد فخرج باللفظ غيره كالخط والعقد والنصب والاشارة وبالموضوع المهمل
كديز وبالمفرد المركب بقسميه [illegible] وانما قلنا ان المهمل يخرج بقيد الموضوع لان الموضوع
ما يكون له [illegible] لا معنى له وانما [illegible] قولنا لفظ موضوع لدلالة قوله مفرد عليه
لان المفرد [illegible] في اصطلاح النحويين الا اللفظ الموضوع قال وهي اما اسم كرجل
[illegible] معرب [illegible] اقول يعني ان اقسام الكلمة منحصرة في هذه
الثلاثة لانها [illegible] اما ان تدل على معنى غير مقترن باحد الازمنة الثلاثة اعني الماضي
والحال والاستقبال [illegible] كرجل فانه يدل بنفسه على ذات غير مقترن باحد
الازمنة الثلاثة [illegible] على معنى مقترن بزمان [illegible] الفعل مثل ضرب فانه يدل

...
لان تحديدا انما
يكون للماهية لا للافراد و
المفرد لا يعرف الا بالاشارة الخارجية
... تعريف ... الا ترى انك اذا اردت
تعريف زيد بتعريف ... لا ...

...
... الغرض ... الكلي
بالمفرد ...
وجه
... ان دلت بالهيئة على الزمان ...
على الحدث ...
يخبر عنه ...
...

بعض

بنفسه على ضرب مقترن بزمان الماضي وان لم يدل بنفسها على معنى فهي الحرف كقد
فانه لا يدل على معنى بنفسه بل بواسطة غيره نحو قد قام **قال** الكلام مؤلف اما من
اسمين اسند احدهما الى الآخر نحو زيد قائم واما من فعل واسم نحو ضرب زيد ويسمى كلاما وجملة
اقول لما بين الكلمة واراد ان يبين الكلام فقوله مؤلف احتراز عن المفرد نحو زيد وقوله
اما من اسمين واما من فعل واسم احتراز عن المؤلف من فعلين نحو ضرب ضرب او من فعل و
حرف نحو قد ضرب او من حرفين نحو قد قد او من حرف واسم نحو ما زيد وقوله اسند احدهما
الى الآخر احتراز عن المؤلف من اسمين لم يسند احدهما الى الآخر نحو غلام زيد وخمسة عشر
فان كل ذلك لا يكون كلاما وقوله واما من فعل واسم تقديره واما من فعل واسم اسند ذلك
الفعل الى ذلك الاسم وانما لم يذكره صريحا لان قوله اسند احدهما الى الآخر يدل على
الاسناد بينهما والاسناد نسبة احد الجزئين الى الآخر يفيد المخاطب فائدة تامة يصح
السكوت عليها وقوله يفيد هذا الاسم هو ما صح الحديث عنه يدل على ان الاسناد انما
يكون من الفعل الى الاسم فقوله زيد قائم مؤلف من اسمين اسند احدهما وهو قائم الى
الآخر وهو زيد وقوله ضرب زيد مؤلف من فعل واسم اسند الفعل الى الاسم وكل واحد
منهما يسمى كلاما وجملة **قال** باب الاسم هو ما صح الحديث عنه ودخله حرف الجر و
اضيف وعرف ونون **اقول** لما فرغ من تقسيم الكلمة شرع في مباحث
اقسامها فقدم الاسم على الفعل والحرف لانه اصل وهما فرعان اذ هو لا يحتاج اليهما في
تمام الكلام وهما يحتاجان اليه وقوله باب الاسم تقديره هذا باب الاسم والاسم في
اللغة ظاهر وفي الاصطلاح هو ما صح الحديث عنه يعني يجوز ان يخبر عنه نحو خرج
زيد فهو اسم لما خبر عنه بالخروج ودخله حرف الجر يعني يجوز ان يدخله حرف
الجر نحو مررت بعيسى فان عيسى اسم قد دخله الباء وهو حرف الجر واضيف يعني يجوز ان

يضاف الى غيره نحو غلامك فان الغلام اسم اضيف الى الكاف وعرف يعني يجوز ان يدخله
الالف واللام نحو الرجل ونون يعني يجوز ان يدخله التنوين نحو زيد فجميع هذه من
خواص الاسم لا يوجد شيء منها في الفعل ولا في الحرف اما الاخبار عنه فلان الفعل
خبر دائما فلا يخبر عنه والحرف لا يكون خبرا ولا مخبرا عنه واما حرف الجر فلان الجر
علامة المخبر عنه وقد قلنا ان الفعل والحرف لا يخبر عنهما واما الاضافة فلان الغرض
منها اما التعريف او التخصيص او تخفيف كما سيجيء والفعل والحرف لا يصلحان شيئا
من ذلك واما الالف واللام فلان الغرض من دخولهما تعريف المخبر عنه وقد ذكرنا
انهما لا يخبر عنهما واما التنوين فلانها علامة تمام مدخولها والفعل والحرف لا يتمان
الا بالغير اما الفعل فبالفاعل واما الحرف فبمتعلقه **قال** واصناف اسم الجنس والعلم
والمعرب وتوابعه والمبني والمثنى والمجموع والمعرفة والنكرة والمذكر والمؤنث والمصغر
والمنسوب واسماء العدد والاسماء المتصلة بالافعال **اقول** الاصناف بمعنى
الاقسام يعني ان اقسام الاسم المذكورة في هذا الكتاب منحصرة في خمسة عشر قسما
الاول اسم الجنس وهو ما يدل على شيء غير معين دفعا اشبهه كرجل والثاني العلم وهو
ما يدل على شيء معين ولا يتناول غيره بوضع واحد كزيد والثالث المعرب وهو ما اختلف
اخره باختلاف العوامل لفظا كزيد او تقديرا كعصى والرابع توابع المعرب وهي كل
اسم ثان معرب باعراب سابقه من جهة واحدة كالعالم في زيد العالم والخامس
المبني وهو الذي سكون اخره وحركته لا بعامل كمن واين وحيث وهؤلاء والسادس
المثنى وهو ما زيد في اخره الف او ياء مفتوح ما قبلها ونون مكسورة عوضا عن
الحركة والتنوين نحو جاءني مسلمان ورأيت مسلمين ومررت بمسلمين والسابع
المجموع وهو ما دل على [illegible] واحد كرجلين ورجال وهندات والثامن

المعرفة وهي ما دل على شيء معين نحو أنا وأنت والتاسع النكرة وهي ما يدل على شيء غير
معين كغلام والعاشر المذكر وهو ما خلا من تاء التأنيث والألف المقصورة والممدودة كرجل
والحادي عشر المؤنث وهو ما في آخره إحدى هذه كغرفة وحبلى وحمراء والثاني عشر المصغر
وهو ما ضم أوله وفتح ثانيه وزيد قبل ثالثه ياء ساكنة كرجيل والثالث عشر المنسوب وهو ما
لحق آخره ياء مشددة تدل على نسبة شيء إليه كبغدادي والرابع عشر أسماء العدد وهي أسماء
تعد بها الأشياء كواحد واثنين وثلاثة ونحوها والخامس عشر الأسماء المتصلة بالأفعال وهي أسماء
فيها معنى الفعل كعليم وعلم وعالم ومعلوم وتعلم فهذه الخمسة عشر أصناف الاسم التي
يذكر كل واحد من هذه المذكورة مع ما يتعلق به في هذا الكتاب بالترتيب في موضعه **قال**
اسم الجنس وهو على ضربين اسم عين كرجل وراكب واسم معنى كعلم ومفهوم **أقول** لما
فرغ من تعداد أصناف الاسم مجملا شرع في تعدادها مفصلا ورعى في التفصيل ترتيبه
كما رعى في الإجمال فلا جرم ابتدأ ههنا بما ابتدأ به هناك أعني اسم الجنس الذي هو أول الأصناف
الخمسة عشر وقسمه على قسمين اسم عين كرجل وهو ما يقوم بنفسه واسم معنى كعلم وهو ما يقوم
بغيره ثم مثل لكل قسم بمثالين مشتق وغير مشتق فحصل له أربعة أقسام الأول اسم عين غير
مشتق كرجل والثاني اسم عين مشتق كراكب والثالث اسم معنى غير مشتق كعلم والرابع اسم معنى مشتق كمفهوم **قال**
العلم الغالب عليه أن ينقل عن اسم جنس كجعفر وقد ينقل عن فعل كيزيد وقد يرتجل كغطفان
أقول لما فرغ من الصنف الأول شرع في الصنف الثاني أعني العلم فقال الغالب
على العلم أن ينقل عن اسم جنس كجعفر فإنه قد وضع أولا للنهر الصغير ثم نقل منه وجعل علما
لرجل وقد ينقل العلم عن فعل كيزيد فإنه في الأصل مضارع زاد ثم نقل منه وجعل علما لرجل
وقد يرتجل العلم أي يجعل في أول وضعه علما من غير أن يعرف شيء كغطفان فإنه وضع
أولا علما للقبيلة فالعلم إما منقول كجعفر ويزيد وإما مرتجل كغطفان والمنقول إما من مفرد

قوله
العلم الغالب
عليه أي لما فرغ من صنف
الأول أعني اسم الجنس شرع في الثاني
فقال العلم وهو ما استعمل لشيء بعينه غير متناول

او من مركب والمفرد اما من اسم جنس وهو الغالب كجعفر واما من فعل ماض كشمّر بالتشديد في
الاصل بمعنى جمّ فجعل علما للفرس او من مضارع كيزيد او من امر كاصمت بكسر الهمزة
فانه في الاصل امر من صمت على وزن نصر بمعنى سكت فجعل علما للبرية فان اصله
صوت ادعا الصاحبه فيها اصمت فغير ضمه الى الكسرة كما غير بنائه الى الاعراب والمركب
اما اسنادي كتأبط شرا فانه معنى في الاصل الذي تحت ابطه شر فجعل علما للرجل اخذ تحت
ابطه حية او سيفا او اضافي كعبد الله وغيرها كبعلبك فان بعل اسم لصنم والبك اسم صاحبه
بمعنى الدق فجعل علما للبلدة ثم العلم قسم آخر وهو انه ان كان فيه مدح او ذم فهو اللقب
كمحمود وبطة والا فان كان مصدرا باب او ام فهو الكنية كابي عمرو وام كلثوم والا فهو الاسم
قال المعرب على ضربين منصرف وهو ما يدخله الرفع والنصب والجر والتنوين كزيد و
غير منصرف وهو الذي يمنع منه الجر والتنوين ويفتح في موضع الجر نحو مررت باحمد الا اذا
اضيف او عرف باللام نحو مررت باحمدكم وبالاحمد اقول لما فرغ من الصنف الثاني
شرع في الصنف الثالث اعني المعرب فقسمه على نوعين منصرف وغير منصرف فالمنصرف
ما يدخله الرفع والنصب والجر والتنوين كزيد في قولنا جاءني زيد ورأيت زيدا ومررت
بزيد وغير المنصرف هو الذي يمنع الجر والتنوين ويفتح في موضع الجر لان الجر والفتح اخوان
كاحمد في قولهم مررت باحمد بفتح الدال وانما يمنع عن الجر والتنوين ويفتح في موضع الجر
لما سيجيء من بعد وهو ان غير المنصرف ما فيه سببان او سبب واحد مكرر من الاسباب التسعة
لان في كل واحد من تلك الاسباب فرعية لاصالة كما ستحقق انشاء الله تعالى فيكون في كل غير
منصرف فرعيتان وشبه الفعل من حيث ان في الفعل فرعيتين احديهما احتياجه في
[illegible] كلامه الى الاسم كما عرفت والثانية انه مشتق من الاسم والمشتق فرع المشتق
منه فلذا شابه الفعل من جهتين ناسب ان يمنع منه ما هو من خواص الاسم وهو

المجرد التنوين الا اذا اضيف غير المنصرف الى شئ او عرف باللام فانه يجر لا يمتنع من الجر لان
الاضافة واللام من خواص الاسم فيقوى بسببهما الاسمية وتضعف بهما مشابهة
الفعل فيدخله ما منع منه بسبب قوة تلك المشابهة نحو مررت باحمدكم فان
الاحمد اذا اضيف الى كم كسر داله ونحو مررت بالاحمر فان الاحمر لما دخله اللام كسر
رائه **قال** والاعراب هو اختلاف اخر الكلمة باختلاف العوامل لفظا او تقديرا و
اختلاف اخر الكلمة اما بالحركات نحو جاءني زيد ورايت زيدا ومررت بزيد واما بالحروف
وذلك في الاسماء الستة مضافة الى غير ياء المتكلم وهي ابوه واخوه وهنوه وحموها
وفوه وذو مال تقول جاءني ابوه ورايت اباه ومررت بابيه وكذلك البواقي **اقول**
لما بين المعرب اراد ان يبين ما بسببه يصير المعرب معربا يعني الاعراب وهو اختلاف اخر
الكلمة اسما كانت او فعلا باختلاف العوامل في اولها فاحترز بالاخر عن الاول والوسط
فان اختلافهما لا يسمى اعرابا كرجل ورجيل ورجال وباختلاف العوامل احترز عن اختلاف
الاخر لا بالعامل نحو ضرب ومن الضراب وعن ابنك ونحوه ... انما خص الاعراب باختلاف
اخر الكلمة لان اختلاف الاول والوسط دليل على وزن الكلمة فلا يصير دليلا لشئ اخر
واختلاف اخر الكلمة اما بالحركات كاختلاف اخر زيد في نحو جاءني زيد ورايت زيدا
ومررت بزيد واما بالحروف وذلك في اربعة مواضع **الاول** في ستة اسماء يسميها
العرب بالاسماء الستة اذا كانت مضافة الى غير ياء المتكلم وتلك الاسماء ابوه واخوه
وهنوه وحموها وفوه وذو مال فنقول في بيان اختلافها بالحروف نحو جاءني ابوه
ورايت اباه ومررت بابيه فاخر الاب يختلف لكن لا بالحركات بل بالحروف اعني الواو
في الرفع والالف في النصب والياء في الجر وكذلك نقول في البواقي نحو اخوه واخاه واخيه
وحموها وحماها وحميها وهنوه وهناه وهنيه وفوه وفاه وفيه وذو مال وذا مال وذي مال

وانما اعربت هذه الاسماء بالحروف لانها ثقيلة بسبب تعدد يقتضيه تحقق
معانيها اذ الاب مثلا انما يتصور بعد تصور من له الابن مع ان اواخرها حروف تصلح
ان تكون علامة الاعراب فلم يزيدوا عليها الحركة لئلا يزداد الثقل على الثقل
قال مضافة لانها ان كانت غير مضافة يكون اعرابها بالحركات لفظا نحو جاء اب
ورايت ابا ومررت باب وانما قال الى غير ياء المتكلم لانها اذا اضيفت الى ياء المتكلم
يكون اعرابها بالحركات تقديرا نحو جاءني ابي ورايت ابي ومررت بابي وفيها قيد
اخر ان لا يكون مكبرة لانها ان كانت مصغرة يكون اعرابها بالحركات لفظا
نحو جاءني ابيّه ورايت ابيّه ومررت بابيّه والثاني ان تكون مفردة لانها ان كانت
تثنية يكون اعرابها بالحروف لكن لا بجميعها بل ببعضها نحو جاءني ابوان ورايت ابوين و
مررت بابوين واذا كانت جمعا يكون اعرابها اما ببعض الحروف وذلك اذا كانت جمع الصحيح
نحو جاءني ابون ورايت ابين ومررت بابين واما بتمام الحركات وذلك اذا كانت جمع مكسر
نحو جاءني اباء ورايت اباء ومررت باباء **قال** وفي كلا مضافا الى مضمر نحو جاءني كلاهما
ورايت كليهما ومررت بكليهما **اقول** لما ذكر الموضع الاول من المواضع الاربعة التي
يكون فيها الاعراب بالحروف اراد ان يذكر الموضع الثاني وهو كلا للمذكر وكذلك كلتا
للمؤنث فانهما اذا كانا مضافين الى المضمر يكون اعرابهما ببعض الحروف اعني بالالف في حالة
الرفع وبالياء في حالتي النصب والجر نحو جاءني الرجلان كلاهما والمرأتان كلتاهما ورايت الرجلين
كليهما والمرأتين كلتيهما وانما اعرب كلا وكلتا بالحروف لانهما يشابهان المثنى من حيث
المعنى واللفظ اما المعنى فظ واما اللفظ فكما ان في اخر التثنية الفا ونونا في حالة الرفع وياء
ونونا في حالتي النصب والجر فكذلك كلا وكلتا الا انهما لما كانا لازمي الاضافة لم يظهر فيهما نون
وانما قال مضافا الى مضمر لانهما اذا اضيفا الى المظهر يكون اعرابهما بالحركات تقديرا نحو

جله في كلا الرجلين وكلتا المرأتين ورأيت كلا الرجلين وكلتا المرأتين ومررت بكلا
الرجلين وبكلتا المرأتين **قال** وفي التثنية والجمع المصحح نحو جاءني مسلمان ومسلمون و
رأيت مسلمين ومسلمين ومررت بمسلمين ومسلمين **أقول** لما بين الموضع الثاني من
المواضع الاربعة شرع في بيان الموضع الثالث والرابع وهما التثنية والجمع المصحح فان اعرابهما
اشبه بالحروف ولكن بعضها الحقي بالالف في رفع التثنية وبالواو في رفع الجمع وبالياء في
نصبهما وجرهما نحو جاءني مسلمان ومسلمون ورأيت مسلمين ومسلمين ومررت بمسلمين
ومسلمين وانما اعرب التثنية والجمع المصحح بالحروف لانهما فرعان للمفرد والاعراب بالحروف
فرع الاعراب بالحركات وقد اعرب بعض المفردات بالحروف كالاسماء الستة فلو لم يعرب بها
للزم تفضيل الفرع على الاصل وانما جعل اعرابهما ببعض الحروف لان حروف الاعراب ثلثة
الالف والواو والياء ومواضعها في التثنية والجمع ستة رفعهما ونصبهما وجرهما فيلزم التوزيع
بالضرورة وانما اختص الالف برفع التثنية والواو برفع الجمع لان الالف في تثنية الافعال والواو
في جمعها علامتان للمرفوع على انه فاعل نحو ضربا ويضربان واضربا وضربوا ويضربون
واضربوا فجعلتا في تثنية الاسم وجمعها علامتين للمرفوع ايضا كما في الافعال والياء في الاسماء
لا في الافعال فجعل الجر بالياء فيهما لانه مختص بالاسماء ثم حمل النصب على الجر لانهما اخوان ثم فتح ما قبل
الياء وكسر النون في التثنية وعكس في الجمع للفرق بينهما وانما قيد الجمع بالمصحح احترازا عن
المكسر فان اعرابه لا يكون بالحروف ويسمى بمعنى المصحح والمكسر قد مر بيانهما في التثنية **قال**
[illegible] لا يظهر الاعراب في لفظه بل قدر في محله كعصا وسعدى وانما اختص في حالتي الرفع والجر [illegible]
[illegible] تقسيم [illegible] الاعراب [illegible] قسم لا يظهر [illegible] لما ذكر القسم الاول
[illegible] وهو ما لا يظهر الاعراب في لفظه الى آخره اي المعرب [illegible] لا يظهر الاعراب
[illegible] وان كان آخره الفا منقلبة عن لام الفعل

كعصا فان اصله عصو قلبت الواو الفا فصار عصا او الف التانيث كسعدى او ياء ما قبلها مكسور كالقاضي فتقول هذه عصا بالتنوين وسعدى والقاضي بالسكون ورأيت عصا وسعدى والقاضي بالفتح ومررت بعصا وسعدى والقاضي بسكون الياء فلا يظهر الاعراب في لفظ عصا وسعدى في حالة النصب والجر لان آخرهما الف وهي لا تقبل الحركة واما القاضي فلا يظهر اعرابه لفظا في الرفع والجر لثقل الضمة والكسرة على الياء واما النصب فيظهر لخفته وبلدى قال في حالتي الرفع والجر والحاصل ان المعرب اما ان يدخله الحركات الثلث لفظا كزيد او تقديرا كعصى واما ان يدخله بعض الحركات الثلث لفظا كاحمد او تقديرا كسعدى واما ان يدخله الحركات الثلث بعضها لفظا وبعضها تقديرا كالقاضي واما ان يدخله الحروف الثلث لفظا كالاسماء الستة او تقديرا وهو غير موجود واما ان يدخله بعض الحروف الثلث لفظا كالتثنية والجمع الصحيح وكلا او تقديرا وهو غير موجود ايضا واما ان يدخله بعض الحروف الثلث بعضها لفظا وبعضها تقديرا كالجمع الصحيح المضاف الى ياء المتكلم نحو مسلمي ... الى ياء المتكلم واجتمع الواو والياء وادغمت الواو في الياء وكسرت ما قبل الياء ... مسلمي فهذه عشرة اقسام قسمان منها منتفيان في كلام العرب والباقية قد عرفت امثلتها **قال** اسباب منع الصرف تسعة العلمية والتانيث ووزن الفعل والوصف والعدل والجمع والتركيب والعجمة والالف والنون المضارعتان لالفي التانيث **اقول** الاصل في الاسماء ان تكون منصرفة معربة بتمام الحركات اللفظية حيث كل حركة منها علم لما هي دليل عليه اعني الرفع على الفاعلية والنصب على المفعولية والجر على الاضافة والصرف لما ذكرنا يقتضي العدول عن الاعراب بالحركات اللفظية الى الاعراب بالحركات التقديرية او بالحروف وذلك في الاسماء الستة وكلا والتثنية والجمع الصحيح لما ان ... يقتضي العدول عن الانصراف الى عدم الانصراف بعض اسباب منع الصرف وهي تسعة العلمية كزينب والتانيث كطلحة ووزن الفعل كاحمد

قوله اللتان ... الآن
استثنى ليس عن الصرف في احمر
... في مثل احمر بعد التنكير
... غير منصرف ...

المعنى المذكور ولا يمتنع فيه عن الصرف لكنه انما
... في تركيب الوصف مع الالف و
النون مع انه منصرف و
...

فلان بعض الاسماء يمتنع مع عدم التركيب فيه كسبع ...
ان التركيب الذي يكون احد السببين ... يمنع
الصرف ينبغي ان يكون تركيبا لفظيا ...

الوصف كاحمر والعدل كعمر والجمع كمساجد والتركيب كبعلبك والعجمة كابرهيم والالف و
النون المضارعتين الف التأنيث لانهما لا تقبلان تاء التأنيث المقصورة والممدودة نحو حبلى وحمراء كعمران

قال متى اجتمع في الاسم سببان منها او تكرر واحد لم ينصرف الا ما كان على ثلثة احرف
ساكن الوسط كنوح ولوط فان فيه في ذلك الاسم الذي كان على ثلثة احرف ساكن الوسط
مذهبين الصرف لخفته وعدم الصرف لحصول السببين فيه **اقول** لما عدّ اسباب منع
الصرف اراد ان يذكر شرطها فقال متى اجتمع في الاسم سببان اي من الاسباب التسعة
او تكرر واحد كالجمع والف التأنيث فان كل واحد منهما مكرر بالحقيقة لم ينصرف الا لا
اي يكون غير منصرف فيمنع من الجر والتنوين الا ما كان على ثلثة احرف ساكن الوسط كنوح و
لوط فان في ذلك الاسم مذهبين احدهما الصرف لخفته لان الاسم انما يصير غير منصرف
بسبب الثقل الحاصل من السببين والثلاثي الساكن الوسط في غاية الخفة فلا يؤثر فيه
ثقل السببين والمذهب الثاني عدم الصرف لحصول السببين فيه وانما صارت الاسباب
التسعة مانعة من الصرف لان الاسم يشبه بها الفعل في الفرعية كما ذكرنا فان كل
هذه الاسباب فرع للاصل العلمية فرع للتنكير والتأنيث للتذكير ووزن الفعل للوزن الاصلي
والوصف للموصوف والعدل للمعدول عنه والجمع للواحد والتركيب للمفرد والعجمة للعربية
والالف والنون كذلك لمشابهتهما الف التأنيث وانما احتيج في منع الصرف الى السببين او تكرر واحد منها
لئلا يلزم منع الصرف الذي هو الاصل في اكثر الاسماء فان اكثر الاسماء مشابه للفعل
في سبب واحد من تلك الاسباب وانما قيد الثلاثي الذي فيه مذهبان بنوح ولوط
احترازا عن الثلاثي الساكن الوسط الذي فيه ثلثة من الاسباب فانه لا ينصرف البتة
كماه وجور اذا جعلتا اسمين علمين فيهما العجمة والتأنيث المعنوي **قال** وكل علم لا
ينصرف ينصرف عند التنكير في الغالب **اقول** لما فرغ من ذكر الاسباب التي تمنع الصرف

وما يتعلق بها اوادان يشير الى فائدة تقييده فائدة تامة وهي ان غير العلمية من
الاسباب التسعة لا يزول عن الاسم بالكلية البتة واما العلمية فقد تزول بقصد التنكير
اعني العموم في ذلك الاسم نحو رب احمد كريم لقيته وح ينظر فيه فان لم يكن العلمية في
ذلك الاسم سببا لمنع الصرف لا يصير منصرفا بزوالها كمساجد اذا جعل علما ثم نكر وان
كانت العلمية سببا لمنع الصرف ينصرف ذلك الاسم بالتنكير في الغالب نحو احمد لان الاسم
كان لا ينصرف بعروض العلمية ينصرف بزوالها وانما قال في الغالب احترازا عن نحو احمر فانه
غير منصرف لوزن الفعل والوصف فان جعل علما لا ينصرف ايضا لوزن الفعل والعلمية
وح لا تعتبر وصفيته لانها تضادا العلمية فاذا نكر لا ينصرف بل يبقى غير منصرف لان
الوصفية الزائلة بالعلمية قد تعود بزوالها وهذا عند سيبويه وعند الاخفش ينصرف
لان الزائل لا يعود **قال** المرفوعات على ضربين اصل وملحق به فالاصل هو الفاعل
وعلى نوعين مظهر كضرب زيد ومضمر نحو ضربت زيدا وزيد ضرب **اقول** لما كان
الصنف الثالث من اصناف الاسم وهو المعرب على ثلاثة اقسام اعني مرفوعا ومنصوبا ومجرورا
وكان لكل قسم منها افراد متعددة اراد المصنف ان يذكر تلك الافراد على وجه يقتضيه الوضع
فقدم المرفوعات على المنصوبات والمجرورات لان المرفوعات اصل وهما فرعان لان الكلام
انما يتم بالمرفوع وحده دون المنصوب والمجرور فيقال قام زيد وزيد قائم ولا يقال زيدا او
بزيد او غلام زيد والمرفوعات على ضربين اصل وملحق به فالاصل هو الفاعل لان عامله
فعل حقيقي غالبا وعامل باقي المرفوعات ليس كذلك والفعل الحقيقي اصل في العمل فمعموله
ايضا يكون اصلا بالقياس الى معمول غيره وانما جعل الفاعل مرفوعا والمفعول منصوبا و
المضاف اليه مجرورا لان الرفع اعني الضم اثقل الحركات والفاعل اقل المعمولات فاعطي
الثقيل القليل والنصب اعني الفتح اخف الحركات والمفعول اكثر المعمولات فاعطي الخفيف

الكثير ففي نحو رأيت غلامي الكسرة للمضاف اليه او نقول لما الكسرة ولما لم تبلغ مرتبة الضمة في الثقل
ولا مرتبة الفتحة في الخفة والمضاف اليه لا يبلغ ايضا مرتبة الفاعل في القلة ولا مرتبة
المفعول في الكثرة فتناسبا فاعطي الكسرة اياه فالفاعل عند المص اسم اسند اليه ما تقدم
من فعل او شبهه وهو على نوعين مظهر كضرب زيد فان زيدا اسم اسند اليه فعل تقدم
عليه وهو ضرب ومضمر وهو على نوعين بارز كضربت زيدا فان التاء ضمير بارز اسند اليه
ضرب ومستتر كزيد ضرب فان في ضرب ضميرا مستترا اسند اليه ضرب والمراد بشبه
الفعل الاسماء المتصلة بالافعال اعني المصدر واسم الفاعل والمفعول والصفة المشبهة و
اسم التفضيل نحو زيد ضارب غلامه عمرا فان غلامه اسم اسند اليه شبه الفعل وهو ضارب
مقدم عليه وسيجيء مباحث كل ذلك عن قريب **قال** والملحق به خمسة ضروب المبتدأ و
اقول لما ذكر الاصل في المرفوعات اراد ان يذكر الملحق بالاصل وما يتعلق به والملحق بالاصل
خمسة اضرب الاول المبتدأ وخبره وهما اسمان مجردان عن العوامل اللفظية للاسناد
كزيد قائم فانهما اسمان مجردان عن العوامل اللفظية واسند احدهما وهو قائم الى الاخر وهو
زيد فالمسند اليه اعني زيدا يسمى مبتدأ والمسند اعني قائما يسمى خبرا **قال** وحق المبتدأ
ان يكون معرفة وقد يجيء نكرة نحو شر اهر ذا ناب **اقول** وحق المبتدأ ان يكون معرفة
لانه محكوم عليه والشيء لا يحكم عليه الا بعد معرفته وقد يجيء المبتدأ نكرة قريبة من المعرفة
نحو شر اهر ذا ناب فان شر نكرة قريبة من المعرفة لانه في المعنى ما اهر ذا ناب الا شر فالشر
في الحقيقة فاعل والفاعل النكرة يقرب من المعرفة بتقديم الفعل عليه **قال** وحق الخبر
ان يكون نكرة وقد يجيئان معرفتين نحو الله الهنا ومحمد نبينا **اقول** وحق الخبر ان يكون
نكرة لانه محكوم به فينبغي ان يكون نكرة لانه ان كان معرفة كان معلوما للمخاطب فلا يكون
في الحكم فائدة وقد يجيئان يعني المبتدأ وخبره معرفتين نحو الله الهنا ومحمد نبينا المفقد

من الاسمين في المثالين يكون مبتدأ والمؤخر خبرا **قال** والخبر على نوعين مفرد نحو زيد مثلا ملك وجملة وهي على اربعة اضرب فعلية نحو زيد ذهب ابوه واسمية نحو عمرو اخوه ذاهب وشرطية نحو زيد ان تكرمه يكرمك وظرفية نحو خالد امامك وبشر من الكرام

اقول الخبر على نوعين الاول مفرد اي غير جملة سواء كان مشتقا غير مضاف نحو زيد ضارب او مشتقا مضافا نحو زيد ضارب ابيك او كان جامدا غير مضاف نحو زيد غلام او كان جامدا مضافا نحو زيد غلام ملك والثاني جملة والجملة على اربعة اضرب فعلية اي يكون جزؤها الاول فعلا نحو زيد ذهب ابوه فان ذهب ابوه جملة فعلية خبر لزيد واسمية اي يكون جزؤها الاول اسما نحو عمرو اخوه ذاهب فان اخوه ذاهب جملة اسمية خبر لعمرو وشرطية اي يكون اولها حرف شرط نحو زيد ان تكرمه يكرمك فان ان تكرمه يكرمك جملة شرطية خبر لزيد وظرفية اي يكون اولها ظرفا او بمنزلة الظرف وفعلها مقدر نحو خالد امامك فان امامك ظرف وفعله مقدر وهو حصل والجملة خبر لخالد على سبيل الحقيقة وظرف على سبيل المجاز ونحو بشر من الكرام فان من الكرام بمنزلة الظرف وفعله مقدر وهو حصل ايضا والجملة خبر لبشر **قال** ولا بد في الجملة من ضمير يرجع الى المبتدأ الا اذا كان معلوما نحو البر الكر بستين منه

اقول ولا بد في الجملة الواقعة خبرا للمبتدأ من ضمير يرجع الى المبتدأ كما مر في الامثلة المذكورة لان الجملة مستقلة بنفسها فلو لم يكن فيها ضمير يربطها الى المبتدأ لكانت اجنبية عنه الا اذا كان هذا الضمير معلوما من سياق الكلام فانه يحذف من اللفظ ويقدر في النية نحو البر الكر بستين درهما فان الكر بستين درهما جملة من المبتدأ والخبر وهي خبر للبر والضمير محذوف والتقدير البر الكر منه بستين درهما وانما حذف منه لدلالة سوق الكلام عليه فان تقديم البر على الكر يدل على ان الكر يكون من البر فيستغنى عن ذكره والكر نوع من المكيال **قال** وقد يتقدم الخبر على المبتدأ نحو قائم زيد

اقول حق المبتدأ ان يكون مقدما على الخبر لانه محكوم عليه

وحق المحكوم عليه التقديم لكن قد يقدم الخبر على المبتدا نحو منطلق زيد فان زيدا مبتدا
ومنطلق خبره قدم عليه وانما جاز ذلك للتوسع في الكلام فانه ربما يحتاج في الوزن او القافية
او السجع الى تقديم بعض اجزاء الكلام على بعض قال وقد يحذف احدهما عند الدلالة
قال الله تعالى فصبر جميل اقول الاصل في المبتدا والخبر هو الثبوت لان الحذف خلاف
الاصل لكن قد يحذف احدهما عند الدلالة اي اذا وجدت قرينة تدل على ذلك المحذوف
كما في قوله تعالى فصبر جميل فانه اما خبر لمبتدا محذوف فالتقدير امري صبر جميل او مبتدا
محذوف الخبر فالتقدير فصبر جميل اجمل والقرينة ههنا وجود صبر جميل لانه لا يصلح ان يكون
احد جزئي الكلام فيدل على ان الجزء الاخر محذوف فافهم قال والاسم في باب كان
نحو كان زيد منطلقا اقول لما فرغ من الصنف الاول من صنفي المرفوع شرع في
الصنف الثاني وهو الاسم في باب كان اي المرفوع بالافعال الناقصة والافعال التي
... ذكر في باب الفعل وسميت ناقصة لانها ناقصة من ذلك لانها افعال لا تتم الا
بفاعلها بل تحتاج الى اسم اخر تنصبه كما سيجيء ويسمى المرفوع اسمها والمنصوب خبرها فالاول
بمنزلة الفاعل والخبر بمنزلة المفعول نحو كان زيد منطلقا قال والخبر في باب ان نحو ان
زيدا منطلق اقول هذا الصنف الثالث من ضروب المرفوع اي المرفوع هو الخبر في باب ان اي
المرفوع خبرا لحروف مشبهة بالفعل وهي ستة كما ستذكر في باب الحروف وانها تدخل على
المبتدا والخبر فتنصب المبتدا ويسمى اسمها وترفع الخبر ويسمى خبرها قال وحكمه كحكم خبر
المبتدا الا في تقديمه الا اذا كان ظرفا نحو ان زيدا منطلق ولا تقول ان منطلق زيدا ولكن
تقول ان في الدار زيدا اقول وحكم خبر الحروف المشبهة بالفعل مثل حكم خبر المبتدا في
كونه مفردا مشتقا او غير مشتق مضافا او غير مضاف نحو ان زيدا ضارب وان زيدا صاحب الدار
وان زيدا غلام وان زيدا غلامك وفي كونه جملة فعلية نحو ان زيدا ذهب ابوه واسمية نحو ...

نحو ان تعسر الخوه ذاهب شرطية نحو ان زيدا ان تكرمه يكرمك وظرفية حقيقية
نحو ان خلفك اماما مك ومجازية نحو ان بشرا من الكرام وفي كونه مستحقا للضمير اذا كان
جملة كما مر في الامثلة وفي كونه مستغنيا عن ذكر ذلك الضمير اذا كان معلوما ان البر الكر
بستين درهما ومن كونه جائز الحذف عند الدليل نحو ان مالا وان ولدا اي ان لهم مالا
وان لهم ولدا الا في تقديمه اي الا في تقديم خبر باب ان على اسمه فانه غير جائز وتقديم
خبر ليس على المبتدء جائز لان هذه الحروف انما تعمل لمشابهتها الفعل كما سيجيء فيكون
عملها فرع عمل الفعل ومرفوع الفعل مقدم على منصوبه فلو قدم مرفوع هذه الحروف ايضا لم
يبق الفرق بين عمل الاصل والفرع الا اذا كان الخبر ظرفا فانه يجوز تقديمه على الاسم لان في
الظرف توسعا في اللفظ اولان في نظيره في التقديم كثرة وقوعها في كلامهم ليس في غيرها
مثل ذلك تقول ان زيدا منطلق ولا تقول ان منطلق زيدا بتقديم الخبر الغير الظرف ولكن
تقول ان في الدار زيدا بتقديم الخبر الظرف **قال** وخبر لا التي لنفي الجنس نحو لا رجل افضل
منك وقد يحذف الخبر كثيرا نحو لا باس اي لا باس عليك **اقول** الضرب الرابع من ضروب
[illegible] خبر لا التي لنفي الجنس [illegible] لا التي لنفي الجنس احترازا عن لا التي
بمعنى ليس فان خبرها [illegible] وقد يحذف خبر لا التي لنفي الجنس اذا دل عليه قرينة كقول العرب لا
باس اي لا باس عليك **قال** اسم ما ولا المشبهتان بليس نحو ما زيد منطلقا ولا رجل خيرا
منك ولا احد افضل منك **اقول** القسم الخامس من ضروب المرفوع اسم ما ولا
المشبهتان بليس اي المرفوع بمشابهة ليس نحو ما زيد منطلقا ولا رجل خيرا منك فقيد
في لا احد افضل منك [illegible] في مشابهتها بليس لانها تعمل في المعرفة والنكرة بخلاف لا فانها
لا تعمل الا في النكرة [illegible] لمشابهتهما بليس وشبهها اكثر من شبه لا لا
[illegible] ولا [illegible] **قال** المنصوب على ضربين

۲۲۹ قوله وان في الظروف اتساعا

الاتساع
في الظرف وفي احتياج
كمحدث لا بد له من الزمان والمكان
قال الرضي واجري المجاز مجرى
الظرف لان كل ظرف في التقدير [illegible]

قوله وقد يحذف الخبر اي خبر لا حيث قيام القرينة كقولهم
لا باس اي لا باس عليك والقرينة انهم يقولون مرة لا
باس [illegible] لا باس عليك [illegible]
[illegible] لا باس عليك ويجوز ان يكون جوابا [illegible]

فان قيل ما الفرق بين لا وما قلنا الفرق
ان ما ولا مشتركان في الدخول
تارة يدخلان [illegible]
الاسماء
[illegible] الاستغراق [illegible] المعرفة
والنكرات ولا تختص بنفي النكرات واذا دخلا [illegible]
[illegible] الاستغراق [illegible] تختص [illegible]
الاستفهام [illegible]

اصل

اصل وملحق به فالاصل هو المفعول وهو على خمسة اضرب المفعول المطلق وهو المصدر نحو ضربت ضربا وضربة وضربتين وقعدت جلوسا **اقول** لما فرغ من القسم الاول من انواع المعربات وهو المرفوعات شرع في القسم الثاني اعني المنصوبات وانما قدمها على المجرورات لان المنصوبات في الكلام اكثر من المجرورات فيكون المنصوبات اصلا بالقياس الى المجرورات ولان عامل المنصوبات انما يكون فعلا فالبا وعامل المجرورات لا يكون الا غير فعل ابدا وقد علمنا ان الاصل في العمل هو الفعل فمعموله اصل يكون اصلا والمنصوبات على ضربين كالمرفوعات اصل وملحق بالاصل فالاصل هو المفاعيل لان عواملها افعال حقيقية بخلاف الملحق بالمنصوبات فان عواملها اما حروف واما افعال غير حقيقية والمفاعيل على خمسة اضرب الاول المفعول المطلق وهو المصدر فالاول نحو ضربت ضربا وهو للتاكيد اي معناه معنى الفعل بلا زيادة وضربت ضربة وضربت ضربتين وهذان للعدد اي معناهما معنى الفعل مع الزيادة وهي افادة العدد وقد يكون المفعول المطلق للنوع نحو جلست جلسة بكسر الجيم اي نوعا من الجلوس وانما لم يذكره لقلته وانما ذكر قوله قعدت جلوسا ليعلم ان شرط المفعول المطلق موافقة الفعل في المعنى وان لم يوافقه في اللفظ وانما سمي مفعولا مطلقا لانه غير مقيد بشيء كتقييد المفعول به بالباء والمفعول فيه بفي والمفعول له باللام والمفعول معه بمع **قال** والمفعول به نحو ضربت زيدا **اقول** الضرب الثاني من ضروب المفاعيل المفعول به وهو ما وقع عليه فعل الفاعل نحو ضربت زيدا **قال** وينصب بفعل مضمر كقولك للحاج مكة وللرامي القرطاس **اقول** وينصب المفعول به بفعل مضمر اي مقدر كقولك للحاج مكة وللرامي القرطاس منصوبان بفعل مضمر والتقدير تريد مكة وتصيب القرطاس وانما حذف الفعل لدلالة الحال عليه **قال** ومنه المنادى المضاف نحو يا عبد الله والمشابه له نحو يا خيرا من زيد والنكرة نحو يا راكبا **اقول** اعلم انه قد ينصب المفعول به اما على طريق الجواز كما مر في المثالين واما على طريق الوجوب وذلك في اربعة ابواب فلذلك قال المصنف ومنه المنادى اي من المنصوب بالفعل المضمر المنادى المضاف نحو يا عبد الله والمضارع له اي المشابه بالمضاف نحو يا خيرا من

قوله نحو يا راكبا وهو الذي يطلب في بلاد يا كان يسافر من يطلب اقبال المعين نحو منادى صديق

حمدت وحامدا حمدا جيدا
بغاية شكره دهرا مديدا

تميز لا ... لابن زيد كان المضاف لا يتم الا بالمضاف اليه والنكرة اي غير المعين
نحو يا راكبا فكل من هذه الثلاثة منصوب بفعل مضمر لا يجوز اظهاره لان حرف النداء عوض
يا بدلا منه ولا يجوز الجمع بين البدل والمبدل منه والتقدير ادعو عبد الله وادعو خيرا من زيد
وادعو راكبا فحذف ادعو وابدل منه يا **قال** واما المفرد المعرفة فمضموم في اللفظ ومنصوب في
المعنى نحو يا زيد ويا رجل **اقول** المنادى اما مفرد معرفة او غير مفرد معرفة وغير المفرد معرفة
منصوب في اللفظ كما مر واما المفرد المعرفة فمضموم في اللفظ ومنصوب في المعنى نحو يا زيد فان تقديره
ادعو زيدا اما لفظه فمبني على الضم لما اشبه هذا الاسم كاف الخطاب في ادعوك من حيث الافراد
والتعريف فكما ان ادعوك ... كاف ذا الذي هاتين الجهتين وكاف الخطاب حرف مبني الاصل فكذا
يكون مبنيا ايضا فما يشابهه لذلك الشيء فيكون مبنيا ايضا وانما بني على الحركة فرقا
بين البناء اللازم والعارض وانما بني على الضم ليخالف حركة بنائه حركة اعرابه فان المنادى
المعرب اما منصوب كما مر او مجرور وذلك اذا دخل عليه لام الجر نحو يا لزيد ويسمى هذه
اللام لام الاستغاثة وهذا اذا كان المنادى المستغاث وانما المعرب المنادى المضاف والمضاف
له والنكرة لانتفاء وجه الشبه عن الافراد في الاولين والتعريف في الثالث وانما اعرب
المنادى المستغاث لان ... في كلام العرب **قال** وفي الصفة المفردة
الرفع والنصب نحو يا زيد الظريف والظريف وفي الصفة المضافة النصب لا غير نحو يا زيد صاحب
عمرو **اقول** صفة المنادى المفرد المعرفة اذا كانت مفردة اي غير مضافة يجوز فيها الرفع والنصب
نحو يا زيد الظريف والظريف لان المنادى المفرد المعرفة مبني يشبه المعرب لما بنائه فقط ولما
بالمعرب فلعروض حركته ... المعرب فباعتبار بنائه يجوز في صفته النصب لان صفة المبني
انما تتبعه في محله ... كما ذكرنا وباعتبار شبهه بالمعرب يجوز في الصفة الرفع لان
المعرب انما تتبعه في اللفظ واما في الصفة المضافة فلا يجوز الا النصب لا غير نحو يا زيد صاحب

عمرو لان المنادى المضاف مع قربه من حرف النداء لا يجوز فيه غير النصب فصفة المضاف قبل ان تكون
كذلك بل هي بطريق الاولى لبعدها منه قال واذا وصف المنادى بابن نظر فيه فان وقع
بين العلمين وجب فتح المنادى نحو يا زيد بن عمرو والا ضم نحو يا زيد ابن اخي ويا رجل ابن زيد اقول
اذا وصف المنادى بلفظ ابن نظر فيه فان وقع الابن بين العلمين بان يكون قبله وبعده علم فتح
المنادى اي بني المنادى على الفتح اختيارا مع جواز الضم فيه كقولك يا زيد بن عمرو وان لم يقع بين
العلمين فضم المنادى اي بني على الضم وجوبا وذلك بان لا يكون بعده علم نحو يا زيد ابن اخي
او لا يكون قبله علم نحو يا رجل ابن زيد او لا يكون قبله ولا بعده علم نحو يا رجل ابن اخ وانما لم
يذكر المصنف لانه يعلم مما ذكره لان انتفاء العلمية في احد الطرفين اذا كان موجبا للضم ففي كلا
الطرفين اذا كان موجبا للضم بالطريق الاولى وانما فعلوه كذلك لان وصف المنادى بابن
بين العلمين كثير في كلام العرب والفتحة خفيفة والكثرة تستدعي الخفة فلذلك قيد الوصف بكونه
بين العلمين فان الوصف بغير ابن او ابن غير واقع بين العلمين غير كثير في كلامهم وحكم ابنة حكم
ابن في ذلك نحو يا هند ابنة زيد ويا هند ابنة اخي ويا امرأة ابنة زيد ويا امرأة ابنة اخي قال
وليس في يا ايها الرجل الا الرفع اقول لما ذكر جواز الرفع والنصب في صفة المنادى المفرد
المعرفة اذا كانت مفردة اراد ان ينبه ان يا اذا وقع منادى يكون بخلاف ذلك فان صفته وان
كانت مفردة لا يجوز فيها الا الرفع فلذلك قال وليس في يا ايها الرجل الا الرفع يعني في الرجل
لان المقصود بالنداء ههنا هو الرجل الا انهم لما كرهوا الجمع بين حرفي التعريف اعني اللام وحرف
النداء توصلوا بلفظة اي لتفصل بينهما وجعلوها منادى ثم حملوا الرجل عليها واوجبوا رفعه لدلالته
على انه هو المقصود بالنداء قال وقد يحذف حرف النداء عن العلم المضموم والمضاف كقوله تعالى
يوسف اعرض عن هذا وفاطر السموات اقول لما ذكر المنادى اراد ان يشير الى جواز حذف
حرف النداء ثم مثل بمثالين الاول قوله تعالى يوسف اعرض عن هذا والمثال الثاني قوله

فاطر السموات والارض وانما جاز الحذف منهما لان العلم الضمير وكثير الاستعمال والمضاف يتعلق به
فيناسبهما التخفيف وقد يحذف ايضا من اسم الشيء ومن كقول الخطيب ايها الناس وقول العباس من لا
يزل محسنا احسن الي والتقدير يا ايها الناس ويا من لا يزل والمراد بمن هو الله تعالى **قال** ومن خصائص
المنادى الترخيم اذا كان علما غير مضاف وزائدا على ثلثة احرف نحو يا حار ويا اسم ويا عثم ويا منص
اقول لما فرغ من ذكر المنادى اراد ان يذكر بعض خصائصه فقال ومنها الترخيم وهو حذف
في اخر المنادى للتخفيف ويشترط لما يرخم ان كان علما لانه لو لم يكن علما لم يعلم انه حذف منه
شيء ام لا ويشترط ان يكون غير مضاف لانه لو كان مضافا فاما ان يحذف فيه من اخر المضاف اليه
والاول باطل لان تمام المضاف بالمضاف اليه فهو كالوسط والثاني كذلك لانه ليس باخر المنادى
ويشترط ايضا ان يكون زائدا على ثلثة احرف لان الثلاثي لو رخم يبقى على حرفين وذلك عجز
خارج ومثاله يا حار في يا حارث ويا اسم في يا اسما ويا عثم في يا عثمان ويا منص في يا منصور
واعلم ان العلمية والزيادة على ثلثة احرف انما يشترطان في المنادى الذي لا يكون فيه تاء
التانيث واما اذا كان فيه تاء التانيث فيجوز ترخيمه وان لم يكن علما ولا زائدا على ثلثة
احرف نحو يا عاذل ويا شب في يا عاذلة ويا شبة وانما مثل بمثالين احدهما غير علم الا انه زائد
على ثلثة احرف والاخر علم وغير زائد على ثلثة احرف فان الشبة في اللغة الجماعة فيقال
يا شبة امثلي يا جماعة القوم واقبلي يا جماعة الجماعة ويعلم من قوله غير مضاف ان المركب الغير
الاضافي قد يرخم ويقال يا بعل في بعلبك ولا يرخم المستغاث لان تطويل الصوت فيه مطلوب
والحذف ينافيه **قال** والمفعول فيه وهو ظرفان ظرف الزمان وظرف المكان وكل
واحد منهما مبهم ومعين فالزمان ينصب كله نحو اتيت اليوم وبكرة وذات ليلة والمكان
لا ينصب منه الا المبهم نحو قمت امامك ولا بد للمحدود من في نحو صليت في المسجد **اقول**
الضرب الثالث من ضروب المفاعيل المفعول فيه وهو ظرفان يعني ظرف الزمان والمكان

ويسمى الظرف مفعولا فيه لوقوع فعل الفاعل فيه وظرف الزمان ينصب كله اي محدوده

يعني معينه نحو اتيته اليوم وغير محدوده اي غير معينه نحو اتيته بكرة وذات ليلة وذات

ليلة اي في ليلة ويجوز ان تكون بمعنى صاحبة اي في ساعة هي صاحبة هذا اللفظ و

هو ليلة وظرف المكان لا ينصب منه الا المبهم نحو قمت امامك ولا بد لظرف المكان المحدود

من في نحو صليت في المسجد فلا تقول صليت المسجد وانما ينصب الفعل المعين من الزمان دون

المكان لانه يدل على الزمان المعين كضرب فانه يدل على الزمان الماضي ولا يدل على المكان

المعين والمكان المبهم هو الجهات الست فهي فوق وتحت ويمين وشمال وامام وخلف والمكان

المعين نحو المسجد والدار والسوق **قال** والمفعول معه نحو ما صنعت واباك وما شانك وزيدا

ولا بد له من فعل او معناه **اقول** الضرب الرابع من ضروب المفاعيل المفعول معه وهو ما يذكر

بعد واو بمعنى مع ولذلك يسمى المفعول معه نحو ما صنعت واباك اي مع ابيك وما شانك

وزيدا اي مع زيد ولا بد للمفعول معه من عامل يعمل فيه وهو اما فعل كالمثال الاول او معنى الفعل

كالمثال الثاني فان معنى ما شانك وزيدا اي ما تصنع مع زيد فلذلك مثل بمثالين **قال**

والمفعول له نحو ضربته تاديبا اي للتاديب وكذلك كل ما كان علة للفعل **اقول** الضرب

الخامس من ضروب المفاعيل المفعول له وهو ما فعل الفاعل فعله لاجله ولذلك يسمى المفعول

له نحو ضربته تاديبا اي للتاديب وكذا كل شيء كان علة للفعل فانه يكون مفعولا له نحو

في قولك جئتك للسمن **قال** والملحق به سبعة اضرب الحال وهي بيان هيئة الفاعل او

المفعول به نحو ضربت زيدا قائما **اقول** لما فرغ من الاصل في المنصوبات اعني المفاعيل شرع

في الملحق بالاصل وهي سبعة اضرب الاول منها الحال وهي بيان هيئة الفاعل او المفعول

به نحو ضربت زيدا قائما فان قائما حال العامل فيه ضربت والمعنى ضربت زيدا حال كوني على

هيئة القيام او حال كونه على هيئة القيام واما من الفاعل

هو ما كان علة للاقدام سوا كان غرضا للفاعل ...

غرضية

أديبا او علم

يكن نحو قعدت عن الحرب

جبنا فالاول باعتبار تصوره علة للاقدام

على الضرب وباعتبار وجوده في الخارج معلول له

الثاني باعتبار وجوده في الخارج علة للاقدام على القعود ونفس

القعود وعلة لكونه غرضا ...

والمعول بسعتا نحو ضرب بسيد اقائمين وانما الحق الحال بالمفاعيل لانها فائدة في الكلام
كالمفعول **قال** وحقها التنكير وحق ذي الحال التعريف فان تقدم الحال عليه جاز تنكيره
نحو جاءني راكبا رجل **اقول** حق الحال ان تكون نكرة لانها لو كانت معرفة لالتبس بالصفة
في مثل ضربت زيدا الراكب وحق ذي الحال ان يكون معرفة لانه لو كانت نكرة لالتبس بها
في مثل ضربت رجلا راكبا وان تقدمت الحال على ذي الحال جاز تنكير ذي الحال نحو جاءني راكبا
رجل لعدم الالتباس حينئذ لان الصفة لا تتقدم على الموصوف واعلم انه لا بد للحال من عامل وهو
اما فعل كما مر او شبهه نحو زيد في الدار قائما او معنى فعل نحو هذا عمرو قائما فان معناه
اشير عمرا قائما وقد يحذف العامل اذا دل عليه قرينة كقولك للمرتحل راشدا مهديا اي اذهب
راشدا مهديا **قال** والتمييز وهو رفع الابهام عن الجملة في قولك طاب زيد نفسا او عن
المفرد في قولك عندي راقود خلا ومنوان سمنا وعشرون درهما وملؤه عسلا **اقول**
الضرب الثاني من ضروب ملحق بالمفاعيل التمييز وانما الحق بها لما مر في الحال والتمييز
رفع الابهام اما عن الجملة نحو قولك طاب زيد نفسا فان طاب زيد كلام تام لا ابهام في
طرفيه لان نسبة الطيب الى زيد مبهمة فانها تحتمل ان تكون الى زيد او الى متعلقه من
والقلب وغير ذلك فنفسا ترفع ذلك الابهام وتميز ما هو المنسوب اليه في الحقيقة عن غيره
فالمختص بنفس زيد وانما عدل عن تلك العبارة الى هذه للتأكيد والمبالغة فان ذكر الشيء
مبهما ثم مفسرا اوقع في النفوس من ان يفسر اولا فتمييز فاعل المتكلم في الحقيقة لكن يسمى
الاسم الذي يرفع الابهام به تمييزا مجازا واما عن المفرد والمراد بالمفرد كل اسم تم بالتنوين نحو
عندي راقود خلا اسم من تفصيل الاسماء غير الداخل وبنون التثنية نحو عندي منوان
سمنا او بنون شبه الجمع نحو عندي عشرون درهما او بالاضافة نحو عندي ملؤه عسلا
فملؤه للاناء عسلا فان راقود او منوين وعشرين وملؤه مبهمة تحتمل اشياء مختلفة و

كتاب

مصدر وعملا بعدهما وهذا يرفع ذلك الابهام ويميز المقصود عن غيره ولا بد للتمييز

من ناصب يعمل فيه وهو اما فعل نحو طاب زيد نفسا واما اسم نحو عشرون درهما والتمييز لا يتقدم على عامله

الاسمي بالاتفاق لضعف الاسم في العمل فلا يقال درهما عشرون وفي تقديمه على عامله الفعلي

خلاف فبعضهم جوزه لقوة الفعل في العمل متمسكا بقول الشاعر أتهجر ليلى بالفراق حبيبها

وما كان نفسا بالفراق تطيب فان نفسا قد تقدم على تطيب والحق عدم الجواز لان الفعل

وان كان قويا في العمل لكن المانع من التقديم عليه موجود وهو ان التمييز في الحقيقة فاعل

كما ذكرناه والفاعل لا يتقدم على الفعل والجواب عن البيت ان الرواية الفصيحة وما كان نفسي

اي نفسي اسم كان وتطيب خبره **قال** والمستثنى بالا بعد كلام موجب نحو جاءني القوم الا زيدا

او بعد كلام غير موجب نحو ما جاءني احد الا زيدا وان كان الفصيح هو البدل **اقول** الضرب

الثالث من ضروب الملحق بالمفعول المستثنى وانما الحق به لانه فضلة في الكلام ومفعول في

كما سيتحقق تعريفه هذا والمستثنى اما بالا او بغير الا والثاني فهو المستثنى اما بما عدا او بما خلا او

ليس ولا يكون نحو جاءني القوم ما عدا زيدا او ما خلا زيدا او ليس زيدا او لا يكون زيدا وذلك

واجب النصب لان هذه الكلمات افعال ضمير فاعلها والتقدير ما عدا او ما خلا او ليس ولا

يكون بعضهم زيدا واما بغير وسوى وسواء نحو جاءني القوم غير زيد وسوى زيد وسواء زيد

وذلك واجب الجر لانه مضاف اليه واما بحاشا وخلا وعدا ولا سيما نحو جاءني القوم حاشا

زيد وخلا زيدا وعدا زيدا ولا سيما زيد وهذا يجوز فيه انواع الاعراب اما في حاشا وعدا و

خلا فالرفع على الفاعلية بناء على انها افعال لازمة وما بعدها فاعلها والنصب على المفعولية

بناء على انها قد استعملت متعدية نحو حاشاك وعداك وخلاك اي تجاوزك والجر بناء على انها

حروف الجر واما في لا سيما فالرفع على انه مركب من لا وسي وما والسي بمعنى المثل واصله سوي

الواو قلبت الواو ياء وادغمت في الياء فيكون ما بمعنى شيء واضيف اليه سي ويكون زيد مرفوعا على

انه خبر مبتدأ محذوف والتقدير جاءني القوم لا مثل شيء هو زيد والنصب على ان لا مثل شيء كلمة واحدة بمعنى الا فما بعدها مستثنى والجر على ان ما زائدة وشيء مضاف الى زيد الاول

اعلم ان المستثنى بالا اما متصل وهو المخرج من المتعدد بالا واما منقطع وهو المذكور بعد الا غير مخرج من المتعدد والمتصل اما مقدم على المستثنى منه اعني ذلك المتعدد او مؤخر عنه والمؤخر اما بعد كلام موجب اي غير منفي او بعد كلام موجب اي غير منفي او بعد كلام غير موجب اي منفي فهذه اربعة اقسام المستثنى المتصل المؤخر بعد كلام موجب والمستثنى المؤخر بعد كلام موجب منفي والمستثنى المتصل المقدم بعد المنفي والمستثنى المنقطع ثلثة منها واجب النصب وواحد منها محتمل ونصبه فقوله والمستثنى عطف على قوله والتمييز والتقدير الملحق به سبعة اضرب الحال والتمييز والمستثنى والمعنى ان المستثنى المتصل المؤخر بعد كلام موجب نحو جاءني القوم الا زيدا يجب نصبه فقوله بالا احتراز عن المستثنى بحاشا وغيرها مما يجوز فيه غير النصب وقوله بعد كلام موجب احتراز عن القسم الثالث الذي اشار اليه بقوله او بعد كلام موجب احتراز عن القسم الثالث الذي اشار اليه بقوله او بعد كلام غير موجب نحو ما جاءني احد الا زيدا ويجوز فيه الرفع والنصب بقوله وان كان الفصيح هو البدل على جواز النصب فيه مع ان الفصيح هو الرفع على البدلية من احد دائما قلنا ان المعنى المستثنى المتصل المؤخر بعد كلام موجب يجب نصبه لان قوله بعد كذا او المستثنى المنقطع على ذلك دائما لم يجز فيه الا اعلى البدلية لان المبدل منه في حكم السقوط كما سيجيء فلو رفع الا اعلى البدلية لصار تقديره جاءني الا زيد فيلزم مجيء العالم سوى زيد وذلك محال بخلاف الثاني فانه يستقيم ذلك فيه تقديره ما جاءني الا زيد والمعنى ما جاءني من العالم سوى زيد وذلك ممكن قال والمستثنى المقدم نحو ما جاءني الا زيدا احد والمستثنى المنقطع نحو ما جاءني احد الا حمارا

اقول هذا هو القسم الثالث والرابع ولا يجوز فيهما البدل اما في الاول فلعدم جواز تقدم

ص

اي وثبت

الملحقات هو المستثنى

بالا المتصل المؤخر عن المستثنى منه

المذكور والمستثنى منه في كلام موجب وحصر

موجب المستثنى بالا المتصل المقدم على المستثنى منه والمستثنى

بالا المنقطع عن المستثنى منه بان لا يكون من افراده قدر مراد

او تحرك اجانبي حد الا حمارا فان حمار ليس من افراده

[illegible]

منه لا فضلة كالمفعول تجيء بعد تمام الكلام وان المستثنى

شبيها خاصا بالمفعول منه من حيث ان

العامل يعمل فيهما بواسطة

صدرتي

البدل على المبدل منه واما في الثاني فلعدم المجانسة بين احد وحمار واما اتى بمثالين في النفي

ليعلم ان امتناع البدل في مثلهما بالطريق الاولى لانه اذا كان تقدم المستثنى وانقطاعه مانعا

من البدل فلزوم النفي الذي هو شرطها مع الايجاب يكون بطريق اولى **قال** وحكم غير كحكم الاسم

الواقع بعد الا تقول جاءني القوم غير زيد وما جاءني احد غير زيد وغير زيد **اقول** قد عرفت

ان المستثنى بغير واجب الجر وان نفس غير فحكمه حكم الاسم الواقع بعد الا ففي كل موضع كان المستثنى

بالا واجب النصب يكون غير واجب النصب ايضا وحيثما كان جائز النصب يكون غير كذلك فتقول

جاءني القوم غير زيد بالنصب كما قلت جاءني القوم الا زيدا وتقول ما جاءني احد غير زيد

غير زيد بالنصب جاز الرفع كما قلت ما جاءني احد الا زيد او الا زيدا وتقول ما جاءني غير زيد احد با

كما قلت ما جاءني الا زيدا احد وتقول ما جاءني احد غير حمار بالنصب ايضا كما قلت ما جاءني احد الا

حمارا **قال** والخبر في باب كان نحو كان زيد منطلقا **اقول** الضرب الرابع من ضروب

الملحق بالمفعول الخبر في باب كان فانه منصوب بكان واخواتها اعني الافعال الناقصة نحو

كان زيد منطلقا وانما الحق بالمفعول لمجيئه بعد الفعل والفاعل كالمفعول **قال** والاسم في باب

ان نحو ان زيدا قائم **اقول** الضرب الخامس من ضروب الملحق بالمفعول الاسم في باب ان اي المنصوب

بحرف مشبه بالفعل نحو ان زيدا قائم وانما الحق بالمفعول لان كلا من هذه الحروف

متضمن معنى الفعل كما سيجيء في باب الحروف فاسماؤها مفاعيل في الحقيقة **قال** والاسم لا لنفي

للجنس اذا كان مضافا نحو غلام رجل عندك ومضارعا له نحو خيرا منك عندنا **اقول**

الضرب السادس من ضروب الملحق بالمفعول اسم لا لنفي الجنس اذا كان مضافا نحو لا غلام

رجل عندك ومضارعا للمضاف نحو لا خيرا منك عندنا وانما الحق بالمفعول

لان ... **قال** والمنفي المفرد مفتوح نحو لا غلام لك عندنا

اقول ... يكون منصوبا اذا كان مضافا ... اما المفرد ...

في قوله الحرف المشبهة بالفعل ... هذا الباب

[illegible]

الانموذج

٢٣٩

خبر منصوب والمضارع له مفتوح اي يجب ان يبنى على الفتح نحو لا غلام لك اما البناء فلانه جواب
عن سؤال مقدر كان سائلا قال هل من غلام لي عندك فقيل في جوابه لا غلام لك عندنا وكان
من حق الجواب ان يقال لا من غلام لك عندنا بزيادة من ليطابق السؤال الجواب لكنهم حذفوها من لفظ
تخفيفا مع اشتراط تضمنها الجواب فاحتاج لبنائه لتضمنه الحرف واما البناء على الحركة فللفرق
بين البناء اللازم والعارض واما البناء على الفتح فلخفته لفتحه وقد يحذف اسم لا اذا كان معلوما
نحو لا عليك اي لا باس عليك **قال** وخبر ما ولا بمعنى ليس وهي اللغة الحجازية والتميمية رفعهما
على الابتداء **اقول** الضرب الثامن من ضروب المنصوب الملحق بالمفعول خبر ما ولا بمعنى ليس اي المنصوب
بهما نحو ما زيد منطلقا ولا رجل افضل منك وهي اي هذه اللغة اعني نصبهما ولا لغة
الحجازية ولغة التميمية رفعهما على الابتداء اي رفع الاسمين الواقعين بعد ما ولا على ان
الاول مبتدأ والثاني خبر ودليل الحجازية قوله تعالى ما هذا بشرا وما هن امهاتهم ودليل
التميمية دخولهما على القبيلين اعني الاسماء والافعال فان العوامل يجب ان تختص باحدهما
قال واذا تقدم الخبر او انتقض النفي بالا فالرفع لازم نحو ما منطلق زيد وما زيد الا منطلق
اقول اذا تقدم خبر ما ولا على اسمهما او انتقض نفيهما بالا بطل عملهما بان يقع خبرهما بعدهما
فالرفع لازم نحو ما منطلق زيد وما زيد الا منطلق ولا يجوز نصب منطلق لان ما ولا انما عملتا
لمشابهتهما ليس من جهة النفي فبطل عملهما بتقديم الخبر على الاسم لضعفهما في العمل وكذا بانتقاض
نفيهما بالا لانتفاء وجه المشابهة بينهما وبين ليس ح وكذلك يبطل عملهما بزيادة ان بعدها نحو ما ان زيد
منطلق لضعفهما في العمل بالفاصلة **قال** المجرورات على ضربين مجرور بالاضافة ومجرور
بالجر كقولك غلام زيد وسرت من البصرة **اقول** لما فرغ من القسم الثاني من اقسام المعرب وهو
المنصوب شرع في القسم الثالث اعني المجرورات فقال انما قال قوله مجرور بالاضافة مجازا
لايهام ان العامل في المضاف اليه هو المضاف او حرف الجر المقدر كلاهما او كل منهما قال

والاضافة على ضربين معنوية وهي التي بمعنى اللام او بمعنى من كقولك غلام زيد وخاتم فضة

اقول الاضافة بمعنى اللام انما تكون اذا لم يكن المضاف اليه جنس المضاف ولا ظرفه نحو غلام زيد اى غلام لزيد وبمعنى من انما يكون اذا كان المضاف اليه من جنس المضاف نحو خاتم فضة اى خاتم فضة وثوب قطن اى ثوب من قطن وقد يكون بمعنى في وذلك اذا كان المضاف اليه ظرف المضاف نحو ضرب اليوم اى ضرب في اليوم وكقوله تعالى بل مكر الليل والنهار اى مكر في الليل والنهار ولم يتعرض لها لقلتها قال ولفظية وهي اضافة اسم الفاعل الى معموله نحو ضارب زيد او الصفة الى فاعلها كقولك حسن الوجه اقول يعني بالمعمول المفعول الذي لو لم يكن مجرورا بالاضافة لكان منصوبا على المفعولية وذلك انما يكون اذا كان اسم الفاعل عاملا بان يكون بمعنى الحال او الاستقبال نحو زيد ضارب عمرو الان او غدا فان عمرا هيهنا لو لم يكن مجرورا بالاضافة لكان منصوبا على المفعولية واما اذا لم يكن عاملا بان كان بمعنى الماضي نحو زيد ضارب عمرو امس فان الاضافة ح غير لفظية بل معنوية لان اسم الفاعل لا يعمل النصب اذا كان بمعنى الماضي كما سيجيء ومن الاضافة اللفظية اضافة اسم المفعول الى معموله نحو زيد معمور الدار ذكره المصنف في المفصل قال ولابد في المعنوية من تجريد المضاف عن تعريفه اقول ولابد من ان يكون المضاف في الاضافة المعنوية نكرة لان الغرض منها اما تعريف المضاف وذلك اذا كان المضاف اليه معرفة او تخصيص وذلك اذا كان المضاف اليه نكرة والمضاف اذا كان معرفة فاما ان يضاف الى معرفة او الى نكرة فالاول يستلزم اجتماع التعريفين تعريف الذاتي والمكتسب من المضاف اليه والثاني يستلزم تخصيص الاخص بالاعم وهو محال فلا يقال الغلام زيد ولا الغلام رجل ولا الخاتم فضة ولا الضرب اليوم والكوفيون جوزوا ذلك في اسماء العدد نحو الثلثة الاثواب والخمسة الدراهم وهو ضعيف لخروجه عن القياس واستعمال الفصحاء قال وتقول في اللفظية الضارب زيد والضاربا زيد والضاربو زيد والضارب الرجل ولا يجوز الضارب زيد اقول لما شرط تجريد المضاف عن التعريف في الا

الانموذج

المعنوية اذا كان بتكرار لا يشترط في اللفظية لان الغرض منها التخفيف وهو يحصل مع تعريف المضاف وتنكيره فنقول الضارب زيد والضاربا زيد لحصول التخفيف فيهما بحذف النون و نقول ايضا الضارب الرجل لانه يشبه قولنا الحسن الوجه من حيث ان المضاف في الصورتين صفة معرفة باللام والمضاف اليه ايضا معرف باللام ولا يجوز ان يقال الضارب زيد لانتفاء المشابهة مع عدم التخفيف وانما يجوز الحسن الوجه لان اصله الحسن وجهه فحذف الضمير وجيء باللام ففيه خفة لان الضمير اسم والالف واللام حرف ولا شك ان الحرف اخف من الاسم **قال** والمعنوية تعرف كل مضاف الى معرفة الا نحو غير ومثل وشبه تقول مررت برجل غيرك ومثلك وشبهك

اقول الاضافة المعنوية تجعل كل مضاف الى المعرفة معرفة نحو غلام زيد فان الغلام قبل الاضافة نكرة عامة وبعدها يصير معرفة خاصة الا نحو غير ومثل وشبه من الاسماء التي توغلت في الابهام فانها لا تصير معرفة بالاضافة الى المعرفة لانها لا تختص بسببها فانك تقول جاءني رجل غيرك ولا يعلم ان من هو غير زيد من رجال والدليل على ان هذه الاسماء لا تصير معرفة بالاضافة الى المعرفة انها تقع صفة للنكرة مع وجود هذه الاضافة فانك تقول مررت برجل غيرك ومثلك وشبهك **قال** وقد يحذف المضاف ويقام المضاف اليه مقامه كما في قوله تعالى واسئل القرية

اقول يجوز ان يحذف المضاف ويقام المضاف اليه مقامه اي يعرب باعرابه اذا كان ثمة قرينة دالة عليه فان قوله تعالى واسئل القرية يدل على ان المضاف محذوف تقديره واسئل اهل القرية لان السؤال من القرية غير معقول واما اذا لم يدل عليه قرينة فلا يجوز حذفه فلا يقال رأيت هندا اذا كان المراد غلام هند **قال** والتوابع كل ثان معرب باعراب سابقه من جهة واحدة وهي خمسة التأكيد نحو جاءني زيد نفسه والرجلان كلاهما والقوم كلهم اجمعون ولا يؤكد بها النكرات **اقول** فرغ من مباحث المعربات شرع في التوابع ... التأكيد وهو على ضربين لفظي ومعنوي واللفظي تكرير اللفظ الاول بعينه وتقريره ... جاءني زيد زيد وفي الفعل نحو

ضربت زيد زيدا وفي الحرف نحو ان ان زيدا قائم وفي الجملة نحو قام زيد قام زيد وفي الضمير نحو ما ضربك
الا انت وهو ... والمعنوي انما يكون بالفاظ مخصوصة وهي النفس والعين وكلا و
كلتا وكله واجمع واكتع وابتع وابصع فالاولان اعني النفس والعين انما يؤكد بهما المفرد والمثنى
والمجموع من المذكر والمؤنث ويميز بين نوع ونوع آخر باختلاف صيغتهما وضميرهما نحو جاءني
زيد نفسه وعينه وهند نفسها وعينها والزيدان انفسهما واعينهما والهندان انفسهما واعينهما
والزيدون انفسهم واعينهم والهندات انفسهن واعينهن وانما جمعت الصيغة في المثنى لانها مضافة
الى ضمير التثنية والمثنى اذا اضيف الى مثله يجوز ان يجمع للامن عن اللبس كقوله تعالى فقد صغت قلوبكما
والثالث والرابع يعني كلا وكلتا لا يؤكد بهما الا المثنى نحو جاءني الرجلان كلاهما والمرأتان
كلتاهما والبواقي ... يؤكد بها غير المثنى من المفرد والمجموع من المذكر والمؤنث ويميز في كل باختلاف
الضمير نحو اشتريت العبد كله والجارية كلها وجاءني القوم كلهم والنسوة كلهن وفي البواقي باختلاف
الصيغة نحو اشتريت العبد اجمع اكتع ابتع ابصع والجارية جمعاء كتعاء بتعاء بصعاء وجاءني القوم اجمعون
اكتعون ابتعون ابصعون والنسوة جمع كتع بتع بصع ومما لم يذكر المصنف التأكيد اللفظي لان التأكيد
الحقيقي هو المعنوي ومما ذكر من الفاظ المعنوي بعضها للاختصار واكتفى بالنفس عن العين لاشتراكهما
في جميع الاحكام وبكلا عن كلتا لاشتراكهما في تأكيد التثنية وذكر كلا للاختصاص باختلاف
الضميرين بين ... واكتفى بجميعها عن بقية الالفاظ لاشتراكها في جميع الاحكام وقوله لا
تؤكد به النكرات يعني بالتأكيد المعنوي لان البحث فيه ... لان هذه الالفاظ معارف فلو وقعت
تأكيدا للنكرة ... الكلام ... يقتضي العموم والمؤكد الخصوص واعلم ان اكتع وابتع
ابصع كلها بمعنى جميع لانها لا تذكر بدون اجمع الا على ضعف ولا تتقدم عليه وفائدة التأكيد
امن المتكلم عن فوت مقصوده في اللفظي فلانه اذا قال جاءني زيد مثلا فربما لا يسمع المخاطب
... مقصوده فاذا كرر امن عن ذلك واما في المعنوي فلانه اذا قال مررت بزيد مثلا فربما

يتوهم السامع انه تمام من تبرز له وقال مررت بزيد مجازا فاذا اكده بنفسه يعلم انه اراد الحقيقة لا المجاز ويحصل المقصود **قال** والصفة نحو جاءني رجل ضارب شخص وكريم وهذا شيء وعدل وذو مال **اقول** الثاني من التوابع الصفة ويقال له الوصف والنعت وهو مشتق او في معناه والمشتق اما اسم فاعل نحو جاءني رجل ضارب او اسم مفعول نحو جاءني رجل مضروب او صفة مشبهة نحو جاءني رجل كريم وما في معنى المشتق اما مفرد او مركب والمركب اما اضافي او غيره والمركب الغير الاضافي نحو رجل هاشمي اي منسوب الى هاشم والمفرد نحو رجل عدل اي عادل والمركب الاضافي نحو رجل ذو مال اي متمول وفائدة الصفة في المعارف التوضيح نحو جاءني زيد الظريف وفي النكرات التخصيص نحو جاءني رجل عالم **قال** وتوصف النكرات بالجمل نحو مررت برجل وجهه حسن ورايت رجلا يعجبني كرمه **اقول** يجوز وصف النكرة بالجملة الاسمية نحو مررت برجل وجهه حسن فان وجهه حسن مبتدأ وخبر صفة لرجل او الفعلية نحو رايت رجلا يعجبني كرمه فان يعجبني كرمه فعل وفاعل ومفعول صفة لرجل او الشرطية نحو مررت برجل ان قام ابوه قمت او الظرفية نحو مررت برجل في الدار ابوه ويشترط ان يكون الجملة خبرية اي محتملة للصدق والكذب لان الصفة في الحقيقة خبر عن الموصوف وانما لم يتعرض المصنف لذلك اعتمادا على المثال الاول ولا يجوز وصف المعارف بالجمل لان الجملة نكرة والصفة يجب ان تكون موافقة للموصوف في التعريف والتنكير ولا بد في الجملة الواقعة صفة من ضمير يرجع الى الموصوف كما في وجهه وكرمه **قال** والصفة توافق الموصوف في اعرابه وافراده وتثنيته وجمعه وتعريفه وتنكيره وتذكيره وتانيثه **اقول** الصفة اما تفصل الموصوف او متعلقه وسيجيء الثاني والاول يجب ان يوافق الموصوف في عشرة اشياء وهي ذكرت في الكتاب اي اذا وجد شيء منها في الموصوف يجب ان يوجد في الصفة ايضا وهذه العشرة بعضها ممكن الاجتماع وبعضها غير ممكن الاجتماع كالاعراب الثلاثة فانه لا يمكن ان يجتمع مع البعض الاخر كالافراد والتثنية والجمع فانه لا يمكن ان يجتمع بعض هذه الثلاثة مع البعض

الاخر كالتعريف والتنكير والتذكير والتأنيث فانه لا يمكن ايضا ان يوجد الا واحد من المتقابلين

واما الاول اعني ممكن الاجتماع فيقتضي المطابقة واحد من الاعراب الثلاثة وواحد من الافراد و

التثنية والجمع وواحد من التعريف والتنكير وواحد من التذكير والتأنيث نحو جاءني رجل عالم فان

الصفة والموصوف متوافقان في اربعة اشياء من العشرة الاعراب والتنكير والافراد والتذكير واذا قيل

رأيت رجلا او مررت برجل فالواجب عالما او عالم واذا قيل رجلان او رجال فالواجب عالمان او

عالمون وقد مر الرجل فالواجب العالم واذا قيل امرأة فالواجب عالمة وعلى هذا القياس **قال**

ويوصف الشيء بفعل ما هو من سببه نحو مررت برجل منيع جاره وقد رحب فناؤه ومؤدب خدامه

اقول هذا هو القسم الثاني من قسمي الصفة اعني صفة الشيء بفعل متعلقه اي يوصف الشيء

بفعل شيء آخر يكون ذلك الشيء اعني الشيء الثاني حاصلا بسبب الشيء الاول نحو مررت برجل

منيع جاره اي مانع جاره ورحب اي واسع فناؤه ومؤدب خدامه فان المنع والوسعة والتأدب

ليس شيء منها فعلا للرجل وانما هي افعال الجار والفناء والخدام الا ان الجار والفناء والخدام لما

كانت متعلقة به مضافة الى ضميره صار كل من الثلاثة منسوبا اليه لان الامر اذا تعلق بشيء فالمتعلق

به يكون بسبب المتعلق ولذلك لا يقال مررت برجل منيع جار لانتفاء التعلق الحاصل بالاضافة

فلما كان كذلك صار فعل المتعلق بمنزلة فعل المتعلق به وجعل وصفا له وهو في اللفظ صفة المتعلق

وفي المعنى صفة للمتعلق ولذلك يجب ان يوافق الموصوف اللفظي وهو المتعلق به في الاحكام اللفظية

من الخمسة لا من العشرة وهي الرفع والنصب والجر والتنكير والتعريف دون الاحكام المعنوية اعني

الخمس الباقية وهي الافراد والتثنية والجمع والتذكير والتأنيث فانه توافق فيها الموصوف المعنوي

وهو متعلقه فيقال جاءني رجل حسن غلامه ورأيت رجلا حسنا غلامه ومررت برجل حسن غلا

مه وجاءني الرجل الحسن غلامه ورأيت الرجل الحسن غلامه ومررت بالرجل الحسن غلامه فيوافق

الوصف اعني حسن والحسن الموصوف اللفظي اعني رجلا والرجل في الاعراب الثلاثة والتعريف و

والتنكير ولا يوافقه في الافراد والتثنية والجمع والتذكير والتأنيث بل يعتبر حكمه في ذلك بالنسبة
الى ما بعده فيكون حكمه كحكم الفعل ... فاعلا لما بعده فان كان ما بعده مقتضيا للافراد
او التثنية او الجمع والتذكير او التأنيث فعل به ذلك نحو مررت برجل حسنة جاريته ونحو مررت
برجلين حسنة جاريتهما ومررت برجال حسنة جاريتهم مثلا كما سيتحقق انشاء الله قال والبدل
وهو على اربعة اقسام بدل الكل من الكل نحو رأيت زيدا اخاك وبدل البعض من الكل نحو ضربت زيدا رأسه
وبدل الاشتمال نحو سلب زيد ثوبه وبدل الغلط نحو مررت برجل حمار اقول القسم الثاني من التوابع
البدل وهو على اربعة اقسام لانه ان كان البدل كل المبدل منه فبدل الكل من الكل نحو رأيت زيدا اخاك
فان الاخ كل زيد والا فان كان بعضه فبدل البعض من الكل نحو ضربت زيدا رأسه فان الرأس بعض زيد
والا فان كان مشتملا عليه فبدل الاشتمال نحو سلب زيد ثوبه فان الثوب مشتمل على زيد والا فبدل
الغلط نحو مررت برجل حمار ويسمى بدل الغلط لوقوع الغلط في مبدله فان القائل انما اراد ان يقول
مررت بحمار فغلط فقال برجل ثم استدرك الغلط بالحمار فهو بدل ما فيه غلط وفائدة البدل رفع اللبس
فانك اذا قلت ضربت زيدا احتمل انه ضرب ... او غيره واذا ذكرت رأسه رفعت اللبس وتحقق
ان زيدا ذكر اسم اولا ثم ذكر اسم اخر وجعل الاول في حكم الساقط ليحصل البيان ... لا يحصل بذكر المبدل
ويجب ان يكون في بدل البعض والاشتمال الضمير يرجع الى المبدل منه ليرتبط به كما عرفت في الامثلة
قال وتبدل النكرة من المعرفة وبالعكس ... في التعريف والتنكير ... يكون ...
اقول يجوز ان يبدل النكرة من المعرفة ... من النكرة ... يكونان على اربعة
... نحو رأيت ... زيدا ... نحو ... الثاني ان يكون البدل ...
[illegible]

فالفرع مرتبة على الاصل فيبدأ بها ايضا لضعف الضمير وعلى العكس فيحصل بحسب ذلك اربعة
اقسام اخر وقد ذكر مثالها بقوله الكلام بكل كلمة في قسميه معرفة والنكرة فيمكنك استخراج امثلة
ستة للابدال فانها من الظاهر من الظاهر قد مر ومن الضمير من الضمير نحو زيد ضربته اياه والظاهر من
الضمير نحو زيد ضربته اخاك وعكسه نحو ضربته زيدا **قال** وعطف البيان وهو تابع غير صفة يوضح متبوعه
باشهر اسميه نحو جاءني اخوك زيد وابو عبد الله زيد **اقول** الرابع من التوابع عطف البيان وهو
تابع غير صفة يوضح متبوعه باشهر اسميه يجعل اشهر اسميه تابعا له بان تذكره بعد نحو جاءني اخوك زيد
وابو عبد الله زيد فان في ... ابو عبد الله ... زيد فاذا كان زيد اشهر
اسميه عند المخاطب ... وابو عبد الله ... وان كان العكس فبالعكس نحو جاءني
زيد اخوك وابو عبد الله ... والاخرون لا يفرقون بين ان يذكر الاشهر اولا او ثانيا
... عطف بيان ... **قال** والعطف بحرف نحو جاءني زيد وعمرو وحروف
العطف تذكر في باب الحروف **اقول** الخامس من التوابع العطف بالحروف وهو تابع ...
نحو جاءني زيد وعمرو فعمرو معطوف وزيد معطوف عليه وحروف العطف تذكر في باب الحروف ان شاء الله
قال المبني ما يكون سكون آخره وحركته لا بعامل نحو كم واين وحيث وامس وهؤلاء وسكونه يسمى
وقفا وحركاته فتحا وضما وكسرا **اقول** لما فرغ من تنويع المعرب شرع في المبني فقال المبني هو الذي
سكون آخره وحركته لا بسبب عامل نحو سكون كم وحركات اين وحيث وامس وهؤلاء فان كل ذلك
مما ليس بسبب عامل وسكون المبني يسمى وقفا وحركاته فتحا وضما وكسرا ومعنى المبني في اللغة
المثبت ويسمى المبني في الاصطلاح مبنيا لثباته على حالة واحدة مع اختلاف العامل **قال** وسببه مناسبة
غير المتمكن **اقول** سببه ... مناسبة غير المتمكن ... الحرف ... الماضي ...
بالصيغة نحو ... من حيث الصيغة ... الماضي
من حيث المعنى ... **قال**

فمنها المضمرات وهي على ضربين متصل نحو اخوك وضربك ومر بك وداره وثوبي وثوبنا وضربا
وضربوا وضربن وضربت وضربنا وكذلك المستكن في زيد ضرب وافعل ونفعل وتفعل ويفعل
ومنفصل نحو هو وهي وانا وانت ونحن واياك **اقول** بعض المبني المضمرات وبنيت لمناسبة بعضها
الحرف في الصيغة فحمل الباقي عليه والمضمرات على ضربين ضرب متصل اعني الذي لا يمكن ان يتلفظ
به وحده وهو اما مجرور بالاضافة مخاطب نحو اخوك اخوكما اخوكم اخوك اخوكما اخوكن واما منصوب
مخاطب نحو ضربك ضربكما ضربكم ضربك ضربكما ضربكن او غائب نحو ضربه ضربهما ضربهم ضربها ضربهما
ضربهن او متكلم نحو ضربني ضربنا واما مجرور بحرف الجر مخاطب نحو مر بك مر بكما مر بكم
مر بك مر بكما مر بكن او غائب نحو به بهما بهم بها بهما بهن او متكلم نحو بي بنا واما مجرور بالاضافة
غائب نحو داره دارهما دارهم دارها دارهما دارهن واما مجرور بالاضافة متكلم نحو ثوبي ثوبنا
واما مرفوع بارز متصل نحو ضربا ضربوا ضربن ضربت ضربتما ضربتم ضربت ضربتما ضربتن ضربت
ضربنا وكذلك المستكن اي المستتر فانه ايضا متصل كهو في زيد ضرب وانا في افعل ونحن في نفعل
وانت في تفعل اذا كان مخاطبا وهي فيه اذا كان غائبة وهو في يفعل وضرب منفصل اعني الذي
يمكن ان يتلفظ به وحده نحو هو هما هم هي هما هن انت انتما انتم انت انتما انتن انا نحن اياك اياكما اياكم
اياك اياكما اياكن اياه اياهما اياهم اياها اياهما اياهن اياي ايانا **قال** ومنها اسماء الاشارة نحو ذا
وتا وتي وته وذي وذه وذهي واولاء **اقول** وبعض المبني اسماء الاشارة نحو ذا للمفرد المذكر
العاقل وغيره وذان وذين لمثناه في الرفع وغيره وتا وتي وته وذي وذه وذهي وته للمفرد المؤنث
العاقلة وغيرها وتان وتين لمثناها في الرفع وغيره ولا يثنى غير ذا وتا واولاء بالمد والقصر لجمعهما
وانما بنيت اسماء الاشارة لمناسبتها بالحروف معنا من جهة الاحتياج الى مشار اليه وذلك في
الجميع ولفظا من جهة ان تضع بعضها وضع الحروف فحمل الباقي عليه **قال** ويلحق باوائلها حرف التنبيه
نحو هذا وهاتا وهذه وهؤلاء ويتصل باواخرها كاف الخطاب نحو ذاك وتاك واولاك **اقول**

ويجوز إدخال ها التنبيه على أسماء الإشارة وهو حرف للتنبيه أعني ها التنبيه لتنبيه المخاطب لئلا يفوته غرض المتكلم نحو هذا وهذان وهذين وهاتا وهاتان وهاتين وهاتي وهاته وهذي وهذه وهؤلاء ويتصل بآخر أسماء الإشارة كاف الخطاب بحسب أن المخاطب أي جنس من المذكر والمؤنث والمفرد وغيره نحو ذاك ذاكما ذاكم ذاكِ ذاكما ذاكن وكذلك مثناه نحو ذانك وتانك تاكما تاكم تاكِ تاكما تاكن وتانك وتينك وأولئك فإذا قيل ذاك فيكون الإشارة والخطاب كلاهما إلى المفرد المذكر وإذا قيل ذانك حينئذ إلى تثنية المذكر والخطاب إلى مفرد مذكر وإذا قيل ذاكما ينعكس وإذا قيل تاك فتكون الإشارة إلى المفرد المؤنث والخطاب إلى المفرد المذكر وإذا قيل ذاكِ بكسر الكاف ينعكس وإذا عرفت هذا فقس الباقي عليه ويقال ذا للقريب وذاك للمتوسط وذلك للبعيد **قال** ومنها الموصول نحو الذي واللذان واللذين والذين والتي واللتان واللتين واللاتي واللات واللائي واللاء واللواتي ومن وما وأي وأية وذا **أقول** وبعض المبني الموصول منها الذي للمفرد المذكر عاقلا أو غيره وتثنيته اللذان في الرفع واللذين في النصب والجر وجمعه الذين في الأحوال الثلاثة والتي للمفرد المؤنث عاقلة وغيرها وتثنيتها اللتان واللتين وجمعها اللاتي بالياء الساكنة بعد التاء واللات بالتاء المكسورة واللائي بالياء الساكنة بعد الهمزة المكسورة واللاء بالياء المكسورة واللواتي بالواو المفتوحة والألف الساكنة والتاء المكسورة وبعدها ياء ساكنة وما بمعنى الذي أو التي غير عاقل غالبا ومن بمعنى الذي أو التي أو الذين واللاتي عاقلة غالبا وأي للمفرد المذكر وأية للمفرد المؤنث وإنما بنيت الموصولات لاحتياجها إلى الصلة كما سيجيء ومن الموصولات ذو بمعنى الذي أو التي في لغة طي كقولهم جاءني ذو قام وذو قامت وذا بعد ما الاستفهامية بمعنى الذي أو التي نحو ماذا صنعت أي ما الشيء التي صنعتها والألف واللام في اسم الفاعل والمفعول نحو الزانية والزاني أي التي زنت والذي زنى والمصنف لم يذكر هذه الثلاثة اقتصارا على ما هو أكثر استعمالا **قال** والموصول ما لا يتم جزءا إلا بصلة من جملة تقع صلة له وضمير يعود إليه نحو جاءني الذي أبوه منطلق أو ذهب أخوه ومن عرفته وما طلبته **أقول** الموصول اسم

لة من جملة تقع تلك الجملة صلة لذلك الاسم وتلك الجملة اما اسمية كابوه منطلق في نحو جاء الذي

ذهب اخوه وكرهته في من عرفته وكطلبته في ما طلبته وانما احتاجت الموصولات الى الصلة لانها

مبهمة في اصل وضعها ولذلك سميت مبهمات فلا بد لها من جملة توضحها وسميت تلك الجملة صلة

لاتصالها بالموصولات وسميت الموصولات موصولات لاتصال الصلة بها وصلة الالف واللام

لا تكون الا اسم الفاعل واسم المفعول كما مر ولا بد في الصلة من ضمير يعود الى الموصول ليربط الصلة

بالموصول ويسمى عائدا كما عرفت وقد يحذف اذا كان مفعولا كقوله تعالى الله يبسط الرزق لمن يشاء

اي يشاؤه **قال** ومنها اسماء الافعال كرويد زيدا وهلم شهداءكم وهيهات الزيد وهيهات ذا وشتان

ما بينهما واف وصه ومه ونعنك وعليك **اقول** ويعض المبني اسماء الافعال وهي اسماء بمعنى الافعال

وهي كثيرة والمصنف لم يذكر الا المشهورة منها وذلك اما بمعنى الامر او الماضي فالذي بمعنى الامر اما

متعد او لازم والمتعدي اما مفرد او مركب والمركب اما اخره كاف الخطاب او غيرها والذي اخره كاف

الخطاب اما اوله اسم او حرف والذي اخره غير كاف الخطاب اما اخذ منه شيء بالتركيب او لا واللازم اما

اشتق منه فعل او لا والذي بمعنى الماضي اما جوز في اخره غير الفتح او لا والذي بمعنى المضارع

واحد فهذه عشرة اقسام الاول المتعدي المفرد الذي بمعنى الامر كرويد فانه بمعنى امهل الثاني المتعدي

المركب الذي حذف منه شيء بمعنى الامر واخره غير كاف الخطاب كهلم شهداءكم اي قربوهم فانه مركب

من ها التنبيه بعد حذف الفها مع لم الثالث المتعدي المركب بلا حذف شيء منه الذي بمعنى الامر واخره

غير كاف الخطاب كحيهل الثريد اي ائته فانه مركب من حي وهل الرابع الذي بمعنى الماضي مع جواز غير

الفتح في اخره كهيهات اي بعد فانه يجوز في تائه الحركات الثلاث الخامس الذي بمعنى الماضي

بلا جواز غير الفتح في اخره كشتان ما بينهما اي افترقا فانه لا يجوز في نونه غير الفتح السادس الذي بمعنى

المضارع كاف اي اتضجر السابع اللازم الذي بمعنى الامر مع اشتقاق الفعل منه كصه اي اسكت فانه

مشتق منه صه يصه صها ... الثامن اللازم الذي بمعنى الامر بلا اشتقاق الفعل منه كصه اي اسكت [illegible]

الصوت الى من بطريق جرى عادة الله تعالى بخلق الاجسام

عند سماع هذا اللفظ بخلاف ... فان ... لما

لوضع اللفظ ... بحسب التركيب ... المعنى ولا ...

التركيب لكان هذا اللفظ ... الشيء

كتاب

٢٥٠

المتعدي بمعنى الامر المركب التي آخره الكاف واذ للاسم كمخاطبة زيد الى خلاف المباشر المتعدي بمعنى
الامر المركب التي آخره الكاف وهي للحرف كعليك زيدا اي الزمه وانما بنيت لشبهها الافعال لان
بعضها وضع الحرف ومحل البقية عليه قال ومنه بعض الظروف نحو اذ واذا ومتى وايان وقبل
بعد اقول وبعض المبني بعض الظروف وانما قيد بالبعض لان اكثر الظروف معربة فمن المبني ما ذكره
المص وهذا نحو اذ وهي للزمان الماضي ويقع بعدها الجملتان نحو جلست اذ جلس زيد واذ زيد جالس
وانما بنيت لان وضعها وضع الحرف واما اذا وهي للمستقبل ولا يقع بعدها الا الجملة الفعلية على
مذهب المص نحو قوله تعالى والليل اذا يغشى وبنيت لاحتياجها الى الجملة التي تضاف اليها ومتى وهي
اما للاستفهام نحو متى تقعد او للشرط نحو متى تأتني اكرمك وبنيت لتضمنها معنى همزة الاستفهام
او ان الشرطية وايان وهي للاستفهام نحو قوله تعالى ايان يوم الدين وبنيت لتضمنها معنى همزة الاستفهام
ولحيث ان كانت ... وبعد ونحو فوق وتحت ويمين ويسار وما في معناها نحو قدام وخلف ودون
واعلى واسفل ... وهي لا تخلو من ان تكون مضافة او مقطوعة عن الاضافة فان كانت مضافة كانت
معربة منصوبة نحو جلست قبل زيد وبعده نحو جلست من قبل زيد وان كانت مقطوعة عن الاضافة
فلا تخلو من ان يكون المضاف اليه منويا او منسيا فان كان منسيا كانت معربة ايضا كقول الشاعر فساغ
لي الشراب وكنت قبلا اكاد اغص بالماء الفرات وان كانت منويا كانت مبنية على الضم كقوله تعالى
لله الامر من قبل ومن بعد اي من قبل غلبة الفارس على الروم ومن بعد غلبة الروم على الفارس
فاما بنيت فلاحتياجها الى المضاف اليه المنوي واما الحركة فللفرق بين البناء اللازم والعارض
واما الضمة فلان حركتها ... الاعرابية ... ولم يذكر المص مثل نحو الان وحيث ولما وامس
وقط ... وكم وعند قال ومنها مركبات نحو عندي احد عشر
واتيك صباح مساء ... بيت بيت ... وقعوا في حيص بيص اقول وبعض المبني المركبات
وهي كل اسم مركب من كلمتين ليس بينهما نسبة فالمركبات كثيرة لكن المص لم يذكر الا اربعة احد عشر وهي

خمسة عشر وصباح ومسا وبيت بيت وحيص بيص فالاصل فيها خمسة وعشر وكل صباح ومسا
وبين الى بيت اي ملاصقا ووقعوا في حيص وبيص اي فتنة شديدة فحذف منها ما حذف ثم بني الجزآن
من الجميع اما الاول فلكونه بمنزلة الكلمة واما الثاني فلتضمنه معنى الحرف المحذوف وانما بني
على الحركة لما مر من الفرق بين البناء اللازم والعارض وبنيا على الفتح للخفة واعلم ان الاعداد
المركبة اعني احد عشر الى تسعة عشر كلها كخمسة عشر في بناء الجزئين الا اثني عشر فان اوله معرب
تشبيها بالمضاف في حذف النون **قال** ومنها الكنايات نحو كم مالك وعندي كذا درهما وكان من
الامر كيت وكيت **اقول** وبعض المبني الكنايات وهي هنا الفاظ مبهمة يعبر بها عن اشياء معينة
فكم لا يكون من الكنايات على هذا الوجه لانها ليست كذلك لكنها كانت مثل كذا في العدد وجرت
مجراها وانما بنيت كم لان وضعها وضع الحروف وبنيت كذا لان اصلها ذا فزيدت الكاف وجعلته
ضا كذا وبنيت كيت لانها كناية عن الجملة المبنية واعلم ان كم اما استفهامية او خبرية وعلى كلا
التقديرين لا بد لها من مميز فمميز الاستفهامية منصوب مفرد نحو كم درهما مالك ومميز الخبرية مجرور
مفرد او مجموع نحو كم رجل او رجال ضربت وقد يحذف المميز اذا كان معلوما كما مر في الكتاب واصل
كيت كيت بتشديد الياء فخففت ثم حذفت وكذا ذيت ذيت ومعناهما بالفارسية چنين چنين ولا
يستعملان الا مكررتين ويجوز في تائهما الحركات الثلث **قال** المثنى وهو ما لحقت اخره الف
او ياء مفتوح ما قبلها بمعنى التثنية ونون مكسورة عوضا عن الحركة والتنوين **اقول** لما
فرغ من الصنف الخامس شرع في الصنف السادس اعني المثنى وهو اسم لحقت اخره الف او ياء
مفتوح ما قبلها لمعنى التثنية ولحقت بعد الالف والياء نون مكسورة حال كونها عوضا
عن الحركة والتنوين الثابتين في المفرد نحو رجلان ورجلين فان الالف والياء فيهما انما لحقتا
له لاعني معنى التثنية ثم لحقت النون لتكون عوضا عن حركة رجل وتنوينه فقوله ما شامل لجميع
الاسماء وقوله لحقت اخره الف فيه يخرج ما لا يكون كذلك لكنه شامل لمثل عثمان وحسين فقوله

نحو تثنية يخرج ذلك **قال** وتسقط النون عند الاضافة نحو غلاما زيد وا الالف اذا لاقاها ساكن نحو غلاما الحسن وثوبا ابنك **اقول** اما سقوط النون فلكونها بدلا عما يسقط عند الاضافة اعني التنوين واما سقوط الالف فلالتقاء الساكنين **قال** وما في اخره الف مقصورة ان كان ثلاثيا يرد الى اصله نحو عصوان ورحيان **اقول** الاسم الذي في اخره الف مقصورة ان كان ثلاثيا يجب ان يرد عند التثنية الى اصله بقلب الف واوا ان كان ناقصا واويا وياء ان كان يائيا وذلك لانه يجتمع عند التثنية الفان ولا يمكن حذف احديهما لانه يلتبس المثنى بالمفرد عند الاضافة نحو عصا زيد فيجب ان يحرك احديهما والتحريك انما يمكن بعد القلب بحرف يقبل الحركة فذكان المعلوم في الاصل يكون القلب اولى **قال** وليس فيما يجاوز الثلاثة الا الياء نحو عشيان ومعنيان وحبليان ومصطفيان **اقول** يعني في كل اسم مقصور يزيد على الثلاثة اذا اريد التثنية لا الياء يجب ان يقلب الفه ياء لانها اخف من الواو ومزيد الثلاثي ثقيل سواء كانت الف في الاصل واوا او ياء نحو عشيان في اعشى وهو الذي لا يبصر بالليل ويبصر بالنهار ومصطفيان في مصطفى وهو اسم مفعول من الاصطفاء او للتانيث نحو حبليان في حبلى وهي الحاملة او لتكثير الكلمة نحو حبار يان في حبارى وهو طائر يتلقه بالفارسية بجرد **قال** وان كان في اخر الممدود الف للتانيث تقلب واوا نحو حمراوان **اقول** اما القلب فلئلا يكون علامة التانيث في وسط الكلمة واما الواو فلئلا يجتمع ياءان لو قلبها الف في النصب والجر نحو رايت حمرايين ومررت بحمرايين والحمراء تانيث الاحمر **قال** وتقول في كساء وقراء ورداء كساءان وقراءان ورداءان **اقول** اذا كانت همزة الممدود بدلا من حرف اصلي وصلية او للالحاق تكون ثابتة عند التثنية فتقول في كساء كساءان وكذلك ابنوا في وصل كساء كساو وابدلت الواو بهمزة وهو بالفارسية كليم والقراء جمع القاري وهمزته اصلية ورداء فوقية تدور مع الشمس وهمزته للالحاق بجلال وهو باطن الجفن **قال** المجموع وهو على ضربين مصحح وهو ما لحق اخره واو مضموم ما قبلها او ياء مكسورة ما قبلها يعني الجمع

دنون مفتوحة عوضا عن الحركة والتنوين في المفرد كمسلمون ومسلمين **اقول** لما فرغ من
الصنف السابع من المجموع وهو على ضربين لان بناء الواحد ان كان سالما فيه فصحيح والا
فمكسر والمصحح اسم لحقت اخره واو مضموم ما قبلها او ياء مكسور ما قبلها للدلالة على معنى الجمع
ولحقت بعد الواو والياء نون مفتوحة حال كونها عوضا عن الحركة والتنوين في المفرد وذلك
في المذكر كمسلمون ومسلمين فانهما جمعا مذكر والواو والياء للدلالة على معنى الجمع والنون عوض
عن حركة مسلم وتنوينه فقوله ما شامل لجميع الاسماء وقوله لحقت اخره واو مضموم ما قبلها او ياء مكسور
ما قبلها يخرج ما لا يكون كذلك نحو المثال مجنون ومسكين وقوله بمعنى الجمع يخرج ذلك
قال ويختص ذلك بمن يعلم **اقول** يختص جمع المذكر السالم بذوي العلم لانه اشرف المجموع لصحة
بناء الواحد فيه وذوو العلم اشرف من غيره فاختص الاشرف بالاشرف واعلم ان اللفظ الذي
يراد ان يجمع جمع المذكر السالم اما ان يكون اسما او صفة فان كان اسما فشرطه ان يكون مذكرا علما
عالما فلا يقال هندون لانتفاء التذكير ولا رجلون لانتفاء العلمية ولا اعوجون في اعوج وهو علم
فرس لانتفاء العالمية وان كان صفة فشرطه ان يكون مذكرا عالما فلا يقال في مسلمة مسلمون
لانتفاء الذكورية ولا كميتون في كميت لانتفاء العالمية **قال** او الف وتاء في المؤنث وتكون مضمومة
في الرفع ومكسورة في النصب والجر كمسلمات وهندات **اقول** لما ذكر المصحح من الجمع المذكر اراد ان
يذكره من الجمع المؤنث فقال او الف وتاء اي المصحح اسم لحقت اخره الف وتاء في جمع المؤنث وتكون
تلك التاء مضمومة في الرفع ومكسورة في النصب والجر كمسلمات في الصفة وهندات في الاسم وانما كانت
التاء مكسورة في النصب والجر لان جمع المؤنث فرع لجمع المذكر وقد عرفت ان النصب في الجمع المذكر محمول
على الجر فلو لم يحمل في الجمع المؤنث للزم للفرع مزية على الاصل **قال** ومكسر وهو ما يتكسر فيه
بناء الواحد كرجال وافراس ويعم ذوي العلم وغيرهم **اقول** لما بين الجمع المصحح شرع في المكسر فقوله
ومكسر عطف على قوله مصحح اي المجموع اما مصحح كما مر او مكسر وهو الذي يتكسر اي يتغير فيه بناء

كتاب

لواحد كرجال في رجل وافراس في فرس فان بناء رجل وفرس قد تغير في الجمع ويتم جمع المكسر في
العلم وغير ذوي العلم ولذلك مثل بمثالين قال والمذكر والمؤنث من الصحيح يسوى فيهما بين لفظي
المجرور والمنصوب تقول رأيت المسلمين والمسلمات ومررت بالمسلمين والمسلمات اقول يسوى مبني للمفعول
من التسوية والفاعل مقدر فيهما وبين ضرفهما والمعنى يجعل في المذكر والمؤنث لفظ النصب
مثل لفظ الجر وهذا الكلام تكرار لان التسوية في المذكر قد علم في اول الكتاب وفي المؤنث قبيل هذا
قال والجمع الصحيح مذكره ومؤنثه للقلة وما كان من المكسر على وزن افعل وافعال وافعلة
وفعلة فهو جمع قلة وما عدا ذلك جمع كثرة اقول الجمع اما جمع قلة او جمع كثرة وجمع القلة
ما يطلق على العشرة فما دونها من غير قرينة ويطلق على ما فوق العشرة مع القرينة وجمع
الكثرة بخلاف ذلك فالجمع الصحيح مذكره ومؤنثه للقلة وما يكون من الجمع المكسر على وزن
افعل كافلس وافعال كافراس وافعلة كاغلمة وفعلة كغلمة جمع قلة ايضا وما عدا المذكور من
المجموع جمع الكثرة فيقال في جمع القلة عندي افلس من غير قرينة اذا كان المراد عشرة فما دونها
وعندي احد عشر فلسا مع قرينة وهي احد عشر مثلا اذا كان المراد ما فوق العشرة ويقال في
جمع الكثرة بعكس ذلك فيقال نحو عندي رجال من غير قرينة اذا كان المراد ما فوق العشرة و
عندي ثلث رجال لعشرة اذا كان المراد ما دونها قال وما جمع بالالف والتاء من فعلة صحيح
العين فان كان اسما تحرك العين نحو تمرات والصفة تبقى العين على سكونها نحو ضخمات واما
معتل العين على سكونه كبيضات وجوزات اقول لفظ الذي يجمع بالالف والتاء مما هو على
وزن فعلة مع صحة عينه فان كان اسما تحرك العين اي يحرك عين فعلة في الجمع نحو تمرات
بفتح الميم في تمرة وان كان صفة تبقى عين فعلها على السكون نحو ضخمات بسكون
الخاء في ضخمة وفي ضخمة ليحصل الفرق بين الاسم والصفة ولم يفعل بالعكس لان الصفة
ثقيلة لكثرة [illegible] فهي بالسكون [illegible] واما معتل العين من فعلة فعلى السكون اي تبقى

دين فعلة على السكون في نفس الجمع وان كان اسما واويا كان او يائيا كبيضات في بيضة و
جوزات في جوزة وذلك للفرق بين الصحيح والمعتل ولم يعكس بالعكس لان الخفة بالمعتل
اليق قال وفواعل يجمع عليه فاعل اسما نحو كواهل او صفة اذا كان بمعنى فاعلة نحو حوامل
وطوالق وفاعلة اسما او صفة نحو كواثب وضوارب وقد شذ نحو فوارس اقول يعني وزن فواعل
يجمع عليه كل كلمة تكون على وزن فاعل اذا كان اسما نحو كواهل في كاهل وهو ما بين الكتفين
وصفة اذا كان نعت المؤنث بمعنى فاعلة نحو حوامل وطوالق في حائض وطالق اذا كانا
بمعنى حاملة وطالقة ويجمع ايضا على وزن الفواعل كل كلمة تكون على وزن فاعلة سواء
كان اسما نحو كواثب في كاثبة وهي ما يقع عليه يد الفارس من عنق الفرس او صفة نحو ضوارب
في ضاربة وقد شذ نحو فوارس في جمع فارس لان وزن الصفة اذا لم يكن بمعنى فاعلة فالقياس
ان يجمع على وزن فعل او فعال او فعلة نحو جهال وجهلة وانما شذ نحو فوارس لانه لا
[illegible] بعد اللفظ [illegible] في هالك هوالك في [illegible] وهو الذي يختص بالرجال قال وقد يجمع
[illegible] نحو [illegible] الاسماء لا اقول قد يجمع الجمع للمبالغة
[illegible] نحو اكالب جمع اكلب واساورة جمع اسوار وهو ما تضع المرأة في يدها
[illegible] يجمع [illegible] من الحيوان [illegible] جمع [illegible]
[illegible] جمع [illegible] وهو الذكر [illegible] الفرق بين الجمع وجمع الجمع ان الجمع
[illegible] منه يكون الجنس فرادى [illegible] الجنس وجمع الجمع [illegible]
[illegible] افراد [illegible] الجنس [illegible] في جمع الجمع [illegible] الاحاد [illegible]
[illegible] افراد [illegible] كاتب [illegible] من اكلب [illegible]
[illegible] ان الجمع [illegible] قال المعرفة
والنكرة المعرفة [illegible]

اسماء الاشارة والموصولات والمعرف باللام والمضاف الى احدها اضافة حقيقية والنكرة ما شاع في امته نحو جاءني رجل وركبت فرسا اقول لما فرغ من الصنف السابع شرع في الصنف الثامن والتاسع اعني المعرفة والنكرة فقال المعرفة ما دل على شيء بعينه وقد عرفت في اول الكتاب ان المعرفة على خمسة اضرب العلم والمضمر والمبهم والمضاف الى احدها وقد ذكرت والمعرف باللام سيجيء وقيد المضاف بقوله الى احدها اي الى احد المذكورات لان الاضافة الى غير المعارف لا توجب التعريف بل توجب التخصيص مثل غلام رجل وقيد بقوله اضافة حقيقية اي معنوية لان الاضافة اللفظية لا تفيد التعريف بل توجب التخفيف كما مر سابقا قال والنكرة ما شاع في امته نحو جاءني رجل وركبت فرسا وقد عرفت معناها ايضا وشاع اي انتشر في امته اي في افراده فان رجلا وفرسا منتشر شايع لكل واحد من افراد الرجال والافراس على البدل وانما مثل بمثالين لان احدهما من ذوي العلم والثاني من غيره قال المذكر والمؤنث المذكر ما ليس فيه تاء التانيث والالف المقصورة والالف الممدودة والمؤنث ما فيه احديهن كغرفة وحبلى وحمراء اقول لما فرغ من الصنف الثامن والتاسع شرع في الصنف العاشر والحادي عشر اعني المذكر والمؤنث فعرف المذكر بانه اسم ليس فيه تاء التانيث والالف المقصورة او الممدودة كرجل والمؤنث بانه اسم فيه احديهن اي التاء كغرفة او الالف المقصورة كحبلى او الممدودة كحمراء قال التانيث على ضربين حقيقي كتانيث المراة والحبلى والناقة وغير حقيقي كتانيث الظلمة والبشرى اقول التانيث على ضربين حقيقي وغير حقيقي لان المؤنث لا يخلو من ان يكون لها مذكر من الحيوان بازائها او لا فان كان فهو الحقيقي كتانيث المراة والحبلى والناقة فان لها الرجل والجمل وان لم يكن لها مذكر من الحيوان فهو غير حقيقي كتانيث الظلمة والبشرى وهي البشارة قال والحقيقي اقوى ولذلك امتنع جاء هند وجاز طلع الشمس فان فصل جاز نحو جاء اليوم هند وحسن طلع اليوم الشمس اقول التانيث الحقيقي اقوى من التانيث الغير

٢٥٧ عند عدم ذكر الموصوف بقال امرأة

بقيت
فلان وفلانة
القسم الثالث في ترك ما ... لعدم
ظهوره ويكون مشتركا بينهما وذكرنا
خاص بالنعت بخصوصه

قوله ولكن ... تقدم ... بعضهم ... التأنيث في بعض الاسماء المؤنثة وذلك لعدم ... [illegible]

الحقيقي لوجود معنى التأنيث فيه بخلاف غير الحقيقي فانه انما يؤتى بالتأنيث لوجود علامة
التأنيث في لفظه ولا اعتبار بحقيقته قوي ... هند بتذكير الفعل المسند الى هند
التي هي المؤنث الحقيقي لان الفصل بين الفعل والفاعل المؤنث الحقيقي لان المطابقة بين الفعل
والفاعل المؤنث الحقيقي في التأنيث ... جاز في غير الحقيقي نحو طلع الشمس لضعف التأنيث فان
فصل بين الفعل والفاعل المؤنث ... في التأنيث ... نحو جاءت اليوم هند او ضرب هند بالفاصلة
مع ان حكم الترك في حسن الترك في غير الحقيقي نحو طلع اليوم الشمس لزيادة ضعفه مع ان الحكم
الترك جائز قال هذا ... اسند الفعل الى ظاهر الاسم المؤنث اما اذا اسند الى ضمير تعين
الحاق العلامة نحو الشمس طلعت او ... جواز ترك التأنيث في الفعل المسند الى المؤنث انما هو اذا
اسند ذلك الفعل ... الى ... الاسم المؤنث اما اذا اسند الفعل الى ضمير الاسم المؤنث تعين الحاق
علامة التأنيث بالفعل سواء كان المؤنث حقيقيا او غير حقيقي وذلك لانه لو لم يلحق التاء لتوهم ان
الفاعل مذكر يجيء من بعد نحو الشمس طلعت فلا يجوز الشمس طلع كما مر واذا لم يجز في غير الحقيقي
ففي الحقيقي ... فيلزم ... غير الحقيقي قال والتاء تتعين في بعض الاسماء ...
... بدليل ... وتعيّنه ... في بعض الاسماء ...
... التأنيث ... التي ... تظهر ...
... المكسر ... الاوزاع ... المشترك بينه
بين ... تأنيث الفعل كقوله ... الحجر والصفة كونه ...
... الاشارة ... والاضمار كقوله ...
... اذا ... الشمس والقمر هو
... المسند ...
... في مفعول ... قوله ... [illegible]

كتاب

٢٥٨

للمذكر والمؤنث فعول كحلوب وبغى فانه يقال رجل حلوب وبغى اى حالب وباغ بمعنى زان وامراة

حلوب وبغى اى حالبة وباغية بمعنى زانية واصل بغى بغوى قلبت الواو ياء وادغمت الياء في الياء

وكسر ما قبلها وفعيل بمعنى مفعول كقتيل وجريح فانه يقال رجل قتيل وجريح اى مقتول ومجروح و

امراة قتيل وجريح اى مقتولة ومجروحة ثم قال في الفعيل بمعنى المفعول لانه اذا كان بمعنى الفاعل

يجب الحاق التاء في المؤنث نحو امراة جميلة وجريحة اى تالمة وجارحة وانما قلنا ان قوله بمعنى المفعول

قيد في الفعيل فقط لا في الفعول لان مذهب المصنف ان فعولا لا يكون الا بمعنى الفاعل وهو الحق قال

وتانيث الجموع غير حقيقي ولذلك قيل فعل الرجال وجاء المسلمات ومضى الايام اقول

نحويون اصطلحوا ان كل جمع مؤنث الا جمع المذكر السالم فانما تانيثه غير حقيقي فلا فرق في معنى الجماعة فان

قولنا الرجال والمسلمات والايام بمعنى جماعة الرجال وجماعة المسلمات وجماعة الايام ولما كان تذكيره

فلما انه باعتبار مفرديه وتانيثه باعتبار الجموع غير حقيقي لان الجماعة ليست مما في ازائها مذكر

يجوز ولاجل ان تانيث الجموع غير حقيقي قيل فعل الرجال وجاء المسلمات ومضى الايام بترك التاء

في الافعال المسندة الى هذه الجموع واتى بامثلة ثلثة ليعلم ان تانيث الجموع غير حقيقي سواء

كان مفردها مؤنثا حقيقيا ومذكرا حقيقيا او غير حقيقي قال وتقول في الضمير الرجال فعلوا

وفعلت والمسلمات جئن وجاءت والايام مضين ومضت اقول لما بين حكم الفعل المسند الى

ظاهر الجموع اراد ان يبين حكم الافعال المسندة الى ضميرها فقال وتقول الى اخره يعنى الضمير اذا كان

لجمع المذكر العاقل فيجوز ان يؤتى به جمعا مذكرا على الاصل نحو الرجال فعلوا او مفردا مؤنثا لكونه

في معنى الجماعة نحو الرجال فعلت واذا كان لجمع مؤنث العاقل يجوز ان يؤتى به جمعا مؤنثا على الاصل

نحو المسلمات جئن او مفردا مؤنثا لكونه بمعنى الجماعة نحو المسلمات جاءت وكذلك اذا كان الجمع

مذكرا لغير عاقل نحو الايام مضين ومضت قال ونحو النخل والتمر مما يفرق بينه وبين

واحده بالتاء يذكر ويؤنث اقول اسم الجنس اذا اطلق واريد بها الجنس فلا يدخلها

٢٥٩ فلس وفعيعث في الرباعي اي فيها

التاء واذا اطلقت واريد بها واحد من ذلك الجنس يدخلها التاء فاذا اراد ان يشير الى حكم ذلك الجنس في التذكير والتأنيث فقال ونحو النخل والتمر من اسماء الاجناس التي يفرق بين جنسها و الواحد من جنسها بالتاء يذكر ويؤنث فان النخل والتمر بمنزلة الجنس و نخلة والتمرة بمنزلة الواحد ويجوز في الصفة التي الجنس بها التذكير والتأنيث اما التذكير فلان اللفظ مذكر واما التأنيث فلانها بمعنى جماعة النخل وجماعة التمر وقد ورد في القرآن والامثلة قال الله تعالى كأنهم اعجاز نخل خاوية و اعجاز نخل منقعر وتمر طيب وتمر طيبة قال المصغر وهو ما ضم اوله وفتح ثانيه وزيد ثالثه ياء ساكنة اقول لما فرغ من الصنف العاشر والحادي عشر شرع في الصنف الثاني عشر اعني المصغر ضرفه بحركة وهذا التعريف انما هو للمتمكن من الاسماء المصغرة وانما قال ضم اوله لانه فرع للمكبر كما ان المفعول فرع للفاعل فكما ان اول ذلك مضموم ضم اول هذا وانما فتح ثانيه لانه لو لم يفتح لم يحصل الفرق بين المصغر ومكبر نحو قفل وانما زيد ثالثه ياء لانه قد لا يحصل الفرق بضم اوله كما في ضرب حيث في اسم و انما خص الزيادة بحرف اللين لكونها اخف من غيره و بالياء لكونها اخف من الواو ولم يزد الالف مع انها اخف من الياء لانها زيدت في الجمع المكسر الذي بينه وبين المصغر مؤاخاة بحيث يتغير بناء الواحد فيهما كرجال ورجيل فان التكسير والتصغير متناسبان في التغيير لم يعكس لان الالف اخف وجمع التكسير اثقل وانما زيدت الياء ثالثة لانها ان كانت في الاول يلتبس بالمضارع وبين الاول وبين الثاني يلزم تحريكها وفي الآخر يلتبس بياء الاضافة فلم تعين في الثالث حملا للباقي عليه وانما كانت ساكنة لئلا تنقلب الفا قال وشذ فعيل كفليس وفعيعل كدريهم وفعيعيل كدنينير اقول امثلة المصغر فعيل في الثلاثي المجرد كفليس في فلس وفعيعل في الرباعي بلا مدة كدريهم في درهم وفعيعيل في خماسي مع مدة كدنينير في دينار فان قلت دنانير قلبت الالف ياء فرد في التصغير الى اصله فقلبت الالف ياء لكسرة ما قبلها قال وقد تواجيا وحميراء وسكيران وحبيلى

ان قيل الواجب في دينار وشبهه بالباء ان فما وجه تكرير النون فالجواب ان التصغير رد الى الاصل اذ اصل دينار بالتشديد فخفف للتعب كون في دوان جمع له نعم اجتمع النونين تخفيف الصغير الى الاصل قبل التصغير

صح

صح جواب سؤال كان قيل

كتاب

قوله وتقول في ميزان وباب الخ يعني بيان تعيين حكم الاصل العارض عن القلب والحذف

للمحافظة على الالفاظ **اقول** كما نحو جرى شوء متقدم وتقديره ان يتوهم لم يكسر ما بعد ياء التصغير في الامثلة المذكورة حتى ينقلب الالف التي بعدها ياء لكسرة ما قبلها كما في تيبنا وجوابه انهم فعلوا الجميع الى آخره على خلاف القياس محافظة لالفاظها فانها لو انقلبت ياء انتفت معانيها المقصودة عند التحقيق في جمع الرد انك في حميراء وجيلاء التذكير في سكران **قال** وتقول في ميزان وباب وناب وعصا مويزن وبويب ونييب وعصية وفي عدة وعيد وفي يد يدية وفي سنة سنيهة ترجع الى الاصل **اقول** كل اسم غير من اصله بالقلب او الحذف يجب ان يرجع الى الاصل عند التصغير ان لم يبق ما يقتضي تغييره اما القلب فنقول في تصغير ميزان مويزن برد الياء الى الواو وفي تصغير باب وناب بويب ونييب برد الفيهما الى الواو والياء وفي تصغير عصا عصية برد الفه الى الواو ثم قلبها ياء وادغامها في ياء التصغير لان اصل ميزان موزان من الوزن قلبت الواو ياء لسكونها وانكسار ما قبلها واصل باب وناب وعصا بوب ونيب وعصو قلبت الواو والياء الفا لتحركهما وانفتاح ما قبلهما فلما زال في التصغير ما يقتضي هذه التغييرات وجب ان يرجع كل واحد من المتغيرات الى اصله والتاء بدل من الاصل واما الحذف فنقول في تصغير عدة وعيد برد واوه التي حذفت وعوضت عنها التاء وفي تصغير يد يدية برد لامه المحذوفة وادغامها في ياء التصغير وسنيهة برد عينه المحذوفة لان اصل عدة وعد فنقلت كسرة فائه الى العين وحذفت الفاء للتخفيف ثم عوضت التاء عنها واصل يد يدي على وزن فعل حذفت لامه على خلاف القياس واصل سنة سنهة وهو الاسم حذفت عينه على خلاف القياس فلما زال مقتضى الحذف وجب رد المحذوف الى اصله وانما مثل بثلاثة امثلة ليعلم ان رد المحذوف واجب سواء كان فاء او عينا او لاما وانما حذفت التاء عن عدة في التصغير لئلا يجتمع العوض والمعوض عنه في تصغير من الواو كما مر وانما الحق بالتاء في عصية ويدية وسنيهة لانها مقدرة فيها فيجب ظهورها في التصغير كما سيجيء بعيد هذا **قال** وتلحق التاء المقدرة

قوله وتقول في ميزان وباب الخ يعني بيان تعيين حكم الاصل العارض عن القلب والحذف
كان المضموم في ميزان

التصغير قوي وجت كما لا يخفى في وجه سر وجهه

قوله وتلحق التاء المقدرة في
وذلك مما يجمع في
تصغير
ونحوه

مقدرة وان في التصغير معنى الوصف فكما يجب في الصفة يجب هنا التاء والغريب في تصغير
العرس في تصغير عرس العرس رجال من عادة
استثناء من تشبيه كما هو القياس

الأنموذج

261

فی الثلاثی تثبت فی التصغیر الاماشذ من نحو عرب وحریب ولا تثبت فی الرباعی کقولك

عقیرب الاماشذ من نحو قدیدیمة ووریئة اقول لا فرق فی ذلك بین المؤنث الحقیقی

وغیره فتقول هنیدة فی هند وشمیسة فی شمس وذلك لان التصغیر کالصفة فکما انه یجب

تانیث صفة المؤنث نحو هند الملیحة والشمس المضیئة فکذا یجب تانیث مصغره فی العرب تصغیر

العرب والعرس تصغیر العرس بکسر العین وهی امراة الرجل وکان قیاسهما عریبة وعریسة و

انما لا تثبت فی الرباعی لطوله سواء کان حقیقیا کزینب فی زینب او غیره کعقیرب فی عقرب و

القلیدیمة مصغرة لام تصغیر وراء قال وجمع القلة یحقر علی بنائه نحو اکیلب واجیمال وجمع

الکثرة یرد الی واحده ثم یصغر ثم یجمع جمع السلامة نحو شویعرون ومسیجدات فی شعراء ومساجد

والی الجمع قلة ان وجد نحو غلیمة فی غلمان وان شئت قلت غلیمون اقول لما ناسب التصغیر

القلة جاز ان یحقر ای یصغر جمع القلة علی بنائه نحو اکیلب فی اکلب واجیمال فی اجمال واجیمال

فی غلمة ونیاه فی ضیاه ولذا لم یکن الکثرة والتصغیر متناسبین یجب ان یرد جمع الکثرة فی

التصغیر الی واحده ان لم یوجد له جمع قلة ویجب ان یجمع بعد التصغیر بالواو والنون او

بالالف والتاء علی ما یقتضیه القیاس لیصیر جمع السلامة کالعوض من جمع الکثرة نحو

شویعرون فی شعراء فانه رد الی شاعر ثم صغر علی شویعر ثم جمع ونحو مسیجدات فی مساجد

فانه رد الی مسجد ثم صغر ثم جمع واما الی الجمع قلة ان وجد له جمع قلة نحو غلیمة فی غلمان

فانه رد الی غلمة ثم صغر ویجوز ان یرد هذا ایضا الی واحده کانه لیس له جمع قلة واشار

الی ذلك بقوله وان شئت قلت غلیمون ای وان شئت قلت غلیمون فی غلمان برده الی غلام

وتصغیره ثم جمعه جمع السلامة والحاصل ان جمع الکثرة ان لم یوجد له جمع قلة یجب رده الی

الواحد ثم جمعه جمع السلامة وان وجد یجوز الرد الی جمع القلة من غیر اخراج والی الواحد

ثم جمعه جمع السلامة قال وتحقیر الترخیم وهو ان یصغر بحذف الزوائد الاسم نحو زهیر فی ازهر

في ازهر وحارث أقول ومن التصغير نوع يسمى تصغير الترخيم وهو ان يحذف من الاسم الزوائد
ثم يصغر نحو زهير في ازهر بحذف الهمزة وحريث في حارث بحذف الالف قال
وتقول في ذا وتا ذيّا وتيّا وفي الذي والتي اللذيّا واللتيّا أقول لما خالفت الاسماء
الغير المتمكنة الاسماء المتمكنة ناسب ان تصغر على خلاف تصغيرها فتبقى اوائلها على
فتحها ويزاد قبل آخرها ياء وبعد آخرها الف وتقلب الفاتها ياء وقد علم ذلك في المعرب فتقول
في ذا وتا ذيّا وتيّا بتشديد الياء لانه اذا زيدت قبل الآخر ياء وبعد الالف يجتمع الفان فتقلب
الاولى ياء وتدغم وتقول في الذي والتي اللذيّا واللتيّا بتشديد الياء ايضا لانه اذا زيدت
قبل الآخر ياء وبعده الف يجتمع ياءان فتدغم قال المنسوب وهو الاسم الملحق بآخره ياء مشددة
للنسبة أقول لما فرغ من الصنف الثاني عشر شرع في الصنف الثالث عشر اعني
المنسوب فعرفه بما عرفه وانما احتيجت النسبة الى زيادة حرف لانها معنى حادث كالتثنية
والجمع فلا بد لها من علامة تدل عليها وانما تعينت الياء لانها من حروف اللين وانما لم يزد
الواو لان الياء اخف من الواو وانما لم يزد الالف مع انها اخف من الياء لان النسبة في معنى
الاضافة فان قولك رجل بغدادي في معنى رجل مضاف الى بغداد والياء تدل ثم تضم
اليها نحو غلامي وانما شددت الياء لئلا يلتبس بياء الاضافة وانما خصوا بالآخر ياء
على ياء الاضافة ولا الف واللام في المحلى بمعنى الذي وهو عبارة عن الاسم فيكون بمنزلة
الجنس للاسم الذي الحق بآخره ياء وبقوله نحو آخره ياء يخرج ما لم يلحق بآخره شيء او
لحق غير الياء كحمراء وبقوله مشددة يخرج نحو غلامي وبقوله للنسبة يخرج نحو كرسي
[illegible] النسبة قال وحقه ان يحذف منه تاء التانيث ونون
التثنية والجمع [illegible] أقول وحق المنسوب ان يحذف من المنسوب اليه تاء
التانيث [illegible] لئلا يقع علامة التانيث في الوسط وان يحذف

زيادة التثنية والجمع نحو زيدي في زيدان وزيدين وزيدون لئلا يلزم اعرابان في اسم واحد
احدهما الاعراب بالحروف والاخر بالحركة وكذا النسبة بتشديد النون في قنسرين لان نونه
مشابه لنون الجمع اسم بلدة بالشام قال وان يق في نحو نمر ودئل نمري ودئلي اقول وحق المنسوب
ان يق في نحو نمر ودئل بكسر العين اسم قبيلتين نمري ودئلي بفتح العين لئلا يجتمع كسرتان مع
اليائين قال وفي حنيفة حنفي اقول وحق المنسوب ان يق في نحو حنيفة مما هو على وزن فعيلة
مع صحة العين واللام وعدم التضعيف حنفي ليحذف تاؤه كما مر ثم يحذف ياؤه للفرق بينه
وبين فعيل نحو كريمي في كريم ولم يعكس لان المؤنث اثقل اولى بالحذف فحينئذ يصير على وزن
نمر فيفتح ثانيه ولا يحذف من معتل العين نحو طويلي في طويلة ولا من المضاعف نحو شديدي
في شديدة واما معتل اللام فيجيء عقيب هذا قال وفي نحو غنية وضرية وامية غنوي و
ضروي واموي اقول وحق المنسوب ان يق في فعيلة بفتح الفاء نحو غنية وضرية اسم قرية
وفعيلة بضمها نحو امية اسم قبيلة من معتل اللام غنوي وضروي واموي اي يحذف تاؤه ثم ياؤه
الاولى ثم تقلب الياء الاخيرة واوا لئلا يجتمع ثلث ياءات ثم يفتح ثانيه ان لم يكن مفتوحا او
لو او مناسبة للياء قال وفيما اخره الف ثالثة او رابعة منقلبة عن واو كعصا واعشى عصوي
واعشوي اقول وحق المنسوب في اسم اخره الف ثالثة او رابعة منقلبة عن واو كعصو واعشى
او ياء كرحى وملهى عصوي واعشوي ورحوي وملهوي تقلب الالف واوا لالتقاء الساكنين ولا
تقلب ياء لئلا يجتمع الياءات قال وفي الزائدة الرابعة القلب والحذف كحبلي وحبلوي في حبلى
اقول وحق المنسوب في الالف الزائدة الرابعة القلب عند مثل حبلى اما يحذف فيما هي علامة
تانيث كجمزي واما القلب ففيما هي للالحاق كحبلوي قال وفي الخامسة الحذف لا غير كحباري
في حبارى اقول وحق المنسوب في الالف الخامسة الحذف لا غير يعني لا يجوز القلب للاستثقال
كحباري في حبارى ويعلم من ذلك اولوية وجوب الحذف في السادسة نحو قبعثري في قبعثرى

وهو لابد القوى **قال** وفيما آخره ياء ثالثة كعمى ومصوى وفى الرابعة كقاض وقاضى ومصوى والحذف افصح وفى الخامسة الحذف لا غير كمشترى فى مشترى **اقول** وحق المنسوب فى الاسم الذى آخره ياء ثالثة كعمى بمعنى جاهل واصله عمى اعلال قاض وعموى لانه القلب بالواو ولاجتماع الياآت وفى الرابعة كقاض قاضى اى الحذف وقاضوى اى القلب والحذف افصح لثقل الرابعة من الياآت الخامسة مشترى فى مشترى اى الحذف لا غير لزيادة الثقل ويعلم من ذلك اولوية وجوب الحذف فى السادسة كمستسقى فى مستسقى **قال** وفى المنصرف من الممدود كسائى وحرباءى وفى غير المنصرف من الممدود حمراوى وزكرياوى **اقول** وحق المنسوب فى الممدود المنصرف الذى همزته بدل من الاصل نحو كساء او للالحاق نحو حرباء كسائى وحرباءى اى باثبات الهمزة ويعلم منه ان اثبات الهمزة الاصلية بالطريق الاولى نحو قرائى فى قراء وحق المنسوب فى الممدود الغير المنصرف اى الذى همزته للتانيث نحو حمراء وزكرياء حمراوى وزكرياوى اى القلب بالواو واما القلب فلان الحذف يخل بمعنى التانيث والاثبات يستلزم كون علامة التانيث فى الوسط واما الواو فتستجمع الياآت وزكرياء وان كان اعجميا لكنه اجرى مجرى العربى **قال** واذا نسب الى الجمع يرد الى واحده كفرضى وصحفى فى الفرائض والصحائف **اقول** الفرضى العالم بالفرائض والصحفى كثير النظر فى الصحف وهما منسوبان الى فرائض وصحائف بعد ان يرد الى فريضة وصحيفة وفعل بهما ما فعل بحنيفة **قال** اسماء العدد تقول ثلثة الى عشرة فى المذكر وفى المؤنث ثلاث الى عشر **اقول** لما فرغ من الصنف الثالث عشر شرع فى الصنف الرابع عشر فى اسماء العدد وقد عرفت معناها فى اول الكتاب والغرض هنا بيان كيفية استعمالها وانما لم يذكر واحدا واثنين لانه لا يستعملان لا على القياس ففى المذكر تقول واحد واثنان بالتذكير وفى المؤنث واحدة واثنتان بالتانيث ويعنى بذلك يكون بخلاف القياس اى يؤنث فى المذكر ويذكر فى المؤنث فتقول ثلثة رجال بتاء التانيث وثلث نسوة واربع نسوة الى عشر نسوة من غير تاء وذلك لان الثلثة

٢٦٥

فما فوقها بمعنى الجماعة فهي في المعنى مؤنثة فينبغي ان يزاد علامة التأنيث اعني التاء في اللفظ
ليطابق المعنى والمذكر لكونه اصلا هو اولى برعاية هذه المطابقة فلذا روعيت فيه فبقي المؤنث
لا يمكن والا لم يبق فرق بينهما **قال** والمميز مجرور ومنصوب فالمجرور مفرد وهو مميز مائة والالف
ومجموع وهو مميز ثلثة الى العشرة نحو مائة درهم والف دينار وثلثة اثواب وعشرة غلمة وقد
شذ نحو ثلثمائة واربعمائة **اقول** العدد لابهامه لا بد له من مميز يميزه والمعدود من جنسه وتفسيره
مع الاضافة ظاهر وانما يجوز الجر لاضافة العدد اليه وتمييز يكون في مائة وتثنيته والالف وتثنيته و
وجمعه مفردا لاستغنائه عن الجمع وانما يكون في الثلثة الى العشرة مجموعا ليطابق المعدود المعدود
واما الشاذ في ثلثمائة واربعمائة الى تسعمائة فلان مائة مفرد وقد وقعت مميز الثلثة الى تسعة
وقد قلنا ان مميز ذلك يجب ان يكون جمعا فالقياس ان يقول ثلث مئات او مئين الى تسع مئات او
مئين **قال** والمنصوب مميز احد عشر الى تسعة وتسعين ولا يكون الا مفردا **اقول** لامتناع الاضافة لاستلزام
اضافة المركب لانه يستلزم ان يصير ثلثة اشياء كشيء واحد [illegible] وانه فلاستغنائه عن جمع ومثاله
احد عشر درهما وعشرون دينارا وتسعة وتسعون شاة **قال** ومميز عشرة فما دونها حقه
ان يكون جمع قلة نحو عشرة افلس الا اذا تعذر نحو ثلثة شسوع **اقول** معناه ان مميز ما بين ثلثة الى عشرة
[illegible] من جموع القلة [illegible] لانه لما قام مقام [illegible] العدد جعل مميزه [illegible] في القلة [illegible]
[illegible] فقد تم واعلم انه لا يكون من ذلك التمييز مسموعا عن العرب فيؤتى بجمع الكثرة نحو ثلثة شسوع
[illegible] جمع [illegible] من شسع [illegible] **قال** وتقول في تأنيث العدد المركبة
[illegible] احد عشر [illegible] الى تسع عشرة [illegible] **اقول** يعني في العدد المركبة
[illegible] احد عشر [illegible] عشرة [illegible] تسع عشرة [illegible] احدى عشرة و
عشرة [illegible] عشرة الى تسع عشرة [illegible] وانت في التأنيث [illegible]
الى تسع فكذلك [illegible] في عشرة مع ثلث الى تسع [illegible] سقوطها حالة الافراد

انما كان تملكه بالمذكر ودل البس بما لا التركيب لحصول الفرق بالجزء الاول واما ادخالها فيهما مع احدى

وثنتا فلان الجزء الثاني يعني تسع فحمل قوله ثوثت لا و لا معنا ان الجزء الاول من احدى عشرة و

اثنتا عشرة وثلث عشرة الى تسع عشرة مؤنث به على ما هو القياس في المؤنث اي بادخال الالف

والتاء في احدى وثنتي بتسلط التاء في ثلثة الى تسع في المؤنث الا استطا فيه بدليل التانيث **قال**

وتسكن الشين من عشرة او تكسرها **اقول** الاسكان جاز لئلا يتوالى اكثر من ثلث

فتحات في كلمة واحدة **قال** الاسماء المتصلة بالافعال فالمصدر هو الاسم الذي يشتق منه الفعل

ويعمل عمل فعله نحو عجبت من ضرب عمرو زيدا **اقول** لما فرغ من الصنف الرابع عشر شرع في

الصنف الخامس عشر الذي هو اخر اقسام الاسم اعني الاسماء المتصلة بالافعال فمنها المصدر وهو

الاسم الذي يشتق منه الفعل فقوله الاسم شامل لجميع الاسماء وبقوله يشتق منه الفعل يخرج

غيره ويعمل المصدر عمل فعله الذي يشتق منه سواء كان بمعنى الماضي او الحال او الاستقبال نحو

عجبت من ضرب زيد عمرا امس او الان او غدا برفع زيد على الفاعلية ونصب عمرا على المفعولية

كما في عجبت من ان ضرب او يضرب الان او غدا زيد عمرا وان شئت قدمت المفعول على الفاعل

نحو عجبت من ضرب عمرا زيد **قال** ويضاف الى الفاعل فيبقى المفعول منصوبا نحو عجبت من ضرب

زيد عمرا والى المفعول فيبقى الفاعل مرفوعا نحو عجبت من ضرب عمرو زيد **اقول** انما جوزت

الاضافة للتخفيف وهذه اضافة معنوية بمعنى اللام بدليل قولهم عجبت من قيامك الحسن

فان الحسن صفة للمقيم مع انه معرفة **قال** ولا يتقدم عليه معموله **اقول** المراد بالمعمول المفعول

وسببه ان المصدر مقدر بان مع الفعل فكما لا يتقدم معمول ما بعد ان عليها فكذلك لا يتقدم

ما بعد المصدر عليه فلا يقال زيدا ضربك خير لك كما لا يقال زيدا ان تضرب خير لك **قال** واسم

الفاعل يعمل عمل يفعل من فعله اذا كان بمعنى الحال او الاستقبال نحو زيد ضارب غلامه عمرا اليوم

او غدا ولو قلت امس لم يجز الا اذا اريد به حكاية حال ماضية **اقول** من الاسماء المتصلة بالافعال

الانموذج

اسم الفاعل وهو اسم مشتق من يفعل لمن قام به الفعل على معنى الحدوث ويعمل عمل يفعل من فعله

اى عمل المضارع المبنى للفاعل المشتق من مصدره بشرط ان يكون اسم الفاعل بمعنى الحال او الاستقبال

نحو زيد ضارب غلامه عمرا اليوم او غدا وانما اختص بعمل المضارع واشترط فيه الحال او الاستقبال

لانه انما يعمل لمشابهة الفعل وهو يشابه اللفظ المضارع من حيث الحروف وعدد الحركات والسكنات

فان ضاربا مثلا بمنزلة يضرب في عدد الحروف والحركة والسكون وان كان بمعنى الحال او الاستقبال كان

مشابها له في معناه ايضا فيقوى مشابهته بالفعل لفظا ومعنى بخلاف ما اذا كان بمعنى الماضي فانه انما يعمل

عنده لان الاصل في الفعل ان يشتمل على معناه فلذلك قد يعمل عمل فعله الذي سواء كان ماضيا

ومعنى ذلك كون [illegible] نحو زيد ضارب غلامه عمرا امس لفقدان المشابهة المعنوية لا

[illegible] حكاية حال ماضية فيجوز ان يعمل [illegible] تعدى [illegible]

[illegible] البحث [illegible] هي ماضية

[illegible] قال ولم يتعد نحو يعمل عمل يفعل من

[illegible] نحو زيد مضروب غلامه قوله ومن الاسماء المتصلة بالافعال اسم المفعول وهو المشتق

من يفعل [illegible] يعمل عمل يفعل من [illegible] عمل المضارع المبنى للمفعول المشتق من

مصدره نحو زيد مضروب غلامه [illegible] اسم الفاعل [illegible] الاشتراط

هنالك قال والصفة المشبهة نحو كريم وحسن حملها على فعلها نحو زيد كريم حسبه حسن

وجهه قوله ومن [illegible] الصفة المشبهة وهي ما اشتق من فعل لازم من

[illegible] ثبوت [illegible] وحسن فانهما مشتقان من كرم وحسن اللذين

[illegible] الصفة المشبهة [illegible] ما اشتق من مصدرها نحو زيد كريم حسبه حسن

[illegible] حسبه [illegible] زيد كريم حسبه حسن وجهه [illegible] صفة مشبهة

باسم الفاعل في التثنية والجمع والتذكير والتانيث نحو حسن حسنان حسنة حسنتان

كتاب

حسنا كا يوقع صاحب بضنا بل حسنا بوين صاحب حسنا بان صاحب بان مع اشتمال الكمال في قبل الفعل

بهما ولذا لم يشبه باسم المفعول وانما لم يشترط في عملها ان يكون بمعنى الحال او الاستقبال

لانها بمعنى الثبوت والحال والاستقبال من خواص الحدوث **قال** وافعل التفضيل لا يعمل في

الظاهر فلا يقع مررت برجل افضل منه ابوه **قوله** ومن الاسماء المتصلة بالافعال افعل التفضيل

وهو المشتق من الفعل الموصوف بالزيادة على غيره نحو الافضل فانه مشتق من الفضل لذات موصوفة

بزيادة الفضل على غيرها ولا يعمل افعل التفضيل في ظاهر الاسم لضعف عمله فانه لا افعل بمعنا

بخلاف اسم الفاعل والمشتقات فلا يقع مررت برجل افضل منه ابوه بفتح افضل حتى يكون مجرورا صفة لرجل

وابوه فاعله بل برفعه حتى يكون ابوه مبتدا وافضل خبره ومنه متعلق به والجملة صفة لرجل

قال ويستعمل مع التنكير مع من فاذا فارقه فالتعريف باللام او الاضافة نحو زيد الافضل وافضل

الرجال **قوله** يريد ان افعل التفضيل التنكير مع من اي اذا استعمل مع من لا يجوز ان يكون مضافا

او معرفا باللام فاذا فارقه من عن افعل التفضيل فيلزمه التعريف اما باللام او الاضافة نحو زيد

الافضل وزيد افضل الرجال والحاصل ان افعل التفضيل يجب ان يكون مستعملا مع احد الامور

الثلثة اعني من واللام والاضافة لانه لا بد من مفضل عليه وذكر المفضل عليه لا يمكن الا باحد

هذه الطرق فلا يجوز الجمع بين اثنين منها نحو زيد الافضل من عمرو ولا بين الجميع نحو زيد

لا اذا علم كقولنا الله اكبر اي من كل شيء وفي كلامه نظر لانه يوهم ان افعل التفضيل اذا لم يكن

مع من يلزم ان يكون مضافا الى المعرفة او معرفا باللام وليس كذلك اذ يجوز ان يكون مضافا الى

نكرة نحو مررت بافضل رجال فيمكن ان يجاب عنه بان اضافة افضل الى رجال لتقييد التخصيص

وهو نوع من التعريف **قال** وما دام منكرا استوى فيه المذكر والمؤنث والمفرد والاثنان والجمع

الجمع **قوله** وما دام افعل التفضيل منكرا اي مستعملا مع من استوى فيه المذكر والاناث

المفرد والاثنان والجمع نحو زيد افضل من عمرو والزيدان افضل من عمرو والزيدون افضل

مررت بهند مجملا من غيرها والهندات الجمل من غيرهن وذلك لان افعل التفضيل تشبه فعل

التعجب في المعنى وهي المبالغة ولذلك لا يبنى الا مما يبنى منه فعل التعجب وصيغة فعل التعجب

مجرد ليس يكون لا في صيغة فعل التعجب لا يثنى ولا يجمع ولا يؤنث لانه فعل فكذلك ما يشبهه

قال فاذا عرفته باللام انثت وثنيت وجمعت اقول فاذا عرف معنى افعل التفضيل باللام انث وثنى وجمع

نحو زيد الافضل والزيدان الافضلان والزيدون الافضلون وهند الفضلى والهندان

الفضليان والهندات الفضليات وذلك لانه يخرج بسبب اللام عن شبه الفعل لان من خواص

الاسماء فلا جرم يدخله علامة التثنية والجمع والتانيث قال واذا اضيف ساغ فيه الامران

اقول اذا اضيف افعل التفضيل جاز فيه الامران اي التسوية بين المذكر والمؤنث والمفرد وغيره

وهي التسوية ويعبر عن الامرين بالمطابقة وعدم المطابقة نحو زيد افضل الناس وافضل الناس

والزيدون افضل الناس وافضل الناس وهند افضل النساء وفضلى النساء والهندان افضل

النساء وفضليا النساء والهندات افضل النساء وفضليات النساء اما المطابقة فلضعف شبهه

بالفعل لدخول الاضافة واما عدمها فلشبهه بالذي يعرى من ذكر المفضل عليه صريحا قال

باب الفعل وهو ما صح ان يدخله قد وحرفا الاستقبال والجوازم واتصل به ضمير المرفوع

وتاء التانيث الساكنة نحو قد ضرب وسيضرب وسوف يضرب ولم يضرب وضربت وضربت اقول

لما فرغ عن قسم الاول من قسمة الكلمة اعني الاسم شرع في القسم الثاني وهو الفعل فعرفه ببعض

خواصه المشهورة وانما قدمه على الحرف لاصالته بوقوعه احد جزئي الكلام اعني المسند

واختصاص قد لانها لتقريب الماضي من الحال ولتقليل الفعل المستقبل وهما لا يوجدان

الا في الفعل وحرفا الاستقبال والجوازم لان الاستقبال والجزم لا يوجدان الا في الفعل

وكذا ضمير المرفوع اعني الالف والواو والياء والتاء والنون في نحو ضربا وضربوا واضربي

وضربت وضربن وضربنا لانه فاعل والفاعل لا يكون الا مسندا الا للفعل وتاء

كتاب

التانيث الساكنة لانها دليل تانيث الفاعل وقد قلنا ان الفاعل انما يكون بالاصالة للفعل و
انما قيد التاء بالساكنة لان المتحركة من خواص الاسم كطلحة قال واصناف الماضي والمضارع
والامر والجحد وغير المتعدي والمبني للمفعول وافعال القلوب والافعال الناقصة وافعال
المقاربة وافعال المدح والذم وفعلا التعجب اقول كما ان الاسم كان ذا اصناف كان الفعل ذا
اصناف وقد حرر معنى الصنف وليس اصناف الفعل المذكورة في هذا الكتاب احد عشر صنفا ثم شرع في ذكر
كل واحد في موضعه قال الماضي هو المسند الى حدث في زمان قبل زمانك نحو ضرب اقول
لما ذكر اصناف الفعل على طريق الاجمال شرع في ذكرها على طريق التفصيل مع رعاية ترتيب السابق
فابتدأ بالماضي وقال الماضي هو اول الاصناف وعرفه بانه الفعل الذي يدل اي على حدث اي على معنى
واقع في زمان قبل زمانك نحو ضرب فانه يدل على حدث واقع في زمان الماضي قال وهو مبني على
الفتح الا اذا عرض عليه ما يوجب سكونه او ضمه اقول الماضي مبني على الفتح اما البناء فلعدم
احتياجه الى الاعراب واما الحركة فلوقوعه موقع الاسم نحو زيد ضرب فانه في معنى زيد ضارب
ولكن الفتح لخفته الا اذا عرض عليه شيء يوجب ذلك الشيء سكون الماضي كالضمير المرفوع المتحرك
نحو ضربت او يوجب ضمة كالواو في نحو ضربوا فانه يبنى على السكون والضم اما السكون فلكراهة
توالي الحركات الاربع فيما هو كالكلمة الواحدة فان الفاعل كالجزء من الفعل بخلاف المفعول فانه كا
لمنفصل ولذلك لم يغير ما قبله نحو ضربك واما الضم فلمجانسة الواو قال المضارع هو ما اعتقب في
صدره احدى الزوائد الاربع نحو يفعل وتفعل وافعل ونفعل اقول لما فرغ من الصنف الاول
من اصناف الفعل شرع في الصنف الثاني اعني المضارع وهو الفعل الذي وجد في اوله احدى
الزوائد الاربع من الياء نحو يفعل او التاء نحو تفعل او الهمزة نحو افعل او النون نحو نفعل وسمي
هذا النوع من الفعل مضارعا اي مشابها لان الفعل بسببها يشبه الاسم كما سيجيء ولذلك
سمي مضارعا وانما اختصت الزيادة بهذه الحروف لان بعضها من حروف اللين وهو الياء و

قوله اي يشترك فيه بمعنى الا وقت دخول اللام او سوف

فانه

وقت دخول اللام

يتعين للحال اي الحاضر

ووقت دخول السين وسوف يتعين

للاستقبال

بعضها قريب المخرج منها وهي الهمزة فانها قريب المخرج من الالف وبعضها بدل منها وهي التاء لانها بدل من الواو نحو تراث في وراث بمعنى الميراث وبعضها يشبهها في سهولة اللفظ وهي النون فانّ غنّتها تشبه حروف اللين واعلم انّ الاعتقاب والتعاقب بين الشيئين ان يجيء احدهما عقيب الآخر فمعناها في الحروف انه لا يجوز خلو الكلمة عن جميعها ولا يوجد اكثر من واحد فيها والزوائد الاربع كذلك فانّ المضارع لا يجوز ان يخلو عنها ولا ان يجتمع فيه اكثر من واحد منها

قال ويشترك فيه الحاضر والمستقبل الا اذا دخله اللام او سوف قوله يشترك في المضارع الحاضر والمستقبل اي يصلح لكليهما نحو يفعل فانه يحتمل ان يفعل الآن او غدا الا اذا دخل المضارع لام الابتداء فانه يختص بالحاضر نحو زيد ليقوم اي الآن وكذا اذا دخل سوف فانه يختص بالمستقبل نحو زيد سوف يقوم اي غدا ونحوه وكذا اذا دخله السين نحو زيد سيقوم وانما لم يذكره استغناء باختها عنها وهذا المعنى اعني العموم والخصوص هو الذي يضاهي به المضارع اي يشبه الاسم فانّ الاسم ايضا يحتمل العموم والخصوص كرجل والرجل

قال ويعرب بالرفع والنصب والجزم قوله انما اعرب المضارع لانه شابه الاسم كما مرّ وانما دخل فيه الجزم ليكون عوضا عن الجر في الاسماء

قال وارتفاعه بمعنى وهو وقوعه موقع الاسم نحو زيد يضرب قوله ارتفاع المضارع بامر معنوي وهو وقوع المضارع في موقع الاسم نحو زيد يضرب فانه في معنى زيد ضارب ووقوع يضرب في موقع ضارب عامل فيه وهو امر معنوي

قال وانتصابه باربعة احرف نحو ارجو ان تخرج ولن يضرب وكي يكرم واذن يذهب قوله نصب المضارع باربعة احرف الاولى أن وهي لا تخلو من ان يكون قبلها فعل علم وظن او غيرهما فان كان غيرهما يكون ناصبة نحو اريد ان تخرج وان كان فعل العلم فليست بناصبة بل مخففة من المثقلة نحو علمت ان سيقوم زيد برفع يقوم وزيادة السين للفرق بينه وبين أن الناصبة وان كان فعل الظن جاز الوجهان نحو ظننت ان يقوم بالنصب وان سيقوم بالرفع والثانية لن نحو لن يضرب زيد ومعنى لن نفي

كتاب

قوله جواب الاشياء الستة قيد لكلمة جميعا فيما ٢٧٢

الاستقبال ولهذا لا يستعمل الا مع الفعل المستقبل والثالث كي نحو جئتك كي تكرمني زيد و
الرابع اذن وهي انما تنصب بشرطين الاول ان لا يكون ما بعدها معتمدا على ما قبلها اي لا يكون
بينهما تعلق والثاني ان يكون مدخولها مستقبلا نحو اذن يدخل الجنة فان فقد الشرطان او احدهما
لا تنصب اما انتفاء الاول فنحو قول السائل انا اتيك انا اذن اكرمك فان اكرمك متعلق بما
قبله لانه خبره واما انتفاء الثاني فنحو قول السائل حدثتك اذن اظنك كاذبا فانه للحال واما
انتفاؤهما فنحو قول السائل انا اذن اظنك كاذبا **قال** وينصب باضمار ان بعد خمسة احرف وهي
حتى واللام واو بمعنى الى ان وواو الجمع والفاء في جواب الاشياء الستة الامر والنهي والنفي و
الاستفهام والتمني والعرض نحو سرت حتى ادخلها وجئتك لتكرمني ولا لزمنك او تعطيني
حقي ولا تأكل السمك وتشرب اللبن وائتني فاكرمك ولا تطغوا فيحل عليكم غضبي وما تأتينا
فتحدثنا وهل اسألك فتجيبني وليتني عندك فافوز والا تنزل بنا فتصيب خيرا منا **اقول**
وينصب المضارع باضمار ان بعد الحروف المذكورة اما بعد حتى واللام فلانهما حرفا جر فيجب
ان يضمر ان بعدهما حتى يصير ما بعدهما في تاويل الاسم فان حرف الجر لا يدخل على الافعال
واما بعد او فلانها بمعنى حرف الجر بمعنى الى والتقدير سرت حتى ان ادخلها ولان تكرمني
والى ان تعطيني حقي اي سرت حتى دخولي اياها ولاكرامك اياي والى اعطائك حقي واما
بعد الواو والفاء فلان ما قبلهما في غير النفي انشاء وما بعدهما اخبار وعطف الاخبار على
الانشاء غير مناسب فيجعل ان او ما قبلهما بما هو في معناه حتى يصير المعطوف عليه بالضرورة
اسما كما سيتحقق عند بيان معنى الامثلة فيلزم ان يجعل المعطوف ايضا بالاضمار في تاويل
الاسم وذلك لا يمكن الا باضمار ان واما في النفي فلحمله على النهي لانهما اخوان من حيث انهما يدلان
على ترك الفعل فالتقدير لا يكن منك اكل السمك وشرب اللبن وان اكرمك فان يحل فان تحدثنا فان تجيبني فان
افوز فان تصيب والمعنى لا يكن منك اكل السمك وشرب اللبن وليكن اتيان منك فاكرام مني

باختيار
بعدها مشروط
بان يقع في جواب الاشياء
مستند اي في خبر احديها بغير اشتراك
...

ان ما مثل الرحمن بتقديم الاول ليست احسن لا عندك
فقوله اي جمع الفوائد يقدر ان الذي لا يكون
...

وإلاكن

ولا يكن طغيان منكم فحلول غضب مني ولم يكن منك اتيان فحديث نحو ليت ما تأتينا فتحدثنا
مثل الم تأتنا فكيف تحدثنا وهل يكون سؤال مني فاجابة منك وليت لي عندك حصولا ففوزا
والا تنزل لك بنا فاصابة خير منا واعلم ان النصب باضمار ان بعد الواو والفاء مشروط بشرطين
احدهما مشترك والاخر مختص اما المشترك فهو ان يكون قبل الواو والفاء احد الامور الستة المذكورة
في الكتاب واما المختص بالواو فالجمعية بين ما قبلها وما بعدها واما المختص بالفاء فسببية ما قبلها
لما بعدها والمصنف خلط امثلة الواو والفاء اعتمادا على فهم المتعلم فان كل مثال للواو يجوز ان يقرأ
بالفاء وبالعكس واعلم ان هذه المواضع تستدعي زيادة تحقيق لكن هذا المختصر لا يسع ذلك

قال وعامل الجزم خمسة احرف نحو لم يخرج ولما يحضر وليضرب ولا تفعل وان تكرمني اكرمك
وبتسعة اسماء متضمنة معنى ان وهي من وما واي واين واني ومتى وحيثما واذما ومهما نحو من
يكرمني اكرمه وعليه فقس **اقول** الجزم المضارع اما باحرف واما بالاسماء والحروف الجازمة
خمسة اربعة منها تجزم فعلا واحدا وهي لم ولما ولام الامر ولا الناهية وواحدة تجزم فعلين
وهي ان الشرطية والاسماء الجازمة هي التسعة المذكورة وهي انما تجزم فعلين لانها متضمنة
معنى ان فان قولنا من يكرمني اكرمه في معنى ان يكرمني هو اكرمه فانما تجزم فعلين كما تجزم ان
وبقية المذكورة من الامثلة ظاهرة والبواقي ما تصنع اصنع واياما تضرب اضرب واين تكن اكن وانى
تجلس اجلس ومتى تقعد اقعد وحيثما تذهب اذهب واذما تفعل افعل ومهما تضحك
اضحك واصل مهما ما زيدت عليها ما للتاكيد فصار ماما ثم ابدلت الالف هاء لتحسين اللفظ

قال ويجزم بان مضمرة في جواب الاشياء الستة التي تجاب بالفاء الا النفي نحو ايتني اكرمك
وعليه فقس **اقول** ويجزم المضارع ايضا بان الشرطية حال كونها مضمرة في جواب الاشياء
الستة التي تجاب بالفاء نصبا وهي الامر والنهي والنفي والاستفهام والتمني والعرض
الا النفي منها فان لا تضمر بعد الامثلة نحو ايتني اكرمك اي ايتني فان تاتني

ثم منها مدلول الشرط فينوب كل منها مناب الشرط
ويدل عليه قوله الا النفي يعني لا يجوز الجزم باضمار ان في
جواب النفي لان خبر منقطع حال عن الطلب عرضا سببا للشرط
المشكوك فيه نحو ما تأتينا تحدثنا

اكرمك و لا تكفر تدخل الجنة اى لا تكفر فانك ان لا تكفر تدخل الجنة وأين بيتك أزرك
اى اين بيتك فانى ان اعرف بيتك ازرك وليت لى مالا انفقه اى ليت لى مالا فانى ان يحصل
لى انفقه و لا تنزل بنا تصب خيرا اى الا تنزل بنا فانك ان تنزل بنا تصب خيرا وانما اضمر ان
بعد هذه المذكورات لان ذكرها منبه يدل على ان الجزء الثانى مشروط بالجزء الاول فيدل على ان هنا
شرطا مقدرا بخلاف النفى بعد خبره قطعى فلا يدل على تعليق ما بعده بشئ فلا يصير دليلا على
تقدير الشرط **قال** ويفتح بعد الف الضمير وواوه ويائه نون عوضا عن الرفع فى المفرد نحو
يضربان ويضربون وتضربين وذلك فى الرفع دون النصب والجزم **اقول** ويلحق المضارع
اى الحرف النون علامة رفع المضارع دون نصبه وجزمه وذلك
بعد الف الضمير وواوه ويائه نون عوضا عن الحركة فى المفرد وتكون مكسورة فى التثنية ومفتوحة
فى الجمع قياسا على ابنية الاسماء وجمعها ولحوق النون انما يكون فى الرفع ويحذف فى النصب والجزم
اما فى الجزم فلكونها تشبه ما يحذف فيه حرف الحركة واما فى النصب فللحمل على الجزم فى الافعال
بمنزلة الجر فى الاسماء كما ان النصب حملوا على الجر فى الاسماء كذلك حملوا على ما هو بدل الجر فى الافعال
قال الامر هو ما يؤمر به الفاعل المخاطب على مثال افعل نحو ضع وضارب ودحرج وغيره باللام
نحو ليضرب زيد ولتضرب انت ولاضرب انا وليضرب زيد ولاضرب انا **اقول** لما فرغ
من الصنف الثانى شرع فى الصنف الثالث يعنى الامر وهو الفعل الذى يؤمر به الفاعل المخاطب
حال كونها على مثال افعل نحو ضع من تضع وضارب من تضارب ودحرج من تدحرج او
يؤمر به غير الفاعل المخاطب باللام سواء كان المأمور غير الفاعل نحو ليضرب زيد ولتضرب
انت ولاضرب انا على البناء المجهول فى الكل او فاعلا نحو ليضرب زيد ولاضرب انا على
البناء المعلوم فيهما والاول ليس امرا حقيقيا بل شبه امر الغائب ومعنى قوله على مثال افعل
ان يحذف حرف المضارعة ويجعل ابتداؤه كالمجزوم على وجه يمكن التلفظ بان يكون ما بعد
حرف المضارعة متحركا او يزاد فى اوله همزة مفتوحة ان كان من باب الافعال او مكسورة ان

كان من باب الافعال او مكسوره ان كان من غيره لا اذا كان عين فعله مضموما فان المزج
تستم كاسر فكذلك في المضارع فقد يكون متضمنا بمعنى فعل نحو ضع فان معناه افعل الوضع
وضاربك اي افعل الاصابة ودحرج اي افعل الدحرجة واضرب اي افعل الضرب ولذلك لا
خص المثال بالامر قال المتعدي وغير المتعدي فالمتعدي ما كان له مفعول به ويتعدى الى واحد
كضرب زيدا او الى اثنين نحو كسوته جبة وعلمته فاضلا او الى ثلثة نحو اعلمت زيدا عمرا
خير الناس وغير المتعدي ما يختص بالفاعل كذهب زيد اقول لما فرغ من الصنف الثالث شرع
في الصنف الرابع والخامس اعني المتعدي وغير المتعدي بلفظ الكتاب فاصح واما امثلة المتعدي
الى شيئين بمثالين لان المتعدي الى المفعولين قسمان قسم يدخل على المبتدا والخبر ويعبر عنه
بان مفعوله الثاني عبارة عن الاول نحو علمت زيدا فاضلا فان الاصل زيد فاضل والفاضل
نفس زيد وقسم ليس كذلك نحو كسوت زيدا جبة فان زيد وجبة ليسا بمبتدا وخبر لان الجبة
غير زيد فذكر لكل قسم مثالا قال وللتعدية ثلثة اسباب الهمزة وتثقيل الحشو وحرف الجر نحو
اذهبته وفرحته وخرجت به اقول التعدية جعل الشيء متعديا وذلك الشيء قد يكون
لازما فيجعل متعديا الى مفعول واحد كالامثلة المذكورة فان كلا من ذهب وفرح وخرج
لازم وقد صار بالهمزة والتشديد والباء متعديا الى مفعول واحد وقد يكون متعديا الى
واحد فيجعل متعديا الى اثنين نحو علمته القرآن فان علم بمعنى عرف متعد الى مفعول
واحد وبالتشديد صار متعديا الى اثنين فيجعل متعديا الى ثلث نحو اعلمت زيدا عمرا فاضلا
فان علم متعد الى مفعولين فلما صار بالهمزة متعديا الى ثلثة قال المبني للمفعول هو فعل
حذف فاعله واسند الى مفعوله لا اذا كان الثاني في باب علمت والثالث في باب اعلمت
او مصدر او ظرف نحو ضرب زيد وسير سير شديد وسير يوم كذا وسير فرسخا
اقول لما فرغ من الصنف الرابع والخامس شرع في الصنف السادس اعني المبني للمفعول وهو

قلنا مراد حصر الاسباب التي لا يثبت بها شيء سوى
التعدية في الثلثة وحسن الاستعمال
الا انه لما علم يشبهها الطلب
... ذكروا التعبير

في تحقيق ... ان ... التعدي ... اللفظ
اللازم ... جاعل اللازم متعديا

كتاب

[illegible] نحو [illegible] وترك التسمية قد يكون
للجهل [illegible] خطبه وتحقيره مع قصد الاختصار وشرطه في الماضي ان يكسر ما قبل
[illegible] فيه همزة ولا يجتمع فيه ثلاث [illegible] همزة ومع الثلاثي ام
[illegible] ويفتح ما قبل الاخر لئلا يلتبس بما لم يتغير فانه لو لم يضم
[illegible] لو لم يكسر ما قبل الاخر لم يحصل الفرق في باب
[illegible] المفعول [illegible] لا اعتماد على حركة الاخر لانها [illegible]
[illegible] همزة نحو استخرج لالتبس بالامر عند الوصل والوقف
نحو [illegible] ما اوله تاء نحو تعلم وتعوهد [illegible] باب التفعيل
والمفاعلة [illegible] لم يحصل الفرق في باب يعلم ولو لم يفتح ما قبل الاخر
[illegible] مما لم يسم فاعله على المفعول به سواء كان بلا واسطة
نحو [illegible] او بواسطة نحو مر بعمرو لا انه كان ذلك للمفعول به المفعول الثاني في باب
[illegible] فانه لا [illegible] في علمت زيدا فاضلا علم فاضل زيد
لان المفعول الثاني في افعال القلوب مسند الى الاول فلو اقيم مقام الفاعل لصار مسندا اليه
والشيء الواحد لا يكون مسندا ومسندا اليه في حالة واحدة ويعلم من ذلك انه لا يجوز
اسناده الى المفعول الثالث في باب اعلمت لانه في الحقيقة هو الثاني في باب علمت وانما قيد
بالثاني لانه يجوز [illegible] الى الاول في باب علمت وما [illegible] الى الثاني في باب اعلمت لان الاول
في باب [illegible] والثاني في باب علمت مسند اليهما واذا اقيما مقام الفاعل يكونان مسندا اليهما
ايضا [illegible] مسند ولا مسند اليه فاذا اقيم مقام الفاعل يصير مسندا اليه ولا
امتناع في [illegible] فيه الثاني في باب علمت احترازا عن الثاني في غيره مما لا يكون
مفعوله [illegible] لانه نحو اعطيت زيدا درهما فانه يجوز ان يقال اعطي درهم زيدا

[illegible]

لعطو زيد درهما لان معطى اعطيت ليس امبتدا وخبر فلا يكون ثانيهما مسندا الى الاول فلا
يلزم محذور لكن المفعول الاول اولى من الثاني لان الاول اخذ عطية والثاني ماخوذ
وهي درهما او يسند ايضا الى المصدر نحو سير سير شديد انما وصف المصدر ليعلم انه لا
يجوز اقامة المصدر التاكيدي مقام الفاعل من غير وصفه اذ لا فائدة في ذلك لان الفعل
يدل على ما يدل عليه المصدر التاكيدي وحذف الفاعل واقامة المفعول مقامه ينبغي
ان يفيد فائدة جديدة ويسند ايضا الى الظرف اعني ظرف الزمان نحو سير يوم كذا وظرف
المكان نحو سير فرسخان واعلم انه لا يجوز اقامة المفعول له والمفعول معه مقام الفاعل واما اذا
وجد المفعول به في الكلام لا يجوز ايضا ان يقام غيره مقام الفاعل **قال** افعال القلوب
وهي ظننت وحسبت وخلت وزعمت ورايت ووجدت تدخل على المبتدا والخبر فتنصبهما
على المفعولية نحو ظننت زيدا منطلقا **اقول** لما فرغ من الصنف الخامس شرع في الصنف
السابع اعني افعال القلوب فهي سبعة افعال تدل على شك او يقين ثلثة منها للشك
وهي ظننت وحسبت وخلت وثلثة منها لليقين وهي علمت ووجدت ورايت وواحد
منها مشترك اي يستعمل تارة للشك واخرى لليقين وهو زعمت وانما سميت افعال
القلوب لكونها عبارة عن الادراك المتعلق بالقلب والباقي ظاهر **قال** وحسبت وخلت
لازمتان لذلك دون البواقي فانك تقول ظننته اي اتهمته وعلمته اي عرفته وزعمت
ذلك اي قلته ورايته اي ابصرته ووجدت الضالة اي صادفتها **اقول** وحسبت و
خلت لازمتان للدخول على المبتدا والخبر ونصبهما على المفعولية دون الخمسة الباقية
فان كلا منها قد يستعمل بمعنى فعل متعد الى مفعول واحد اذ ظننت قد يكون من الظنة
بكسر الظاء بمعنى التهمة وهي لا تستدعي الا مفعولا واحدا وكذا العلم بمعنى المعرفة والزعم
بمعنى القول والرؤية بمعنى الابصار والوجدان بمعنى مقصد وتنبيه عقيبه ضمنت والتعليق

قال ومن خصائصها جواز الالغاء اذا توسطت او تاخرت

نحو علمت لزيد منطلق وان زيد عندك ام عمرو وايهم في الدار وما زيد بمنطلق أقول ومن
شأن افعال القلوب التي من خصائصها جواز الالغاء وهو ابطال علاقة المعمولية لفظا و
معنى بينها وبين مفعوليها حال كون تلك الافعال متوسطة بين المفعولين نحو زيد ظننت مقيم
او متأخرة عنهما نحو زيد مقيم ظننت وذلك لان هذه الافعال تتعلق باحد مفعوليها او كليهما
فلما يضعف عملها مع ان مفعوليها كلام تام بدون عملها فيهما فبذلك يحصل ما هو الغرض
منها فيجوز الالغاء لذلك لا انه لا يلزم لكونها افعالا والافعال لقوة عملها لا يمنع من العمل
بتقدم معمولها عليها ومن شأنها ايضا التعليق وهو ابطال علاقة المعمولية بينها وبين
مفعوليها لفظا لا معنى وذلك اذا وقعت قبل لام الابتداء نحو علمت لزيد منطلق او قبل حرف
الاستفهام نحو علمت ازيد عندك ام عمرو وقبل اسم الاستفهام نحو علمت ايهم في الدار او
قبل حرف نفي نحو علمت ما زيد بمنطلق وانما يبطل التعليق اللفظي قبل هذه الكلمات
لانها تستحق صدر الكلام فلو عملت هذه الافعال فيما بعدها لبطلت صدارتها فلم يبطل
التعليق معنى لان هذه الافعال واقعة على ما بعد هذه الكلمات في المعنى قال الافعال
الناقصة وهي كان وصار واصبح وامسى واضحى وظل وبات وما زال وما برح وما فتئ وما انفك
وما دام وليس ترفع الاسم وتنصب الخبر نحو كان زيد منطلقا أقول لما فرغ من الصنف
السابع شرع في الصنف الثامن من اصناف الافعال وهي الافعال الناقصة وهي افعال وضع لتقرير الفاعل
على صفة والمذكور منها في الكتاب ثلاثة عشر وهي تدخل على المبتدأ والخبر كافعال
القلوب الا انها ترفع المبتدأ ويسمى اسمها وتنصب الخبر ويسمى خبرها كما تقدم وانما
سميت الافعال الناقصة ناقصة لنقصانها عن سائر الافعال فانها لا تتم كلاما مع فاعلها
بل تحتاج الى الخبر نحو كان زيد قائما فان كان تدل على تقرير الفاعل اعني زيدا على صفة
وهي القيام قال وكان تكون ناقصة وتامة نحو كان الامر اي وقع وزائدة نحو ما كان

اجعل زيداً او مضمراً فيها ضمير الشأن نحو كان زيد منطلق اي الشأن أقول لما عدّ الافعال الناقصة
شرع في بيان معانيها وليست بغير معنى كان لانه اصل الباب ولهذا سمي المرفوع في هذا الباب
اسم كان والمنصوب خبر كان ثم كان على اربعة اضرب لانها تكون ناقصة اي تدل على ثبوت خبرها
لاسمها في الزمان الماضي اما دائماً نحو كان الله قادراً واما منقطعاً نحو كان الفقير ذا مال
وتامة اي غير محتاجة الى الخبر نحو كان الله [illegible] وزائدة اي غير محتاج اليها نحو ما كان احسن
زيداً او مضمراً فيها ضمير الشأن نحو كان زيد منطلق فان اسم كان هنا ضمير يعود الى الشأن
وزيد مبتدأ ومنطلق خبره والجملة خبر كان والتقدير كان الشأن زيد منطلق وهذا القسم
من اقسام الناقصة ايضاً الا انها ناقصة اسمها ضمير الشأن وخبرها جملة وصار للانتقال
من حال الى حال اما بحسب العوارض نحو صار زيد غنياً او بحسب الذات نحو صار الطين خزفاً
واصبح واضحى وظل وامسى وبات واقتصرت لدلالة الفعل على اقتران مضمون الجملة باوقاتها الخاصة التي هي
الصباح والمساء والضحى والظلول والبيتوتة نحو اصبح زيد ذاكراً المعنى اقتران ذكر زيد
بالصباح وكذا البواقي وما زال وما برح وما فتئ وما انفك للدلالة على استمرار ثبوت
خبرها لفاعلها من زمان صلح الفاعل لقبول ذلك الخبر نحو ما زال زيد اميراً بمعنى ثبوت الامارة
من زمان صلح الفاعل لقبولها الى حين هذا القول وما دام لتوقيت امر بمدة ثبوت خبرها
لاسمها نحو اجلس ما دام زيد جالساً فان جلوس المخاطب موقت بمدة ثبوت جلوس زيد
وليس لنفي الحال قال ويجوز تقديم خبرها على اسمها وعليها الا ما في اوله ما فانه لا يتقدم
عليه معموله ولكن يتقدم على اسمه فقط أقول يجوز تقديم خبر الافعال الناقصة على
اسمها نحو كان منطلقاً زيد وعلى انفسها نحو منطلقاً كان زيد وذلك لقوة عملها الا انها
الا ما في اوله ما من هذه الافعال فانه لا يتقدم عليه معموله ولكن يتقدم على اسمه فحسب فلا
يقال اميراً ما زال زيد بل انما يقال ما زال اميراً زيد وذلك لان ما يقتضي صدر الكلام فلو قدم

كتاب

بخبر عليه لبطلت صدارتها قال افعال المقاربة وهي عسى وكاد واوشك وكرب عملها

كعمل كان لكن خبر عسى ان مع الفعل المضارع نحو عسى زيد ان يخرج وقد يقع ان مع الفعل المضارع

بعد [illegible] نحو عسى زيد ان يخرج [illegible] اقول لما فرغ من الصنف الثاني شرع في الصنف

الثالث وهي افعال المقاربة وهي فعل وضعت لدنو الخبر رجاء او حصولا او اخذا فيه وهذه

الافعال مذكورة في كتب النحو منها اخذ وجعل وطفق وعملها كعمل كان اي ترفع الاسم وتنصب

الخبر لكن خبر عسى يجب ان يكون فعلا مضارعا [illegible] عليه ان لان عسى معناه الاستقبال و

ان مع المضارع [illegible] للاستقبال [illegible] الاستقبال ويكون عسى ح بمعنى قارب

وبخبر [illegible] نحو عسى زيد ان يخرج [illegible] الخروج وقد يقع ان مع الفعل

مضارع [illegible] عليه [illegible] ان [illegible] الى الخبر ليكون بمعنى قرب

نحو عسى ان يخرج زيد اي قرب خروجه قال وخبر البواقي الفعل المضارع بغير ان نحو كاد زيد يخرج

اقول [illegible] زيادة [illegible] ولام [illegible] وحاصل ذلك

[illegible] تشبيه كاد بعسى [illegible] ان يخرج [illegible]

مع [illegible] تشبيه عسى بكاد [illegible]

[illegible] عسى [illegible] يخرج [illegible] كاد في الاستعمال [illegible]

[illegible] كاد في الاستعمال [illegible] الاحد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الساكنة

[illegible] قال [illegible]

منصوبة نحو نعم رجلاً زيدٌ **اقول** وحق فاعل فعل المدح والذم اذا كان مظهرا ان يكون معرفا
بلام الجنس لكونهما موضوعين للمدح والذم العامين ولام الجنس يفيد العموم وقد يضمر فاعلهما
ويفسر بنكرة منصوبة وانما يجب التفسير لئلا يبقى مبهما وانما يفسر بالنكرة لان الغرض يحصل
بها فلو عرّفت لبقي المعرف ضايعا واعلم ان المضاف الى المعرف بلام الجنس كالمعرف نحو نعم صاحب
المال زيد **قال** وقد يحذف المخصوص نحو قوله تعالى فنعم الماهدون **اقول** الحذف انما يجوز اذا دل
عليه قرينة كما في الاية فانه لما قال والارض فرشناها فنعم الماهدون علم ان التقدير فنعم الماهدون
نحن **قال** وحبذا يجري مجرى نعم فيقع حبذا الرجل زيد ولا حبذا يجري مجرى بئس **اقول** حب اصله
حبُب بضم العين فادغم ثم ركب مع فاعله وهو ذا المخفف فصار كالكلمة الواحدة ومعناه صار
محبوبا جدا وانما لم يجعل من افعال المدح بل جعل جاريا مجرى نعم لامتيازه بامور منها ان فاعله
لا يكون الا ذا لان الغرض اعني الابهام في المدح يحصل به ومنها انه لا يثنى ولا يجمع
ولا يؤنث لانه كالمثل والامثال لا تغير ومنها انه لا يجب ذكر التفسير بعد اضمار فاعله بل يجوز ان
يقع حبذا رجلا زيد وحبذا زيد بخلاف نعم فانه يجب ذلك التفسير فيه لان ذا علم في حبذا ويذكره
وفي نعم لم يحصل فذكر التمييز في نعم كالبدل عنه هذا الاستعمال اعني حبذا الرجل زيد انما
هو عند من يجعل ذا فاعلا لحب لا عند من جعله مركبا كالجزء منه بالتركيب فخرج عن الفاعلية واما من
يجعل ذا فاعلا له فلا يلغي بعده فاعلا بلفظ الرجل لان الفاعل لا يكون الا واحدا ولا حبذا يجري
مجرى بئس نحو ساء الرجل زيد وساء مثلا القوم وانما لم يجعل من افعال الذم لانه ربما يستعمل
من غير استعمال بئس فيقع في الخبر ساء فلان بمعنى نقص من غير استعمال بئس فانه لا يستعمل الا
في الذم **قال** فعلا التعجب وهما ما افعل زيدا وافعل به ولا يبنيان الا من ثلاثي مجرد ليس فيه
لون ولا عيب **اقول** لما فرغ من الصنف العاشر شرع في الصنف الحادي عشر اعني فعلي التعجب وهما
فعلان موضوعان لانشاء التعجب احدهما على مثال ما افعله نحو ما احسن زيدا والثاني على مثال

كتاب

[illegible]

أفعل به نحو احسن بزيد ومعناه ان زيدا حَسُنَ جدا وانما لا يبنيان الا من الثلاثي المجرد لان
هذين البنائين لا يمكن من غيره وانما يجب ان لا يكون بمعنى افعل وافعل الذي لا يكون من الالوان
والعيوب لان فعل التعجب يشبه افعل التفضيل في المبالغة وقد عرفت ان افعل التفضيل لا
يبنى من الالوان والعيوب **قال** ويتوصل الى التعجب فيما وراء ذلك باشد ونحوه ذلك نحو ما اشد
دحرجته وما اكثر تدحرجه وما ابلغ سواده وما اقبح عوره **اقول** اذا اريد بناء التعجب فيما وراء ذلك
اي الثلاثي المجرد الذي ليس بمعنى فعل وافعل الذي في الثلاثي المزيد او في غير الثلاثي او في الثلاثي
المجرد اللوني والعيوبي يتوصل باشد ونحوه اي يجعل ذلك وسيلة اليه بان يبنى التعجب منه ويجعل
ذلك المزيد واللوني وغيرهما مفعولا له فانه يفيد ما كان يفيده التعجب المبني من نفس ذلك
المزيد واللوني وغيرهما فيقول في غير الثلاثي ما اشد دحرجته وفي اللوني ما ابلغ سواده وفي
العيوبي ما اقبح عوره وفي المزيد ما اكثر استخراجه وان شئت قلت اشدد بدحرجته وابلغ بسواده
واقبح بعوره واكثر باستخراجه وانتصب على ما كان في ما احسن زيدا ونحو اشدد وابلغ واقبح وانجر
اكثر **قال** وما في ما افعل نكرة مبتدأ وافعل خبره **اقول** هذا مذهب سيبويه وعند الاخفش
ما مبتدأ بمعنى الذي وافعل صلته والخبر محذوف والتقدير الذي احسن زيدا شيء واما احسن
بزيد فعند سيبويه اصله احسن زيد اي صار ذا حسن فأحسن فعل ماض وزيد فاعله نقل
صيغة الاخبار الى الانشاء وزيدت الباء في فاعله كما في كفى بالله وعند الاخفش امر وفاعله مستتر
والمأمور كل واحد بان يجعل زيدا حسنا والباء زائدة في المفعول كما في قوله تعالى ولا تلقوا بايديكم
الى التهلكة **قال باب الحروف** وهو ما دل على معنى في غيره واصنافه حروف الاضافة الحروف
المشبهة بالفعل حروف العطف حروف النفي حروف التنبيه حروف النداء حروف التصديق حروف
الاستثناء حرف الخطاب حروف الصلة حرفا التفسير الحرفان المصدريان حروف التحضيض حرف
التقريب حروف الاستقبال حرفا الاستفهام حرفا الشرط حرف التعليل حرف الردع تاء التانيث

باب الحروف

[illegible]

كتاب الانموذج

التأنيث الساكنة النون المؤكدة بها السكت أقول لما فرغ من القسم الثاني من اقسام الكلمة

وهو الفعل شرع في القسم الثالث وهو الحرف وهو ما دل على معنى في غيره اي كلمة تدل على معناها

بواسطة الغير كما سيجيء بعد هذا ولما كان هذا القسم ايضا ذا اصناف اراد ان يبين اصنافه كما

بين اصناف اخويه فعدها مجملة ثم ابتدأ في بحث كل واحد منها مفصلة بالترتيب فاصناف الحروف

المذكورة في هذا الكتاب ثلثة وعشرون صنفا ويعرف كل واحد في موضعه قال الحروف الاضافة

وهي الحروف الجارة فمن للابتداء والى للانتهاء وفي للوعاء والباء للالصاق واللام للاختصاص

ورب للتقليل ويختص بالنكرات وواو القسم وباؤه وتاؤه وعلى للاستعلاء وعن للمجاوزة

والكاف للتشبيه ومذ ومنذ للابتداء في الزمان وحاشا وعدا وخلا للاستثناء أقول يسمى

هذه الحروف حروف الاضافة والجارة لانها تضيف اي تنسب معنى الفعل او شبهه وتجره الى مدخولها

نحو مررت بزيد فان الباء تنسب معنى المرور وتجره الى مدخولها وهي سبعة عشر حرفا الاول

من وهي في الاصل لابتداء الغاية اي تفيد معنى الابتداء ويعرف باستقامة تقدير الى فيما بعدها

نحو سرت من البصرة يعني ابتداء سيري من البصرة وقد تستعمل للتبيين اي يجوز ان يجعل مكانها

الذي هو كقوله تعالى فاجتنبوا الرجس من الاوثان يعني الذي هو الوثن وقد تكون للتبعيض اي يجوز

ان يجعل مكانها بعض نحو اخذت من الدراهم يعني بعض الدراهم وقد تكون زائدة اي يجوز حذفها

نحو ما جاءني من احد يعني احد والثاني والثالث الى وحتى وهما للانتهاء اي تفيدان معناه و

الفرق بينهما ان ما بعد الى لا يجب ان يدخل في حكم ما قبلها بخلاف حتى فانه يجب ذلك فيها فاذا

قلت اكلت السمكة الى راسها يكون المعنى انتهاء الاكل عند الراس ولا يجب ان يكون الراس ماكولا

ايضا بخلاف ما اذا قلت اكلت السمكة حتى راسها فان المعنى يكون انتهاء الاكل بالراس فيجب ان يكون

الراس ماكولا ايضا والرابع في وهي للوعاء الظرفية نحو زيد في الدار والخامس الباء وهي

للالصاق في الاصل نحو مررت بزيد اي الصقت مروري بمكان يقرب منه زيد

كتاب

نحو اقسمت بالله من هذا القبيل لان المعنى الصق قسمي بلفظ الله وقد تستعمل للاستعانة نحو
كتبت بالقلم اي باستعانة القلم وللمصاحبة اي بمعنى مع نحو اشتريت الفرس بسرجه وبلجامه
اي مع سرجه ومع لجامه وللتعدية نحو ذهبت بزيد اي اذهبته وللظرفية نحو جلست بالمسجد اي في المسجد
وقد تكون زائدة نحو كفى بالله شهيدا اي كفى الله والثاني اللام وهي للاختصاص نحو الجل
للفرس [illegible] وقد تكون للتعليل اي بمعنى كي نحو جئتك لتكرمني يعني كي تكرمني
وقد تكون زائدة كما في قوله تعالى ردف لكم اي ردفكم والثالث رب وهي للتقليل اي لتقليل
نوع من جنس نحو رب رجل كريم لقيته المعنى ان الرجال الكرام الذين لقيتهم وان
كانوا كثيرين لكنهم بالقياس الى الذين ما لقيتهم قليلون وتختص رب بالنكرات اي لا تدخل
على المعرفة لان ما هو الغرض منها اعني الدلالة على تقليل نوع من جنس يحصل بعد التعريف
فلو عرف عند دخولها لكان التعريف ضايعا ويجب ان تكون النكرة التي دخلت عليها رب
موصوفة لانه يتحصل بالوصف تلك النكرة نوعا فيحصل الغرض وقد تلحق ما برب
فتمنعها عن العمل وتسمى ما الكافة وح يجوز ان يدخل على الافعال نحو ربما قام زيد والرابع
[illegible] واو القسم وهي نحو والله وتالله لافعلن كذا واعلم ان الاصل في القسم الباء والواو تبدل
منها عند حذف الفعل نحو والله ومعنى اقسمت بالله والتاء تبدل من الواو في تالله خاصة فالباء
لاصالتها تدخل على المظهر والمضمر نحو بالله وبك لافعلن والواو لا تدخل الا على المظهر لنقصانها
عن الباء فلا يقال وك لافعلن كذا والتاء لا تدخل على المظهر الا على لفظ الله لنقصانها عن الواو و
العاشر على وهي للاستعلاء نحو زيد على السطح اي مستعليا عليه والحادي عشر عن وهي للمجاوزة
نحو رميت السهم عن القوس اي جعلته متجاوزا عنه والثاني عشر الكاف وهي للتشبيه نحو الذي
كزيد عمرو اي الذي يشبه زيدا عمرو وقد تكون زائدة كقوله تعالى ليس كمثله شيء اي ليس مثله شيء
والثالث عشر والرابع عشر مذ ومنذ وهما للابتداء في الزمان وقد عرفت معنى الابتداء نحو ما رأيته

مذ يوم الجمعة اى ابتداء زمان انتفاء رؤيتى يوم الجمعة والخامس عشر والسادس عشر والتاسع عشر حاشا وعدا وخلا وهى للاستثناء اى بمعنى الا نحو جاءنى القوم حاشا زيد اى الا زيدا وقد مر ذلك فى المستثنى واعلم ان حرف الجر قد يحذف وينصب ما بعد دخولها ويقال انه منصوب على نزع الخافض او على المفعولية كقوله تعالى واختار موسى قومه اى من قومه **قال** الحروف المشبهة بالفعل ان وان للتحقيق ولكن للاستدراك وكان للتشبيه وليت للتمنى ولعل للترجى **اقول** لما فرغ من الصنف الاول من اصناف الحروف شرع فى الصنف الثانى اعنى الحروف المشبهة بالفعل ووجه شبهها بالفعل لفظى ومعنوى اما اللفظى فلكونها ثلاثية ورباعية مفتوح الاخر كالماضى واما المعنوى فلكون كل واحدة منها بمعنى الفعل فان معنى ان وان حققت ومعنى لكن استدركت ومعنى كان شبهت ومعنى ليت تمنيت ومعنى لعل ترجيت وقد تقدم كيفية عمل هذه الحروف والغرض ههنا بيان سائر احوالها كما سيجئ بعيد هذا **قال** وان المكسورة مع ما بعدها جملة وان المفتوحة مع ما بعدها مفردة فاكسر فى مظان الجمل وافتح فى مظان المفرد نحو ان زيدا منطلق وعلمت انك خارج **اقول** ان المكسورة وان المفتوحة كلاهما تدخلان على الجملة الاسمية اعنى المبتدأ والخبر والفرق بينهما ان ما دخول المكسورة باق كما كان جملة قبل دخولها وما دخول المفتوحة يصير بعد دخولها فى تاويل المفرد فيجب كسر الهمزة فى مظان الجمل يعنى فى كل موضع يكون مظنة للجمل اى يظن ان تقع فيه الجملة نحو ان زيدا منطلق فى كلام ابتدائى فيكون زيد منطلق فى موضع الجملة وافتحها فى مظان المفرد نحو علمت انك خارج فى تاويل المفرد لانه مفعول علمت فى موضع المفعول موضع المفرد وههنا مباحث ذكرها يورث التطويل واعلم ان المظان جمع المظنة ومظنة الشئ الموضع الذى يظن كونه فيه **قال** واذا عطف على اسم ان المكسورة بعد ذكر الخبر جاز فى المعطوف الرفع والنصب نحو ان زيدا منطلق وبشر وبشرا على اللفظ والمحل وكذلك لكن اذا عطفت دون غيرهما **اقول** انما جاز الحمل على المحل لان ان المكسورة لا تغير معنى الجملة عما كان عليه كما عرفت فالاسم فيهما مرفوع المحل على الابتداء

كتاب

كما كان قبل دخولها بخلاف المفتوحة فانها تغير معنى الجملة ولذلك قيد العطف بالمكسورة

وانما اشترط بعد ذكر الخبر لانه لا يجوز ان يقال ان زيداً وبشر منطلقان لانه يلزم منه توارد العاملين

اعني ان والتجرد على معمول واحد هو منطلقان لانه من حيث كونه خبر ان يكون العامل فيه ان

ومن حيث كونه خبر البشر يكون العامل فيه التجرد ولكن مثل ان في العطف دون غيرها لانها لا تغير

معنى الجملة كان بخلاف سائر اخواتها قال ويبطل عملها الكف والتخفيف ويهيئها للدخول على

نحو انما زيد منطلق وانما ذهب عمرو وان زيد لكريم وان كان زيد لكريما وبلغني انما زيد منطلق

وانما ذهب عمرو وبلغني ان زيدا اخوك وبلغني ان قد ضرب زيد ولكن اخوك قائم ولكن خرج بكر

وكان ثدياه حقان وكان قد كان كذا اقول يبطل عمل الحروف المشبهة لاتصال ما الكافة بها و

ذلك عام في الجميع وكذا يبطل عملها التخفيف وذلك فيما يتخفف منها اعني الاربعة التي في آخرها

النون ويهيئ الكف والتخفيف هذه الحروف للدخول على القبيلتين اعني الاسماء والافعال لان اختصاصها

بالاسماء انما كان لاجل العمل فان العامل يجب ان يكون مختصا بقبيلة ما يعمل فيه والامثلة ظاهرة

قوله كان ثدياه حقان اوله ونحر مشرق اللون كان ثدياه حقان قال والفعل الذي يدخل عليه

المخففة يجب ان يكون مما يدخل على المبتدأ والخبر نحو ان كان زيد لكريما وان ظننته لقائما واللام

لازمة لخبرها اقول انما وجب ان يكون ذلك الفعل من دواخل المبتدأ والخبر كالافعال الناقصة

وافعال القلوب لان اصل هذه الحروف ان تدخل على المبتدأ والخبر فلما عرض لهما ازالة اختصاصها

بالاسماء وتهيئها للدخول على الافعال وجب ان يكون ذلك الفعل من دواخل المبتدأ والخبر ليوفي عليها

مقتضاه ولئلا يلزم البعد عن الاصل من كل وجه وانما لزمت اللام في خبرها للفرق بينها وبين ان

النافية قال ولا بد لان المخففة من احد الحروف الاربعة وهي قد وسوف والسين وحرف النفي

نحو علمت ان قد خرج زيد وان سوف يخرج وان سيخرج وان لم يخرج زيد اقول انما لا بد للمخففة

من احد الحروف الاربعة اذا كانت داخلة على الافعال وذلك للفرق بينها وبين ان الناصبة ولم يعكس

لان

لانّ الزيادة بالحذف فنا ولى قال حروف العطف الواو للجمع بلا ترتيب والفاء وثمّ معًا مع الترتيب و

في ثمّ تراخ دون الفاء وحتّى بمعنى الغاية اقول هذه الحروف ثالثة اصناف الحروف وهي عشرة احرف

اولها الواو وهي للجمع بلا ترتيب اي يدلّ على ثبوت الحكم للمعطوف والمعطوف عليه مطلقا لا مع الا

بالترتيب اي معًا نحو جاءني زيد وعمرو اي اجتمعا في المجيء مطلقا وثانيها وثالثها الفاء وثمّ وهما

ايضا لكنهما مع الترتيب نحو جاءني زيد فعمرو او ثم عمرو اي اجتمعا في المجيء ولكن كان مجيء عمرو بعد

مجيء زيد والفرق بينهما انّ في ثمّ تراخيا دون الفاء ورابعها حتّى وهي ايضا للجمع مع معنى الغاية

اي يجب ان يكون معطوفها جزءا من المعطوف عليه نحو اكلت السمكة حتّى راسها وذلك ليفيد قوة

نحو مات الناس حتّى الانبياء فانّ الانبياء اقوى من غيرهم او ضعفا نحو قدم الحاج حتّى المشاة فانّ

المشاة اضعف من غيرهم فلا يجوز ان يقال جاءني زيد حتّى عمرو او جاءني القوم حتّى ابن الانسان

الجزئيّة قال واو واما لاحد الشيئين او الاشياء وهما تقعان في الخبر والامر والاستفهام اقول

خامس حروف العطف وسادسها او واما وهما للدلالة على ثبوت الحكم لواحد من الشيئين اذا كان

المعطوف متحدا نحو جاءني زيد او عمرو وجاءني اما زيد واما عمرو اي جاء احدهما او لواحد من الاشياء

اذا كان متكثرا نحو جاءني زيد او عمرو او بكر او خالد وجاءني اما زيد واما عمرو واما بكر اي جاء احدهم

ويقع او واما في الخبر كما مرّ وفي الامر نحو جالس الحسن او ابن سيرين وخذ اما درهما واما دينارا وفي

الاستفهام نحو القيت عبد الله او اخاه واضربت اما عبد الله واما اخاه قال وام نحوهما غير انها لا تقع

الّا في الاستفهام متصلة وتقع فيه وفي الخبر منقطعة نحو ازيد عندك ام عمرو وانها لابل ام شاء

اقول سابع حروف العطف ام وهي مثل او واما في الدلالة على ثبوت الحكم لاحد الشيئين او الاشياء

لكنها لا تقع الّا في الاستفهام حال كونها متصلة وتقع فيه وفي الخبر حال كونها منقطعة يعني انّ

ام على ضربين متصلة ومنقطعة والمتصلة هي التي تقع بعد استفهام يليه مثل ما يلي ام من المفرد

نحو ازيد عندك ام عمرو والجملة نحو اضربت زيدا ام ضربت عمرا والمنقطعة هي التي تقع اما بعد

٢٨٧ قوله وفي ثمّ تراخ اشارة الى

الفرق

بينهما بعد اشتراكهما

في افادة الجمع مع الترتيب

الفرق بينهما انّ الفاء توجب وجود

الثاني بعد الاول بلا مهلة وتراخ وثمّ توجبه بمهلة

وتراخ لكنهما لكونهما عرفية يختلفان بحسب اختلاف الا...

[illegible]

ام بعدُ اما من الحروف العاطفة مع انها تقع

قبل المعطوف عليه وبدخول العاطف

عليها والجواب انّ الواقعة

قبل المعطوف

عليه

موطئة لا عاطفة وانّ العاطفة الثانية على انّ العطف

على اما وانما تعطف ما بعدها على ما قبلها وجمعهما

لغرض واحد حتّى يستنكر الاجتماع هذا الفرق بين او و

ان اما لم يرد بها تعقيب مع اما بخلاف او ...

غير الاستفهام نحو انها لابل ام شاة او بعد استفهام الا يليه مثل ما يلي ام نحو ارأيت زيدا ام عمرا
وهي في معنى بل والهمزة فان قولنا ام شاة في معنى بل اهي شاة وبل رأيت عمرا والظاهر انها
بلحسنة كان القائل رأى جثة وظنها ابلا فاخبر على ما ظنه ثم تيقن انها ليست بابل وتردد في انها
شاة ام لا فاستانف سؤالا فقال ام شاة اي بل اهي شاة والفرق بين ام واو ان السؤال بها انما يكون
اذا لم يتحقق ثبوت الحكم لواحد من المعطوف والمعطوف عليه نحو ازيد عندك او عمرو فانه انما يصح
اذا لم يعلم كون ثبوت احدهما عند المخاطب معلوما واما ام فان السؤال بها انما يكون اذا كان
ثبوت الحكم معلوما لاحدهما عند المخاطب فيكون الغرض من السؤال التعيين نحو ازيد عندك ام
عمرو فانه انما يصح اذا كان احدهما عند المخاطب معلوما لا بعينه فيكون الغرض من السؤال التعيين
ولذلك يكون جواب او بلا او بنعم لحصول الغرض بذلك ولا يكون جواب ام الا بالتعيين والفرق
بينهما وبين اما ان اما يجب ان يتقدمها اما اخرى نحو جاءني اما زيد واما عمرو بخلافهما **قال**
ولا تنفي ما وجب للاول عن الثاني نحو جاءني زيد لا عمرو وبل للاضراب عن الاول منفيا كان او
موجبا نحو جاءني زيد بل عمرو وما جاءني بكر بل خالد ولكن للاستدراك وهي في عطف الجمل
نظير بل وفي عطف المفردات نقيضة لا **اقول** ثامن حروف العطف وتاسعها وعاشرها لا وبل
ولكن وهذه الثلاثة مشتركة في الدلالة على ثبوت الحكم لواحد من المعطوف والمعطوف عليه على
التعيين ويفترق كل واحد عن الآخر بخاصته فلا تدل على نفي ما وجب للاول عن الثاني نحو جاءني
زيد لا عمرو فقد نفيت المجيء الثابت لزيد عن عمرو وبل للاضراب اي للاعراض عن الكلام الاول
منفيا كان ذلك الكلام او موجبا اما الموجب نحو جاءني زيد بل عمرو والمعنى بل جاءني عمرو وما
جاءني زيد فاعرضت عن الكلام الاول لكونه غلطا واما المنفي نحو ما جاءني بكر بل خالد وهذا يحتمل
الوجهين الاول ان يكون المعنى بل ما جاءني خالد وجاءني بكر وح يكون الاضراب بعمل الفعل مع
حرف النفي والثاني ان يكون المعنى بل جاءني خالد وما جاءني بكر وح يكون الاضراب عن الفعل دون

قوله
وبل للاضراب
اي للاضراب عن الاول
مستويا نفيه وايجابه لكونه مقصورا
عنه ثم الاضراب ... اي بالجهة رجعا الاول
في حكم المسكوت عنه حتى اذا قيل جاءني زيد بل عمرو ...
[illegible]
كان لاستدراك بعد النفي خاصة ولا استدراك
بعد النفي ايجاب نحو ما جاءني زيد لكن
عمرو جاء فيجب ... ان ...
عن الاول نفي ...
لا لا ...
تنفي
عن الثاني ما وجب للاول ...

قوله ولا لنفي العام
اي لنفي الحكم عن الجنس
على سبيل العموم والاستغراق نحو لا
رجل في الدار ...

حرف النفي فقول المص وبل للاضراب يكون صحيحا ولكن للاستدراك ثم الاستدراك دفع توهم نشا
من كلام تقدم على لكن وهي في عطف الجمل نظيرة بل في الاستدراك فقط فان بل مع الجمل انما
تفيد الاضراب تفيد الاستئناف الثانية نحو ما جاءني زيد لكن عمرو جاء وجاءني زيد لكن عمرو لم
يجيء وفي عطف المفردات نقيضة لا يعني لا يعطف بها مفرد على مفرد الا اذا كان قبلها نفي حتى
تكون نقيضة لا نحو ما جاءني زيد لكن بكر اي لكن بكر جاءني فقد اثبت للثاني ما نفيت عن
الاول على عكس لا وانما لا يعطف بها المفرد على المفرد الا فيما كان قبلها نفي ليعلم التغاير
بين ما قبلها وما بعدها فانها يجب ان تقع بين الكلامين المتغايرين قال وحرف النفي ما لنفي
الحال والماضي القريب منها نحو ما يفعل الان وما فعل وان نظيرتها في نفي الحال اقول من
الحروف حروف النفي وهي ستة ما لنفي الحال في المضارع نحو ما يفعل الان والجملة الاسمية نحو ما
زيد منطلقا او لنفي الماضي القريب من الحال نحو ما فعل زيد وان بكسر الهمزة وسكون النون
نظيرة ما في نفي الحال فقط وتدخل في الماضي والمضارع والجملة الاسمية نحو ان قام زيد وان
يقوم زيد وان زيد منطلق قال ولا لنفي المستقبل والماضي بشرط التكرير وفي نفي الامر والدعاء
نحو لا يفعل زيد وقوله تعالى فلا صدق ولا صلى وقد لا يتكرر نحو لا فعل ولا تفعل ويسمى النهي
ولا دعاك الله ويسمى الدعاء اقول قوله ويسمى النهي معناه ان المثال المذكور اعني لا تفعل يسمى نهيا
اذ نفي الامر نهي وقوله لا فعل مثال لنفي الماضي بلا تكرير وقد جاء في الشعر ايضا نحو اي امر سيئ
لا فعله وانها في نظم قال ولا لنفي العام نحو لا رجل في الدار ولا امرأة ولغير العام نحو لا رجل فيها
ولا امرأة ولا زيد فيها ولا عمرو اقول قد تجيء لا لنفي العام اي لنفي الحكم اصالة على نفي جنس مدخولها
وهي التي تسمى لا لنفي الجنس ولا تدخل الا على النكرة وقد تجيء لا لنفي غير العام اي لتدل على
نفي فرد من افراد جنس مدخولها وقد تدخل على المعرفة والنكرة والامثلة ظاهرة قال ولم
ولما لنفي المضارع وتقلبه معناه الى معنى الماضي وفي لما توقع وانتظار اقول انا قلت لنفي صريح

كتاب

زيد لما يضرب زيد كان معناها ما ضرب زيد فالفرق بينهما ان في لما توقعا وانتظارا اي انها انما تنفي فعلا يتوقع وقوعه وينتظر بخلاف لم **قال** ولن نظيرة لا في نفي المستقبل ولكن على التأكيد **اقول** اذا اردت نفي المستقبل مطلقا قلت لا اضرب مثلا واذا اردت نفيه مع التأكيد قلت لن اضرب مثلا وفي بعض النسخ التأبيد بدل قوله التأكيد واعلم ان مذهب الخليل ان اصل لن لا ان خففت بحذف الهمزة والالف ومذهب الفراء ان نونها مبدلة من الالف واصلها لا فابدلت الالف نونا فصار لن ومذهب سيبويه وهو الاصح انها حرف برأسها **قال** وحروف التنبيه ها نحو ها ان عمرا بالباب واكثر دخولها على اسماء الاشارة والضمائر نحو هذا وها انا وها هو ها انت واما والا مخففتين نحو اما انك خارج والا ان زيدا قائم **اقول** سميت هذه الحروف حروف التنبيه لان الغرض من الاتيان بها اول الكلام تنبيه المخاطب على الاصغاء لئلا يفوته ما قاله المتكلم يفوت غرضه وانما كثر دخولها على اسماء الاشارة والضمائر لضعف دلالتها على مدلولها **قال** حروف النداء يا وايا وهيا للبعيد واي والهمزة للقريب ووا للندبة **اقول** المراد بالبعيد هو اما حقيقة او المنزل بمنزلته كالنائم والساهي وانما اختصت الثلاثة بالبعيد لان المنادى البعيد والمنزل بمنزلته يحتاج الى التصويت ابلغ مما يحتاج اليه القريب والصوت في هذه الثلاثة ابلغ منه في الاخيرين واختصت اي والهمزة للقريب لكن بين يديك لان رفع الصوت في ندائه لا يكون مطلوبا وهما خاليتان عن رفع الصوت بعض القسمة فيقول يا اعم الحروف وتستعمل للبعيد والمتوسط والقريب يا وهيا للبعيد واي والهمزة للقريب ووا للندبة خاصة وقد تقدم معنى المندوب وانما ذكر المصنف وا في حروف النداء لاشتراكهما في فائدة التخصيص ولهذا ذكر النحويون في باب النداء **قال** حروف التصديق نعم لتصديق الكلام المثبت والمنفي في الخبر والاستفهام كقولك لمن قال قام زيد او لم يقم زيد نعم وكذلك اذا قال اقام زيد او لم يقم نعم **اقول** سميت هذه الحروف حروف التصديق لان المتكلم بها يصدق المخبر فيما اخبر ويسمى حروف الايجاب ايضا **قال** وبلى تختص بالنفي خبرا او استفهاما

نعم اقول مثال المنفي ما قام زيد ولم يقم فيقول بلى اى بلى قام زيد ومثال الاستفهام قوله تعالى الست
بربكم قالوا بلى اى بلى انت ربنا وههنا لو قيل نعم لكان كفرا اذ يكون معناه لست ربنا قال اجل
وجير تختصان بالخبر نفيا او اثباتا اقول مثال المنفي ما قام زيد او قام زيد فيقال اجل او جير قال
واي مختص بالقسم فيقال اي والله اقول معناه ان اي لا يستعمل الا مع القسم مثل ان يقال اقام زيد
فيقول اي والله قال حروف الاستثناء الا وحاشا وخلا وعدا اقول قد تقدم بيان ذلك فان قلت
كيف جعل هذه الحروف مرة من حروف الاضافة واخرى صنفا براسها قلت ذلك لتعدد الاعتبار
فيها قال حرف الخطاب الكاف والتاء في ذلك وانت ويلحقهما التثنية والجمع والتذكير والتانيث كما
يلحق الضمائر اقول قد عرفت ذلك في اسماء الاشارات والمضمرات قال حروف الصلة ان في ما ان
رايت زيدا وان في لما ان جاء البشير وما في حيثما ومهما واينما وفيما رحمة ولا في لا اقسم ومن في
ما جاءني من احد والباء في ما زيد بقائم اقول هذه الحروف حروف الزيادة ويعرف زيادتها بان
اسقاطها لا يخل بالمعنى الاصلي وتسمى حروف الصلة لانه ربما يتوصل بها الى استقامة الوزن او
القافية او المقابلة في النظم والسجع وفائدتها تاكيد معنى المقصود من الكلام الداخلة هي عليه
قال حرفا التفسير اي نحو رقي اى صعد وان في نحو ناديته ان قم ولا يجيء ان الا بعد فعل
في معنى القول اقول سميا حرفي التفسير لانهما وسيلتان الى تفسير مبهم سبقهما كما في رقي
بواسطة اي صعد وتفسير ناديته بواسطة ان بقم والمراد من الفعل الذي في معنى القول مثل المناداة
قال الحروف المصدرية ان وما كقولك اعجبني ان خرج زيد واريد ان تخرج اي خروج زيد وخروجك
وما في قوله تعالى وضاقت عليهم الارض بما رحبت اي برحبها اقول سميتا مصدريتين لانهما
تجعلان ما بعدهما في تاويل المصدر كما في الكتاب وان ان المفتوحة المثقلة من الحروف المصدرية
ايضا لانها تجعل ما بعدها في تاويل المصدر كغيرها وانما اهمل المص ذكرها نظرا الى انها مختصة
بالجملة الاسمية والمصدرية في الفعل اظهر قال حروف التحضيض لولا ولوما وهلا والا تدخل على

الماضي والمستقبل نحو هلا فعلت والا تفعل أقول هذه الحروف إذا دخلت على الماضي تكون
للوم على تركه فإذا قلت هلا أكرمت زيدا فقد أردت اللوم والتوبيخ للمخاطب على ترك إكرام زيد
وإذا دخلت على المستقبل يكون للتحضيض أي الحث عليه فإذا قلت هلا تقرأ القرآن يكون المراد
حث المخاطب على القراءة وسبب تسميته بحروف التحضيض ظاهر قال ولولا ولوما تكون أيضا لامتناع
الشيء لوجود غيره فتختص بالاسم نحو لولا علي لهلك عمر أقول معناه لكن ما هلك عمر لأن عليا
عليه الصلوة والسلام كان موجودا فلولا هنا لامتناع هلاك عمر لوجود علي عليه السلام وسبب هذا
القول أن عمر أمر برجم الحامل فقال علي عليه السلام إن كانت الأم أذنبت فما ذنب الجنين فقال
عمر هذا وقيل إن سائلا دخل على النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأنشد أبياتا فقال النبي صلى
الله عليه وآله لعمر اقطع لسانه فذهب عمر ليقطع لسانه فلقيه علي عليه السلام فقال له ما تريد بهذا
الرجل فقال أقطع لسانه فقال علي عليه السلام أحسن إليه فإن الإحسان يقطع اللسان فرجع إلى
النبي صلى الله عليه وآله فقال له أي شيء تعني بالقطع يا رسول الله قال الإحسان فقال عمر ذلك قال والحرف للتقريب
قد لتقريب الماضي من الحال نحو قد قامت الصلوة وتقليل المضارع نحو إن الكذوب قد يصدق وفي
وفيها توقع وانتظار أقول معنى قد بعضها أن صحته تقليل وقوله فيها توقع وانتظار معناه أنها
تدخل في خبر من يخبر المنتظر بخبر ويتوقعه فإن القائل قد قامت الصلوة إنما يخبر به المنتظرين للصلوة
والمتوقعين لحيازه بذلك قال حروف الاستقبال سوف والسين وأن ولن أقول سميت حروف
الاستقبال لأنها تخص المضارع المشترك بين الحال والاستقبال بالاستقبال قال وحرفا الاستفهام
الهمزة وهل والهمزة أعم تصرفا منه وتختص بحسن الدلالة نحو زيد ضربت أم عمرو وللاستفهام
صدر الكلام أقول الهمزة أعم من جهة التصرف من هل إذ كل موضع يقع فيه هل يقع فيه الهمزة من
غير عكس فإن الهمزة تستعمل مع أم المتصلة نحو أزيد عندك أم عمرو دون هل وتدخل على اسم منصوب
بفعل مضمر نحو أزيدا ضربته دون هل وعلى المضارع إذا كان بمعنى اللوم والتوبيخ نحو أتضرب زيدا

قوله وتقليل المضارع أي دال على تقليل الفعل الواقع
في
المستقبل نحو
إن الكذوب قد يصدق
أي أن الكذوب ستعقب بصدق قليلا
قد يكون بمعنى المضارع للتحقيق كقوله تعالى قد يعلم
المعوقين أي أن الله يعلم المعوقين إذ لا وجه لتقليل علمه

قوله نحوه وإذا استفهم بالهمزة وهل قال سيبويه إن
معنى قد ألا انهم تركوا الهمزة قبلها لأنها لا تقع إلا في الاستفهام
وقد تستعمل بمعنى قد نحو هل أتى على الإنسان حين من الدهر
وقد تستعمل مجردة عن معنى الاستفهام

وهو لتوكيد بدون هل وعلى الواو العاطفة وفائها وثم كقوله تعالى أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا وأفمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا وأثم إذا ما وقع آمنتم به آلآن دون هل وهذا الدليل في زيد على تمام عمرو على حد الهمزة وجود أم فان أم المتصلة لا تستعمل الا مع الهمزة وانما يكون للاستفهام صدر الكلام لانه يدل على نوع من انواع الكلام وكل ما كان كذلك يكون له صدر الكلام **قال** حرفا الشرط ان للاستقبال وان دخلت على الماضي ولو للماضي وان دخلت على المستقبل **أقول** مثال ان نحو ان ذهب زيد ذهبت معه فان المعنى ان يذهب هو اذهب انا معه ومثال لو نحو لو خرج زيد خرجت معه فان المعنى لو خرج هو خرجت انا معه **قال** ويجيء فعلا الشرط والجزاء مضارعين او ماضيين او احدهما ماضيا والآخر مضارعا فان كان الاول ماضيا والآخر مضارعا جاز فيه الجزم نحو ان ضربتني اضربك **أقول** للشرط والجزاء اربعة احوال لانهما اما ان يكونا مضارعين نحو ان تضرب اضرب فالجزم واجب فيهما واما ان يكونا ماضيين نحو ان ضربت ضربت فلا جزم فيهما واما ان يكون الجزاء ماضيا والشرط مضارعا نحو ان تضرب ضربت فيجب الجزم في الشرط ويمتنع في الجزاء واما ان يكونا بالعكس نحو ان ضربتني اضربك ويمتنع الجزم في الشرط ويجوز في الجزاء الجزم على القياس والرفع لان حرف الشرط لما لم يعمل في الشرط مع قربه منه ففي الجزاء مع البعد بالطريق الاولى **قال** وتدخل الفاء في الجزاء اذا لم يكن مستقبلا او ماضيا في معناه نحو ان جئتني فانت مكرم وان تكرمني اليوم فقد اكرمتك امس **أقول** قوله وتدخل الفاء في الجزاء معناه انه يجب ان تدخل الفاء في الجزاء بشرطين وذلك اذا كان الجزاء جملة اسمية والماضي الصريح وكذا حكم الامر والنهي نحو ان اتاك زيد فاكرمه وان ضربك عمرو فلا تكرمه وانما يجب دخول الفاء في هذه المواضع لامتناع تأثير حرف الشرط في الجزاء اذا كان واحدا من هذه الاربعة فيجب دخول الفاء ليربطه بالشرط وانما قلنا اذا لم يكن مستقبلا او ماضيا في معناه لانه اذا كان مستقبلا بان يكون مضارعا مثبتا او منفيا بلا يجوز الوجهان واذا كان ماضيا في معناه يمتنع دخول الفاء وانما قيدنا جواز الوجهين في المضارع المنفي بكونه منفيا بلا لانه اذا كان منفيا بلن مثلا يجب

قوله ويجيء فعلا الشرط والجزاء مضارعين الخ

قوله وتدخل الفاء في الجزاء اذا لم يكن مستقبلا او ماضيا في معناه اي يدخل الفاء في الجزاء اذا لم يصلح له الشرط من الاستقبال

كتاب

الفاء كقوله تعالى ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه والعلم الشرط فيها اذا ... كقوله تعالى
وان تصبهم سيئة بما قدمت ايديهم اذا هم يقنطون اي فهم يقنطون وتجيء تلك اذا هذه
للمفاجاة فهي في معنى فجاءت فالجزاء في الحقيقة فعل ماض واذا كان كذلك لم يحتج الى الربط
والتقدير وان تصبهم سيئة فاجأت زمان قنوطهم قال وتزاد عليها ما للتاكيد ولها صدر
الكلام ولا تدخل الا على الفعل اقول مثال ذلك قوله تعالى فاما ياتينكم مني هدى وسبب لزومها
ما ذكرنا في الاستفهام ولا تدخل الا على الفعل لان الشرط يجب ان يكون فعلا فان كان ملفوظا
فذاك والا فيجب ان يقدر كقوله تعالى وان احد من المشركين استجارك فاجره وقل لو انتم تملكون
فان التقدير وان استجارك احد ولو تملكون انتم قال واذن جواب وجزاء وعملها في فعل مستقبل
غير معتمد على ما قبلها وتلغيها اذا كان الفعل حالا كقولك لمن حدثك اذن اظنك كاذبا او معتمدا
على ما قبلها نحو انا اذن اكرمك اقول من نواصب الفعل المضارع اذن وهي جواب وجزاء اي تقع في كلام
من يجيب متكلما ويجزيه على فعله الذي دل عليه كلامه كقولك لمن قال انا اتيك اذن اكرمك
فان قولك اذن اكرمك جواب لقائل انا اتيك ودليل على جزاء فعله اعني
اتيانك اياه وباقي الكلام على اذن قد قررناه عند تقرير نواصب الفعل المضارع لما كان اليق هناك
قال وحرف التعليل كي نحو جئتك كي تكرمني اقول قد ذكر في بعض النسخ لام التعليل هنا ايضا
شرحها بعض الشارحين وذلك توهم لان لام التعليل انما هي اللام الجارة اذا استعملت بمعنى كي
فلا يكون مستقلا بنفسها في التعليل ولذلك لم يذكرها المصنف في المفصل وفي الانموذج [؟] ادرجها
في الحروف قال وحرف الردع كلا كقولك لمن قال فلان يبغضك كلا اي ارتدع اقول الردع الزجر والمنع
وارتدع انتهى وامتنع قال واللامات لام التعريف نحو الرجل و[؟] وفعل الرجل كذا الاولى للجنس و
الثانية للعهد اقول اللامات ثلاثة اقسام ساكنة ومفتوحة ومكسورة والساكنة واحدة وهي المعرفة
اربعة والمكسورة واحدة ايضا فلام التعريف لما للجنس نحو المرء [؟] حقيقة المرء [؟] تميز

٢٩٥

معانيه وتقويمها انما يتحقق بالاصغرين وهما القلب واللسان الا ان احدهما منشأ المعنى والاخر مظهر
واما للعهد نحو فعل الرجل كذا اى الرجل المعهود والهمزة قبلها عند سيبويه للوصل ولذلك تسقط
في الدرج وقال الخليل ان الهمزة واللام تفيدان معا التعريف فالهمزة قطعية والسقوط للدرج
انما هو للخفة فانها كثيرة الاستعمال قال ولام القسم نحو والله لافعلن كذا والموطئة للقسم نحو
والله لئن اكرمتني لاكرمنك اقول لام القسم هي التي تدخل على حرف شرط تقدمه قسم لفظا كما في
الكتاب او تقديرا كما في قوله تعالى لئن اخرجوا لا يخرجون معهم فان التقدير والله لئن اخرجوا
سميت الموطئة لانها المهيئة من قولهم وطأته اى هيأته لتهيئتها الجواب للقسم في دلالتها على
انه له لا للشرط قال ولام جواب لو ولولا ويجوز حذفهما اقول مثاله قوله تعالى لو كان فيهما آلهة
الا الله لفسدتا ولولا فضل الله عليكم ورحمته لكنتم من الخاسرين وهي بمنزلة الفاء في جواب
ان لربط الشرط ويجوز حذفها اذا علمت كقوله تعالى لو نشاء جعلناه اجاجا اى لجعلناه قال
لام الامر وتسكن عند الفاء والعطف فاء اقول مثاله قوله تعالى فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي قال
ولام الابتداء في نحو لزيد قائم وانه ليذهب اقول فائدتها تاكيد مضمون الجملة التي دخلت
عليها وهي تدخل على الجملة اما اسمية نحو لزيد قائم واما فعلية وفعلها مضارع نحو انه ليذهب
قال التاء تاء التانيث الساكنة وهي التي تلحق باواخر الافعال الماضية نحو ضربت للايذان من اول
الامر بان الفاعل مؤنث وتحرك بالكسر عند ملاقاة الساكن نحو قد قامت الصلاة اقول انما سكنت
لانها مبنية والاصل في البناء السكون قال النون المؤكدة ولا يؤكد بها الا المستقبل الذي
فيه معنى الطلب اقول انما اشترط الطلب في دخولها لان التاكيد انما يناسب كلاما يتوصل الى
تحصيل مطلوب وانما اشترط الاستقبال لان الطلب لا يكون للآتي فلا يؤكد بها الماضي والحال
بل يؤكد المستقبل والامر والنهي والاستفهام والتمني والعرض نحو والله لافعلن كذا واضربن ولا
يخرجن وهل يذهبن والاترن بليلك ترجعن قال والخفيفة تقع حيث تقع الثقيلة الا في

لاثنين جماعة المؤنث لاجتماع الساكنين على غير حدّها اقول هذه النون اما خفيفة ساكنة او
ثقيلة مشددة مفتوحة وتمام مباحثها مذكور في التصريف وقد شرحناه في شرحه قال الهاء
السكت تزاد في كل متحرك حركته غير اعرابية للوقف خاصة نحو ثمّه وجيهله وماليه وسلطانيه
ولا يكون الا ساكنة وتحريكها لحن اقول انما اختصت هذه الهاء بالمبني لان الحاجة الى بيان حركة
المبني اشد منها الى بيان حركة المعرب لان الاعرابية تعينه ما قبله بخلاف البناء وانما اختصت
بحالة الوقف لان خفاء الحركة انما هو فيها تنبيه اعلم ان المصنف لم يذكر بعض اصناف الحروف
كالتنوين والف التانيث وتاء التانيث المتحركة وشين الوقف وسينه وحرف الانكار وحرف التذكير
فكانه اقتصر في التنوين على ما ذكر عند ذكر خواص الاسم وفي الف التانيث وتائه على ما ذكره في
المؤنث وترك البواقي لقلة فائدتها ومع ذلك فلا باس بان نشير اليها بما يليق بكتابنا من البيان
فاقول التنوين على خمسة اقسام تنوين التمكن وهو الذي يدل على تمكن مدخوله في الاسمية كزيد و
تنوين التنكير وهو الذي يفرق بين المعرفة والنكرة كصه وصهٍ وتنوين المقابلة وهو الذي يقابل نون
الجمع المذكر السالم كمسلمات وتنوين العوض وهو الذي يعوض عن المضاف اليه كيومئذ فان اصله
يوم اذ كان كذا فسقطت الجملة باسرها وعوض عنها التنوين وتنوين الترنم وهو الذي يجعل مكان
حرف مد في نقول القوافي كما في قول الشاعر اقلّي اللوم عاذل والعتابا وقولي ان اصبت لقد اصابا
والمعنى جانبه قلّي لومي وعتابي وصوّبيني فيما اصل وشين الوقف وسينها شين معجمة عند
بني تميم وسين مهملة عند بكر تلحق كاف المؤنث في الوقف نحو اكرمتكش ومررت بكش بكسر معجمة
او مهملة ويسمى شين الكشكشة او سينها ومن معاوية انه قال يوما من افصح الناس
فقام رجل من اقصى القوم فقال قوم تباعدوا عن فراتية العراق وتيامنوا عن كشكشة بني تميم و
تياسروا عن كسكسة بكر ليست فيهم غمغمة قضاعة ولا طمطمانية حمير فقال معاوية من هم قال
قومي والكشكشة والكسكسة لحوق شين او سين بكاف المؤنث وبكر قضاعة بالقاف

الأنموذج

وحمير ثلث قبائل والقراسية بضم القاف وتشديد اليا لغة أهل العراق والنغمة على وزن فرانة
عدد تبيين الكلام والطمأنينة وتشديد اليا تشبيه الكلام بكلام العجم وحروف الإنكار زيادة تلحق
آخر الكلمة في الاستفهام كقولك لمن قال قدم زيد أزيدنيه بضم الدال وكسر النون وسكون
اليا والها منكر القدوم إذا كان قليل السفر وبخلاف قدومه إذا كان كثير السفر وكقولك لمن قال
غلبني الأمير الأميروه بمد الهمزة وضم الراء وسكون الها مستهزئا به ومنكرا التعجب من أن يغلبه
الأمير وحروف التذكر مدة تزاد على آخر كل كلمة يقف المتكلم عليها ليتذكر ما يتكلم به بعدها
مثل أن يقول الرجل قالا ويقولا ومن العامي قالوا ويقولوا ومن العلما إذا تذكر ولم يرد أن يقطع
كلامه والآن جاز أن نقطع كلامنا على ثالث الأبواب إذ وفقنا الله تعالى لانجاز ما وعدنا أصحاب
الكتاب والمؤمل ممن يعثر على خلل فيه أن يصلحه بكرمه ويعصمني عن لومه فيه فإني بارض أبناء
فيها كما يجاد المسع بالذات والتصنيف لا يوجد الأطيف منه في السنا
وذلك لأن شأن الفن على الاستعداد وأنى تيسير الترقي
فيد الإنسان ابتلى بشر صحبة الأضداد عصمنا
الله تعالى من شرورهم ورد الله
إليهم بلطفه كيد
نحورهم
م م
م

تم الصنف
المحذوف حروف التذكير
وهي مدة يريد بها المتكلم حين نسيه
حركة الآخر ويقون نحو قال زيد ويقول
عمرو وضامة قالا ويقولوا وضدا إذا تذكر
ولم يرد أن يقطع كلامه وإن كان الآخر ساكنا حرك بالكسرة
أي بالياء نحو قد قعد الله بالألف واللام إذا تذكر
حارثا ووجه ترك هذه الأصناف لعدم شيوعها في
إطلاق حرره الربيع وضبط المحفظة المبتدع
والشيخ المذكور ذات بهم الشمس القاضي
والله أعلم الحمد لله على الدوام
على من عليه بالإتمام
ثم طبع
المسؤول والمراد وصلى
الرسول أفضل التحية والسلام على
آله وأصحابه البررة الكرام ما طلع شمس ونور
النجوم وزهر النور بالأكمام
تعالى
الحمد لله على إتمام تحريره وتصحيحه
والسلام على خير نبيه وعلى آله وصحبه
ووزرائه وعلى آله وخلفائه وأصحابه الذين هم خير برايته

كتاب

هذا كتاب الصمدية

بسم الله الرحمن الرحيم

احسن كلمة يبتدأ بها الكلام وخير خبر يختتم به المرام حمدك اللهم على جزيل الانعام

والصلوة والسلام على سيد الانام محمد واله البررة الكرام سيما ابن عمه علي عليه السلام

الذي نصب علم الاسلام ورفعه وكسر الاصنام جازم اهلها وللنواصب اللئام

وواضع علم النحو لحفظ الكلام وبعد فهذه فوائد صمدية في علم العربية

حوت من هذا الفن ما نفعه عم ومعرفته للمبتدئين اهم وتضمنت فوائد جليلة

في قوانين الاعراب وفرائد لم يطلع عليها الا اولوا الالباب وضعتها للاخ

الاعز عبد الصمد جعله الله من العلماء العاملين ونفع بها جميع المؤمنين

ورتبتها على خمس حدائق الحديقة الاولى فيما اردت تقديمه غرض النحو علم

بقوانين الفاظ العرب من حيث الاعراب والبناء وفائدته حفظ اللسان عن الخطأ

الصمدية

٢٩٩

في المقالة الاولى في موضوع الكلمة والكلام فالكلمة لفظ موضوع مفرد وهي اسم وفعل وحرف والكلام لفظ مفيد بالاسناد ولا يتأتى الا في اسمين او فعل واسم

ايضاح الاسم كلمة معناها مستقل غير مقترن باحد الازمنة الثلاثة ويختص بالجر والنداء واللام والتنوين والتثنية والجمع والفعل كلمة معناها مستقل مقترن باحدها ويختص بقد ولو وتاء التانيث ونوني التاكيد والحرف كلمة معناها غير مستقل ولا مقترن باحدها ويعرف بعدم قبوله شيئا من خواص اخويه

تقسيم الاسم ان وضع لذات فاسم عين كزيد او لحدث فاسم معنى كضرب او لمنسوب اليه حدث فمشتق كضارب

ايضا ان وضع لشيء بعينه فمعرفة كزيد والرجل وذا والذي وهو والمضاف الى احدها معنى والمعرف بالنداء والا فنكرة

ايضا ان وجد فيه علامة التانيث ولو تقديرا كناقة وزينب ونار فمؤنث والا فمذكر والمؤنث ان كان له فرج فحقيقي والا فلفظي

تقسيم آخر الفعل ان اقترن بزمان سابق وضعا فماض ويختص بلحوق احدى التاءات الاربع او بزمان مستقبل او حال وضعا فمضارع ويختص بالسين وسوف ولم ولن واحدى الزوائد الاربع في اوله والحال ... فامر ويعرف بفهم الامر منه مع قبوله نوني

التاكيد ويبنى الماضي على الفتح الا اذا كان آخره الفا او اتصل به ضمير رفع متحرك او واو والمضارع ان اتصل به نون الاناث بني على السكون او نون التاكيد

كتاب

مباشرة كيضربن وفعل الفتح والا فرفوع ان تجرد عن ناصب وجازم والا فمنصوب او مجزوم

والامر يبني على ما يجزم به مضارعه **فائدة** الاعراب اثر ظاهر او مقدر يجلبه العامل في اخر

الكلمة لفظا او تقديرا وانواعه رفع ونصب وجر وجزم فالاولان يوجدان في الاسم والفعل

والثالث يختص بالاسم والرابع بالفعل والبناء كيفية في اخر الكلمة لا يجلبها عامل

وانواعه ضم وكسر وفتح وسكون فالاولان يوجدان في الاسم والحرف نحو حيث وامس

ومنذ ومنذ ولام الجر والاخيران يوجدان في الكلم الثلث نحو اين وقام وسوف وكم وقم

وهل **تنبيه** علامات الرفع اربع الضمة والالف والواو والنون فالضمة في الاسم المفرد

والجمع المكسر والجمع المؤنث السالم والمضارع والالف في المثنى وهو ما دل على اثنين

واغنى عن متعاطفين وملحقاته وهي كلا وكلتا مضافين لمضمر واثنان واثنتان والواو

في الجمع المذكر السالم وملحقاته وهي اولو وعشرون وبابه والاسماء الستة وهي

ابوه واخوه وحموها وفوه وهنوه وذو مال مفردة مكبرة مضافة الى غير الياء والنون في

المضارع المتصل به ضمير رفع لمثنى او جمع او مخاطبة نحو يفعلان وتفعلان ويفعلون و

تفعلون وتفعلين **تكميل** علامات النصب خمس الفتحة والالف والياء والكسرة و

حذف النون فالفتحة في الاسم المفرد والجمع المكسر والمضارع والالف في الاسماء الستة

والياء في المثنى والجمع وملحقاتهما والكسرة في الجمع المؤنث السالم وحذف النون في الافعال

الخمسة **توضيح** علامات الجر ثلث الكسرة والياء والفتحة فالكسرة في الاسم المفرد والجمع المكسر المنصرفين والجمع المؤنث السالم والياء في الاسماء الستة والمثنى والجمع والفتحة في غير المنصرف وعلامتا الجزم السكون والحذف فالسكون في المضارع صحيحا والحذف فيه معتلا وفي الافعال الخمسة **فائدة** يقدر الاعراب في سبعة مواضع كما هو المشهور لفظا في الاسم المقصور كموسى والمضاف الى الياء كغلامي والمضارع المتصل بنون التأكيد غير مباشرة كيضربانّ ويدعنّ وجرا في المنقوص كقاض ورفعا ونصبا في المضارع المعتل بالالف كيخشى ورفعا في المضارع المعتل بالواو والياء كيدعو ويرمي وجمع المذكر السالم المضاف الى ياء المتكلم كمسلميّ **الحديقة الثانية** فيما يتعلق بالاسماء الاسم ان اشبه الحرف فمبني والا فمعرب والمعربات انواع **الاول** ما يرفع فقط وهو اربعة **الاول** الفاعل وهو ما اسند اليه العامل فيه قائما به وهو ظاهر ومضمر بارز ومستتر والاستتار يجب في الفعل في سبعة مواضع فعل الامر للواحد المذكر والمضارع المبدوء بتاء الخطاب للواحد او بالهمزة او بالنون وفعل الاستثناء وفعل التعجب والحق بذلك نحو زيد قام او يقوم وما يظهر في بعض هذه المواضع كاقوم انا فتاكيد للفاعل كقمت انا **تبصرة** ويلزم الفعل علامة التأنيث ان كان فاعله ظاهرا حقيقي التأنيث كقامت هند او ضميرا متصلا مطلقا كهند قامت والشمس

طلعت وذلك يجيء مع الظاهر اللفظي كطلعت وطلع الشمس ويترجح ذكرها مع الفصل

بغير إلا نحو دخلت أو دخل الدار هند وتركها مع الفصل بها نحو ما قام إلا امرأة

وكذا في باب نعم وبئس نحو نعم المرأة هند **مسئلة** الأصل في الفاعل تقدمه على

المفعول ويجب ذلك إذا خيف اللبس أو كان ضميرا متصلا والمفعول متأخرا عن الفعل

ويمتنع إذا اتصل به ضمير المفعول أو اتصل ضمير المفعول بالفعل وهو غير متصل أو وقع

منهما بعد إلا أو معناها وجب تأخيره **الثاني** نائب الفاعل وهو المفعول القائم

مقامه وصيغته فُعِل أو يُفعَل ولا يقع ثاني باب علمت ولا ثالث باب أعلمت ولا

مفعول له ولا معه ويتعين للمفعول به فإن لم يكن فالجميع سواء **مسئلتان**

المبتدأ والخبر فالمبتدأ هو المجرد عن العوامل اللفظية مسندا إليه أو الصفة

الواقعة بعد نفي أو استفهام رافعة لظاهر أو حكمه فإن طابقت مفردا فوجهان

نحو زيد قائم وأقائم وما قائم الزيدان أو زيد وقد ينكر المبتدأ بدون الخبر نحو كل

رجل وضيعته وضربي زيدا قائما وأكثر شربي السويق ملتوتا ولولا علي عليه السلام

لهلك عمر ويعرف لا أو من ولا يكون نكرة إلا مع الفائدة والخبر هو المجرد المسند به

فهو مشتق أو جامد فالمشتق الغير الرافع لظاهر يتحمل الضمير فيطابقه أيما تطابق

نحو الكلمة لفظ وهند قائم أبوها **قاعدة** المجهول ثبوته لشيء عند السامع في اعتقاده

المتكلم بجعل خبرا او يؤخر وذلك الشئ المعلوم بجعل مبتدأ او يقدمه ولا يعلم عن ذلك في الغالب فمن عرف زيدا باسمه وشخصه ولم يعرف انه اخوه زيد اخوك ولمن عرف ان له اخا ولم يعرفه اسما اخوك زيد فالمبتدأ هو المقدم في الصورتين

فصل تدخل على المبتدأ والخبر افعال وحروف فتجعل المبتدأ اسما لها والخبر خبرا لها وتسمى النواسخ وهي خمسة انواع **الاول** الافعال الناقصة والمشهور منها كان وصار واصبح واضحى وامسى وظل وبات وليس ومازال ومابرح ومانفك وما فتئ ومادام وحكمها رفع الاسم ونصب الخبر ويجوز في الكل توسط الخبر وفيما سوى الخمسة الاواخر تقدمه عليها وفيما عدا فتئ وليس وزال ان تكون تامة وما تصرف منها يعمل عملها

مسألة تختص كان بجواز حذف نون مضارعها المجزوم بالسكون ولم يتصل بضمير نصب ولا ساكن ومن ثم لم يجز في نحو لم تكنه و لم يكن الله ليغفر لهم ولك في نحو الناس مجزيون باعمالهم ان خيرا فخير وان شرا فشر اربعة اوجه نصب الاول ورفع الثاني ورفعهما ونصبهما وعكس الاول فالاول اقوى والاخير اضعف والمتوسطان متوسطان

الثاني الاحرف المشبهة بالفعل وهي ان وان وكان وليت ولكن ولعل وعملها عكس عمل كان ولا يتقدم احد معموليها عليها مطلقا ولا خبرها على اسمها الا اذا كان ظرفا او جارا ومجرورا نحو ان في ذلك لعبرة

كتاب

قوله اهملت وكررت اى وجوبا عند سيبويه والجمهور في غير الضرورة اي مع المعرفة فليكون التكرار جبرا لما فاتها من نفي الجنس الذي لا يمكن حصوله مع المعرفة لان نفي الجنس هو تكرارا لنفي في الحقيقة والا مع الفصل فليكون تنبيها على انها لنفي الجنس مع فصل التنكير بخلاف ما اذا كانت عاملة ... فعلها كاف في هذا التنبيه فتكرارها مع المعرفة نحو لا زيد في الدار ولا عمرو وقوله تعالى لا الشمس ينبغي لها ان تدرك القمر ولا الليل سابق النهار

ومع الفصل نحو لا في الدار رجل ولا امرأة وقوله تعالى لا فيها غول

وتلحقها ما فتكفها عن العمل نحو انما زيد قائم والمصدر ان حل محلها ان فتحت همزتها والا كسرت وان جاز الامران جاز الامران نحو او لم يكفهم انا انزلنا وفي اني عبد الله واول قولي اني احمد الله والمعطوف على اسمها هذه الحروف منصوب ويختص ان وانّ ولكن بجواز رفعه بشرط مضي الخبر

الثالث ما ولا المشبهتان بليس وتعملان عملها بشرط بقاء النفي وتاخر الخبر ويشترط في ما عدم زيادة ان معها وفي لا التنكير معمولها فان لحقها التاء اختصت بالاحيان وكثر حذف اسمها نحو ولات حين مناص

الرابع لا النافية للجنس وتعمل عمل ان بشرط عدم دخول جار عليها واسمها ان كان مضافا او شبيها به نصب والا بني على ما ينصب به نحو لا رجل ولا رجلين في الدار وشرطها التنكير ومباشرتها فان عرفا وفصلا اهملت وكررت نحو لا زيد في الدار ولا عمرو

ولا في الدار رجل ولا امرأة **مسئلة** لك في نحو لا حول ولا قوة الا بالله خمسة اوجه الاول فتحهما على الاصل الثاني رفعهما على الابتداء او على الاعمال كليس الثالث فتح الاول ورفع الثاني بالعطف على المحل او باعمال الثانية كليس الرابع عكس الثالث على اعمال الاولى كليس او الغائها الخامس فتح الاول ونصب الثاني بالعطف على لفظه لمشابهة الفتح النصب

الخامس افعال المقاربة وهي كاد وكرب واوشك لدنو الخبر وعسى لرجائه وانشأ وطفق للشروع فيه وتعمل عمل كان واخبارها جمل مبدوة

(هامش) لا النافية فهذه تخص المضارع

(هامش) ... كل موضع كررت فيه لا على سبيل العطف كان ...

(هامش) ... ان كان ... قال ابن الحاجب في شرح المفصل وفيه اشكال في الاستثناء الواقع بعده سيذكر

(هامش) ... على ان الاولى ... ونصب الثانية على ان لا الثانية زائدة ... بنفي ...

(هامش) بالعطف على محل اسم لا الاولى ... على لفظه ... لانه لما اطرد في لا بناء ... الفتح نزلت منزلة ... المحدث للفتحة ... فعطفت عليه لفظا ...

بمضارع ويغلب في الأولين تجرده من أن نحو وما كادوا يفعلون وفي الأوسطين اقترانه بها نحو عسى ربكم أن يرحمكم وهو في الأخيرين ممتنع نحو طفق زيد يكتب وعسى وأنشأ وكرب ملازمة للمضي إلا كاد وأوشك فيطلق لهما مضارع وتختص عسى وأوشك باستغنائهما عن الخبر في نحو عسى أن يقوم زيد فإذا قلت زيد عسى أن يقوم فلك فيها إعمالها في ضمير زيد فتنبت سترها وتفريغها عنه فما بعدها اسم مغن عن الخبر ويظهر أثر ذلك في التأنيث والتثنية والجمع فعلى الأول تقول هند عست أن تقوم والزيدان عسيا أن يقوما والزيدون عسوا أن يقوموا وعلى الثاني عسى في الجميع

النوع الثاني ما يرد منصوبا لا غير وهو ثمانية **الأول** المفعول به وهو الفضلة الواقع عليه الفعل والأصل فيه تأخره عنه وقد يتقدم جوازا لإفادة الحصر نحو زيدا ضربت ووجوبا للزوم الصدر نحو من رأيت **الثاني** المفعول المطلق وهو مصدر يؤكد عامله أو يبين نوعه أو عدده نحو ضربت ضربا أو ضرب الأمير أو ضربتين والمؤكد مفرد دائما وفي النوع خلاف ويجب حذف عامله سماعا في نحو سقيا ورعيا وقياسا في نحو فشدوا الوثاق فإما منا بعد وإما فداء وله علي ألف درهم اعترافا وزيد قائم حقا وما أنت إلا سيرا وإنما أنت سيرا وزيد سيرا سيرا ومررت به فإذا له صوت صوت حمار ولبيك وسعديك **الثالث** المفعول له وهو المنصوب

كتاب

بفعل فعل لتحصيله او حصوله نحو ضربته تأديبا وقعدت عن الحرب جبنا ويشترط كونه مصدرا ومتحدا بعامله وقتا وفاعلا ومن ثم جيء باللام في نحو والارض وضعها للانام وتهيأت للسفر وجئتك لمجيئك اياي

الرابع المفعول معه وهو المذكور بعد واو المعية لمصاحبة معمول عامله ولا يتقدم على عامله نحو سرت وزيدا وما لك وزيدا وجئت انا وزيدا والعطف في الاولين قبيح وفي الاخير سائغ وفي نحو ضربت زيدا وعمرا واجب

الخامس المفعول فيه وهو اسم زمان او مكان مبهم او بمنزلة احدهما منصوب بفعل فيه نحو جئت يوم الجمعة وصليت خلف زيد وسرت عشرين يوما وفرسخا واما نحو دخلت الدار فمفعول به على الاصح

السادس المنصوب بنزع الخافض وهو الاسم الصريح والمؤول المنصوب بفعل لازم بتقدير حرف الجر وهو قياسي مع أنّ وأنْ نحو اوعجبتم ان جاءكم ذكر من ربكم وعجبت ان زيدا قائم وسماعي في غير ذلك نحو ذهبت الشام

السابع الحال وهي الصفة المبينة للهيئة غير نعت ويشترط تنكيرها والاغلب كونها منتقلة مشتقة مقارنة لعاملها وقد تكون ثابتة وجامدة ومقدرة والاصل تأخرها عن صاحبها ويجب ان كان مجرورا ويمتنع ان كان نكرة محضة وهو قليل ويجب تقدمها على العامل ان كان لها الصدر نحو كيف جاء زيد ولا تجيء عن المضاف اليه الا اذا صح قيامه مقام المضاف نحو بل نتبع ملة ابراهيم حنيفا او كا

المضاف بعضه نحو اعجبني وجه هند ذاهبة او كان عاملا في الحال نحو اعجبني ذهابك
مسرعا الثاني التمييز وهو النكرة الرافعة للابهام المستقر عن ذات او نسبة او
يفترق عن الحال بانه غالبا جامد وقد يجيء جملة وقد يجوز تقديمه على عامله على
الاصح فان كان مشتقا احتمل الحال فالاول عن مقدار غالبا والخفض قليل ومن
غيره قليل والخفض كثير والثاني عن نسبة في جملة او نحوها واضح شبر رطل زيتا
وخاتم فضة واشتعل الرأس شيبا ولله دره فارسا والناصب لمبين الذات هي ولمبين
النسبة المسند من فعل او شبهه النوع الثالث ما يرد مجرورا لا غير وهو
اثنان الاول المضاف اليه وهو ما نسب اليه شيء بواسطة حرف جر مقدر مرادا
فتمتنع اضافة المضمرات واسماء الاشارة واسماء الاستفهام واسماء الشرط والموصول
سوى اي في الثلاثة وبعض الاسماء يجب اضافته الى الجمل وهو اذ وحيث واذا
والى المفرد ظاهرا او مضمرا وهو كلا وكلتا وعند ولدى وسوى او ظاهر فقط وهو اولو
واولات وذو وفروعهما او مضمرا فقط وهو وحده ولبيك واخواته تكميل يجب تجريد
المضاف عن التنوين ونوني المثنى والجمع وملحقاتهما فان كانت اضافته صفة الى معمولها
فلفظية ولا تفيد الا تخفيفا والا فمعنوية وتفيد تعريفا مع المعرفة وتخصيصا مع
النكرة والمضاف اليه فيها ان كان جنسا للمضاف فهي بمعنى من او ظرفا له فبمعنى

في او غيرها بمعنى اللام وقد يكتسب المضاف المذكر من المضاف اليه المؤنث تانيثه
وبالعكس بشرط جواز الاستغناء عنه بالمضاف اليه كقوله كما شرقت صدر القناة من
الدم وقوله إنارة العقل مكسوف بطوع هوى ومنه نحو فاستغلام هند

الثاني

المجرور بالحرف وهو ما نسب اليه شيء بواسطة حرف جر ملفوظ والمشهور من حروف الجر
اربعة عشر سبعة منها تجر الظاهر والمضمر وهي من والى وعن وعلى وفي والباء واللام و سبعة
منها تجر الظاهر فقط وهي مذ ومنذ وتختصان بالزمان ورب تختص بالنكرة والتاء
تختص باسم الله تعالى وحتى والكاف والواو ولا تختص بالظاهر المعين

النوع الرابع

ما يرد منصوبا وغير منصوب وهو اربعة

الاول

المستثنى وهو المذكور بعد الا واخواتها
للدلالة على عدم اتصافه بما نسب الى سابقه ولو حكما فان كان مخرجا فمتصل والا فمنقطع
فالمستثنى بالا ان لم يذكر معه المستثنى منه اعرب بحسب العوامل ويسمى مفرغا والكلام
معه غير موجب غالبا وان ذكر فان كان الكلام موجبا نصب والا فان كان متصلا
فالاحسن اتباعه على هذا اللفظ نحو ما فعلوه الا قليل وان تعذر فعلى المحل نحو لا اله
الا الله وان كان منقطعا فالحجازيون يوجبون النصب والتميميون يجوزون الاتباع نحو
ما جاء في القوم الا حمار او حمار

تتمة

والمستثنى بخلا وعدا وحاشا يصح مع
فعليتها ويجر مع حرفيتها بلا لبس ولا يكون نصب على الخبرية واسمها مستتر وجوبا

الصمد

وبما خلا وبما عدا منصوب وبغير وسوى مجرور بالاضافة ويعرب غير بما يستحقه المستثنى
بالا وسوى كغير عند قوم وظرف عند آخرين **الثاني** المشتغل عنه العامل اذا اشتغل
عامل عن اسم مقدم بنصب ضميره او متعلقه كان لذلك الاسم خمس حالات فيجب نصبه
بعامل مقدر يفسره المشتغل اذا تلا ما لا يتلوه الا الفعل كاداة التحضيض نحو هلا زيدا
اكرمته وكاداة الشرط نحو ان زيدا لقيته فاكرمه ورفعه بالابتداء اذا تلا ما لا يتلوه
الا الاسم كاذا الفجائية نحو خرجت فاذا زيد يضربه عمرو وفصل بينه وبين المشتغل بما
له الصدر نحو زيد هل رأيته ويترجح نصبه اذا [illegible] مظان الفعل نحو ازيدا اضربته او حصل
بنصبه تناسب الجملتين في العطف نحو قام زيد وعمرا اكرمته او كان المشتغل فعل طلب
نحو زيدا اضربه ويتساوى الامران اذا لم يفت التناسب في العطف على التقديرين نحو
زيد قام وعمرا اكرمته فان رفعت فالعطف على الاسمية او نصبت فعلى الفعلية و
يترجح الرفع فيما عدا ذلك لاولوية عدم التقدير نحو زيد ضربته **الثالث** المنادى
وهو المدعو بيا او هيا او اي او وا مع البعد او بالهمزة مع القرب او بيا مطلقا ويشترط كونه
مظهرا [illegible] ضعيف خلوه عن ال الا في لفظ الجلالة نحو يا الله [illegible] شاذ وقد يحذف
حرف النداء الا في اسم جنس والمندوب والمستغاث واسم الاشارة ولفظ الجلالة مع
[illegible] **فصل** المفرد المعرفة والنكرة

المقصود يبنى على ما يرفع به نحو يا زيد ويا رجلان والمضاف وشبهه وغير المقصود
ينصب مثل يا عبد الله ويا طالعا جبلا ويا رجلا وللمستغاث يخفض بلامها ويفتح لا
ولا لام فيه نحو يا لزيد ويا زيداه والعلم المفرد الموصوف بابن او ابنة مضافا الى علم
آخر يختار فتحه نحو يا زيد بن عمرو والمنون ضرورة يجوز ضمه ونصبه نحو سلام الله
يا مطر عليها وليس عليك يا مطر السلام والمكرر للمضاف يجوز ضمه ونصبه كتيم
الاول في نحو يا تيم تيم عدي [illegible] لا وتوابعه المضافة تنصب مطلقا
واما المفرد فتوابع المعرب تعرب باعرابه وتوابع المبني على ما يرفع به من التأكيد
والصفة وعطف البيان ترفع حملا على لفظه وتنصب على محله والبدل
كالمستقل مطلقا. اما المعطوف فان كان مع أل فالخليل يختار رفعه ويونس
نصبه والمبرد ان كان كالخليل فكالخليل والا فكيونس والا فكالبدل و
توابع ما يقدر ضمه كالمنقول والمبني قبل النداء كتوابع المضموم لفظا فترفع
للبناء المقدر على اللفظ وتنصب للنصب المقدر على المحل. الرابع مميز
اسماء العدد فمميز الثلاثة الى العشرة مجرور ومجموع ومميز ما بين العشرة
والمائة منصوب مفرد ومميز المائة والالف ومثناهما وجمعه مجرور مفرد و
رفض جمع المائة. واصول العدد اثنتا عشرة كلمة واحد الى عشرة ومائة و

الف فالواحد والاثنان يذكران مع المذكر ويؤنثان مع المؤنث ولا يجامعهما

المعدود بل يقال رجل ورجلان والثلثة الى العشرة بالعكس نحو قوله تعالى سخرها

عليهم سبع ليال وثمانية ايام حسوما وتقول احد عشر رجلا واثنا عشر

رجلا في المذكر احدى عشرة امرأة واثنتا عشرة امرأة في المؤنث وثلثة عشر

رجلا الى تسعة عشر رجلا في المذكر وثلث عشرة امرأة الى تسع عشرة امرأة في

المؤنث ويستويان في عشرين واخواتها ثم تعطف فتقول احد وعشرون رجلا و

احدى وعشرون امرأة واثنان وعشرون رجلا واثنتان وعشرون

واثنتان وعشرون امرأة وثلثة وعشرون امرأة وهكذا الى تسع وتسعين امرأة

المبنيات منها المضمر

وهو ما وضع لمتكلم او مخاطب او غائب سبق ذكره ولو حكما فان استقل فمنفصل والا فمتصل والمتصل مرفوع ومنصوب ومجرور والمنفصل غير مجرور فهذه خمسة ولا يسوغ المنفصل الا لتعذر المتصل واستتر في هاء سلنيه وشبهه بالخيار

مسئلة

وتقدم قبل الجملة ضمير غائب يفسر بها يسمى ضمير الشان والقصة ويختار تانيثه ان كان المؤنث فيها عمدة وقد يستتر ولا يعمل فيه الا الابتداء او نواسخه ولا يثنى ولا يجمع ولا يفسر بمفرد ولا يتبع نحو هو الامير راكب هي هند كريمة وانه

الاسير كما في كتاب ... صنفان **فائدة** ذكر بعض المحققين عود الضمير على
المتأخر لفظا ورتبة في خمسة مواضع اذا كان مرفوعا بأول المتنازعين واعملنا
الثاني نحو اكرماني واكرمت الزيدين او فاعلا في باب نعم مفسرا بتمييز نحو نعم
رجلا زيد او ابدل منه ظاهر نحو ضربته زيدا او مجرورا برب على ضعف نحو ربه
رجلا او كان للشأن والقصة **ومنها** اسماء الاشارة وهي ما وضع لمشار
اليه المحسوس فللمفرد المذكر ذا وللمثنى ذان مرفوع المحل وذين منصوبه ومجروره
وان هذان لساحران متأول وللمؤنث ذي وذه وتي وته وللمثناة تان رفعا و
تين نصبا وجرا وللجمع مطلقا اولاء مدا وقصرا وتدخلها هاء التنبيه وتلحقها
كاف الخطاب بلا لام للمتوسط ومعها للبعيد الا في المثنى والجمع عند من مده و
فيما دخله حرف التنبيه **ومنها** الموصول وهو حرفي واسمي فالحرفي كل حرف
اول مع صلته بالمصدر والمشهور خمسة أن وأن وما وكي ولو نحو اولم يكفهم انا
نزلنا وان تصوموا خير لكم وبما نسوا يوم الحساب لكيلا يكون على المؤمنين حرج
يود احدهم لو يعمر الف سنة **تكميل** والموصول الاسمي ما افتقر الى صلة
وعائد وهو الذي للمذكر والتي للمؤنث واللذان واللتان لمثناهما بالالف اذا كان
مرفوع المحل وبالياء ان كانا منصوبين ومجرورين والاولى والذين مطلقا الجمع

المذكر

المذكر واللاتي واللائي واللواتي لجمع المؤنث ومن وما وال واي وذو وذا بعد
ما او من الاستفهاميتين للمؤنث والمذكر مستكملة اذا قلت ماذا صنعت ومن ذا
رأيت وما موصولة ومن وما مبتدأ والجواب رفع ولك الغاء ذا فهما مفعولان و
تركيبها معهما بمعنى اي شيء او اي شخص فالكل مفعول والجواب على التقديرين نصب
وقس عليه نحو ما انا عرض ومن ذا قام الا ان الجواب رفع مطلقا ومنها المركب وهو
ما ركب من لفظين ليس بينهما نسبة فان تضمن الثاني حرفا بنيا كخمسة عشر وحادي
عشر واخواتهما الا اثني عشر واثنتي عشر فان الاول منهما معرب على المختار والا اعرب
الثاني كبعلبك ان لم يكن قبل التركيب مبنيا كسيبويه التوابع كل ثان اعرب
باعراب سابقه وهي خمسة الاول النعت وهو ما دل على معنى في متبوعه مطلقا
والاغلب اشتقاقه وهو اما بحال الموصوف ويتبعه اعرابا وتعريفا وتنكيرا وافرادا
وتثنية وجمعا وتذكيرا وتانيثا او بحال متعلقه ويتبعه في الثلثة الاول واما
في البواقي فان رفع ضمير الموصوف فموافق ايضا نحو جاءتني امرأة كريمة الاب و
رجلان كريما الاب ورجال كرام الاب والا فكالفعل نحو جاءني رجل حسنة جاريته
او غالية او قال داره ولقيت امرأتين حسنا عبداهما او قائما او قائمة في الدار
جاريتهما الثاني المعطوف بالحرف وهو تابع بواسطة الواو او الفاء او ثم او حتى

او أم او إمّا او أو او بل او لا او لكن نحو جاءني زيد وعمرو وجمعنا كرّوا لا فرّوا وقد يعطف
الفعل على اسم مشتق وبالعكس ولا يحسن العطف على المرفوع المتصل بارزا او مستترا
الا مع الفصل بالمنفصل او فاصل ما او توسط لا بين العاطف والمعطوف نحو جئت
انا وزيد و يدخلونها ومن صلح وما اشركنا ولا آباؤنا **تتمة** ويعاد الخافض على
المعطوف على ضمير مجرور نحو مررت بك وبزيد ولا يعطف على معمولي عاملين مختلفين
على المشهور الا في نحو في الدار زيد والحجرة عمرو **الثالث** التاكيد وهو تابع يفيد تقرير
متبوعه او شمول الحكم لافراده وهو لفظي وهو اللفظ المكرر او معنوي بالفاظ النفس
والعين ويطابقان المؤكد في غير التثنية وهما فيها كالجمع تقول جاءني زيد نفسه و
الزيدان انفسهما والزيدون انفسهم وكلا وكلتا للمثنى وكل وجميع وعامة لغيره من
ذي اجزاء يصح افتراقها ولو حكما نحو اشتريت العبد كله ويتصل بضمير مطابق
للمؤكد وقد يتبع كلا اجمع واخواته **مسئلتان** لا تؤكد النكرة الا مع الفائدة
ومن ثمة امتنع رأيت رجلا نفسه وجاز اشتريت عبدا كله واذا اكد المرفوع المتصل
بارزا ومستترا بالنفس والعين فبعد المنفصل نحو قوموا انتم انفسكم وقمت انت نفسك
الرابع البدل وهو التابع المقصود بما نسب الى متبوعه وهو بدل الكل من
الكل والبعض من الكل والاشتمال وهو الذي اشتمل عليه المبدل منه بحيث يتشوق النفس

في نحو يا زيد
الحارث او في الحارث
في المثال الاول عطف بيان
على زيد وزيد في المثال الثاني عطف بيان
على الرجل لا يجوز ان يكون بدلا لان البدل في حكم
تكرار العامل فلو جعل بدلا يكون التقدير يا الحارث

الى ذكره نحو نسينا او نلبث من شهر رجب او قت الرعية والبدل المباين وهو ان تذكر المظهر
بعد ما للبيان كقولك حبيبي قمر شمس ويقع من الفصحاء او لا ذا وإذا الغلط
الغلط نحو جاءني زيد الفرس ولا يقع من فصيح **ولا** لا يبدل الظاهر عن المضمر
بدل الكل الا من الغائب نحو ضربته زيدا وقال بعض المحققين لا يبدل المظهر من متكلم
ولا من المخاطب وفيما مثل به لذلك نصوص في العرب نحو قمت انا ولقيت زيدا اياه
تاكيد لفظي **الخامس** عطف البيان وهو تابع يشبه الصفة في توضيح متبوعه
نحو جاءني زيد اخوك ويتميز عن البدل في نحو يا زيد الحارث وفي نحو هند
قام ابوها انه بدل لان البدل في حكم تكرار العامل في نحو يا زيد الحارث
وجاء الضارب الرجل فيه لان البدل في حكم تكرار العامل في يا الحارث والضارب
ومن المعرب **الاسماء التي تعمل عمل الافعال** وهي خمسة اقسام
الاول المصدر وهو اسم الحدث الذي اشتق منه الفعل ويعمل عمل فعله مطلقا
الا اذا كان مفعولا مطلقا الا اذا كان بدلا عن الفعل او جوابا والاكثر ان يضاف
الى فاعله ولا يتقدم معموله عليه والعمل مع اللام ضعيف كقوله ضعيف النكاية
اعداءه الثاني اسم الفاعل والمفعول فاسم الفاعل ما دل على معنى الحدث وان كان
صلة لال عمل مطلقا والا فيشترط كونه للحال والاستقبال والاعتماد بنفي واستفهام

او مجرعنه او موصوف او ذي حال ولا يعمل بمعنى الماضي خلافا للكسائي وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد حكاية حال ماضية واسم المفعول ما دل على حدث ومفعوله وهو في العمل والشرط كاسم الفاعل

الرابع

الصفة المشبهة وهي ما دل على حدث وفاعله على معنى الثبوت فتفرق عن اسم الفاعل بصوغها عن اللازم دون المتعدي كحسن وصعب وبعدم جواز كونها صلة لال وبعملها من غير شرط زمان وبمخالفة فعلها في العمل وبعدم جريانها على المضارع تحريكة ولمعمولها ثلث حالات الرفع بالفاعلية والنصب على التشبيه بالمفعول ان كان معرفة والتمييز ان كان نكرة والجر بالاضافة وهي مع كل من هذه الثلثة اما باللام او لا والمعمول مع كل من هذه الستة اما مضاف او باللام او مجرد صارت ثمانية عشر فالممتنع الحسن وجهه والحسن وجه والمختلف في حسن وجهه اما البواقي فالاحسن ذو الضمير الواحد فهو تسعة والحسن ذو الضميرين وهو اثنان والقبيح الخالي من الضمير وهو اربعة

الخامس

اسم التفضيل وهو ما دل على موصوف بزيادة على غيره وهو افعل للمذكر وفعلى للمؤنث ولا يبنى الا من ثلاثي تام متصرف قابل للتفاضل غير مصوغ منه افعل لغير التفضيل فلا يبنى من نحو دحرج ونعم وصار ومات ولا من عور وخضر ونحو لمجيء لعور واخضر واحمر لغيره فان فقد الشرط توصل

ترتيب	بالرفع	والنصب	والجر
الحسن وجهه	حسن	حسن	حسن
الحسن الوجه	حسن	حسن	حسن
الحسن وجه	حسن	حسن	حسن
حسن وجهه	حسن	حسن	مختلف فيه
حسن الوجه	حسن	حسن	حسن
حسن وجه	حسن	حسن	حسن

باشدّ نحو. واحمر من هنّ شذّ وانقص من الّذين نادر **تتمّة** ويستعمل اما
بمن او بال مضافا فالاوّل مفرد مذكّر دائما نحو هند والزيدان افضل من عمرو وقد
يحذف من نحو الله اكبر والثاني يطابق موصوفه ولا يجامع من نحو هند الفضلى
والزيدان الافضلان والثالث ان قصد تفضيل على من اضيف اليه وجب كونه
منهم وجاز فيه المطابقة وعدمها نحو الزيدان اعلما الناس او اعلم وعلى هذا
يمتنع يوسف احسن اخوته وان قصد تفضيل مطلقا مفرد مذكّر مطلقا نحو يوسف
احسن اخوته والزيدان احسن اخوتهما اي احسن الناس من بينهم **تبصرة** لا
يرفع الضمير المستتر اتفاقا ولا ينصب المفعول به اجماعا ويرفع الظاهر قليلا نحو
رأيت رجلا احسن منه ابوه ويكثر ذلك في نحو ما رأيت رجلا احسن في عينه الكحل
منه في عين زيد لانه بمعنى الفعل **خاتمة** موانع صرف الاسم تسع يجمعها
تأنيث عدل ومعرفة وزائدتا فعلان ثمّ تركيب كذلك ووزن الفعل والـ
الصفة فبثنتين منها يمنع الصرف فكذا بواحدة نابت فقالوا مضعّفة
والعجمة تمنع صرف العلم العجمي العلمية بشرط زيادته على الثلاثة كابراهيم ولا اثر
لتحرّك الاوسط عند الاكثر والجمع يمنع صرفه وزن مفاعل ومفاعيل كدراهم و
دنانير والنائب عن علّتين والحق بهما اصل وسراويل للشبه والتأنيث

ان كان بالعجمة كحمص وآبان عن علتين والا منع صرف العلم حتما ان كان بالتاء
كطلحة او زاد على الثلاث كزينب او تحرك الاوسط كسقر او اعجميا كجور فلا يتحتم
منع صرف هند خلافا للزجاج والعدل يمنع صرف الصفة المعدولة عن اصلها
كرباع وعمر بنع وكاخر في مررت بنسوة اخر اذ القياس بنسوة آخر لان اسم التفضيل
المجرد عن اللام والاضافة مفرد مذكر دائما ويقدر العدل فيما سمع غير منصرف وليس
فيه سوى العلمية كزحل وعمر بتقدير زاحل وعامر والتعريف شرط تاثيره في منع
الصرف العلمية والالف والنون يمنع صرف العلم كعمران والوصف الغير القابل
للتاء كسكران فعريان منصرف ورحمن ممنوع والتركيب المزجي يمنع صرف العلم كبعلبك
ووزن الفعل شرط الاختصاص بالفعل او تصديره بزائد من زوائده يمنع صرف
العلم كشمر والوصف الغير القابل للتاء كاحمر فيعمل منصرف لوجود يعملة والصفة
صرف للوازن للفعل بشرط كونها الاصل فيه وعدم قبول التاء فاربع في مررت
بنسوة اربع منصرف لوجهين وجميع الباب يكسر مع اللام والاضافة والضرورة

الحديقة الثالثة

فيما يتعلق بالافعال يختص المضارع بالاعراب فيرتفع
بالتجرد عن الناصب والجازم وينصب باربعة احرف لن وهي لتاكيد نفي الاستقبال
وكي ومعناها السببية وان وهي حرف مصدري والتي بعد العلم غير

ناصبة وفي أن الواقعة بعد الظن وجهان وإذن وهي للجواب والجزاء وتنصبه
مصدرة مباشرة مقصودا به الاستقبال نحو إذن أكرمك لمن قال أزورك ويجوز الفصل
بالقسم وبعدها تالية للواو والفاء وجهان وتنصب بأن مضمرة جوازا بعد
الحروف العاطفة فعلا على اسم صريح نحو ولبس عباءة وتقر عيني وبعد لام كي إذا لم يقترن
بلا نحو لتبين للناس لئلا يدخل الجنة ووجوبا بعد خمسة أحرف لام الجحود وهي المسبوقة بكون
منفي نحو وما كان الله ليعذبهم وأو بمعنى إلى أو إلا نحو لألزمنك أو تعطيني حقي وفاء
السببية وواو المعية المسبوقتين بنفي أو طلب نحو لا تزرني فأكرمك ولا تأكل السمك
وتشرب اللبن وحتى بمعنى إلى أو كي إذا كان الاستقبال نحو أسير حتى تغرب الشمس
وأسلم حتى أدخل الجنة فإن أردت الحال كانت حرف ابتداء فصل والجازم
ضربان فالأول ما يجزم فعلا واحدا وهو أربعة أحرف اللام ولا الطلبيتان نحو لينفق ذو سعة
ولا تشرك بالله ولم ولما ويشتركان في النفي والقلب للماضي ويختص لم بمصاحبة
أداة الشرط نحو إن لم تقم أقم وبجواز انقطاع نفيها نحو لم يكن ثم كان ويختص لما
بجواز حذف مجزومها نحو قاربت المدينة ولما وبكونه متوقعا ثبوته غالبا كقولك
لما يركب الأمير للمتوقع ركوبه الثاني ما يجزم فعلين وهو إن وإذما ومن وما
ومتى وأي وأيان وأين وأنى وحيثما ومهما فالأولان حرفان والبواقي أسماء

... وقوله لا تنه عن الخلق وتأتي مثله عار عليك إذا
فعلت عظيم ... انتهى
قد مر البعض إلا فلو نقض بها لم يجب
النصب نحو ما تضرب إلا عمرا
فيضرب فيجب في
...
الرفع قال ابن هشام في شرح الشذور ...
الاستفهام أن لا يكون ...
النصب نحو ... بخلاف ...
... فأكرمك

سى لا ينصرف وكل واحد منهما يقتضي شرطا وجزاء ماضيين او مضارعين او مختلفين

فان كانا مضارعين او الاول فالجزم وان كان الثاني وحده فوجهان وكل جزاء يمتنع

جعله شرطا فالفاء لازمة له كان يكون جملة اسمية او انشائية او فعلا جامدا او ماضيا

مقرونا بقد نحو ان تقم فانا اقوم او فاكرمني وعسى ان اقوم او فقد قمت مسئلة

ويجزم بعد الطلب مفردا مع قصد السببية نحو زرني اكرمك ولا تكفر

تدخل الجنة ومن ثم امتنع ولا تكفر تدخل النار بالجزم خلافا للبعض فصل وافعال

المدح والذم افعال وضعت لانشاء مدح او ذم فمنها نعم وبئس وشرط كل منهما فاعل

ان يكون معرفا باللام او مضافا الى المعرف بها او ضميرا مستترا مفسرا بتمييز ثم يذكر

المخصوص مطابقا للفاعل ويجعل مبتدأ مقدم الخبر او خبر محذوف نحو نعم

المرأة هند وبئس الرجال الهندات وساء رجلا زيد ومنها حبذا وهما

او بئس وفاعله ذا مطلقا وبعده المخصوص للتمييز قبله او بعده بتمييز او حال

على وفقه نحو حبذا الزيدان وحبذا زيد راكبا وحبذا امرأة هند فصل فعلا

التعجب فعلان وضعا لانشاء التعجب وهما ما افعله وافعل به ولا يبنيان الا مما يبنى

منه اسم التفضيل ويتوصل الى الفاقد باشد واشد به ولا يتصرف فيهما وما مبتدأ

اتفاقا وهي بمعنى شيء وما بعدها خبرها او موصوفة وما بعدها صلتها والخبر محذوف

خلاف وما بعد الباء فاعل عند سيبويه وهي زائدة ومفعول عند الأخفش وهي للتعدية

أو زائدة **فصل** أفعال القلوب أفعال تدخل على الاسمية لبيان ما نشأت منه من ظن

أو يقين فتنصب المبتدأ والخبر مفعولين ولا يجوز حذف أحدهما وحده وهي وجد ألفى

لتيقن الخبر نحو إنهم ألفوا آباءهم ضالين وجعل وزعم لظنه نحو زعم الذين كفروا أن لن يبعثوا

وعلم ورأى للأمرين والغالب اليقين نحو إنهم يرونه بعيدا ونراه قريبا وظن وخال وحسب

لهما والغالب فيها الظن نحو حسبت زيدا قائما **مسألة** وإذا توسطت بين المبتدأ

والخبر أو تأخرت جاز إبطال عملها لفظا ومحلا ويسمى الإلغاء نحو زيد علمت قائم وزيد

قائم علمت وإذا دخلت على الاسمية ما أو النفي أو اللام أو القسم وجب إبطال عملها

لفظا فقط ويسمى التعليق نحو لنعلم أي الحزبين أحصى وعلمت لزيد قائم **خاتمة** إذا تنازع

عاملان ظاهرا بعدهما فللبصريين إعمال الثاني لقربه

ولم يلزم الفصل بالأجنبي في العطف على الجملة قبل تمامها والكوفيين الأول

لسبقه ويلزم الإضمار قبل الذكر إن أعملت الثاني فاعلا في المهمل ويعطى

للظاهر أما المفعول فالمهمل إن كان الأول حذف أو الثاني أضمر إلا أن يمنع مانع وليس منه

نحو حسبني وحسبتهما منطلقين الزيدان منطلقا كما قاله بعض المحققين **الحديقة**

الرابعة في الجمل وما يتبعها الجملة قول تضمن كلمتين بإسناد فهي أعم من الكلام

عند الأكثر فإن بدئت باسم فاسمية نحو زيد قائم وأن تصوموا خير لكم وإن زيدا
قائم إذ لا عبرة بالحرف أو بفعل ففعلية كقام زيد وهل قام زيد وهلا زيدا ضربته
ويا عبد الله وإن أحد من المشركين استجارك لأن المقدر كالمذكور ثم إن وقع خبرا
صغرى أو كان خبر المبتدأ فيها جملة فكبرى نحو زيد قام أبوه وهذا أبوه صغرى و(...) كبرى
كبرى وقد تكون صغرى وكبرى باعتبارين نحو زيد أبوه غلامه منطلق وقد لا تكون صغرى
ولا كبرى كقام زيد الجمل التي لها محل سبع الخبرية والحالية والمفعول
بها والمضاف إليها والواقعة جوابا لشرط جازم والتابعة لمفرد والتابعة لجملة لها محل
التي لا محل لها سبع أيضا المستأنفة والمعترضة والتفسيرية والصلة والمجاب بها القسم و
شرط غير جازم والتابعة لما لا محل له تفصيل الأولى الجملة ذات المحل الخبرية وهي
الواقعة خبر المبتدأ أو لأحد النواسخ ومحلها الرفع أو النصب ولا بد فيها من ضمير
يطابق المبتدأ مذكورا أو مقدرا إلا إذا اشتملت على المبتدأ أو على جنس شامل له أو إشارة
إليه أو كانت نفس المبتدأ. الثانية الحالية وشرطها أن تكون خبرية غير مصدرة
بحرف الاستقبال ولا بد من رابطة لاتصالها بالواو والضمير أو أحدهما والفعلية إن كان
مبدؤها مضارعا مثبتا فالضمير فقط نحو جاءني زيد يسرع أو معها
الواو نحو لم تؤذونني وقد تعلمون أني رسول الله وإلا فكلا الأمرين ولا بد مع

الماضي المثبت من قد ولو تقديرا الثالثة الواقعة مفعولا بها وتقع محكية
بالقول نحو قال إني عبد الله ومفعولا ثانيا لباب ظن وثالثا لباب أعلم ومعلقا عنها العامل
نحو لنعلم أي الحزبين أحصى وقد توسع في الفاعل ويختص ذلك بباب القول نحو يا
تندعالم الرابعة المضاف إليها وتقع بعد ظروف الزمان نحو والسلام علي يوم ولدت
واذكروا إذ أنتم قليل وبعد حيث ولا يضاف إلى الجمل من ظروف المكان سواها ولا
إضافتها إلا فعلية الخامسة الواقعة جوابا لشرط جازم مقرونة بالفاء أو إذا
ومحلها الجزم نحو من يضلل الله فلا هادي له وإن تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم
إذا هم يقنطون وأما نحو إن تقم أقم وإن قمت قمت فالجزم في الفعل وحده
السادسة التابعة لمفرد ومحلها بحسبه نحو واتقوا يوما ترجعون فيه إلى
الله ونحو أولم يروا إلى الطير فوقهم صافات ويقبضن السابعة التابعة لجملة
لها محل ومحلها بحسبها نحو زيد قام وقعد أبوه بالعطف على الصغرى وتقع بدلا
بشرط كونها أوفى بتأدية المراد نحو أقول له ارحل لا تقيمن عندنا وإلا فكن في السر
والجهر مسلما فصل الأولى مما لا محل لها لسبعة نفير وهي المفتتح
بها الكلام والمنقطعة عما قبلها نحو فلا يحزنك قولهم إن العزة لله جميعا وكذا
جملة العامل الملغى لتأخره عن الملغى لتوسطه فجملة معترضة الثانية

للمعترضة وهي المتوسطة بين شيئين من شأنهما عدم توسط اجنبي بينهما وتقع غالبا بين الفعل ومعموله والمبتدأ وخبره والموصول وصلته والقسم وجوابه والموصوف وصفته الثالثة المفسرة وهي الفضلة الكاشفة لما تليه نحو ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب والاصح انه لا محل لها وقيل هي بحسب ما تفسره الرابعة صلة الموصول ويشترط كونها خبرية معلومة للمخاطب مشتملة على ضمير مطابق للموصول الخامسة المجاب بها القسم نحو يس والقرآن الحكيم انك لمن المرسلين واذا اجتمع شرط وقسم اكتفي بجواب المتقدم منهما الا اذا تقدم ما يفتقر الى خبر فيكتفى بجواب الشرط مطلقا السادسة المجاب بها شرط غير جازم نحو لو جئتني اكرمتك او في حكمها المجاب بها شرط جازم ولم يقترن بالفاء ولا باذا الفجائية نحو ان تقم اقم السابعة التابعة لما لا محل له نحو جاءني زيد فاكرمته جاءني الذي زارني واكرمته اذا لم يجعل الواو للحال بتقدير قد خاتمة في احكام الجار والمجرور والظرف اذا وقع احدهما بعد المعرفة المحضة فحال او النكرة المحضة فصفة او غير المحضة فمحتمل لهما ولا بد من تعلقهما بالفعل او ما فيه رائحته ويجب حذف المتعلق اذا كان احدهما صفة او صلة او خبرا او حالا او اذا كان كونا عاما او اعتمد على نفي او استفهام جاز ان يرفع الفاعل

القصيدة

٣٢٥

نحو جاء الذي في الدار أبوه وما عندي أحد وأفي الله شك. الباب الثاني

في المفردات. **الهمزة** حرف ترد لنداء القريب والمتوسط والبعيد وللتسوية

وهي الداخلة على جملة في محل المصدر نحو سواء عليهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم

لا يؤمنون وللاستفهام فيطلب بها التصور والتصديق نحو أزيد في الدار أم عمرو

وأفي الدار زيد أم في السوق بخلاف هل لاختصاصها بالتصديق. **أن** بالفتح

والتخفيف ترد اسمية وحرفية فالاسمية هي ضمير المخاطب كأنتَ وأنتِ وأنتما وأنتم وأنتن والتاء بعدها

حرف خطاب اتفاقا والحرفية ترد ناصبة للمضارع ومخففة من المثقلة ومفسرة وشرطها

التوسط بين جملتين أولاهما بمعنى القول وعدم دخول جار عليها وزائدة وتقع غالبا

بعد لما وبين القسم ولو. **وإنْ** بالكسر والتخفيف ترد شرطية ونافية نحو إن الكافرون

إلا في غرور ومخففة من المثقلة نحو وإن كل لما جميع لدينا محضرون في قراءة التخفيف

وربما اجتمعت إن وما النافيتان فتكون إن زائدة. **أنّ** بالفتح والتشديد حرف تأكيد

تؤول مع معموليها بمصدر من لفظ خبرها إن كان مشتقا وبالكون إن كان جامدا نحو

بلغني أنك منطلق وأن هذا زيد. **إنّ** بالكسر والتشديد ترد حرف تأكيد تنصب الاسم

وترفع الخبر وتنصبهما لغة وقد تنصب ضمير شأن مقدرا فالجملة خبرها وحرف جواب

كنعم وحمل المبرد من ذلك قوله تعالى إن هذان لساحران ويرده امتناع اللام في خبر المبتدأ

كتاب

٣٢

إذ ترد ظرفاً للماضي فتدخل على الجملتين وقد يضاف إليها اسم زمان نحو حينئذ

ويومئذ وللمفاجأة بعد بينا أو بينما وهل هي حرف أو ظرف خلاف **إذا** ترد

ظرفاً للمستقبل مضافاً إلى شرطها ناصباً بجوابها وتختص بالفعلية نحو إذا السماء

انشقت ومنه وإن أحد من المشركين استجارك وللمفاجأة فتختص بالاسمية نحو خرجت

فإذا السبع واقف والخلاف فيها كأختها **أم** ترد للعطف متصلة ومنقطعة فالمتصلة

المرتبط ما بعدها بما قبلها وتقع بعد همزة التسوية والاستفهام والمنقطعة كبل وحرف

تعريف في لغة حمير **أمّا** بالفتح والتشديد حرف تفصيل غالباً وفيها معنى الشرط

للزوم الفاء والتزم حذف شرطها وعوض بينهما من فصلها جزء مما في حيزها وفيه فوائد

وقد تفارق التفصيل كالواقعة في أوائل الكتب **إمّا** بالكسر والتشديد حرف عطف

على المشهور وترد للتفصيل نحو إما شاكراً وإما كفوراً وللإبهام والشك والتخيير والإباحة

وإما لازمة قبل المعطوف عليه بها ولا تنفك عن الواو غالباً **أيّ** بالفتح والتشديد

ترد اسم شرط نحو أياً ما تدعوا فله الأسماء الحسنى واسم استفهام نحو أي الرجلين قام ووصفاً دالاً

على معنى الكمال نحو مررت برجل أي رجل ووصلة لنداء ذي اللام نحو يا أيها الرجل

موصولة ولا يعرب من الموصولات سواها نحو أكرم أياً أكرمك **بل** حرف عطف تفيد

بعد الإثبات صرف الحكم عن المعطوف عليه إلى المعطوف وبعد النهي والنفي تقرير حكم

الاول واثبات ضده للثاني او نقل حكم اليه عند بعض **حاشا** ترد للاستثناء
حرفا جارا او فعلا جامدا وفاعلها مستتر عائد الى مصدر مصاحب ما قبلها او اسم في محل
او بعضه فهو ضمنا منه وللتنزيه نحو حاشا لله وهل هاسم بمعنى براءة او فعل بمعنى برئ
او اسم فعل بمعنى اتبرأ خلاف **حتى** ترد عاطفة بجزء اقوى او اضعف بعد متعدد
وتختص بالظاهر عند بعض وحرف ابتداء تدخل على الجمل وتجر جارة فتختص بالظاهر
خلافا للمبرد وقد ينصب بعدها المضارع بأن مضمرة لا بها خلافا للكوفيين **الفاء**
ترد رابطة للجواب الممتنع جعله شرطا وحصر في ستة مواضع ولربط شبه الجواب نحو الذي
يأتيني فله درهم وعاطفة فتفيد التعقيب والترتيب بنوعيه فالحقيقي نحو قام زيد فعمرو
والذكري نحو ونادى نوح ربه فقال وقد يفيد ترتب لاحقها على سابقها فتسمى
فاء السببية نحو فتصبح الارض مخضرة وقد تخص باسم التعقيب والتفريع وقد تلغى
عن محذوف فتسمى فصيحة عند بعض نحو فاضرب بعصاك الحجر فانفجرت **قد** ترد
اسما بمعنى يكفي او حسب نحو قدني وقدي درهم وحرف تقليل مع المضارع وتحقيق
مع الماضي غالبا وقيل وقد تقرب من الحال ومن ثمة التزمت في الحالية الماضية وفيه
بحث مشهور **قط** ترد اسم فعل بمعنى انته وكثيرا ما تحلى بالفاء نحو قام زيد فقط
وظرفا لاستغراق الماضي منفيا وفيه خمس لغات ولا تجتمع مستقبلا **كم** ترد

كتاب

[كم] خبرية واستفهامية ويشتركان في البناء والافتقار الى التمييز ولزوم الصدر و
تختص الخبرية بجر التمييز مفردا او مجموعا والاستفهامية بنصبه ولزوم افراده **كيف**
ترد شرطية فتجزم الفعلين عند الكوفيين واستفهامية فتقع خبرا في نحو كيف زيد و
كيف كنت ومفعولا في نحو كيف ظننت زيدا وحالا في نحو كيف جاء زيد **لو**
ترد شرطية فتقتضي امتناع شرطها لامتناع جوابها واستلزامه لجوابها وتختص
بالماضي وتوما ولاو بمعنى ان الشرطية ويستجاز منه خلافا لبعضهم وبمعنى ليت
نحو لو ان لنا كرة ومصدرية وقد مضت **لولا** حرف ترد لربط امتناع جوابه بوجود
شرطه وتختص بالاسمية ويغلب معها حذف الخبر ان كان كونا مطلقا وللتوبيخ وتختص
بالماضي وللتحضيض والعرض فتختص بالمضارع ولوما ويلا **لما** ترد لربط مضمون
جملة بوجود مضمون اخرى نحو لما قمت قمت وهل هي حرف او ظرف خلاف وحرف
استثناء نحو ان كل نفس لما عليها حافظ وجازمة للمضارع كلم وتفترقان في
خمسة امور **ما** ترد اسمية وحرفية فالاسمية ترد موصولة ونكرة موصوفة نحو مررت
بما معجب لك وصفة لنكرة نحو لامر ما جدع قصير انفه وشرطية زمانية
وغير زمانية واستفهامية والحرفية ترد مشبهة بليس ومصدرية زمانية وصلة
وكافة **هل** حرف استفهام وتفترق عن الهمزة بطلب التصديق وحده وعدم الدخول

علی العاطف فی الشرط واتم بعد خل و الاختصاص الایجاب بلا لایق بطل لزوم تنبیها لف
الهمزة نحو الم نشرح لک صدرک اللهم اشرح صدورنا بانوار المعارف و نور قلوبنا
بحقایق اللطائف واجعل ما اوردناه فی هذه الوریقات خالصا لوجهک الکریم وتقبله
منا انک انت السمیع العلیم فانا نتوسل الیک بحبیبک محمد سید المرسلین وآله
الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین تمت النسخة الموسومة بالصمدیة فی النحو
تحریرا ادکه کتاب جامع المقدمات مختصرا که عمده [illegible] استفاضه از [illegible] و مدرس [illegible]
ایشان کرده تصحیح غلط [illegible] چون نسخه‌ای از [illegible] که در اوراق مغلوط هم طلب [illegible]
می‌آورد [illegible] تحریرات و [illegible] اختلاف فصول [illegible] اعوجاج [illegible]
ابد لهذا [illegible] مواظبت [illegible] خط و [illegible] سطور و مناسب [illegible]
بالاکمل [illegible] چاپ **عبد الرحیم** که [illegible] چاپ [illegible] نوشته شده با [illegible]
دیگر [illegible] خصوص [illegible] آنچه [illegible] بود [illegible]
کثیرة [illegible] فضل الله [illegible] تصحیح [illegible] احدا [illegible]
[illegible] مطبوع [illegible] الطبع [illegible]
الخط [illegible] فی کتابته و تصحیح طبعه [illegible]
الفاضل [illegible] العلماء [illegible] الفضلاء و المحصلین آخوند ملا محمد رضا [illegible]
والاصحاب [illegible] آمین [illegible]
[illegible] المعظم ١٢٦٣

تم حاشیه

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و الرابع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اللهم [illegible]
الائمة [illegible] صلوات
الله علیهم [illegible]
اجمعین
برحمتک یا ارحم
الراحمین

اقل الناس اسمعیل کتابفروش
از مطالعه کنندگان التماس
دعا دارد

در مدرسه [illegible] الماهر هذا
الفن الشریف [illegible]
الله مطبع [illegible]